

متوّن آموزشی طرح مجرت زاده

سید علیرضا رضوانی

رهنمایی راهیان نور

ویژه مهر اکبر و صفر المظفر ۱۴۲۳ق

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

معاونت آموزش، مرکز آموزش سلیمانی

(طرح مجرت)

بشنی کتب

۱۳۸۰

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، معاونت آموزش، مرکز آموزش مبلغین (طرح هجرت)
ره توشه راهیان نور؛ ویژه محرم الحرام و صفر المظفر (۱۴۲۳ق) / دفتر تبلیغات اسلامی
حوزه علمیه قم، معاونت آموزش، مرکز آموزش مبلغین (طرح هجرت) ... قم: بوستان کتاب قم
(انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۸۰.

۱۰- ۳۴۲ ص- (بوستان کتاب قم)، ۱۱- ۳۳- (بوستان کتاب قم)، ۱۱- ۰۰- (بوستان کتاب قم)، ۱۱- ۰۰-

ISBN 964-371-102-1 ریال: ۱۱,۰۰۰ فهرست نویس براساس اطلاعات قیا.

Rahtushe-ye raheayan-e nur especially edited for پشت جلد به انگلیسی:
Muharram-ul haram and Safar-ul-muzaffar (1423 I. h.)

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. واقعه کربلا، ۱۶ق. - مقاله ها و خطابه ها. ۲. عاشورا- مقاله ها و خطابه ها.
۳. حسین بن علی (علیه السلام)، امام سوم، ۴- عق. - سوگواریها- مقاله ها و خطابه ها. ۴. اسلام- مقاله ها و
خطابه ها. الف. بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم). ب. عنوان.

۲۹۷/۹۵۴

BP ۴۱/۵ ۹۷/۵

۱۳۸۰

□ مسلسل انتشار: ۱۸۳۱

ISBN: 964-371-102-1 / ۹۶۴-۳۷۱-۱۰۲-۱

بوستان کتاب

ره توشه راهیان نور
ویژه محرم الحرام و صفر المظفر (۱۴۲۳ق)

تهیه: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

معاونت آموزش

مرکز آموزش مبلغین (طرح هجرت)

ویرایش، حروف نگاری، صفحه آرایی و نمونه خوانی: مرکز آموزش مبلغین (طرح هجرت)

ناشر: بوستان کتاب قم

(انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی)

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی

نوبت چاپ: اوّل / ۱۳۸۰

شمارگان: ۱۴۰۰۰

بهای: ۱۱۰ تومان

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

نشانی: قم، خیابان شهداء (صفاییه) بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)،

ص ب ۹۱۷، تلفن: ۷۷۴۲۱۵۵-۷، تلفن: ۷۷۴۲۱۵۴-۷، تلفن: ۷۷۴۳۴۲۶-۷، پخش: ۷۷۴۲۱۵۴، فروشگاه مرکزی: قم چهارراه نهادا

فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان انقلاب، خیابان فلسطین جنوبی، کوچه دوم دست راست (پشن)، پلاک ۲۲/۱، تلفن: ۶۴۶۰۷۷۵-۷، تلفن: ۲۲۵۱۱۳۹

فروشگاه شماره ۳: مشهد، خیابان آیه الله شیرازی، کوچه چهارباغ، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی شعبه خراسان، تلفن: ۲۲۲۰۳۷۰

نشانی الکترونیک: ۱- http://www.hawzah.net/M/M.htm

۲- http://www.balagh.org

E-mail: Bustan-e-Ketab@noornet.net پست الکترونیک:

Printed in the Islamic Republic of Iran

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

حضرت امام خمینی ره

- «این محرم را زنده نگه دارید. ما هر چه داریم از این محرم است.».
- «سید الشهداء - سلام الله عليه - مذهب را بیمه کرد.».
- «این روضه و این گریه، آدم‌ساز است، انسان درست می‌کند.».
- «روضه است که این محراب و این منبر را حفظ کرده ... اگر آن روضه نبود، این منبر هم نبود.».

مقام معظم رهبری «مد ظله العالی»

- مسئله‌ی تبلیغ، یکی از مسائل اساسی در حیات اجتماعی است، مخصوص یک دوره‌ای نیست تبلیغ که در قرآن به آن بлагه، بیان، تبیین و تعبیراتی از این قبیل شده است یکی از وظایف مقدس است، وظیفه‌ی انبیاء است، وظیفه‌ی علماء است، وظیفه‌ی متفکران و دانایان و مصلحان است.

فهرست مطالب

● پیش‌گفتار ۱ - ۲

● طبیعه ۳ - ۱۶

چند نکته‌ی عاشورایی ۵ - ۱۲ از بیانات مقام معظم رهبری

۱- راز نهضت حسینی: الف) علیه ستم و جهل، ب) ایجاد حکومت حق، ج) احیای عبودیت و عزّت؛ ۲- هدف نهضت حسینی، الف) حرکت و امیدواری برای بشریّت، ب) برافراشتن پرچم دین، ریشه‌کنی فساد در سرزمین مسلمانان، ۳- وظیفه‌ی ما در قبال نهضت حسینی: مجاهدت الهی در مقابل تهاجم فرهنگی

سکولاریسم را بهتر بشناسیم ۱۳ - ۱۶

معنای سکولاریسم، زمینه‌های پیدایش و رشد سکولاریسم، اصول و مبانی سکولاریسم، دلایل آمیختگی دین و سیاست: ۱- نگرش و توجه به مجموعه دستورات دینی، ۲- سیره و روش رهبران دینی، ۳- اهتمام دین به اجرای احکام الهی

● مقالات ۱۷ - ۲۱۸

نکته‌های برجسته‌ای (از زندگی امام حسین علیه السلام و عاشورا) ۱۹ - ۲۸ حجۃ الاسلام و المسلمين سید رضا اکرمی

عاشورا قربانگاه انسانیت، کربلا تقابل انسان‌ها، تودیع با ابوذر، امام حسین علیه السلام و جنگ جمل، سالار شهیدان و صفین، دستاوردهای قیام امام حسین علیه السلام



امام حسین علیه السلام در آینه‌ی تاریخ ۲۹ - ۴۰

محمد الله اکبری

۱- از ولادت تا شهادت پدر، ۲- زمینه‌های قیام: الف- صلح امام حسن علیه السلام، ب- ولایت عهدی یزید،
ج- دعوت و آمادگی کوفیان، د- مرگ معاویه، ه- امتناع از بیعت، چرا امام به عراق رفت؟ ۱- امتناع
از بیعت، ۲- آمادگی و دعوت کوفیان، از صلح امام حسن علیه السلام، پس از شهادت امام حسن علیه السلام، پس از
مرگ معاویه

نوروز آغازی برای دگرگونی (برداشتی از مکتب سبز حسینی علیه السلام) ۵۴ - ۴۱

حجة الاسلام محمد باقر پور امینی

مقدمه، سیما نوروز: الف) اهمیت پاسداشت، ب) آداب نوروز، ج) پیام نوسازی، رهوار نوروز:
۱. تلاش برای تغییر، ۲. انتخاب راه بهتر، ۳. تبدیل بدی‌ها به خوبی‌ها، اصول دگرگونی در حماسه
امام حسین علیه السلام: ۱. تغییر باورها، ۲. دگرگونی در قدرت، ۳. تحول در خواص، ۴. بیدار سازی عوام،
گونه‌های تحول در کربلا: حر بن یزید ریاحی، زهیر بن قین، عاشورا و انتخاب راه بهتر

سخنان امام حسین علیه السلام ۷۶ - ۵۵

حجة الاسلام سعید عطاریان

مقدمه، رضا و تسليم، نکات بارز یک گفت و گو، ماجرا یی پندآموز؛ نکته‌های عبرت آموز،
بیعت‌شکنی و آثار سوء آن، نکته، انتقام از کافران، نکته‌ی مهم، نصائح امام حسین علیه السلام
در روز عاشورا(۱): این همه نصیحت چرا؟، نکته؛ نصائح امام حسین علیه السلام در روز عاشورا(۲): نکته،
نصائح امام حسین علیه السلام در روز عاشورا(۳): بر خودشان ظلم کردند!

شیوه‌های تربیتی در سیره‌ی حسینی علیه السلام ۹۰ - ۷۷

حجة الاسلام عبدالکریم پاک نیا

سپیده‌ی سخن، ۱- وظیفه‌ی خطیر پدر در خانه، ۲- گرامی داشتن همسر، ۳- نقش مادران
شایسته، ۴- ایجاد خود باوری و تقویت عزت نفس: الف- احترام و محبت به کودکان، ب- گزینش
نام زیبا، ج- هدیه دادن، د- احترام به افکار جوانان، ه- سلام کردن بالحن دلنشیان، ۵- جبران
فقر عاطفی، ۶- ارتباط کلامی و بهره‌گیری از کلمات دلپذیر، ۷- استفاده از جاذبه‌های هنری،
۸- تشویق: الف) همراهی با غلام، ب) تشویق معلم، ۹- پاسخ به پرسش‌های جوانان



تربیت نسل جوان از نگاه امام رضا علیه السلام

حجة الاسلام عبدالکریم تبریزی

- ۱-احترام، ۲-توجه به سخنان و خواسته‌های جوانان، ۳-انس با قرآن، تأثیر آیات قرآن در زندگی یک جوان، ۴-پرورش صفات اخلاقی: الف) کمک به دیگران، ب) امر به معروف و نهی از منکر، ج) تواضع و فروتنی، د) مقابله با امتیازهای ساختگی، ۵-انتخاب شغل حلال، ۶-نقش تربیتی ازدواج ۷-توجه به نماز، بوعلی سینا و پناه بردن به نماز، ۸-ابراز محبت، ذکر مصیبت

گریه در فرهنگ اسلام

- أنواع گریه‌ها: ۱-گریهی عجز و زیونی، ۲-گریهی تزویر و دروغ، ۳-گریهی پشیمانی، ۴-گریهی شوق، ۵-رحم و رافت، گریهی رسول خدا علیه السلام، ۶-غم و اندوه، ۷-گریهی فراق، سابقه‌ی گریه و سوگواری، سفارش به گریستان، گریه بر حمزه، گریه بر جعفر طیار، لیاقت گریه، رقت قلب و اشک چشم، درباره‌ی سید الشهداء علیه السلام، الف: قبل از شهادت، ۱-گریهی پیامبر ﷺ، ۲-گریهی علی علیه السلام، ب: بعد از شهادت، ۱-گریهی امام زین العابدین علیه السلام، ۲-سوگواری امام باقر علیه السلام، ۳-عزاداری امام صادق علیه السلام، ۴-اشک موسی بن جعفر علیه السلام، ۵-سوگواری امام رضا علیه السلام، ۶-گریهی صاحب الامر علیه السلام، ۷-گریهی دیگران: ۱-گریهی فرشتگان، ۲-اشک خورشید، ۳-گریهی آسمان و زمین، ۴-گریهی همه چیز

حق نظارت عمومی یا امر به معروف و نهی از منکر

حجة الاسلام محمد مهدی کریمی نیا

- مقدمه، امر به معروف و نهی از منکر در آیات قرآن کریم، از ناحیه‌ی خدای متعال، از ناحیه‌ی پیامبر اسلام ﷺ، از ناحیه‌ی امامان علیهم السلام و حاکمان صالح، از سوی گروه‌های ورزیده، از سوی همه‌ی مردم، از سوی تک تک افراد مسلمان، مؤمن آل فرعون، منافقین، کیفر ترک کنندگان امر به معروف و نهی از منکر (کیفر بی تفاوت‌ها): الف - سرگذشت عبرت‌انگیز اصحاب سبت،

- ب - سرگذشت عبرت‌انگیز اصحاب ایکه (قوم شعیب)، امر به معروف و نهی از منکر در گفتار معصومان علیهم السلام، در رفتار و سیره‌ی معصومان علیهم السلام، داستان، نهی پیامبر ﷺ از تصرف در بیت المال، برخاستن امام صادق علیه السلام از کنار سفره‌ی شراب، امر به معروف عملی امام رضا علیه السلام، امر به معروف و نهی از منکر در قیام امام حسین علیه السلام



- ویژگی‌های دشمنان و دوستان امام حسین علیه السلام ۱۴۴ - ۱۳۵
- حجۃ الاسلام والمسلمین حسین انصاریان
- دو گروه در کربلا، دیده عبرت، داستان، ادامه داستان، هدف ما در مجالس حسینی، گروه نور،
یک داستان واقعی
- زیان کاران ۱۵۶ - ۱۴۵
- محمد الله اکبری
- ۱ - عمر بن سعد: آرزوی خلافت به جای امارت، روزگار وحشت، انتقام، ۲ - شمر بن ذی الجوشن،
شمر پس از عاشورا، ۳ - شبث بن ربیع: نفاق چند لایه، ۴ - سنان بن انس نَحْعَنِی، ۵ - خولی بن یزید
اصبحی، ۶ - حرملة بن کاهل اسدی
- آموزه‌های علوی در مدرسه حسینی ۱۶۸ - ۱۵۷
- حجۃ الاسلام قاسم جعفری
- پیروی از پیامبر ﷺ، پیروی سنت پیامبر ﷺ فارغ از قضایت دیگران، شنیدن سخنان
دیگران، بیزاری از دین فروشان، موضع‌گیری در مقابل ظالم، اخلاص کامل در عمل و مقدمات آن،
حسین ذاکر حق و منبه غافلان، ذلتستیزی، شهادت طلبی، صبر جمیل و حلم و علم علی گونه،
دین داری همراه با بصیرت، استقبال از سختی‌ها، حسین مهیای فروود در بحر مصائب و سیر در
بستر سنگلاخ‌ها، امید به انتقام الهی، امید به حاکمیت مستضعفان، دینداری همراه با غیرت و
حمیّت، مبارزه با بازگشت به سوی باطل، حسین مدرس عزتمندی حقیقت نگرانه، منطق
ابوجهل ترجیح آتش
- فلسفه عزاداری ۱۸۲ - ۱۶۹
- رضا کیلانی
- مقدمه، اولین سوگواری، عزاداری برای چیست؟: الف) هماهنگی با فطرت آدمی،
ب) وجود رهنمودهای دینی: ۱- آیاتی از قرآن کریم: الف) گریه بر یوسف، ب) محبت به
ذوی القربی، ج) تعظیم شعایر الهی، ۲- سیره‌ی رسول خدا ﷺ در خصوص گریستن بر شهدا
الف) گریستن بر حمزه، ب) گریستن بر جعفر بن ابی طالب، ج) اندوه رسول خدا ﷺ در فقدان
حضرت خدیجه علیہ السلام و حضرت ابوطالب، د) اندوه رسول خدا ﷺ برای از دست دادن فرزند خود



- ابراهیم، ه) گریستان بر امام حسین علیه السلام، ۳- سیره‌ی عملی ائمه‌ی معصومین علیهم السلام، آیا عزاداری بذلت است؟ ج) عزاداری و اصلاح نفوس، اعمال و اخلاق مردم، برخی از آثار عزاداری
بورسی ابعاد قیام مختار ۱۹۸ - ۱۸۳
- حجۃ الاسلام سید محمد میرتبار
- مقدمه، انتقام از منظر قرآن، احوالات شخصی مختار، نوجوانی مختار، اخلاص مختار، جوانمردی مختار، شخصیت مختار از دیدگاه ائمه اطهار علیهم السلام، بشارت امام حسین علیه السلام به قیام مختار، شادی اهل بیت علیهم السلام، نظر علامه امینی پیغمبر درباره مختار، زمینه‌های قیام: آمادگی مردم کوفه برای قیام مختار، اهداف حقيقی قیام مختار، مقدمات قیام مختار، سخن امام سجاد علیه السلام به محمد بن حنفیه، آمادگی مختار برای قیام در کوفه، بیعت شیعیان با مختار، نقش ابراهیم فرزند برومند مالک اشتر، سه مانع مهم بر سر راه مختار، فرمان مختار، شعار مختار، جامعیت و جاذبه قیام مختار، نماز مختار، پیروزی قیام مختار، بیعت با مختار، مردمی بودن مختار، انتقام در قیام مختار، اعدام‌های دسته جمعی
بورسی شبیه‌های پیروامون عاشورا و بزرگداشت آن ۲۰۸ - ۱۹۹
- آیت الله مصباح یزدی
- مقدمه، چرا باید حادثه‌ی عاشورا را گرامی بداریم؟ چرا برای بزرگداشت عاشورا به روش بحث و گفتگو اکتفا نمی‌شود؟ چرا باید به یاد وقایع عاشورا عزاداری کرد؟ چرا باید دشمنان امام حسین علیه السلام را عن کرد؟
سیره‌ی تربیتی رسول خدا علیه السلام ۲۱۸ - ۲۰۹
- مهدی عطاران
- مقدمه، سیره‌ی عبادی و زهد رسول خدا علیه السلام، گریه و مناجات، نور چشم رسول خدا علیه السلام، روزه‌ی رسول خدا علیه السلام، شکرگزاری، زهد، مبارزه با زهد منفی، سیره‌ی فردی، خوارک حضرت، سیره‌ی اجتماعی (معاشرتی)، خود داری از سه چیز؛ رها کردن مردم در سه چیز، احترام به دیگران: (الف) یاران، (ب) بانوان، (ج) کودکان
● گفتار معصومین علیهم السلام ۲۴۶ - ۲۱۹
- خطبه‌های امام سجاد علیه السلام ۲۳۰ - ۲۲۱



- خطبه‌ی حضرت زینب علیها السلام در مجلس ابن زیاد در کوفه ۲۳۱ - ۲۴۰
مجموعه‌ی احادیث ۲۴۱ - ۲۴۶

- کرامات، مقتل و اشعار** ۲۴۷ - ۲۹۸
کرامات اهل بیت علیهم السلام ۲۴۹ - ۲۶۶

استشفا از تربت امام حسین علیه السلام، خشنودی امام حسین علیه السلام، مداوای چشم آیت الله بروجردی ره،
رؤیای علامه‌ی امینی ره درباره کیفیت عذاب شمر، زیارت امام حسین علیه السلام و برائت از جهنم،
خاک خون آلود کربلا، جنازه سالم حر، ملائکه در حرم امام حسین علیه السلام، علی علیه السلام در کربلا،
اشتیاق به لقاء خدا، کرامت امام رضا علیه السلام، ضامن زائران، عنایت امام زمان علیه السلام، شفای مرد فلج،
قبر ابو الفضل العباس علیه السلام، اعطای فرزند

- مصائب** ۲۶۷ - ۲۸۸

عطش امام حسین علیه السلام، حضرت مسلم، شب عاشورا، علی اکبر علیه السلام، حضرت ابا الفضل علیه السلام، محبت
به حضرت ابوالفضل علیه السلام، باب الحوایج، عبدالله بن حسن علیه السلام، قاسم بن حسن علیه السلام، اصحاب
سید الشهداء علیه السلام، وداع امام حسین علیه السلام با حضرت زینب علیه السلام، اجساد مطهر شهدا، مصیبت
امام حسین علیه السلام، مصیبت علی اصغر علیه السلام، شب عاشورا، اُسرا و قتلگاه، مصیبت سکینه،
به یاد رقیه علیه السلام، قرآن خواندن سر مطهر بر سر نیزه، یزید و سر مقدس، در مجلس یزید

- اشعار، مناجات و مراثی** ۲۸۹ - ۲۹۸

راز دل، مناجات، بار الها، مناجات، رحلت پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم، در شهادت امام مجتبی علیه السلام،
شب درد آلود، عذر ارغوانی، زبان حال کودکان فاطمه علیها السلام، سلطنت مظلوم، زینب علیها السلام، اشکی بر
تربت رقیه، تماشای یار، توسل به حضرت ولی عصر(عج)

- ضمائم** ۲۹۹ - ۳۴۲

- نمودارها ۳۰۱ - ۳۲۳
مناسبت‌های ویژه ۳۲۵ - ۳۳۰
انقلاب اسلامی ۳۳۱ - ۳۴۲

پیش گفتار

خداآوند متعال را شکر می‌گذاریم که ما را مشمول لطف خود قرار داد تا با مجموعه‌ای دیگر از ره توشه‌های راهیان نور، توفیق همراهی مبلغین عزیز را پیدا کنیم.

در آستانه محرم و حلول سال جدید هجری قمری و شمسی قرار داریم. این تقارن در بردارنده یک اتفاق بی نظیر است که سالی را با دو محرم و دو عاشورا داشته باشیم. سال با یک محرم و عاشورا آغاز می‌شود و در پایانش محرم و عاشورایی دیگر خواهد آمد. این واقعه می‌تواند در ملت حسینی ما شور آفرینی کند و این امیدواری را در آحاد مردم ایجاد نماید که یک سال خود را با رفتار حسینی عادت دهند، راه او را ادامه دهند و پیرو واقعی او باشند. احیای سنت‌های حسینی که توسط آن حضرت دنبال می‌شد، ارمغانی است که سال آینده را به خود مزین خواهد نمود، ان شاء الله.

از سوی دیگر ایستادگی در مقابل تهاجم غرب، یک برنامه عملی را برای سال آینده و سالهای بعد رقم خواهد زد؛ رژیم جنگ افروز آمریکا، که بیش از دو دهه گذشته نتوانسته است انقلاب ما را به حاشیه براند و حتی قبل از آن هم نتوانست رژیم دست نشانده خود را سرپا نگهدارد، بر فشارهای خود افزوده و سعی در تعرض به میهن اسلامی را دارد.

آمریکا یک بار با حمله نظامی دست یازید (حمله طبس)، بار دیگر جنگ تحمیلی را شعله ور ساخت و کودتای نوزه را پایه ریزی کرد، تحریم‌هارا پیشه نمود، اتهام‌های واهی به نظام اسلامی بست و... ولی راه به جایی نبرد و اینک بالحن و قیحانه‌ای جمهوری اسلامی را حامی تروریسم می‌خواند و هر روز بر شعارهای باطل خود اصرار می‌ورزد ولی غافل از اینکه ملت ما بارها طعم امتحان را چشیده



است واژه‌مه بالاتر با مملکت امام زمان (عج) نمی‌توان در افتاد. عجب‌اکه تولید کننده، صادر کننده و حامی استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی، ایران را به داشتن این‌گونه سلاح‌ها متهمن می‌سازد. در این موقع از زمان، اتحاد و تمسمک به اسلام و پیروی از رهبری ما را به سعادت خواهد رساند.

محرم در پیش است احیای ارزش‌های اسلامی، وظیفه اصلی هر مبلغ دین می‌باشد توصیه ما به مبلغین عزیز در چند کلمه خلاصه می‌شود:

یک مبلغ کارآمد، علاوه بر فضل و دانش عمیق، لازم است نیازهای جامعه را بشناسد، موضوعات مطرح را تبیین کند و خود را به صفات حمیده بیاراید. صفاتی نظری، تقوی، اخلاص، تزکیه نفس، پرهیز از شباهات، استقامت در راه هدف، برخورد صحیح و منطقی، حلم و... را در خود ایجاد نماید تا کلامش اثرگذار باشد.

این مجموعه از ره توشه تنها قسمتی از امکانات را برای مبلغ فراهم می‌آورد. ورود و خروج خوب در منبر و سخنرانی، جمع کردن مطالب، اداره خوب مجلس، گریزهای مناسب، استفاده از موضوعات روز، کلام به جا، قرار دادن مستمع در جریان صحبت، قانع نبودن به اطلاعات موجود و... عوامل دیگری است که مبلغ به آن نیاز دارد و باید آن را قبل از تبلیغ کسب کند.

در اینجا لازم می‌دانیم از مساعدت مسئولین سازمان تبلیغات اسلامی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، معاونت‌های محترم اعزام و آموزش، مرکز انتشارات و چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی و آقایان: محمد مهدی ماندگار، سید محمد جواد نجفی و دیگر همکارانی که ما را در تدوین این کتاب یاری رساندند، صمیمانه سپاس‌گذاری نماییم.

با تقدیم این کتاب به مدافعان حریم فرهنگ و اندیشه ناب اسلامی، از عموم مبلغین انتظار داریم که با ارایه نظرات و پیشنهادهای خود، ما را در استفاده از فرصتها یاری فرمایند!

سازمان تبلیغات اسلامی

دفتر تبلیغات اسلامی

حوزه علمیه قم

طبعه

نکته‌های عاشورایی از بیانات مقام معظم رهبری*

۱- راز نهضت حسینی

الف) علیه ستم و جهل

اگر به تحلیل ظاهری قضیه نگاه کنیم، این قیام، قیام علیه حکومت فاسد و ضد مردمی یزید است؛ اما در باطن، قیامی برای ارزش‌های اسلامی و برای معرفت و برای ایمان و برای عزت است؛ برای این است که مردم از فساد و زبونی و پستی و جهالت نجات پیدا کنند؛ لذا ابتدا که از مدینه خارج شد، در پیام به برادرش محمد بن حنفیه - و در واقع در پیام به تاریخ - این طور گفت: «إِنِّي لَمْ أُخْرُجْ أَشِرًا وَ لَا بَطْرًا وَ لَا مَقْسِدًا وَ لَا ظَالِمًا»^۱؛ من با تکبر، با غرور، از روی فخر فروشی، از روی میل به قدرت و تشنۀ قدرت بودن قیام نکردم؛ «إِنَّمَا حَرَجْتُ لِطَلَبِ الإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي»^۲ می‌بینم که اوضاع در میان امت پیامبر دگرگون شده است؛ حرکت، حرکت غلطی است، حرکت به سمت انحطاط است، در ضد جهتی است که اسلام می‌خواست و پیامبر آورده بود؛ قیام کردم برای اینکه با اینها مبارزه کنم.

مبارزه امام حسین علیه السلام دو وجهه دارد و ممکن است دو نتیجه به بار بیاورد، اما هر دو نتیجه خوب است: یک نتیجه این بود که امام حسین علیه السلام بتواند بر حکومت یزید پیروز بشود و قدرت را از چنگ

*. از سخنان معظم له در ایام محرم سال ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹.

۱- محمد دشتی، فرهنگ سخنان امام حسین علیه السلام، ص ۶۲۲.

۲- همان.



کسانی که با زور بر سر مردم می‌کوییدند و سرنوشت مردم را تباہ کرده بودند، خارج کند و کار را در مسیر صحیح خود بیندازد. اگر این کار صورت می‌گرفت، البته باز مسیر تاریخ عوض می‌شد. یک وجه دیگر این بود که امام حسین علیه السلام نتواند به هر دلیلی این پیروزی سیاسی و نظامی را به دست بیاورد؛ آن وقت امام حسین علیه السلام در اینجا دیگر نه با زبان، بلکه با خون، با مظلومیت، با زبانی که تاریخ تا ابد آن را فراموش نخواهد کرد، حرف خود را مثل یک جریان مدام و غیر قابل انقطاع در تاریخ به جریان می‌اندازد؛ و این کار را امام حسین علیه السلام کرد. البته آن کسانی که دم از ایمان می‌زدند، اگر رفتاری غیر از آن داشتند که به امام حسین علیه السلام نشان دادند، شق اول پیش می‌آمد و امام حسین علیه السلام می‌توانست دنیا و آخرت را در همان زمان اصلاح کند، اما کوتاهی کردن! البته بحث اینکه چرا کوتاهی کردن و چطور کوتاهی کردن، از آن بحث‌های بسیار طولانی و مراتب‌باری است که چند سال قبل تحت عنوان «خواص و عوام» مطرح کردم که چه کسانی کوتاهی کردن، گناه و تقصیر به گردن چه کسانی بود؛ چطور کوتاهی کردن، کجا کوتاهی کردن. بنابراین کوتاهی شد و به خاطر کوتاهی دیگران مقصود اول حاصل نشد، اما مقصود دوم حاصل گردید، این دیگر آن چیزی است که هیچ قدرتی نمی‌تواند آن را از امام حسین علیه السلام بگیرد: قدرت رفتن به میدان شهادت؛ دادن جان و دادن عزیزان؛ آن گذشت بزرگی که از بس عظیم است، دشمن در مقابل آن، هر عظمتی که داشته باشد، کوچک و محومی شود و این خورشید درخشان روزبه روز در دنیای اسلام نورافشانی بیشتری می‌کند و بشریت را احاطه می‌کند.

امروز بیش از پنج یا ده قرن است که حسین بن علی اسلام و شما، در دنیا شناخته شده است. امروز وضع به گونه‌ای است که متفکران و روشنفکران و آن‌هایی که بی‌غرضند، وقتی به تاریخ اسلام بر می‌خورند و ماجراهی امام حسین علیه السلام بینند، احساس خصوع می‌کنند. آن‌هایی که از اسلام سر در نمی‌آورند، اما مفاهیم آزادی، عدالت، عزّت، اعتلا و ارزش‌های والای انسانی را می‌فهمند، با این دید نگاه می‌کنند و امام حسین علیه السلام، امام آن‌ها در آزادیخواهی، عدالت‌طلبی، مبارزه با بدی‌ها و زشتی‌ها و مبارزه با جهل و زبونی انسان است.

ب) ایجاد حکومت حق

یک حکومت آرمانی به وسیله اسلام به وجود آمد. اگر بخواهیم ماجراهی امام حسین علیه السلام را در



سطوری خلاصه کنیم این طور می‌شود: بشریت، دچار ظلم و جهل و تبعیض بود، حکومت‌های بزرگ دنیا، که حکومت قیصر و کسرای آن زمان است - چه در ایران و چه در امپراتوری روم آن روز - حکومت اشرافی‌گری و حکومت غیر مردمی و حکومت شمشیر بی منطق و حکومت جهالت و فساد بود؛ حکومت‌های کوچک‌تر - مثل آنچه در جزیره‌العرب بود - از آن‌ها هم بدتر بود. مجموعاً جاهلیتی دنیا را فراگرفته بود. در این میان، نور اسلام به وسیلهٔ پیامبر خدا^{علیه السلام} و با مدد الهی و مبارزات عظیم و توان فرسای مردمی توانست اول یک منطقه از جزیره‌العرب را روشن کند و بعد بتدریج گسترش پیدا کند و شعاع آن همهٔ جهان را بگیرد. وقتی پیامبر از دنیا رفت، این حکومت، حکومت مستقری شده بود که می‌توانست الگوی همهٔ بشریت در طول تاریخ باشد و اگر آن حکومت با همان جهت ادامه پیدا می‌کرد، بدون تردید تاریخ عوض می‌شد؛ یعنی آنچه بنا بود در قرن‌ها بعد از آن - در زمان ظهور امام زمان در وضعیت فعلی - پیدید بیاید، در همان زمان پیدید آمده بود. دنیای سرشار از عدالت و پاکی و راستی و معرفت و محبت، دنیای دوران امام زمان (عج) است که زندگی بشر هم از آنجا به بعد است. زندگی حقیقی انسان در این عالم، مربوط به دوران بعد از ظهور امام زمان است که خدا می‌داند بشر در آنجا به چه عظمت‌هایی نایل خواهد شد. بنابراین اگر ادامهٔ حکومت پیامبر در همان دوره‌های اول میسر می‌شد، تاریخ بشریت عوض می‌شد و فرجام کار بشری مدت‌ها جلو می‌افتاد؛ اما این کار به دلایلی نشد.

ج) احیای عبودیت و عزّت

در رفتار امام حسین^{علیه السلام}، از همان اول که از مدینه حرکت کرد، تا وقتی که در کربلا به شهادت رسید، همان معنویت و عزّت و سرافرازی و در عین حال عبودیت و تسلیم مطلق در مقابل خدا محسوس است؛ در همهٔ مراحل هم این طور است. آن روزی که صدها نامه و شاید هزارها نامه برای او آوردند که ما، شیعیان و مخلسان توییم و در کوفه و در عراق منتظر توهستیم، دیگر غرور نشد. آنچه سخنرانی کرد و فرمود: «خُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وُلِدِ آدَمَ مَخْطُّ الْقَلَادَةِ عَلَى جِيدِ الْفَتَّاءِ»^۱، صحبت از مرگ کرد، نگفت که چنان می‌کنیم، چنین می‌کنیم، یادشمنانش را تهدید و دوستانش را تطمیع بکند؛ از حال مناسب را در کوفه تقسیم بکند. حرکت مسلمانانه، همراه با معرفت، همراه با عبودیت و همراه با

۱- بحار الانوار، ج ۴، ص ۳۶۶ و مقلل خوارزمی، ج ۲، ص ۵.



تواضع امام علی‌الله در وقتی است که حالا همه دست‌ها را به طرف او دراز کرده‌اند و نسبت به او اظهار ارادت می‌کنند. آن روزی هم که در کربلا همراه یک جمع کمتر از صد نفر توسط سی هزار جمعیت از اراذل و اوباش محاصره شد و جانش را تهدید کردند، عزیزانش را تهدید کردند، زن‌ها و حرم او را تهدید به اسارت کردند، آن روز هم ذره‌ای اضطراب در این مرد خدا و این بنده خدا و این عزیز اسلام مشاهده نشد.

آن راوی که حوادث روز عاشورا را نقل کرده و در کتاب‌های دهن به دهن منتقل شده است، می‌گوید: «فَوَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مَكْثُورًا»^۱. مکثور، یعنی آن کسی که امواج غم و اندوه بر سر او بریزد؛ بچه‌اش بمیرد، دوستانش نابود بشوند، ثروتش از بین برود، همه امواج بلاه طرف او ببیاید. راوی می‌گوید من هیچ کسی را در مواجهه بلا مثل حسین بن علی‌الله محکم دل تر و استوارتر ندیدم؛ «أَرَيْطُ جَائِشًا». در میدان‌های گوناگون جنگ، در میدان‌های اجتماعی، در میدان سیاست، انسان به آدم‌های گوناگونی برخورد می‌کند؛ کسانی که دچار غم‌های گوناگونند. راوی می‌گوید هرگز ندیدم کسی در چنین هنگامه، با این همه مصیبت، مثل حسین بن علی‌الله، چهره شاد، مصمم، حاکی از عزم و اراده و متوكل به خدا داشته باشد؛ این همان عزت الهی است. این جریان را امام حسین‌الله در تاریخ گذاشت، بشر فهمید که باید برای آن چنان حکومت و جامعه‌ای مبارزه کند؛ جامعه‌ای که در آن پستی و جهالت و اسارت انسان و تبعیض نباشد. همه باید برای آن چنان اجتماعی جهاد کنند که به وجود بیاید و می‌آید و ممکن است.

۲- هدف نهضت حسینی

الف) حرکت و امیدواری برای بشریت

یک روز بود که بشر مایوس بود؛ اما انقلاب اسلامی و نظام اسلامی نشان داد که همه چیز ممکن است. نظام اسلامی به آن حد نرسیده است، اما بزرگ‌ترین موافع را در راه رسیدن به آن مرحله از سر راه برداشت. وجود حکومت طاغوتی، حکومت دیکتاتوری، حکومت انسان‌هایی که بر مردم شیر بودند، ولی در مقابل قدرت‌ها رویاه بودند؛ در مقابل مردم خودشان با تفر عن و تکبر بودند؛ اما در مقابل بیگانگان تسلیم و خاضع بودند. این حکومت بزرگ‌ترین مانع برای حرکت یک ملت است؛ آن



هم حکومتی که همه قدرت‌های جهانی از او حمایت می‌کردند. ملت ایران نشان داد که این کار، عملی و ممکن است، این مانع را برداشت و در این راه حرکت کرد.

به لطف و فضل الهی در این راه گام‌های زیادی برداشته شده است، اما برادران و عزیزان! ما در نیمه راهیم. اگر ما پیام امام حسین علیه السلام را زنده نگه می‌داریم، اگر نام امام حسین علیه السلام را بزرگ می‌شماریم، اگر این نهضت را حادثه عظیم انسانی در طول تاریخ می‌دانیم و برای آن ارج می‌نهیم، برای این است که یادآوری این حادثه به ما کمک خواهد کرد که حرکت کنیم و جلو برویم و انگشت اشاره امام حسین علیه السلام را تعقیب کنیم و به لطف خدا به آن هدف برسیم و ملت ایران ان شاء الله خواهد رسید. نام امام حسین علیه السلام را خدا بزرگ کرده است و حادثه کربلا را در تاریخ نگهداشته است. این که می‌گوییم ما بزرگ نگهداریم، معنایش این نیست که ما این کار را داریم می‌کنیم؛ نه، این حادثه عظیم‌تر از آن است که حوادث گوناگون دنیا بتواند آن را کمرنگ کند و از بین ببرد.

روز عاشورا، اوج همین حادثه عظیم و بزرگ است. حسین بن علی علیه السلام با ساز و برگ جنگ به کربلا نیامده بود. آن کسی که می‌خواهد به میدان جنگ برود، سرباز لازم دارد؛ اما امام حسین بن علی علیه السلام زنان و فرزندان خود را هم با خود آورده است. این به معنای آن است که اینجا باید حادثه‌ای اتفاق بیفتند که عواطف انسان‌ها را در طول تاریخ همواره به خود متوجه کند تا عظمت کار امام حسین علیه السلام معلوم بشود. امام حسین علیه السلام می‌داند که دشمن پست و رذل است؛ می‌بیند که این کسانی که به جنگ او آمده‌اند، عده‌ای اراذل و اوپاش کوفه هستند که در مقابل یک پاداش کوچک و حقیر، حاضر شده‌اند به چنین جنایت بزرگی دست بزنند، می‌داند که بر سر زن و فرزند او چه خواهد آورد، امام حسین علیه السلام از این‌ها غافل نیست؛ اما در عین حال تسلیم نمی‌شود، از راه خود بر نمی‌گردد، بر حرکت در این راه پافشاری می‌کند، پیداست که این راه چقدر مهم و چقدر بزرگ است.

ب) پراورانشتن هر چشم دین

در بین فرمایش‌های حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام که هر کدام نکته‌ای دارد، به شما عزیزان عرض می‌کنم که به منظور بیان گفتارهای گویا و روشنگر برای مردم، از کلمات این بزرگوار باید حداقل استفاده بشود - این جمله را مناسب مجلس خودمان می‌بینم که حضرت فرمود - بنابر آنچه که از آن بزرگوار نقل کرده‌اند - که «اللَّهُمَّ إِنِّي تَعْلَمُ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَاسِّاً فِي سَلَاطِينٍ



وَلَا تَمَاسًا مِنْ فَضُولِ الْحُطَامِ»^۱ پروردگار! این حرکتی که ما کردیم، این قیامی که ما کردیم و این تصمیمی که براین اقدام گرفتیم، تو می‌دانی که برای قدرت طلبی نبود؛ قدرت طلبی برای یک انسان نمی‌تواند هدف واقع بشود؛ نخواستیم زمام قدرت را در دست بگیریم؛ برای منال دنیوی هم نبود که چرب و شیرین زندگی را به کام خودمان برسانیم و شکمی از عزادار بیاوریم؛ مال و ذخیره‌ای درست کنیم و ثروتی به هم بزنیم؛ برای این‌ها نبود. پس برای چه بود؟ ایشان چند جمله فرموده است که خط وجهت ما را ترسیم می‌کند. در همه ادوار تبلیغ اسلام، این‌ها جهت است. «وَ لَكُنْ لِثَرَيَ الْمَعَالِمِ مِنْ دِينِكَ»؛ پرچم‌های دین را برای مردم برافراشته کنیم و شاخص‌ها را به چشم آن‌ها بیاوریم.

ج) ریشه‌کنی فساد در سرزین مسلمانان

امام حسین علیه السلام هدف اول خود را این قرار می‌دهد: «لِثَرَيَ الْمَعَالِمِ مِنْ دِينِكَ وَ نُظُهَرُ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ»؛ در میان کشور اسلامی، فساد را ریشه کن کنیم و اصلاح به وجود بیاوریم. اصلاح یعنی چه؟ یعنی نابود کردن فساد. فساد چیست؟ فساد انواع و اقسامی دارد؛ دزدی فساد است، خیانت فساد است، وابستگی فساد است، زورگویی فساد است، انحراف‌های اخلاقی فساد است، انحراف‌های مالی فساد است. دشمنی‌های بین خودی‌ها فساد است، گرایش به دشمنان دین فساد است. علاقه نشان دادن به چیزهای ضد دینی فساد است. همه چیز در سایه دین به وجود می‌آید. در آن جملات بعدی می‌فرماید:

«وَ يَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ»؛ بندگان مظلوم تو امنیت پیدا کنند.

منظور، مظلومان جامعه است، نه ستمگران، نه ستم‌پیشه‌گان، نه مداھان ستم، نه عمله ستم! «مظلومون»، مردمانی هستند که دست و پایی ندارند؛ راه به جایی ندارند. هدف این است که مردمان مستضعف جامعه و انسان‌های ضعیف - در هر سطحی و در هر جایی - امنیت پیدا کنند؛ امنیت حیثیتی، امنیت مالی، امنیت قضایی؛ همین که امروز در دنیا نیست. امام حسین علیه السلام درست نقطه مقابل آن چیزی را می‌خواست که در زمان سلطه طواغیت در آن روز بود؛ امروز هم در سطح دنیا که نگاه می‌کنید، می‌بینید همین است؛ پرچم‌های دین را وارونه می‌کنند؛ بندگان مظلوم خدا را مظلوم‌تر می‌کنند؛ ستمگران، پنجهشان به خون مظلومان بیشتر فرو می‌رود.

۱- تحف العقول، ص ۲۳۹، بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۸۰.



«يَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ». هدف از هر قیامی، هدف از هر انقلابی، هدف از هر قدرت اسلامی و هدف از حاکمیت دین خدا، این هاست.

آن بزرگوار در آخر می‌فرماید: «وَيُعَمَّلَ بِقَرَائِبِكَ وَ سُنَّتِكَ وَ أَحْكَامِكَ». هدف امام حسین این هاست: [...] «وَيُعَمَّلَ بِقَرَائِبِكَ وَ سُنَّتِكَ وَ أَحْكَامِكَ»؛ یعنی امام حسین جان خودش و جان پاکیزه‌ترین انسان‌های زمان خودش را فدامی کند، برای این که مردم به احکام دین عمل بکنند. چرا؟ چون سعادت، در عمل به احکام دین است؛ چون عدالت، در عمل به احکام دین است؛ چون آزادی و آزادگی انسان، در عمل به احکام دین است. از کجا می‌خواهند آزادی را پیدا کنند؟ زیر چتر احکام دین است که همهٔ خواسته‌های انسان‌ها برآورده می‌شود.

۳- وظیفه ما در قبال نهضت حسینی مجاهدت الهی در مقابل تهاجم فرهنگی

مردم را هدایت کنید؛ ذهن مردم را روشن کنید؛ مردم را به فراگرفتن دین تشویق کنید؛ دین صحیح و پیراسته را به آن‌ها تعلیم بدهید؛ آن‌ها را به فضیلت و اخلاق اسلامی آشنا کنید؛ با عمل و زبان، فضیلت اخلاقی را در آن‌ها به وجود بیاورید؛ مردم را موضعه کنید؛ از عذاب خدا، از قهر خدا، از دوزخ الهی بترسانید؛ انذار کنید - انذار سهم مهمی دارد؛ فراموش نشود - آن‌ها را به رحمت الهی مژده بدهید؛ مؤمنین و صالحین و مخلصین و عاملین را بشارت بدهید؛ آن‌ها را با مسائل اساسی جهان اسلام و با مسائل اساسی کشور آشنا کنید؛ این می‌شود آن مشعل فروزانی که هر یک از شما عزیزان این مشعل را در هرجا روشن بکنید، دل‌ها روشن خواهد شد؛ آگاهی به وجود خواهد آمد؛ حرکت به وجود خواهد آمد؛ ایمان عمیق خواهد شد؛ مؤثرترین حربه علیه این تهاجم فرهنگی و شبیخون نامردانه دشمن همین است؛ از این بشدت نگرانم. می‌خواهند نگذارند که روحانیون جوان، مؤمن، شجاع، آگام و خوش‌فکر، در محیط‌های مختلف - در محیط دانشگاه، در محیط بازار، در محیط روستا، در محیط شهر و در محیط کارگاه - کار خودشان را النجام بدهند. درست نقطه مقابله کار آن‌ها، همین کار و مجاهدت فی سبیل الله شماست که با اتقان و با دقیق و بالاتر از همه با اخلاص انجام بگیرید؛ «لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافِساً فِي سُلْطَانٍ وَلَا تَمَاساً مِنْ فَضْولِ الْحُطَاطِمِ».

سکولاریسم را بهتر بشناسیم^۱

معنای سکولاریسم

تفکیک سیاست از دینات، دست برداشتن دین و نهادهای دینی از مسائل سیاسی، اقتصادی، حقوقی، اجتماعی و... و تنها پرداختن به مسائل فردی از قبیل دعا، ازدواج، طلاق... در حکومت سکولار، دین نه مبنای مشروعيت حکومت است و نه مبنای عمل حاکمان. سکولاریسم، یعنی کنار گذاشتن آگاهانه دین از صحنه سیاست و معیشت. سکولاریسم، یعنی علمی و عقلانی شدن تدبیر اجتماع.

زمینه‌های پیدایش و رشد سکولاریسم

- ۱- عملکرد نامناسب حاکمان دینی همانگونه که در حاکمیت کلیسا در قرون وسطی اتفاق افتاد.
- ۲- روند صنعتی شدن زندگی بشر که انتکاء زندگی را به عقل و علم بیشتر می‌کند و از انتکاء بشر در زندگی اجتماعی به وحی و ما وراء الطبيعه (دین) می‌کاهد.

اصول و مبانی سکولاریسم

- ۱- توجه افراطی به علم و عقلانیت؛ بر این اساس دین را هم بر مبنای علم بررسی می‌کند و تدبیر جامعه را بر اساس علم امکان‌پذیر می‌داند.

۱- متن این نوشه توسط جناب حجۃ‌الاسلام آقای ماندگار تهیه گردیده است.



- ۲- حذف تفسیرهای اسطوره‌ای از انسان و جهان، در مقابل قداست و عظمتی که ادیان برای اولیاء پیشین و پهلوانان عرصه معنویت قائل هستند.
- ۳- جدایی نهاد دین از دولت، دین نه تنها مبنای مشروعيت نظام سیاسی نیست بلکه نباید مبنای فعالیتهای اجتماعی قرار گیرد. وظیفه دین رستگاری روح بشر و تأمین سعادت اخروی و وظیفه دولت پرداختن به امور اجتماعی.
- ۴- عدم تطابق ساختار اجتماعی دین با ساختار عقلانی، لذا در عرصه سیاست و زندگی جمعی، باید عقلانیت حاکم شود و دولت باید از چنگ دین خارج شود. چون دین با جامعه مدنی ناسازگار است و سد راه پویایی جامعه مدنی می‌شود.
- ۵- عدم اعتقاد به حاکمیت خدا و تنها اعتقاد به حاکمیت مردم، لذا منشأ قدرت در جامعه باید مردم باشند. نه دین کاری به دولت داشته باشد و نه دولت به دین.
- ۶- قداست زدائی از فعالیت دولت و حاکمان.
- ۷- توجه افراطی به آزادی‌های اجتماعی و حقوق افراد (آزادی‌های اعلامیه جهانی حقوق بشر، به رسمیت شناختن حقوق مذاهب و گروههای مختلف اجتماعی، تساوی حقوق زن و مرد).
- ۸- پذیرش حقوق طبیعی، (نظام حقوقی حاکم بر جامعه نه بر مبنای قوانین الهی بلکه بر مبنای حقوق طبیعی باید باشد).

دلایل آمیختگی دین و سیاست

آمیختگی دین و سیاست به عنوان محور عمدۀ اندیشه و تفکر سیاسی امام خمینی^{ره}، معمار بزرگ انقلاب اسلامی شناخته می‌شود و این معنا در تعریف امام^{ره} از سیاست مشهود می‌باشد. «سیاست این است که جامعه را هدایت کند».

امام در جای دیگر می‌فرماید: «والله اسلام تمامش سیاست است، اسلام را بد معرفی کردند، سیاست مدن از اسلام سرچشمه می‌گیرد». از مجموعه مطالب امام^{ره} در رابطه با پیوند دین و سیاست، سه محور کلی قابل استخراج می‌باشد:



۱- نگرش و توجه به مجموعه دستورات دینی:

حجم عظیمی از احکام اسلام، احکام اجتماعی است که نسبت به مسائل فردی و عبادی، بسیار گسترده‌تر است. ضمن اینکه همین مسائل عبادی، صرفاً فردی نیستند. حج یا نمازهای اعیاد، به صورت جمعی برگزار می‌شود. امام خمینی تعبیری دارند که اسلام، قبل از تولد و تکون نطفه انسان، در اندیشه سعادت او بود؛ چگونه همین اسلام، نسبت به زندگی او بی‌تفاوت باشد. امام خمینی رهنما می‌فرماید: «دیانت اسلام یک دیانت عبادی تنها نیست... سیاستش در عبادتش مدغم است و عبادتش در سیاستش مدغم است. یعنی همان جنبه عبادی، یک جنبه سیاسی دارد». علاوه بر احکام، در بخش اخلاق و عقاید ملاحظه می‌شود که «احکام اخلاقی اسلام هم سیاسی است».

۲- سیره و روش رهبران دینی

ائمه معصومین علیهم السلام برای ما «نمونه سازی» کرده‌اند؛ حکومت مدنی پیامبر، سکوت ۲۵ ساله علی علیهم السلام رسایی منافقین توسط فاطمه علیها السلام، صلح امام حسن علیها السلام، قیام حماسی امام حسین علیها السلام، تبلیغ فرهنگی امام سجاد علیها السلام تربیت علمی شاگردان توسط امام باقر علیها السلام و امام صادق علیها السلام، ورود در حکومت مأمون توسط امام رضا علیها السلام، بشارت‌های حکومت جهانی مهدوی، الگوها هستند. نامه امام خمینی رهنما به گورباچف، حاکی از اهتمام ایشان به سیره و روش رهبران دینی اسلام است.

۳- اهتمام دین به اجرای احکام الهی

برخی احکام اسلام، جز با وجود حکومتی مقندر قابل اجرا نیست. امر به معروف و نهی از منکر، خمس، زکات، فطره، کفارمه، قصاص دیه، تعزیر برای جامعه است.

اجرای احکام، مقدماتی می‌خواهد که وجود حکومت، یکی از آنهاست و ضمانت اجرا با وجود حکومت پدید می‌آید. امام خمینی رهنما در این زمینه می‌فرماید: «اسلام همان حکومت است با شئونی که دارد و احکام و قوانین اسلام، شانی از شئون حکومت اسلام است».

مقالات

نکته‌های برجسته‌ای (از زندگی امام حسین علیه السلام و عاشورا)

حجۃ‌الاسلام والمسلمین سید رضا اکرمی

عاشروا قربانگاه انسانیت

انسان‌هادر جهان بسیارند که اکنون شش میلیارد نفرند، می‌آیند و می‌روند و مقطوعی از زمین و زمان را به خود اختصاص می‌دهند، ولی انسانیت در جهان اندک است و انسان‌های دارای انسانیت بسیار کمیاب می‌باشند. شاعر گرانمایه می‌سراید که:

ای بسا ابليس آدم روی هست
پس به هر دستی نباید داد دست

گر به صورت آدمی انسان بدی
احمد و بو جهل هم یکسان بدی

در عرصه عاشورای حسینی تقابل انسان‌ها و انسانیت را به وضوح می‌یابیم و به خوبی مشاهده می‌کنیم که انسان‌ها به جان انسانیت افتاده و انسانیت را قربانی کردند و به تصور خود پرونده آن را بایگانی نمودند، ولی بزودی بر خود آنان روشن شد که نمی‌توان انسانیت را از تاریخ زندگی محون نمود

و دانستند پرچمداران این انسانیت برای همیشه راهنمایند و چون ستارگان بر باطن‌دای انسانیت می‌درخشند.^۱ پیگیری واژه «انسان» در قرآن، تفاوت محتوایی انسان را با «انسانیت» بازگو می‌کند. در سخنی خداوند می‌فرماید: ای انسان چرا در برابر مربی و آفریننده‌ی خود مغرور شده‌ای با اینکه

۱- علامات وبالنجم هم بیت‌دون، (سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۶).



آفرینش تو بوسیله وی انجام گرفت، قامت رسا و قالب زیبا را او بتوداد^۱ سؤال خداوند مارا به اندیشه وا می دارد که چرا در برابر خدا قرار می گیریم و شخصیت خود را مخدوش می سازیم؟ در مورد دیگری می فرماید: ظرفیت نخستین انسان این است، آنگاه که به وی صدمه ای و مصیبتی وارد آید، با آفریننده خود گرم می گیرد و با دعا و نیایش می خواهد که مشکل وی برطرف گردد، ولی پس از برطرف شدن مصیبت و مشکل همه چیز را فراموش می کند و به ناسپاسی روی می آورد. نقل همین دو نمونه به وضوح اعلام می دارد که انسان صورتی دارد و سیرتی، صورت وی نمی تواند معرف وی باشد، بلکه اضافه بر صورت، عنایت به سیرت نیز حقیقتی مسلم خواهد بود. داستان عاشورا آنچه از ناحیه یزید و ابن زیاد، عمر سعد و کوفیان همراه به نمایش درآمد، صورت بود و آنچه از ناحیه امام و یاران وی ظهور یافت، سیرت و انسانیت بود. در جلوه صورت و انسان بودن، داستان قدرت و صولت و مرعوبیت و دنیاطلبی دیده شد. و در امام و اصحاب وی داستان حق، تکلیف، نجات بشریت از ضلالت و جهالت، رضایت خداوندی و آینده نگری بود. بررسی شعارهای روز عاشورا از ناحیه دوگروه به وضوح اعلام می دارد که انسانیت چه گوهر گران شانی است و منهای آن، انسان چه موجود خطرناکی است.

کوبلاء تقابل انسان‌ها

هیچ خاطره و حادثه و قتال و پیکاری همانند جریان عاشورا تقابل ۱۸۰ درجه‌ای انسان‌ها را در کوتاه‌ترین زمان به نمایش نمی‌گذارد و بدین جهت حادثه ویژه تاریخ انسان‌ها معرفی شده است. تقابل عقیده، آگاهی و اخلاق، وجود و عاطفه از سوی امام و یاران اندک وی با عمر بن سعد و سربازان وی به وضوح مشاهده می‌شود، پرسش‌های چندی در این تقابل وجود دارد که چرا در بین مسلمانان با داشتن قرآن، و قبله و توحید و پیامبر اختلاف پدیدار شد؟ و آن کارنامه را به تاریخ داد یا اینکه بازگشت به قبل از زمان وفات پیامبر و اختلافات اصولی دهها نتیجه منفی از جمله این حادثه را پدیدار ساخت. یا جنگ‌های داخلی دوران کوتاه خلافت ظاهری امام علی علیهم السلام با «ناکشین، قاسطین، مارقین» اساس این تقابل را پدیدار نمود؟

۱- «یا لیها الْإِنْسَانُ مَا غَرَّ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ، الَّذِي خَلَقَكَ فَسُوكَ فَعَدَلَكَ، فِي أَيِّ صُورَهِ مَا شَاءَ رَبَّكَ». (سوره انفال، آيه ۶ به بعد).



آنچه مسلم است اینکه این تقابل ریشه دارد و معلول حوادث مقطعی و لحظه‌ای نبود. باید این تقابل را در مثال‌های زیبای قرآن جستجو نمود که به چند مورد اشاره می‌شود. در یک مورد خداوند حکیم می‌فرماید: آیا دانایان و نادانان یکسان‌اند؟^۱ بینا و چشم دار و نابینا یکسان می‌باشند؟^۲ آیا آن که در سرزمین نور و مسیر نور و هدف نورانی حرکت می‌کند، با آن کس که در ظلمت و تاریکی قرار دارد برابرند؟ آن فرد و قبیله و جمعیتی که بنا دارند با آگاهی و توانائی گام بردارند با آنان که دانسته مسیر انحراف را پی می‌گیرند و با اندیشه غلط جهت زندگی را دنبال می‌کنند یکسان می‌باشند؟^۳ آن کس که به خدای یگانه و توحید و مقصود یگانه دل بسته است، با آن کس که فرمانبردار بسیاری به غیر از خدا می‌باشد و بنا است هواهای نفسانی آنان را پاسخ دهد، یکسانند؟^۴ در صحنه عاشورا می‌بینیم امام علی علیه السلام می‌خواهد مردم آگاه باشند و آزادانه تصمیم بگیرند و انتخاب نمایند، امام می‌خواهد مردم خود باور باشند و براساس اندیشه و ایمان مقصود را بیابند و مقصود را در آغوش خود بگیرند. امام و یاران وی کوشیدند در کوتاه‌ترین زمان حق مداری و حق پژوهی حق را بشناسند و نمونه عمل داشته باشند، ولی یزید و یاران در بی‌جهل و تحمل و تهدید و تطمیع و تحمیق جامعه‌اند. امام در شب و روز عاشورا توصیه به رها کردن وی و بازگشت به خانه و خانواده خود را طرح می‌کنند، در حالی که یزیدیان در بی شکم بارگی و شهوت رانی بودند.

پژوهشگری از اهل سنت از یک اندیشمند شیعی پرسید: «چرا شیعه نسبت به عاشورا این چنین اهتمام دارد و با هنرمندی خاصی آن را گرامی می‌دارد و هر سال مراسم حسینی را با شکوه‌تر از گذشته برگزار می‌نماید؟» پاسخ شنید که: شیعه تجربه تلخی از داستان حیاتی «غدیر خم» دارد، حدود صدهزار نفر در «جحفه» با علی علیه السلام به دستور خدا و ابلاغ پیامبر بیعت کردند، هفتاد روز از این ماجرا گذشت و پیامبر بدرود حیات گفت، عوامل گوناگون موجب شد از بیعت خویش سرباز زنند و آن حوادث نسبت به زهrai اطهر و محسن و امام پدید آمد و کار به جایی رسید که مکتوب نمودن و نقل حدیث و تاریخ از پیامبر ممنوع شد و یک قرن کسی جرأت نکرد بنویسد و بگوید، تا در زمان عمر بن عبدالعزیز، نقل حدیث و کتابت آن مجاز شد، در حالی که از صحابه و شاهدان آن صحنه‌ها اندکی

۱- «هل يسْتَوْى الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ، إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ». (سوره زمر، آیه ۹).

۲- «هَل يَسْتَوْى الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَفْلَأ تَتَفَكَّرُونَ». (سوره انعم، آیه ۵۰).

۳- «إِنَّمَا يَرَى مِنْ أَضْلَلَهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غَشَاوَهُ». (سوره جاثیه، آیه ۲۳).

۴- «خَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا ثَيَّبَ شَرَكَاءَ مُسْتَأْسِكَوْنَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هُلْ يَسْتَوْيَانِ مَثَلًا». (سوره زمر، آیه ۲۹).



باقیمانده بودند و یا کسی نمانده بود و «غدیر خم» در بوته فراموشی قرار داده شد. شیعه برای اینکه حادثه دلخراش عاشورا نیز به چنین سرنوشتی دچار نشود. برای عاشورا سرمايه گذاری کرد، گفت و نوشت و تکرار کرد، خون داد، جان داد و مراسم سوگواری برگزار کرد، امام زین العابدین علیه السلام با دیدن آب و جوان و طفل شیرخواره می گریست و عاشورا را تذکار می داد. رباب همسر امام تا زمان وفات به زیر سایه نرفت و از پیکر شهیدان در برابر آفتاب گفت.

فاطمه ام البنین در بقیع با صورت سازی قبر چهار شهید خود از امام حسین علیه السلام گفت.

امام با قرآن وصیت به اقامه عزاداری و مراسم حج نمود. امام ششم در خانه عزاداری می کرد و امام هشتم به ریان فرمود: «اگر بناست برچیزی گریه کنی، بر حسین بن علی و خاندان وی گریه کن» و صدھا توصیه و دستور دیگر تا عاشورا فراموش نشود و به سرنوشت غدیر وصل نگردد.

اندیشمند سنی انتقادی نکرد و پاسخی نداد.

نقل و ضبط و پرشور کردن حادثه عاشورا موجب شد که حتی نویسندهای غیر مسلمان به این حادثه توجه کنند و درباره عظمت آن داد سخن دهند. «مارین آلمانی» سخن بگوید، «گاندی» به حادثه عاشورا اهتمام ورزد، بزرگداشت عاشورا احترام به آزادگان تاریخ است، و بزرگداشت آزادگی، تجلیل از عاشورا، تجلیل از کرامت انسانی و شرافت انسانیت و تکریم جوانمردی و جوانمردان و عزت نفس می باشد.

تودیع با ابوذر

تاریخ خاطره های شیرین و تلخ دارد و شنیدنی های بسیار، توفیق مطالعه می باید و نیز عبرتگیری که قصه های قرآن پس از گزارش، تذکارها می دهد، گاهی می فرماید سرگذشت یوسف، برادران و پدر برای عبرت آموزی می باشد^۱ و گاهی در داستان فرعون پس از غرق شدن در رود نیل می فرماید به آب دستور دادیم بدن مرده وی را به ساحل افکند تا برای دیگران نشانه ای از نابودی خود کامه باشد^۲، و زمانی می فرماید سرگذشت آنان را نمونه قرار دادیم تا شما هوشیار باشید و آگاه^۳.

۱- «لقد کان فی قصصهم عبرة لأولى الالباب». (سوره یوسف، آیه ۱۱۱).

۲- «لتكون لمن خلفك آية». (سوره یونس، آیه ۹۲).

۳- «فجعلنا هم سلفاً ومثلاً للآخرين». (سوره یزخرف، آیه ۵۶).



از موارد عبرت‌آموز تبعید ابوذر توسط خلیفه سوم می‌باشد. خلیفه وی را به دلیل امر به معروف و نهی از منکر و پرسش‌های چندی درباره هزینه بیت المال و اعتراض به کاخ سبز معاویه، به ربذه تبعید نمود. عده بسیاری چون علی علیه السلام، امام مجتبی علیه السلام و حضرت سید الشهداء علیه السلام، عمار یاسر و عقیل در مراسم تودیع این صحابی صادق و شجاع و مسئول شرکت نمودند و سخن گفتند، یکی از سخنرانان حاضر در این صحنه، امام حسین علیه السلام می‌باشد که فرمود:

«ای عمو (زیرا علی علیه السلام ابوذر را برادر خود خواند). خداوند توانست که وضع موجود تو را تغییر دهد که هر روز آفریدگار برنامه جدیدی دارد، ولی برخورد اینان با توبه این دلیل است که تو را برای دنیا خود سازگار نمی‌بینند و تذکار توبه آنان برای دین است، با اینکه تو نیازی به دنیا آنان نداری آنان به دین تو احتیاج دارند، از خدا خویشتن داری و نصرت بخواه، و به خدا از بی‌تابی و حرص و طمع پناه بر، که بی‌شک صبر و بردباری از دین است و طمع و حرص رزقی نمی‌آورد و بی‌تابی اجل را به تأخیر نمی‌برد».

امام حسین علیه السلام و جنگ جمل

حضرت سید الشهداء علیه السلام در جنگ جمل و درگیری «ناکشین» در رکاب پدر بود و حوادث مسیر و دیدار امام علی با مردم را از نزدیک شاهد بود، اما در ربذه فرود آمد و با همراهان خود از مدينه و بین راه، گفتگونمود و فرمود: آن کسی که دوست دارد باما باشد و ما را در جریان برخورد با پیمان شکنان یاری دهد، بماند و آن کس که می‌خواهد برگردد، که برگشت وی بدون حرج و مجاز می‌باشد، سالار شهیدان پیاختاست و گفت:

«یا ابه لوكنت في جحر و كان للعرب فيك حاجه لاتتك حتى يستخرجوا منه؛
ای پدر اگر در روزنی باشی و عرب بتونیازمند باشد به تو می‌رسد و تو را از آن روزن خارج
می‌نماید». ^۱

امام خطبه کوتاهی خواند و فرمود:

«بخدا سوگند در مورد برخورد با یاران جمل «طلحه، زبیر، عایشه» خیلی فکر کردم، ظاهر و باطن موضوع را ارزیابی نمودم، چاره‌ای جز درگیر شدن و پیکار نیافتیم، مگر اینکه خدا را

۱- موسوعه کلمات امام الحسین علیه السلام، ص ۱۳۹.



کافر شوم و دستور وی را در مورد این فتنه بکار نبندم، پسرم «حسین» بشین و از حوادث،
نگران نباش».

امام حسین علیه السلام به همراه پدر به بصره آمد و در پیکار حضور یافت، بعد از پایان جنگ وی و امام مجتبی علیه السلام درباره مروان که اسیر شده بود وساطت نمودند که او را بخشد و آزاد نماید، و مروان پذیرفته بود که با امام بیعت کند و مقابل امام قیام ننماید، امام علی علیه السلام فرمود مگر مروان پس از کشته شدن عثمان بامن بیعت نکرد که امروز بیعت شکنی نموده و در پیکار بامن در این شهر حاضر شده است، او را آزاد نمود و فرمود نیازی به بیعت وی ندارم، ولی بدانید در آینده مروان به امارت کوتاه مدت خواهد رسید و فرزندان وی نیز به قدرت می‌رسند.^۱

دوران خلافت امام علی علیه السلام سپری شد و با شهادت حضرت پایان یافت، معاویه به قدرت رسید پس از معاویه یزید حاکم شد و به والی مدینه نامه نوشت که اگر حسین بن علی علیه السلام از اینجا بود، دیگر دسترسی به او نخواهی داشت. آری امام وساطت برای عفو، مروان داشت و مروان اصرار بر قتل دارد. تفاوت بین خاندان هاشم و آل مروان و بنی امية در همین نکته نهفته است که آنان بر عدالت، اخلاق، انصاف، امانت، اصلاح، تعاون، عفو و توحید می‌اندیشند و عمل می‌کنند و اینان بر محور منافع شخصی و امور دنیوی و خواسته‌های نفسانی گام برمی‌دارند و همه روزگار بشریت همین است.

سالار شهیدان و صفين

پرچمدار عاشورا عصاره‌ی حوادث صدر اسلام است و سرگذشت خندق و خیبر را به یاد دارد، داستان احد و بدر را شنیده است، در حجه الوداع حضور داشت و با پدر بیعت کرد و ۲۵ سال خانه‌نشینی پدر را از نزدیک دیده است، فشار مجاهدان و مخالفان عراق و حجاز علیه عثمان را نیز مشاهده کرده و حوادث آن زمان را دیده است، در جنگ با مسلمانان پیمان شکن در «جمل» و «بصره» حضور یافت، برای مروان اسیر شده وساطت کرد و آزاد شد که این مروان بعد از بیست و چند سال به والی مدینه گفت: «حسین را گردن بزن، مبادا از دست تو بگریزد».

تفاوت خاندان و منش و مكتب مروان و حسین بن علی علیه السلام این است، به هر حال اکنون داستان تلخ صفين است، امام علی علیه السلام ناگریز است با اهل قبله بجنگد که امام ششم می‌فرماید:

۱- موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۱۴۰.



«لو لم يقاتل على أهل القبلة لما يدرى أحد كيف يسير فيهم بعده؛ أَفَعَلَىٰ طَلاقًا بَا
أَهْلَ قَبْلَةٍ وَنِمَازَ خَوَانَهَا نَمِي جَنْجِيدُ، وَآنَانَ رَا بِرْجَائِيْخَوْدَ نَمِي نَشَانَدُ، احْدِي اَز مُسْلِمَانَانَ
نَمِي دَانَسْتَ كَه هَنْگَامَ چَنْيَنَ رَخْدَادِيْ چَه بَايْدَ كَرَدُ». ^۱

زیرا در عصر رسول اکرم ﷺ درگیری‌ها با مشرکین و کافران بود و با مسلمانان نمازخوان
محارب و پیمان شکن برخوردی رخ نداده بود.

بلی امام ناچار شد در دومین صحنه تلخ پس از بصره، در صفين حضور یابد و با معاویه و پیروان
وی درگیر شود. عازم صفين شد، به حضرت اطلاع دادند که ابوایوب اعور، فرات را محاصره کرده و از
آبگیری یاران علی ممانعت می‌نماید، حضرت، سوارانی را برای رفع مانع فرستاد، دست خالی
برگشتند، حسین بن علی علیه السلام از پدر اجازه برخورد خواست «امضی اليه يا ابیه» امام اجازه داد،
حضرت پیکار کرد و ابوایوب را زسر راه برداشت و آب برداشته و به اردوگاه برگشت، به پدرگزارش داد،
امام علی علیه السلام گریست. اصحاب گفتند: چرا گریه می‌کنی و حال آنکه نخستین پیروزی را به دست
حسین، یافتیم، امام فرمود:

به یاد آوردم که حسین در آینده در کربلا تشنه به شهادت خواهد رسید و مرکب وی
گریزان و شیوه کنان به زبان حال می‌گوید: فغان، فغان از امتی که فرزند پیامبر را می‌کشنند.^۲
حضور امام در حوادث دوران مسئولیت و رهبری پدر، تجربه‌های ارزشمند دارد و جوهر وجودی
وی را به نمایش می‌گذارد. اخلاق علوی و اموی را می‌توان در حوادث گوناگون شناخت، به ویژه در
جنگ‌ها که حیات و مرگ اساس کار است نه مذاکره و مباحثه و عمر گذراندن.

دستاوردهای قیام امام حسین علیه السلام

درباره واقعه عاشورا و کربلا، نامهای متعددی آورده‌اند: حماسه حسینی، شهادت حسینی،
نیهضت امر به معروف و نهی از منکر، قیام امام حسین، و...، به هر یک توجه کنیم و هر نامی را بپذیریم
وجه مشترک دارند و آن داشتن دستاوردهای فراوان می‌باشد که به مواردی اشاره می‌کنم: این کار
امام، اسلام را پس از ۵۰ سال از رحلت نبی و پس از ۲۰ سال از شهادت علوی و ۱۰ سال پس از

۱- من لا يحضره الفقيه.

۲- فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ص ۱۷۰.



شهادت حسنی به صحنه آورد و عنوان شد و ادعا شد؛ آنچه اکنون انجام می‌گیرد گوشه‌ای از دستورات اسلام است و نه همه آن، که اصول حیاتی و کلیدی و ساختاری آن رها شده و آن حکومت و حاکمیت، قانون و والی و بیت المال است، عمران و آبادی و استقلال فراموش شده، و فقط نمازی وجود دارد و حجی برگزار می‌شود.

مردم شنیدند که حاکم اسلامی باید این شرایط را داشته باشد و اگر حاکم جائز و ظلم ساز شد باید با او بخورد شود. از ریخت و پاش بی حساب و بی حد و حصر بیت المال گفتگو شد و واژه «استئثار» را امام عنوان نمود یعنی تمامیت طلبی در بیت المال، بهر حال اندیشه دینی درباره اصول و مهمات عنوان شد. نکته دیگر اینکه بنی امیه از ابتدای حاکمیت تا حال و آینده در افکار عمومی به دلیل خلافکاری و انجام برنامه‌های خلاف اسلام و قرآن محکوم شدند و بیعت نکردن امام در همین راستا بود، و جریان حالت تاریخی یافت یعنی هر حکومتی که این خصوصیات را داشته باشد و معاویه وار و بزیدگونه بر مردم حاکمیت یابد از منظر عاشورائیان محکوم است. دستاورد سوم عاشورا، الگوسازی برای آزادیخواهان و آزادگان و پاکان جهان می‌باشد آن چنان که «گاندی» به نهضت حسینی برای حفظ استقلال هندوستان استناد می‌نماید.

حفظ دین و دیانت را که پیامبر ﷺ و امام حسین علیهم السلام را بانی و حافظ آن لقب داده‌اند «الاسلام نبیو الحدوث و حسینی البقاء» از دستاوردهای مهم عاشورا شمرده‌اند. نجات مسلمان از جهالت و ضلالت و بیداری و هشیاری بهره دیگر این نهضت است «ليستنقذ عبادك من الجهالة وحيرة الضلاله» معناشدن حقیقت زندگی و مرگ از منظر امام «موت في عز خير من حبيبة في ذل» درس دیگری از نهضت حسینی می‌باشد. دستاورد دیگر، پی‌ریزی و نهال کاری و پاشیدن بذر اعتراض و انتقاد و اصلاح‌گری، هجرت و افشاگری، مبارزه علیه اموی‌ها و عباسی‌ها و شاهنشاهی‌ها در طول تاریخ می‌باشد «ان لقتل الحسين حرارة في قلوب المؤمنين لا تبرد ابدا» که قیام توابین، قیام علویین پس از عاشورا پدید آمدند و اکنون انقلاب اسلامی از آن الهام می‌گیرد.

همگانی بودن کار امام و یاران وی برای همه مؤمنان و باور مداران دستاورد دیگری می‌باشد، وقتی در این حماسه امام، بنی هاشم، اصحاب گوناگون از انصار و مهاجرین، تابعین، نظامی‌ها، حتی زنان وجود دارند بر همه معلوم می‌گردد که این حرکت انحصری و اختصاصی امام حسین علیهم السلام نمی‌باشد. و همه وظیفه دارند آن را پی بگیرند، یعنی «کل ارض کربلا و کل یوم عاشورا»



وظیفه‌شناسی و مسئولیت پذیری و استقامت در ایده و آرمان‌لو در شرایط نابرابر و سخت و دشوار از درس‌های دیگر حماسه حسینی می‌باشد. یعنی انسان موجود مسئول است و مکلف، حق پژوه است و حق مدار، ولو اینکه همه چیز علیه وی باشد. حضور زنان و کودکان در این نهضت از ابتدا تاشهادت و پس از آن در اسرار تابازگشت به مدینه، موضوع بدیع و جدیدی بود. بهوضوح اعلام شد که در اصلاح گری و حماسه سازی زن و مرد باید مسئولیت پذیر باشند و مصدق «وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمُ أُولَيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيَعْلَمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطَبِّعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيِّرَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»^۱ می‌باشند، در انقلاب اسلامی همین موضوع عملی شد و بدین جهت فراگیرگشت و دشمن تابن دندان مسلح کاری از پیش نبرد.

امام حسینؑ در آینهٔ تاریخ

محمد الله اکبری*

از ولادت تا شهادت پدر

امام حسینؑ روز سوم شعبان سال چهارم هجری در شهر مدینه به دنیا آمد و جدش پیامبر ﷺ او را حسین نامید. پدرش امام علی بن ابی طالبؑ و مادرش فاطمه زهراؑ دختر رسول خدا ﷺ بود. پیامبر ﷺ او را بسیار دوست می‌داشت و در تربیت او صمیمانه می‌کوشید. حدود هفت ساله بود که جدش پیامبر ﷺ در بیست و هشت صفر یازده هجری از دنیارفت.^۱ یاران دیروز جدش، حق پدرش را گرفته و او را خانه نشین کردند. در کودکی همراه مادر و برادر در طلب حق پدر می‌کوشید و با آنان برای یاری پدر شبانه از انصار کمک می‌خواست.^۲ حدود هفت ساله بود که مادرش در سوم ماه جمادی الثاني سال یازده قمری به دیدار حق شتافت^۳ و از مهر مادری محروم شد.

به دوران حکومت عمر، روزی در مسجد به او گفت:

«إنْزِلْ عَنْ مِنْبَرِ أَبِي؛ از منبر پدرم به زیرآی!؟»

*- کارشناس ارشد تاریخ و تمدن اسلامی.

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۳؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۱.

۲- الاختصاص، ص ۱۸۴؛ الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۲۹-۳۳؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۶۶-۶۷، ج ۱۲، ص ۱۴.

۳- اصول کافی، ترجمه فارسی، ج ۴، ص ۳۵۵؛ اعلام الوری، ص ۱۵۲؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۰.



عمر، او را گرفته به خانه برد و با چرب زبانی کوشید بفهمد که آیا پدرش او را به این کار مأمور کرده است و آن حضرت پاسخ داد که این سخن، خود می‌گویم و پدرم به من نیاموخته است. پدرش علیؑ^{علی‌الله‌آمد} عذر آورد که این کلام، خود گوید و من بدو نیاموخته‌ام.^۱

پیوسته در کنار پدر بود و در تمام جنگ‌های آن حضرت شرکت داشت. در جنگ جمل و صفین یکم تا دهم صفر سال سی و هفت قمری و نهروان از خود رشادت‌ها نشان داد.^۲ سی و هفت ساله بود که پدرش علیؑ^{علی‌الله‌آمد} در بیست و یکم رمضان چهل و یک قمری به شهادت رسید و اورادر غمی جانکاه فرو برد.

۲- زمینه‌های قیام

الف: صلح امام حسنؑ

پس از شهادت پدر در کنار برادرش امام حسنؑ بود تا او با معاویه صلح کرد. (بیست و پنج ربیع الاول چهل و یک قمری) شیعیان کوفه همان روز صلح نزد او رفته و خواهان نقض صلح و قیام علیه معاویه شدند ولی وی نپذیرفت و برآمامه صلح برادر تأکید کرد.^۳ پس از خروج معاویه از کوفه دوباره نزد او رفته خواستار قیام شدند ولی باز هم نپذیرفت.^۴

همراه برادر و خاندانش از کوفه به مدینه بازگشت. حدود چهل و هفت ساله بود که برادرش امام حسنؑ^{علی‌الله‌آمد} بنابر روایتی در بیست و هشتم صفر سال پنجاه قمری قربانی سیاست و ستم معاویه شد و به دیدار حق شتافت^۵ و امامت شیعیان و نگهبانی و تفسیر و ترویج دین خدا به او واگذار شد.

ب: ولایت عهدی یزید

ج: دعوت و آمادگی کوفیان

معاویه پس از شهادت امام حسنؑ^{علی‌الله‌آمد} پسرش یزید را ولیعهد خود کرد و از مردم برایش بیعت

۱- تاریخ المدینة، ج ۳، ص ۷۹۹؛ امالی طوسی، ص ۳۰۳؛ ینابیع المودة، ج ۲، ص ۴۲؛ این عساکر ترجمة الامام الحسن، ص ۲۰۴ - ۲۰۱.

۲- الفتوح ترجمة فارسی، ص ۶۱۷؛ الاخبار الطوال، ص ۱۸۲؛ پیکار صفین، ص ۳۴۰.

۳- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۶۲.

۴- همان، ج ۳، ص ۳۶۴.

۵- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۲۴؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۵؛ کفاية الاثر، ص ۲۲۹.



گرفت و امام حسین از بیعت بایزید خودداری کرد.^۱ سران شیعه در کوفه بدو نامه نوشتند و قیام علیه معاویه را خواستار شدند. امام در پاسخ نوشت که:

«فَالْعِقُوْلُ بِالْأَرْضِ، وَاخْفُوا الشَّخْصَ وَاكْثُمُوا الْهَوْيَ وَاحْتَرِسُوا مِنَ الْأَظْنَاءِ مَادَمَ ابْنُ هِنْدٍ حَيًّا؛ تا این طاغوت پسر هند زنده است در خانه هایتان بنشینید و سکوت کنید و نظر خود را اظهار نکنید و از کسانی که به آنان بدگمانید (جاسوسان دشمن) بر حذر باشید.^۲ شیعیان کوفه و حجاز آن اندازه به خانه امام رفت و آمد و گفتگو می کردند که مروان حکم در این باره به معاویه نامه نوشت و معاویه ضمن نامه ای آن حضرت را از حرکت و قیام بر حذر داشت.^۳

د: مرگ معاویه

در نیمه رجب سال شصت هجری، معاویه به دَرَك واصل شد^۴ و بیزید به جای او بر تخت حکومت تکیه زد و طی نامه ای به والی مدینه فرمان داد که از حسین بن علی علیه السلام و چند تن دیگر بیعت بگیرد.^۵ نامه در شبانگاه ۲۷ رجب سال ۶۰ قمری به مدینه رسید^۶ و ولید پسر عتبه نوه ابوسفیان و حاکم مدینه، امام را شبانه احضار کرد و از او بیعت خواست.^۷

امام علیه السلام گروهی از بستگانش را با خود همراه برد و آنان را بیرون دارالاماره به کمین گذاشت و بفرمود تادر صورت شنیدن صدای حضرتش به درون بریزند و خود به دارالاماره رفت.^۸ ولید مضمون نامه بیزید را به آگاهی امام علیه السلام رساند و از او بیعت خواست. حضرت فرمود: «شما که به بیعت پنهانی من اکتفا نمی گنید و بیعت من را در جمع مردم می خواهید پس بگذارید چون مردم را برای بیعت فرا خواندید من رانیز خواهید خواست. در این فرصت من در این باره خواهم اندیشید».^۹

با آن که فرمان بیزید آن بود که در صورت بیعت نکردن، گردن آن جناب را بزنند و مروان هم بر این

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۸

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۸؛ ارشاد مفید، ج ۲، ص ۳۲؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۶۶.

۳- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۶۷

۴- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۶۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲۳۸۲؛ ارشاد مفید، ج ۲، ص ۳۲.

۵- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۶۸؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۰.

۶- همان، ج ۳، ص ۳۶۸؛ ارشاد مفید، ج ۲، ص ۳۴.

۷- ارشاد مفید، ج ۲، ص ۳۳

۸- همان، ج ۲، ص ۳۳؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۱.

۹- همان.



کار اصرار می‌کرد ولی ولید (شوهر دختر عبد الله بن عباس^۱) به آن حضرت اجازه بازگشت داد و امام علی^۲ آن شب به خانه بازگشت.^۳

هـ: امتناع از بیعت

شب ۲۸ ربیع‌الثانی سال ۶۰ هجری جهت امتناع از بیعت با یزید و اصرار حاکم مدینه براین امر، از مدینه به قصد مکه و از راه اصلی حرکت کرد و در سوم شعبان ۶۰ قمری به مکه رسید^۴ و حدود چهار ماه در مکه ماند.^۵

در این مدت بویژه در ایام حج شیعیان و مسلمانان گرد آن حضرت را گرفته و با او گفتگو می‌کردند. آن حضرت بدعت‌های معاویه و فساد یزید را بازگو می‌کرد. نامه‌ها و پیکهای کوفیان پیوسته می‌رسیدند و او را به رهبری خود و قیام علیه یزید فرامی‌خواندند.

سرانجام در ۱۵ رمضان سال ۶۰ هجری، یکی از نزدیکان و افراد مورد اعتماد خود یعنی مسلم بن عقیل، پسر عموم و داماد (شوهر رقیه خواهر پدری امام^۶) خود را به کوفه فرستاد^۷ تا اوضاع را بررسی و ارزیابی کرده و نتیجه را اعلام کند.

مسلم در پنجم شوال ۶۰ قمری شمسی به کوفه رسید و پس از بررسی اوضاع و گرفتن بیعت و پیمان از کوفیان، ضمن نامه‌ای با پیکی مخصوص امام علی^۸ را آمادگی و بیعت کوفیان و فراهم بودن زمینه قیام خبر داد. مضمون نامه مسلم چنین بود:

«أَمَا بَعْدُ: فَإِنَّ الرَّائِذَ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ، إِنَّ جَمِيعَ أَهْلَ الْكُوفَةِ مَعَكَ، فَأَقْبِلْ حِينَ

تَنَظُّرٌ فِي كِتَابِي؛ پس از سپاس خدای؛ دیده‌بان به بستگان خود دروغ نمی‌گوید؛ تمام مردم کوفه با شما یند؛ چون نامه‌ام را خواندی بشتاب». ^۹

در نامه‌ای که امام حسین علی^{۱۰} از حاجر (میان راه مکه و مدینه) در پاسخ نامه مسلم خطاب به کوفیان نوشت و به واسطه قیس بن مسهر صیداوی به کوفه فرستاده است نیز بخشی از مضمون نامه

۱- لطفان المعارف (ترجمه فارسی)، ص ۱۲۳.

۲- ارشاد مفید، ج ۲، ص ۳۳.

۳- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۷۱.

۴- لهوی، ص ۱۰۱.

۵- اعلام الوری، ص ۲۰۴؛ المجدی فی انساب الطالبیین، ص ۱۱، ۱۸؛ انساب الاشراف (تصحیح محمودی)، ج ۲، ص ۴۱۴.

۶- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۷۰؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۲۶.

۷- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۷۸؛ مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۰.



مسلم به امام علیه السلام چنین آمده است:

«أَمّا بَعْدُ فَإِنَّ كِتَابَ مُسْلِمٍ بْنِ عَقِيلٍ جَاتَى يُخْبِرُنِي بِحُسْنِ رَأِيكُمْ واجْتِمَاعِ مَلِإِكُمْ
عَلَى نَصْرِنَا، وَالظَّلَبِ بِحُكْمِنَا، فَأَصَابَكُمُ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ أَعْظَمُ الْأَجْرِ، فَأَكْمَشُوا أَمْرَكُمْ
وَجِدَّوَا فِيهِ فَيَانِي قَادِمُ عَلَيْكُمْ فِي أَيَّامِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛ پس از سپاس خدای؛ نامه مسلم
پسر عقیل رسید؛ او در این نامه من را از نظر مثبت شما در باره ما و اجتماع همه شما بر یاری
ما و خواستن حق ما، خبر داده است؛ خدای شما را در این کار پاداش بزرگ دهد؛ در کار خود

جدی و کوشباشید؛ من به خواست خدا همین روزها خواهم رسید». ^۱

در مکه والی شهر، مردم را از ملاقات و مذاکره با امام بازداشت و در صدد کشتن پنهانی آن حضرت
برآمد. حکومت قصد داشت در شلوغی ایام حج او را پنهانی بکشد و قتل را به گردن خوارج
بیندازد.^۲ حضرت برای حفظ حرمت حرم امن الهی روز ۸ ذی حجه سال ۶۴ق روزی که هر کس در
مکه باشد واجب است بماند و مناسک حج به جای اورده، به قصد عراق حرکت کرد.^۳ خود آن حضرت
در پاسخ کسی که از او خواست در مکه بماند تا مردم با او بیعت کنند در توضیح علت حرکت خود
فرمود:

«اگر به اندازه یک وجب بیرون مکه کشته شوم برایم دوست داشتنی تراز آن است که در مکه کشته
شوم و اگر به اندازه دو وجب بیرون از مکه کشته شوم برایم بسیار بسیار دوست داشتنی تراز آن است که به
اندازه یک وجب بیرون از مکه کشته شوم».^۴

عبدالله عباس، عبدالله عمر^۵ و محمد حنفیه^۶ که گویا از ارتباط دیرینه امام با کوفیان و نامه مسلم
بی خبر بودند؛ هنگامی که از تصمیم او دائر بر رفتمن به عراق آگاه شدند، از او خواستند به عراق نرود
ولی نپذیرفت و عازم آن دیار شد.

چرا امام به عراق رفت؟

۱. ارشاد مفید، ج ۲، ص ۷۰.

۲. ارشاد مفید، ج ۲، ص ۶۷؛ اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۱، ص ۴۴۵.

۳. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۷۱؛ ارشاد مفید، ج ۲، ص ۶۶.

۴. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۷۵.

۵. همان، ج ۳، ص ۳۷۴-۳۷۵.

۶. ع مناقب آن ابی طالب، ج ۴، ص ۹۶-۹۷.



دلایل نماندن امام در مکه و حرکت او به سوی عراق را می‌توان به اختصار چنین بیان کرد:

۱- امتناع از بیعت: آن حضرت از بیعت با یزید سر باز زده بود و حکومت به شدت در پی بیعت گرفتن از او بود و از اودست بر نمی‌داشت. در مکه خطر دستگیری و کشتن ناگهانی آن حضرت بسیار بود و به تعبیر خود آن حضرت «تا آن لخته خون را از دلش در نیاورند راحتش نخواهد گذاشت». ^۱

۲- آمادگی و دعوت کوفیان: کوفیان که شمار زیادی هم بودند (بنا بر مضمون نامه مسلم، تمامی آن‌ها و به نقل شیخ مفید در ارشاد صد هزار تن) و هم گروهی از بصریان اعلام آمادگی و همراهی کرده بودند. گمان برخی بر این است که کوفیان پس از آگاهی از بیعت نکردن امام حسین علیه السلام با یزید با آن حضرت ارتباط برقرار کرده و به او نامه نوشته‌اند؛ ولی این گمان درست نیست؛ زیرا کوفیان از سال‌های پیش با آن حضرت در ارتباط بودند. این ارتباط را می‌توان به سه مرحله تقسیم کرد که به هم پیوسته است:

الف: از صلح امام حسین علیه السلام: همان روز صلح امام حسین علیه السلام شیعیانی که نتوانسته بودند فلسفه صلح را درک کنند با ناراحتی و نارضایتی نزد امام حسین علیه السلام رفته از او خواستند که رهبری آنان را بپذیرد تا با معاویه بجنگند ولی امام حسین علیه السلام نظر آن‌ها را نپذیرفت و بر ادامه صلح تاکید کرد و از آنان خواست صبر پیشه کنند. این خواسته تارویزی که امام در کوفه بود چند بار تکرار شد و امام همان جواب را داد.

ب: پس از شهادت امام حسین علیه السلام: هر چند کوفیان تا امام حسین علیه السلام زنده بود حرکتی نکردند ولی به محض آگاهی از شهادت آن حضرت بی درنگ به امام حسین علیه السلام نامه نوشته و ضمن تسلیت مرگ برادر از او خواستند تا برای رهبری آنان و قیام علیه معاویه به کوفه بروند. امام آنان را تا مرگ معاویه امر به سکوت و خانه نشینی کرد و از هر گونه حرکت نسنجدیده‌ای بر حذر داشت. ارتباط عراقیان با امام حسین علیه السلام در این دوره به حدی جدی و تنگاتنگ بود که مروان حکم، فرماندار مدینه در این خصوص به معاویه نامه نوشت و در مورد تحرک و ملاقات‌ها و رفت و آمد مردم به ویژه عراقیان به خانه امام حسین علیه السلام از معاویه کسب تکلیف کرد.

ج: پس از مرگ معاویه: پس از آگاهی کوفیان از مرگ معاویه و امتناع امام حسین علیه السلام از بیعت با بیزید انتظار به سر آمد و نامه‌ها و قاصدتها یکی پس از دیگری نزد امام فرستادند و از او خواستند در



رفتن به کوفه تعجیل کند. مضمون یکی از هزاران نامه چنین بود:

«به نام خداوند بخشندۀ مهریان به حسین بن علی امیر مؤمنان؛ پس از سپاس خدای و
تقدیم سلام، بدان که تمام مردم منتظر شماستند و نظر به کس دیگری ندارند پس ای پسر
پیامبر بشتا بکه با غم‌باش سبزه آراسته شده، میوه‌ها رسیده، گیاهان روییده و درختان
برگ بر آورده است. پس هر گاه خواستی به سوی ما بیا که بر سپاه مججهز و آماده خود وارد

^۱
می‌شوی».

در مدت چهار ماه صدھا قاصد و نامه (و به روایتی دوازده هزار نامه) از کوفه و بصره به مکه نزد امام
رفتند. آن اندازه که امام خطاب به کوفیان نوشت:

«مِنْ حُسَيْنِ بْنِ عَلَىٰ إِلَى الْمَلَأِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ؛ أَمَا بَعْدُ: فَإِنْ هَانِيَا وَسَعِيدَا
قَدِمَا عَلَىٰ بِكُتُبِكُمْ وَكَانَا آخِرَ مَنْ قَدِمَ عَلَىٰ مِنْ رُسُلِكُمْ، وَقَدْ فَهِمْتُ كُلَّ الذِّي
أَتَتْصَصْتُمْ وَذَكَرْتُمْ وَمَقَالَةَ جُلُّكُمْ؛ إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ فَأَقْبِلَ لَعْلَّ اللَّهُ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ
عَلَى الْهُدَى وَالْحَقِّ...؛ به نام خدای بخشندۀ مهریان؛ از حسین بن علی به بزرگان مؤمنان؛
پس از سپاس خدای و تقدیم سلام؛ هانی بن هانی و سعید بن عبد الله نامه‌های شما را
رسانند. این دو آخرين پیک شما بودند. تمام آن چه را نوشته و یاد آوری کرده بودید فهمیدم
و بر مقصود همه تان واقف شدم. نوشته بودید که امامی نداریم زود بیا شاید خداوند به وسیله
تو ما را برق حق و راستی جمع کند.

من، برادرم و پسر عمومیم و شخص مورد اعتماد خاندانم را نزد شما فرستادم و فرمانش دادم
که در باره کار و نظر شما برایم بنویسد. اگر به من نوشت که نظر همه شما و بزرگان و
خردمدان شما همان است که پیکهای شما گفتند و من در نامه‌های شما خواندم، به
خواست خدا به زودی نزد شما خواهم آمد. به جانم سوگند امام کسی است که به کتاب خدا
عمل کند و به عدل و داد رفتار کند و به حق پاداش دهد و کیفر کند و جاش را وقف خاندانماید.

^۲
والسلام».

هنگامی که یزید از حضور مسلم و بیعت گرفتن او برای امام حسین علیه السلام آگاه شد عبید الله زیاد را

۱- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۷۰؛ ارشاد مفید، ج ۲، ۳۸۲؛ لهوی، ص ۲۴.

۲- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۷۰؛ لهوی، ص ۱۰۹-۱۰۲؛ مقلل ابی مخفف (تصحیح غفاری) ص ۱۶.



که حاکم بصره بود با حفظ سمت به حکومت کوفه گماشت. عبیدالله پنهانی و ناگهانی باروی بسته و عمامه‌ای سیاه بر سر وارد کوفه شد. کوفیان که همه روزه بر دروازه شهر به انتظار آمدن امام حسین علیهم السلام جمع می‌شدند، بادیدن عبیدالله به گمان این که او امام حسین علیهم السلام است باسلام و صلوات از او استقبال کردند و پیوسته «سلام بر توای پسر رسول خدا علیهم السلام» و به شهر ماخوش آمدی^۱ «بر زبان می‌رانند. این انتظار و استقبال گرم بهترین دلیل آمادگی کوفیان برای یاری و همراهی امام حسین علیهم السلام است.

۳- مسلم نمایندهٔ ویژه او و بنو هبیره عمه زادگان امام، (نوادگان ام‌هانی دختر ابوطالب و خواهر امام علی علیهم السلام) او را این آمادگی مطمئن کرده بودند.

۴- امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح امور امت جدش را وظیفهٔ شرعی خود می‌دانست که باید به انجام آن اقدام می‌کرد.

۵- فرماندار مکه و مأموران بیزید تصمیم داشتند در شلوغی روزهای حج امام علی علیهم السلام را بکشند و آن را به گردن خوارج بیندازند رهایی از این گرفتاری‌ها و انجام کارهای مورد نظر نیاز به زمینهٔ مساعد و نیروی رزمی داشت و این نیرو و زمینه در عراق بود.

به هر روی امام به قصد عراق به راه افتاد و پیوسته از مسافران اخبار کوفه را جستجو می‌کرد. در میان راه افراد زیادی از قبایل و بدويان به هوای نام و نان و مقام با وی همراه شدند. از میان راه از « حاجر» پیکی دیگر به کوفه فرستاد تا از آخرین اخبار و اطلاعات کوفه آگاه شود.^۲

بیزید با آگاهی از حرکت امام به قصد عراق عبیدالله زیاد حاکم بصره را بر کوفه گماشت و او توانست با زر سرمایه داران و زور حکومت و تزویر روحانیان درباری، یاران مسلم را از اطراف او پراکنده کند.^۳ مسلم پس از آگاهی از ورود عبیدالله با شماری از یارانش دارالاماره کوفه را محاصره کرد تا کار را یکسره کند ولی زر حکومتی و تزویر دین به دنیا فروشان کار خود را کرد و مسلم تنها ماند.

اوروز ۸ ذی حجه درست همان روزی که امام حسین علیهم السلام از مکه حرکت کرده بود، قیام کرد و روز ۹

۱- مقاتل الطالبيين، ص ۹۹؛ اعلام الورى باعلام الهدى، ج ۱، ص ۴۳۷-۴۳۸.

۲- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۷۸.

۳- ارشاد مفید، ج ۲، ص ۵۳-۵۴.



ذی حجه سال ۶۰ قمری به شهادت رسید^۱ و امام که در راه عراق بود، از این امر بی خبر بود. عبید الله زیاد پس از دستیابی بر مسلم و چیرگی بر کوفه حصین بن نمیر را با چهار هزار نیرو به قادسیه (سر راه حجاز به عراق) فرستاد تاراهای ورودی و خروجی کوفه به سوی حجاز را بینند و هر کس را که مظنون به همکاری با امام است بگیرد.^۲ قیس بن مسهر، پیک اعزامی امام از حاجر به دست او افتاد.^۳

امام از زباله (جایی در راه مکه به کوفه، میان واقعه و ثعلبیه که از آن جا تا کوفه پنج روز راه است.^۴) نامه‌ای دیگر به کوفیان نوشت و با عبد الله یقطر فرستاد. او نیز گرفتار شد و هیچ یک از پیک‌ها بازنگشتنند.

در زباله، امام از شهادت مسلم و هانی آگاه شد و آنان که به امید نام و نان آمده بودند، رفتند و امام با آنان که از حجاز همراهش آمده بودند تنها ماند. پس از آگاهی از قتل مسلم و پراکنده‌گی کوفیان امام در مورد بازگشت به مدینه و یا ادامه سفر از یارانش نظر خواست. برخی از یاران به اصرار گفتند: «حضور شما در کوفه سبب حضور و اتحاد کوفیان خواهد شد. نفوذ و اعتبار شما از مسلم بسیار بیشتر است».^۵

سرانجام امام به راه خویش ادامه داد. چیزی نگذشت که حربن یزید برای رهگیری امام رسید و گفت: «من مأمورم شما را برای بیعت با یزید نزد عبید الله ببرم». امام فرمود: «شما من را دعوت کردید که برای رهبری شما به شهرستان بیایم، اگر پشیمان شده‌اید بر می‌گردم». حرگفت: «من فرمان جنگ ندارم و مأمورم شما را به کوفه برم و از نامه‌ها نیز بی خبرم».^۶

امام پس از آگاهی از پیمان شکنی کوفیان قصد بازگشت به مدینه را داشت^۷ ولی حر اصرار می‌کرد که امام را برای بیعت با یزید به کوفه نزد عبید الله ببرد. سرانجام پس از مذاکرات زیاد به پیشنهاد حر توافق کردند امام به راهی برود که نه به کوفه برسد و نه به مدینه تا حر از عبید الله زیاد

۱- ارشاد مفید، ج ۲، ص ۶۶؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۷۱.

۲- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۸ - ۳۷۷.

۳- همان، ج ۳، ص ۳۷۸.

۴- رحله ابن جبیر، ص ۲۵۲ - ۲۵۶.

۵- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۰.

۶- همان، ج ۴، ص ۲۰۳.

۷- همان، ج ۴، ص ۲۰۴.

فرمان بخواهد. از این رو امام راه خود را به سمت چپ (به سمت غرب کوفه) کج کرد.^۱ دو سپاه در کنار هم پیش می‌رفتند تا نامه عبید الله به حرسید که بر حسین علیه السلام سخت بگیر و او را در بیابانی بی آب و آدوقه فرود آرتا فرمان من برسد.^۲ امام حرکت می‌کرد و حرمانع می‌شد تا سرانجام روز دوم محرم سال ۶۱ قمری در سرزمین کربلا در شمال کوفه فرود آمدند.^۳

بسیاری از کوفیان که پیمان شکسته و دین به دنیای دیگران فروخته و مسلم را تنها گذاشته بودند، اکنون به اختیار واجبار گروه گروه برای کشنن پسر رسول خدا علیه السلام به کربلا می‌آمدند. عمر سعد روز سوم محرم سال ۶۱ ق با چهار هزار تن به کربلا رسید. عبید الله پیاپی نیرو می‌فرستاد. تا ششم محرم شمار سپاه عبید الله در کربلا بیست هزار تن شد. پیوسته می‌آمدند و شمارشان بیشتر می‌شد.

در هفتم محرم ۶۱ عق آب را بر فرزندان رسول خدا علیه السلام بستند. امام حسین علیه السلام در چند جلسه شبانه با عمر سعد گفتگو کرد و عمر سعد در باره مصالحه به ابن زیاد نامه نوشت. نزدیک بود کار به صلح بکشد که دسیسه شمر بن ذی الجوش مؤثر افتاد و نامه عبید الله مبنی بر اتمام کار یا تسليم به حکم او یا جنگ رسید. شمر حامل دو نامه بود یکی به عمر سعد که کار را تمام کند و دیگری حکم فرماندهی شمر و کشنن عمر سعد بود.^۴

به هر روی عصر روز نهم محرم سال ۶۱ ق سپاه عمر سعد آماده پیکار شد ولی امام آن شب را مهلت خواست و پذیرفته شد. امام حسین علیه السلام شب عاشورا دوباره بیعت از یارانش برداشت و فرمود که این قوم مرا می‌خواهند و با شما کاری ندارند پس هر یک سوی خود روید. گروهی اندک رفتند و یاران خالص ماندند و آن شب را به راز و نیاز با معبد خود گذراندند.^۵

امام علیه السلام فرمود تا خیمه‌ها را کنار هم برپا کنند و گردآگرد آن خندقی کنده پر از آتش کردند تا از یک سو با دشمن پیکار کنند.^۶ صبحگاه دهم محرم سال ۶۱ ق کوفیان گوشت واستخوان به مال حرام

۱- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۸۱؛ لهوف، ص ۱۳۷.

۲- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۸۵.

۳- همان، ج ۳، ص ۳۸۵؛ لهوف، ص ۱۳۹.

۴- اعلام الوری بعلام الهدی، ص ۲۳۲ - ۲۳۳.

۵- ارشاد مفید، ج ۲، ص ۹۱ - ۹۲.

۶- همان، ج ۲، ص ۹۴.



پروردگار و دین به دنیای دیگران فروخته، سواره و پیاده در گروههای مختلف آماده پیکار شدند.
امام پیکه‌ها نزد آنان فرستاد و خود و راه و روش خود و پدر و جدش را به آنها شناساند ولی دست
از او برنداشتند. خود به میان معركه رفت و با کوفیان سخن گفت و از رسول خدا علیه السلام، فاطمه
زهرا علیه السلام و علی مرتضی علیهم السلام یاد کرد، شاید به راه راست رهنمون شوند. امام خود را فرزند پیامبر علیه السلام
می‌خواند و بر آن اصرار و تأکید می‌کرد ولی در دل کوفیان مؤثر نمی‌افتد.^۱

هنگامی که سخنان امام بالاگرفت، عمر سعد از ترس آن که مبادا کلام او در دل سخت و سیاه
کوفیان اثر کند و آنان راجذب نماید، فرمان داد تا بر طبل‌ها و سنج‌ها کوتفتند و در شیپورها و نقاره‌ها
دمیدند و هلهله و غوغای کردند تا سخن حق امام به گوش کسی نرسد!
سر انجام پیکار آغاز شد و یاران امام یکی پس از دیگری با سر و پیکری به خون حنا بسته به دیدار
حق شتافتند. فرزندان، برادران و برادرزادگان و عموم زادگان همه پیش روی او یاره پاره شدند. روز به
نیمه رسیده بود که امام تنها با پیکری خونین در میان معركه فریاد می‌کرد: «آیا یاوری هست که ما را
یاری کند؟» هر چند این فریاد و تقاضا چندین بار تکرار شد، پاسخی نیامد.

سر انجام کوفیان دلش به نقض عهد خسته، پشتیش به مرگ برادر شکسته، قلبش به تیر جفا
دریده و سرش به تیغ ستم پریدند و برای گرفتن زر نزد عمر سعد و عبید الله زیاد بردند. (خدای
پیوسته عذابشان افزون کند). ای دل بسوز و ای دیده اشک ببار و ای سینه آه سرد بر آرائه امانه بر
کشته حسین! که بر تنها یابی او؛ نه بر تن پاره که بر دل شکسته او!
پس از شهادت او کوفیان چون گرگ‌های گرسنه بر پیکر خونین اش اسب تاختند. بر حرمتش
یورش برده، خیمه و خرگاهش سوختند. زر و زیور و معجر زنانش ربوتدند و سر انجام آنان را به کوفه و
شام به اسیری بردند. امام حسین علیهم السلام به گاه شهادت حدود ۵۷ سال (۵۵۸ میلادی) و ۶ ماه و ۶ روز و به
روایتی ۵۸ سال سن داشت. مقامش عالی، راهش پر رهو و دشمنش معذب باد. آمين!

۱- همان، ج ۲، ص ۹۷ و ۹۸

۲- مقتل ابي مخنف (نشر رضي)، ص ۱۲۶

نوروز، آغازی برای دگرگونی (برداشتی از مکتب سبز حسینی)

حجۃ‌الاسلام محمد باقر پورامینی

چکیده

هم زمانی آغاز سال شمسی و عاشورای حسینی، آدمی راهنمای نوشدن طبیعت و دگرگونی جامعه، به تحول و تغییری رهمنوں می‌سازد که از مکتب حسین^{علیہ السلام} ریشه می‌گیرد. به عبارت دیگر، در مدخل نوروز، اصول دگرگونی عاشورا و گونه‌های تحول در کربلا بررسی می‌گردد. سیمای نوروز- نوروز سمبیل تحول است آن هم به سمت نیکوشدن و پاس داشت آن، اهمیت دارد. در گنجینه معارف و به ویژه در روایت معلی بن خنیس به بزرگداشت آن توجه شده است:

الف: اهمیت نوروز - اهمیت آن به سبب وقایعی است که در آن اتفاق افتاده است؛ در این روز خداوند از انسان بر پرستش خود پیمان گرفت، روز آغاز تابش خورشید بود، در نوروز، کشتی نوح استقرار یافت، ابراهیم بت شکنی نمود، جبرئیل بر پیامبر^{صلوات الله علیه و آله و سلم} نازل شد، بت‌های قریش پاکسازی شدند، پیامبر برای علی^{علیه السلام} بیعت گرفت و در نوروز مهدی (عج) ظهور خواهد کرد.

ب) آداب نوروز - غسل، نظافت، خوشبوی و نماز است.

ج) پیام نوسازی - گفتار حضرت بر محور توحید، نبوت، امامت و حاکمیت عدالت استوار است.

ره آورد نوروز، تلاش برای تغییر، انتخاب راه بهتر، تبدیل خوبی‌ها به بدی‌هاست.

اصول دگرگونی در حماسه حسین^{علیہ السلام} - تغییر باورها، دگرگونی در قدرت از حکومت یزیدی به

حکومت حسینی، تحول خواص و بیدارسازی عوام، پایه‌ی این تحول هاست.

گونه‌های تحول - حر بن یزید ریاحی، زهیر بن قین و دیگران، نمونه‌های دگرگونی‌اند.

و بالاخره، راهی که انقلاب اسلامی و کشور هند بیمود، برگرفته از عاشورا است.

مقدمه

عاشورای حسینی، پیامها و درس ویژه‌های بسیاری دارد و تلاقی آن با برخی از مناسبت‌ها، زاویه‌های زیبایی را برای بهره‌مندی از این حماسه برای انسان فراهم می‌آورد؛ تلاقی دهه محرم با ایام نوروز نیز از این مقوله است.

آنچه که از این همزمانی آغاز سال شمسی با محرم (آغاز سال قمری) بدست می‌آید آنست که آدمی همپای نو شدن طبیعت و جایگزینی فصل سبز به جای فصل سرد، خود و جامعه را به دگرگونی و نوسازی و تحول کشانده و با بهره‌مندی از مکتب حیات بخش حسینی، گامی در جهت بهار شدن و «احسن حال» بردارد.

در این مقاله نخست «سیمای نوروز» و «رهاورد» آن در فرهنگ اهل بیت علیهم السلام را به نظراره می‌نشینیم و با این زمینه «اصول دگرگونی در حماسه امام حسین علیه السلام» و «گونه‌های تحول در کربلا» را بررسی می‌کنیم؛ بدآن امید که نوروز ما سرآغازی برای تحول همگان گردد.

ای که دستت می‌رسد کاری بکن پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار^۱

سیمای نوروز

نوروز در گنجینه معارف اهل بیت علیهم السلام و متون روایی ما از منزلت و جایگاه خاصی برخوردار است؛ به گونه‌ای که ایشان بر پاسداشت این روز سخن رانده و از مناسبت‌های مهم آن یاد کرده‌اند، و روایان

۱- سعدی.



را با اسرار آن آشنا ساخته‌اند.^۱ آنچه که با درنگ در روایات بدست می‌آید آنست که «نوروز» سمبول تحول و تغییر است، البته تحول به سمت نیکویی و بهتر شدن. از این رو بزرگداشت چنین روزی آنچنان که ایرانیان مسلمان انجام می‌دهند، با اهمیت خواهد بود.

مهمنترین سندی که بر نکوداشت نوروز دلالت دارد، روایت معلی بن خنیس از امام صادق علیه السلام است، و در برابر حدیثی از امام کاظم علیه السلام وجود دارد که «عید» بودن آن را نفی کرده، آن را سنتی می‌داند که اسلام آن را محسوساخته است. محدث بزرگ علامه محمد باقر مجلسی علیه السلام با قوی دانستن سند حدیث معلی^۲، حدیث دوم را بر تقيیه حمل می‌نماید. هر چند که در این حدیث، عید انگاشتن نوروز نفی شده است، چنین امری نشان از نفی اصل بزرگداشت نوروز آنهم با توجه به مناسبت‌های مهم ذکر شده در روایت امام صادق علیه السلام نیست.

با محور قرار دادن روایت معلی بن خنیس، به تفصیل از سیماهی نوروز یاد می‌کنیم.

الف. اهمیت پاسداشت

معلی در گزارش خود چنین نقل می‌کند:

در صبح‌گاه روز نوروز به حضور امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم. حضرت از من پرسید:

معلی! آیا از امروز چیزی می‌دانی؟

گفتum: خیر! لیکن عجم‌ها (ایرانیان) امروز را بزرگ می‌دارند و به همدیگر تبریک می‌گویند. امام فرمود: هماناً گرامیداشت امروز به سبب وقایعی است که برای تو بازگو می‌کنم. من از این سخن امام خرسند شدم و اشتیاق خود را برای شنیدن کلام امام ابراز داشتم و از ایشان خواستار بیان آن شدم. حضرت درباره سیماهی نوروز به نمونه‌هایی از حوادث انجام شده اشاره فرمودند، از جمله موارد ذیل را بیان داشتند:

۱. پیمان ستاندن خداوند

هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَخْدَى اللَّهُ فِيهِ مِيقَاتَ الْعِبَادِ أَنْ يَعْبُدُوهُ وَلَا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَأَنَّ

۱- لازم به ذکر است که موضوع نوروز مورد نظر و توجه روایان حدیث نیز بوده است، از جمله شخصیتی بنام نصر بن عامر بن وهب أبو الحسن السنجری اثری با عنوان «كتاب ما روى في يوم النوروز» به رشته تحریر درآورده است. رجال التجاوشی، ص ۴۲۹.

۲- معلی بن خنیس یکی از یاران امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام است و به عنوان یکی از چهره‌های برجسته شیعی نیز بشمار می‌آید و شیخ طوسی و علامه حلی بر اعتبار سخن او گواهی داده‌اند.

يَدِيْنُوا الرُّسُلِهِ وَ حُجَّجِهِ وَ أُولَيَائِهِ؛ خداوند از بندگان خود پیمان ستاند که تنها او را پرستش کنند و چیزی را شریک او قرار ندهند و پیرو رسول او، حجج الهی و اولیائش باشند.

۲. آغاز تابش خورشید

هُوَ أَوَّلُ يَوْمٍ طَلَقَتِ فِيهِ الشَّمْسُ؛ نخستین بار خورشید در آن طلوع کرد؛

۳. استقرار کشتی نوح

هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي اسْتَوَتْ فِيهِ سَفِينَةُ نُوحٍ عَلَى الْجُودِيِّ؛ کشتی نوح بر کوه جودی قرار یافت؛

۴. بت شکنی ابراهیم

هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي كَسَرَ فِيهِ إِبْرَاهِيمُ أَصْنَامَ قَوْمِهِ؛ ابراهیم خلیل بت‌های قومش را در هم

کوبید؛

۵. نزول جبرئیل

هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي هَبَطَ فِيهِ جِبْرِيلُ عَلَى النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ جبرئیل بر پیامبر خاتم فرود

آمد؛

۶. پاکسازی بت‌های قریش

هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي حَمَلَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِ أَعْلَمَ مَكَبِيْهِ حَتَّى رَمَيَ أَصْنَامَ قُرَيْشٍ مِنْ فَوْقِ الْبَيْتِ الْحَرَامِ؛ رسول خداوند علی طیلۀ را بر روی شانه‌اش قرار داد، تا او بت‌های قریش را از روی خانه خدا به زیر افکند.

۷. بیعت با امیر مؤمنان

هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَخَذَ فِيهِ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ الْعَهْدَ بِغَدَir خَمْ قَافُورَالَّهُ بِالْوَلَايَةِ فَطُوئَيَ لِمَنْ ثَبَتَ عَلَيْهَا وَ الْوَيْلُ لِمَنْ نَكَثَهَا؛ پیامبر خداوند علی طیلۀ، برای امیر مؤمنان در غدیر خم، عهد و پیمان ستاند، و در آن روز بر ولایت علی اقرار کردند، خوشاب آنان که بر ولایت او استوار ماندند و بدابه حال کسانی که آن پیمان را شکستند؛

۸. ظهور مهدی

هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي فِيهِ يَظْهَرُ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ إِلَاهَ الْأَمْرِ وَ يُظْفَرُهُ اللَّهُ بِالدَّجَالِ وَ مَا

مِنْ يَوْمِ نَيْرُوزِ إِلَّا وَتَحْنُ تَتَوَقَّعُ فِيهِ الْفَرَجُ لَأَنَّهُ مِنْ أَيَّامِنَا حَفِظَهُ الْفَرَسُ وَ ضَيَّعَهُمُوا^۱؛

نوروز، روزی است که در آن قائم آل محمد^{علیهم السلام} ظهر می‌کند و خداوند او را بر دجال پیروز می‌گرداند، هیچ نوروزی نیست جز آنکه ما در آن فرج او را انتظار می‌کشیم. نوروز از ایام ما می‌باشد؛ ایرانیان آن را بزرگ داشتند و شما (عرب‌ها) آن را ضایع ساخته، کوچک شمردید.

گویا پذیرش این فرمایش برای گروهی سخت می‌نمود که امام صادق^{علیه السلام} چنین بیان داشت:

لَا يَعْرِفُ سَبِيلًا إِلَى الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ وَ هُوَ أَوَّلُ يَوْمٍ مِنْ سَنَةِ الْفَرَسِ^۲؛ سبب اش را

جز ریشه داران در دانش کسی نمی‌داند و نوروز همان روز نخست سال ایرانیان است.

ب. آداب نوروز

برای نوروز آداب خاصی را بر شمرده‌اند؛ در پرتو فرمایش امام صادق^{علیه السلام}، به جز نماز نافله

مخصوصی که در این روز می‌توان خواند^۳، عمل به توصیه‌های ذیل نیز شایسته است:

إِذَا كَانَ يَوْمُ النَّيْرُوزِ فَاغْتَسِلْ وَ الْبَسْ أَنْظَفْ تِيَابَكَ وَ تَطَيِّبْ بِأَطِيبِ طِيبَكَ^۴؛ در

روز نوروز غسل بنما و پاکیزه‌ترین لباس هایت را بر تن نما و خویش را با بهترین عطرها

خوش بوکن.

ج. پیام نوسازی

روایت امام صادق^{علیه السلام} بر محور «توحید»، «نبوت»، «امامت» و سرانجام «حاکمیت عدالت» استوار

است؛ شاخصه‌هایی که بشر را به نوسازی و تحول سوق می‌دهد و مقاطع مختلف زندگی در پرتو

دگرگونی و بهتر شدن را بهاری می‌سازد و تلاقی آن با بهار طبیعت نیز به نوعی هدایت‌گر آدمی است.

با توجه به این نقش ویژه «نوروز» می‌توان سخن از مبارکبادی نیز راند و آن را پاس داشت و آن را

منهای مسایل پیرامونی و خرافی که در گذر زمان بدان آویخته است، در نظر داشت و فرهنگ اصیل

ایرانی را نیز حفظ نمود.

۱- وسائل الشيعة، ج ۸، ص ۱۷۳؛ بحار الأنوار، ج ۵۶، ص ۱۱۹ و ۱۲۰.

۲- وسائل الشيعة، ج ۸، ص ۱۷۳.

۳- مَعْلَى بْنُ حُنْيِسْ عَنْ مُوَلَّا النَّبِيِّ الصَّادِقِ^{علیه السلام} فِي يَوْمِ النَّيْرُوزِ قَالَ... فَإِذَا صَلَّيْتَ النَّوَافِلَ وَ الظُّهُرَ وَ العَصْرَ فَصُلِّ بَعْدَ ذَلِكَ أَربعَ رَكْعَاتٍ تَقْرَأُ فِي أُولَى كُلِّ رَكْعَةٍ فَاتِحةَ الْكِتَابِ وَعَشْرَ مَرَاتٍ لِأَنَّ زَلَّتِهِ فِي لَيْلَةِ الْقُدرِ وَ فِي الثَّالِثَةِ فَاتِحةَ الْكِتَابِ وَعَشْرَ مَرَاتٍ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ وَ فِي الثَّالِثَةِ فَاتِحةَ الْكِتَابِ وَعَشْرَ مَرَاتٍ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَ فِي الرَّابِعَةِ فَاتِحةَ الْكِتَابِ وَعَشْرَ مَرَاتٍ الْمُعَوذَيْنَ وَ سَجَدَ بَعْدَ فَرَاغِكَ مِنَ الرَّكْعَاتِ سَجْدَةُ الشُّكْرِ وَ تَدْعُو فِيهَا بِمُغْفِرَةِ ذُنُوبِ حَمِيسِينَ سَنَةً». وسائل الشيعة، ج ۸، ص ۱۷۳.

۴- وسائل الشيعة، ج ۳، ص ۳۳۶.

رهاورد نوروز

در نخستین دعای هنگام تحويل سال، از خداوند دگرگونی حال و نیکو شدن طلب می شود:

«يَا مُقْلِبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ، يَا مُدَبِّرَ السَّبِيلِ وَالنَّهَارِ، يَا مَحْوُلَ الْحَوْلِ وَالْأَحْوَالِ، حَوْلَ حَالَنَا إِلَى أَحْسَنِ الْحَالِ»^۱؛ ای برگرداننده دلها و دیدهها، ای تبدیر کننده شب و روز، ای گرداننده حول و احوال؛ حال ما را به نیکوترين حال بگرдан».

با درنگ در اين دعا، بزرگترین رهاورد نوروز را در امور ذليل می توان خلاصه کرد:

۱. تلاش برای تغيير

يكسان ماندن و تن ندادن به تغيير و تحول به شدت نفی شده است؛ آنگونه که پیامبر خدا ﷺ می فرماید:

«مَنْ أَسْتَوَىٰ يَوْمًا فَهُوَ مَغْبُونٌ^۲؛ هر کس دو روزش يكسان باشد، او مغبون است و ضرر کرده است».

۲. انتخاب راه بهتر

پس از تن دادن به تغيير، مهم گزینش راه بهتر و نیکو شدن است و لذا آنانی که فردايشان از روز قبل بدتر است، مورد شماتت خواهند بود؛ همانگونه که رسول اکرم ﷺ می فرماید:

«مَنْ كَانَ غَدَةً شَرًّا مِنْ يَوْمِهِ فَهُوَ مَلَعُونٌ^۳؛ هر کس فردايش بدتر از امروزش باشد لعنت شده است».

۳. تبدیل بدی‌ها به خوبی‌ها

زیباترین و کامل ترین نوع تغيير، تبدیل بدی‌ها به خوبی‌ها و جبران خطاهاست؛ شیوه‌ای که قرآن برای آدمی ترسیم ساخته است؛ آنکه «بعد از ستم کردنش توبه کند و به صلاح آید»^۴. اين دگرگون شدن و گذر از بدی به خوبی و اصلاح خود، در ادعیه ما نیز مشهود است:

۱- ر.ک: مفاتیح الجنان.

۲- إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۸۸؛ عوالي الآلي، ج ۱، ص ۲۸۵.

۳- مجموعة ورام، ج ۲، ص ۳۰.

۴- «مَنْ ثَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمٍ مِنْهُ أَصْلَحَ» (سوره‌ی مائدہ، آیه‌ی ۳۹).

«وَمَنْ ثَابَ وَعَمِلَ طَالِحًا، هر کس توبه کند و کار شایسته انجام دهد» (سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۷۱).



«اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ سَوْءَةَ حَالِنَا بِخُسْنِ حَالِكَ أَبْرُورِدَكَاراً! بِدِيَهَايِ حَالِ مَا رَابَهُ خَوبِي صَفَاتِ
خُودِ تَغْيِيرٍ».^۱

به فرموده امیر مؤمنان علیه السلام:

«مَنْ لَمْ يَسْعَاهُ الدُّنْعَصُ مِنْ نَفْسِهِ غَلَبَ عَلَيْهِ الْهُوَى وَمَنْ كَانَ فِي نَفْسِهِ فَالْمَوْتُ
خَيْرٌ لَهُ؟ آن کس که به جبران نقص و بدی خود نپردازد، هوای نفس بر او مستولی خواهد شد
و برای چنین انسان ناقص، بی نشاط و فرار کننده از دگرگونی و خوب شدن، مردن پسندیده تر
خواهد بود».

امام حسین علیه السلام، نیز با محور قرار دادن تغییر، همگان را به کنار زدن پرده غفلت و چرت زدن
توصیه فرموده^۲، بر دگرگونی و اصلاح تاکید می نماید:

عَلَيْكَ بِظَلْفِيٍّ نَفِسِكَ عَنْ هَوَاهَا فَمَا شَيْءَ أَلَّدُ مِنَ الصَّلاحِ

- بر تو باد که خود را از هوای نفس باز داری، که هیچ چیز لذت بخش تراز اصلاح نیست

تَأَهَّبْ لِسَمْنَيَّةِ حِينَ تَغَدُو كَأَنَّكَ لَا تَعِيشُ إِلَى الرَّوَاحِ

- هرگاه صبح کنی آماده مرگ باش، آنچنانکه گویی تاشب نمی مانی.

وَكَمْ مِنْ رَائِحَةِ فِينَا صَحِيحٍ نَعْتَهُ نُحَاثَةُ قَبْلَ الصَّبَاحِ

- چه بسیار شب رو تندrstت در میان ماست که قاصدان مرگ او، پیش از بامداد، خبر مرگ او را فریاد
می زندند.

وَبَادِرْ بِالإِنْبَاتِ قَبْلَ مَوْتٍ عَلَى مَا فِيكَ مِنْ عِظَمِ الْجُنَاحِ

- پیش از مرگ شتاب کن تا از گناهان بزرگی که در آنی توبه کنی.

وَلَيْسَ أَخُو الرِّزَانَةِ مَنْ تَجَافِي وَلِكِنْ مَنْ تَشَمَّرْ لِلْفَلَاحِ^۳

- صاحب وقار آن نیست که از خوبی دوری گزیند، بلکه آن کسی است که برای رستگاری آماده شود.

با شک این تغییر در ابعاد مختلف معنی می باند که راه، منش و سخن امام در حماسه کربلا که در

۱- مصباح کفعمی، ص ۶۱۸

۲- روضة الاعظین، ج ۲، ص ۴۴۵

۳- فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ص ۹۳۲.

۴- ظلف: بازداشتن.

۵- فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ص ۸۲۸

راستای دگرگونی جامعه و تحول خواص و عوام بود، یکی از جلوه‌های راهگشا و درس آموز است.

أصول دگرگونی در حماسه امام حسین علیهم السلام

امام حسین علیهم السلام با هدف اصلاح، دگرگونی و نوسازی در تمام ابعاد شخصی و اجتماعی گام برداشت؛ راه، روش و منش آن حضرت نیز تفسیر کننده اهتمام و تلاش ایشان است. حماسه بزرگ کربلا تبلور یک حرکت اصلاحی است که امام آن را برای یک دگرگونی عظیم آفرید؛ حرکتی که بر اساس اصول ذیل می‌توان از آن یاد کرد:

۱. تغییر باورها

با رحلت پیامبر، جامعه اسلامی به نوعی دستخوش وارونگی ارزش‌ها شد و با تثبیت قدرت معاویه و یزید، جامعه اسلامی در تمام عرصه‌های سیاسی، اعتقادی و اجتماعی دچار دگردیسی فرهنگی شد؛ جامعه‌ای که در آن «به حق عمل نمی‌شد و باطل نهی نمی‌گردید» مصیبی که در این فرمایش امام حسین مشهود است: «أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَإِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَاهَى عَنْهُ». امام بزرگترین آسیب جامعه را «سکوت مردم در برابر کار زشت و فساد ستمکاران»، «دوری از امر به معروف و نهی از منکر» و رواداری با ظلم رفته بر اسلام و مسلمین می‌دانست و چنین باور و فکر منحطی را خطرناک می‌انگاشت؛ امام با یادآوری عبرت‌های اقوام پیشین می‌فرمود:

«إِنَّمَا عَابَ اللَّهُ ذِكْرَ عَلَيْهِمْ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَرَوْنَ مِنَ الظُّلْمَةِ الَّذِينَ بَيْنَ أَظْهَرِهِمْ
الْمُنْكَرُ وَالْفَسَادُ فَلَا يَتَهَوَّنُهُمْ عَنْ ذَلِكَ رَغْبَةً فِيمَا كَانُوا يَتَالُونَ مِنْهُمْ وَرَهْبَةً مِمَّا
يَحْذَرُونَ؛^۱ به راستی خداوند ایشان (قوم بنی اسرائیل) را نکوهش کرد زیرا از آن ستمکارانی که میانشان بودند کار زشت و فساد بسیار می‌دیدند ولی به طمع بهره‌ای که از آن ستمگران می‌بردند و از بیم آنکه بی‌نصیب بمانند، ایشان را باز نمی‌داشتند.

امام حسین علیهم السلام چون که «بیم فراموشی حق و ترس از بین رفتن آن را داشت»^۲، هدف خود را اصلاح باورها، فکرها و اندیشه‌هایی می‌دانست که در طول سال‌های اخیر از سرچشمه وحی منحرف شده، و از اصول اسلام ناب فاصله گرفته بودند؛ از این رو می‌فرماید:

۱- تحف العقول، ص ۲۳۷

۲- «انی اخاف ان یندرس هذا الحق و ینذهب»؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۹۶



اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنِّي تَنَافِسًا فِي شَاطِئِنَ وَلَا التِّسَاسًا مِنْ فُضُولِ
الْحُطَامِ وَلِكِنْ لِتَرَى الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَنَظِهَرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ وَيَأْمُنُ
الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَيَعْمَلُ بِقَرَائِضِكَ وَسُتُّونَكَ وَأَحْكَامِكَ؛^۱ بِارَاهِلًا توَخُود
می دانی آنچه که از ما برآمده از سر رقابت در سلطنت و میل به افزودن کالای دنیا نبوده است
بلکه از آن روست که پرچم دین تو را افراشتہ بینیم و اصلاح را در کشورت آشکار کنیم و
بندگان ستمدیدهات را امانی دهیم تا به فرایض و سنتها و احکامات عمل شود.

منشور دگرگونی باورها را می توان در این کلام امام نظاره کرد:

أَرِيدُ أَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرُ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي
طَالِبٍ عَلِيًّا؛^۲ هدف من امر به معروف و نهی از منکر است و می خواهم سیره جدم،
پیامبر ﷺ و پدرم، علی علیه السلام را در پیش گیرم.

۲. دگرگونی در قدرت

باروی کار آمدن یزید بر مسند خلافت، حضور نامحرمان و طرد شدگانی چون مروان و ابن زیاد در
ارکان قدرت به اوج خود رسید و حرکتی که توسط معاویه در ترک سنت پیامبر و مخالفت با فرمان او
آغاز شده بود تشیدید شد، بدآن حد که یزید با بی شرمی تمام مظاہر دین را به سخره گرفت او در قرآن
ستیزی و محو آثار اسلام و احکام دین کاملابی پروا بود و عرصه را برای دین ستیزان هرزه گو فراهم
می ساخت، او حتی در حضور امام حسین علیه السلام با گستاخی، به باده گساری می پرداخت و در وصف
شراب چنین می سرود:

فُوَادُكَ ثُمَّ لَمْ تَلِّتْ
وَفِيهِنَّ الَّتِي تَلِّتْ^۳

باده هایی که جان را تازه می کند، جان تو را هم طراوت می بخشد. آنچنان که هرگز به توبه نخواهی
گرایید.

امیر علی؛ مورخ نامدار هندی در ترسیم رفتار رشت این خلیفه می نویسد:

«یزید هم بی رحم و قسی القلب و هم غدار و خیانتکار بود. خوشی های او مانند رفقا و

۱. تحف العقول، ص ۲۳۹.

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۳. رک: مرآة العقول، ج ۲، ص ۱۴۸ و ۱۴۷.

مصاحبینش که تمام پست و رذل و فاسد بودند، حقارت آور بوده است.. به شرب خمر معتقد بود حتی هم که در دربار بود مشروب استعمال کرده و عربده می‌کشید تا این حد که در کوچه و خیابان‌های شهر پایتخت از او تقليید می‌نمودند.^۱

در نگاه امام، چنین حاکمی «تبهکار، شرابخوار و قاتل انسانهای محترم بود که آشکارا گناه می‌کرد»^۲. امام حسین علیه السلام در واکنش به خلافت یزید آیه استرجاع را بر زبان راند:

«إِنَّا لِهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِّيَّتِ الْأُمَّةُ بِرَاعِيٍّ مِثْلِ يَزِيدٍ؛
باید با اسلام خدا حافظی کرد که امت اسلامی به فرمانروایی چون یزید گرفتار آمده است».^۳

حضرت بر این عقیده بود که حاکمان اموی «تمام سرزمین اسلام، بی دفاع زیر پایشان افتاده، و دستشان در همه جا باز است و مردم بردۀ وار در اختیار آنانند»^۴، مسنند نشینان «اطاعت خدا را ترک و پیروی از شیطان را بر خود فرض نموده‌اند؛ فساد را ترویج و حدود الهی را تعطیل ساخته‌اند»^۵:

فَيَا عَجَبًا وَمَا لِي لَا أَعْجَبُ وَالأَرْضُ مِنْ غَاشٍ غَشُومٍ وَمُتَّصَدِّقٍ ظَلَومٍ وَعَالِمٍ
عَلَى الْمُؤْمِنِينَ يُهْمِمُ غَيْرُ رَحِيمٍ^۶ شَكْفَتَا وَجْراً در شَكْفَتَا نَبَاشْمَ كَهْ زَمِينَ از آن سَتْمَگْرَى

دغل پیشه و باجگیری ظالم و حاکمی (شرور) است که بر مؤمنان رحم نیارد.

امام حسین علیه السلام برای اصلاح این وضعیت اسفبار تنها به مبارزه برای دگرگونی می‌اندیشید و خود را «سزاوار ترین فرد برای تغییر این روند و از گونه می‌دانست»^۷ و می‌فرمود:

من به هدایت و رهبری جامعه مسلمان و قیام برد این همه فساد و مفسدین، که دین جدم را تغییر داده‌اند، از دیگران شایسته ترم.^۸

۱- تاریخ عرب و اسلام، امیر علی، ص ۹۰.

۲- «وَبِزِيزِ رَجُلٍ فَاسِقٍ شَارِبٍ خَمْرٍ قاتِلٍ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ مَعْلَنْ بِالْفَسْقِ». الفتوح، ص ۸۲۶؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵.

ذهبی درباره یزید می‌گوید: «كان ناصبياً، فظاً، غليظاً، جلفاً، يتناول المسكر، و يفعل المنكر، افتتح دولته بقتل الشهيد الحسين...».

۳- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶.

۴- تحف العقول، ص ۲۳۹.

۵- انساب الاشراف، بلاذری، ج ۳، ص ۱۷۱.
عِرْتَفَ الْعُقُولُ، ص ۲۳۹.

۶- «أَنِي أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ». بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱.

۷- انساب الاشراف، بلاذری، ج ۳، ص ۱۷۱.



۳. تحول در خواص

امام ریشه بسیاری از مصیبت‌های واردہ بر جهان اسلام را سکوت خواص و چهره‌های نامدار و خوش نام اسلام می‌دانست؛ آنان که «نامور به دانش و نامدار به نکویی و معروف به خیرخواهی و به لطف خدا در دل مردم شکوهمند»^۱ بودند، حضرت خطاب به ایشان می‌فرماید:

آیا این همه از آن رو نیست که شما به پایگاهی رسیده‌اید که مردم از شما امید دارند تا به حق خدا قیام کنید؟

امام حسین علیه السلام با گله از بی تحرکی خواص که «نه مالی پراکنند و نه جانی را در راه جان آفرین به خطر افکنند و نه برای خدا باگروهی در افتادند»^۲ چنین شکوه می‌کند:

لَوْ صَبَرْتُمْ عَلَى الْأَدْيٰ وَ تَحَمَّلْتُمْ الْمَتْوَنَةَ فِي ذَاتِ اللَّهِ كَانَتْ أَمْرُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرْدٌ وَ عَنْكُمْ تَصْدُرٌ وَ إِلَيْكُمْ تَرْجُعٌ وَ لِكُمْ مَكْتُمُ الظَّلَمَةَ مِنْ مَنْزِلَتُكُمْ وَ اسْتَأْمُمُ أَمْرَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ وَ يَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ: اَفَرَبْرَآزَ شَكِيبَا بُودِيدَ وَ دَرَ رَاهَ خَدَا تَحْمَلَ بِهِ خَرْجَ مَيْدَادِ امْرُورِ خَدَا بَا شَمَا، بَهْ دَسْتَ شَمَا دَرَ مَيْ آمَدَ وَ احْكَامَ اوْازَ (جانب) شَمَا صَادِرَ مَيْ شَدَ وَ مَرْجَعَ هَمَگَانَ قَفَارَ مَيْ گَرْفَتِيدَ، وَلِي شَمَا خَوْدَ سَتْمَکَارَانَ رَا درَ پَایَگَاهَ خَوْيِشَ جَایِ دَادِیدَ وَ زَمَامَ امْرُورَ (حَکَومَتَ) خَدَا بَیِ رَا بَهْ دَسْتَ آنَانَ سَپِرَدِیدَ تَا بَهْ شَبَهَهِ کَارَهَا کَنَنَدَ وَ بَهْ شَهَوَتَهَا رَونَدَ.^۳

سخنان حضرت سیدالشهداء علیه السلام وجدان گروه اندکی از چهره‌های نامور را متحول ساخت و آنان را به دگرگون شدن ترغیب نمود، هرچند که کلام نورانی امام برای بسیاری از آنان کارگر نیفتاد. آن حضرت فرای از خطابه‌های عمومی به خواص، برخی از اصحاب پیامبر را نیز به تغییر و دگرگونی توصیه می‌فرمود، به عنوان مثال می‌توان از نصیحت امام به عبدالله پسر عمر خطاب یاد کرد، آن حضرت در شهر مکه چون او را دید و را به فریاد و اعتراض بر علیه یزید فراخواند که عبدالله سکوت را بر تغییر و مبارزه ترجیح داد و در آخر زندگی اش با ذات آمیخته شد.^۴

۱- أَنْتَمْ أَيْتَهَا الْعَصَابَةَ عَصَابَةً بِالْعِلْمِ مَشْهُورَةً وَ بِالْخَيْرِ مَذْكُورَةً وَ بِالنَّصِيحَةِ مَعْرُوفَةً وَ بِاللَّهِ فِي أَنْفُسِ النَّاسِ مَهَابَةً يَهَا يَكُمُ الشَّرِيفُ وَ يَكْرَمُكُمُ الْعَسِيفُ؛ تحف العقول، ص ۲۲۷.

۲- «فَلَا مَا لَا بَذَلْتُمُوهُ وَ لَا نَفْسًا خَاطَرْتُمْ بَهَا لِلَّذِي خَلَقُهَا وَ لَا عُشِيرَةً عَادِيَتُمُوهَا فِي ذَاتِ اللَّهِ»؛ تحف العقول، ص ۲۳۸.

۳- تحف العقول، ص ۲۳۸.

۴- الملهوف، ابن طاووس، ص ۱۰۲؛ فتح الباري، ابن حجر، ج ۱۳، ص ۵۹.



۴. بیدارسازی عوام

امام حسین علیه السلام هم پای تلاش در جهت متحول ساختن بزرگان اسلام که نقش راهبری عمومی را به عهده داشتند، مردم غافل را از نظر دور نداشت و در فرصت‌های مختلف و با شیوه‌های متنوع گفتاری و نوشتری به بیداری مردم مسلمان پرداخت تا شاید آنان را از خواب خفته و کوری معوى بیدار سازد و حیات شان را متحول و دگرگون سازد؛ حتی این دلسوزی امام تا اپسین لحظات حیات و در ساعات پایانی روز عاشورا ادامه داشت:

**إِنَّمَا أَدْعُوكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرِّشادِ. فَمَنْ أَطَاعَنِي كَانَ مِنَ الْمُرْشَدِينَ وَ مَنْ عَصَانِي
كَانَ مِنَ الْمُهَلَّكِينَ^۱؛** من شما را به راه رشد فرامی‌خوانم. هر که پیرویم کند از ره یافتگان و

هر که سریچیم کند از هلاک شوندگان خواهد بود.

به گفته مورخان پاسخ مردم به این رهگشایی امام، همه‌مه و سروصدایهای بسیاری بود تا طنین کلام آن حضرت به گوششان نرسد. به فرموده امام، کوفیان «برای باغبان خود پلیدترین میوه گلوگیر خاردار و گوارا ترین میوه خوشگوار برای ربانیده زور گو»^۲ بودند. از این رو بجز چند نفر، کسی تن به تحول نداد و بنای نوشدن نداشت؛ همگان آنگونه بودند که امام بدیشان فرمود:

**فَاصْبَحْتُمْ أَلْبَا لَفَا عَلَى أُولِيَائِكُمْ وَيَدًا لِأَعْدَائِكُمْ بِغَيْرِ عَدْلٍ أَفْشَوْتُ فِيْكُمْ وَلَا لِأَمْلِ
أَصْبَحَ لَكُمْ فِيهِمْ^۳؛** به زیان اولیاء و دوستان خود یکدل و همدست شدید و دستیار دشمنان گشتید، بی آنکه عدالتی در میان شما برقرار کنند یا شما آرمانی بدانها داشته باشید.

گونه‌های تحول در کربلا

کربلا کانون تحول، تغییر و نیل به سعادت بود، حتی برای آنانکه پیشینه خوشی نداشتند که با لطف الهی عاقبت نیک را از محفل حسین علیه السلام سtanند و خون خویش را با خون پاکان و اولیاء درهم آمیختند و درخت دین را استوار ساختند.

۱- فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ص ۴۷۲.

۲- «فَكَنَّمْ أَخْبَثَ ثُمَرَةَ شَجَاجَةَ النَّاطِرِ وَأَكْلَهَ لِلنَّاصِبِ»؛ تحف العقول، ص ۲۴۱.

۳- تحف العقول، ص ۲۴۱.



حر بن یزید ریاحی سرآمد دگرگون شدگان است، همو راه را بر امام بست و مانع از حرکت حضرت به کوفه شد. صبح عاشورا چون از تصمیم ابن سعد در جنگ با امام حسین علیهم السلام مطمئن گردید، به بهانه آب دادن اسب خویش از اردوجا کوفیان دور شد و به امام پیوست و سرانجام به میدان رفت و به فیض شهادت رسید^۱.

زهیر بن قین نیز از تحول یافتنگان است، او در مسیر کربلا با امام حسین علیهم السلام روبرو شد، امام او را به همراهی دعوت کرد، او که به عثمانی بودن مشهور بود تمایلی به همراهی نداشت، لیکن به توصیه همسر خویش نزد امام رفت و در آنجا دگرگون شد و در کنار حضرت ایستاد و به خوبی جنگید و در نهایت به شهادت رسید^۲.

از چهره‌های ذیل می‌توان به عنوان دگرگون شدگانی یاد کرد که بیشتر آنان در شب و روز عاشورا به امام حسین علیهم السلام پیوستند و سرانجام نیز به فیض شهادت نائل گشته‌اند:

بکر بن حیّ، جابر بن حجاج، جوین بن مالک، حارث بن امرء القیس، حلاس به عمر، زهیر بن سلیم، ظصر غاممه بن مالک، عبدالرحمن بن مسعود، عبدالله بن بشر، عصرو بن ضبیعه، قاسم بن حبیب، مسعود بن حجاج و نعمان بن عمر^۳.

از دو شخصیت به نامهای ابوالحთوف بن حرث و برادرش سعد بن حرث نیز به عنوان پیوستگان به امام یاد می‌کنند، گویند: این دو برادر هر چند خوش ساقه نبوده و در سپاه ابن سعد بر جنگیدن مصمم بودند، اما به وقت تنهایی امام حسین علیهم السلام، چون ندای «هل من ناصِرٍ يَنْصُرُنِي» و صدای گریه اهل حرم را شنیدند، متحول شده، به امام روی آوردند و در صحنه پیکار، با کوفیان جنگیدند و سرانجام به فیض شهادت رسیدند^۴.

همچنین از چهره‌هایی چون عروة، شبیب کلابی و مصعب بن یزید نیز به عنوان گرویدگان به امام

حسین علیهم السلام یاد می‌کنند^۵

۱- ابصار العین، ص ۲۰۳؛ قاموس الرجال، شوشتری، ج ۳، ص ۱۰۳.

۲- انصار الحسين، ص ۳۷؛ ابصار العین، ص ۹۵.

۳- ابصار العین، صن ۱۸۶، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۹؛ تتفیح المقال، مامقانی، ج ۲، ص ۱۷۰؛ اعیان الشیعه، محسن امین عاملی، ج ۱، ص ۶۱۲؛ ج ۴، ص ۳۰۲؛ انصار الحسين، محمد مهدی شمس الدین، صن ۱۰۰، ۹۵.

۴- ابصار العین، ص ۱۵۹؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۳۱۹.

۵- ر.ک: وسیله الدارین، سید ابراهیم زنجانی، صن ۱۵۶، ۱۷۹.



طاعتِ ناکرده آورده گرفت	هرچه کردم، جمله ناکرده گرفت
همچو بخت و دولتم دلشاد کرد	همچو سرو و سوسنم آزاد کرد
دوزخی بودم ببخشیدم بهشت	نام من در نامه پاکان نوشته
ناگهان کردی مرا از غم جدا	آفرین ها بر تو بادا ای خدا
شکرهای تو نیاید در بیان ^۱	گر سر هر مسوی من یابد زبان

عashura و انتخاب راه بهتر

در طول تاریخ، حرکت امام حسین علیه السلام فروغی برای پیروان و همچنین ملل جهان بوده است و همگان با بهره‌گیری از آن امام همام، در نوسازی و دگرگونی خود و جامعه الهام جستند؛ فرای از دگرگونی‌های شخصی بسیاری از ارادتمندان آن حضرت^۲، از حرکت اجتماعی بسیاری نیز می‌توان یاد کرد که تحول خویش را مردمون حمامه عاشورا می‌دانند؛ انقلاب اسلامی نمونه بزرگ در قرن اخیر می‌باشد و در بعد بین الملل می‌توان از استقلال هند یاد کرد. مهاتما گاندی رهبر این استقلال چنین می‌گوید:

«من زندگی امام حسین، آن شهید بزرگ اسلام را به دقت خوانده‌ام و توجه کافی به صفحات کربلا نموده‌ام و بر من روشن شده است که اگر هندوستان بخواهد یک کشور پیروز گردد، بایستی از سرمشق امام حسین پیروی کند.»^۳

این نوشتار را با بیتی از سعدی شیرازی به پایان می‌بریم:

دولت آن است که محمود بود پایانش

دولت باد و گر از روی حقیقت پرسی

۱- مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ایيات ۱۵ - ۲۳۰۸.

۲- به عنوان مثال، در تهران فرد معروفی بنام رسول تُرک (م ۱۳۳۹) بر اثر ارتباط با هیئت مذهبی و عزاداری از گذشته خویش نادم شده و توبه می‌کند و یکی از ارکان هیأت مذهبی می‌گردد؛ به گفته دوستانش، او همه ساله در روزهای عید نوروز که همگان به سرگرمی‌های رسمی نوروز مشغولند به زیارت کربلا مشرف می‌شد، چون علت را از او پرسیدند وی با چشمان اشک آلود که نشان از دلشکستی اش بود، چنین گفت: «من در طول سال به نزد آقا و مولایم می‌روم تا آن شاء الله همه این رو سیاهی‌های سال پاک شود».

۳- فرهنگ عاشورا، جواد محدثی، ص ۲۷۹

سخنان امام حسین علیه السلام

حجۃ الاسلام سعید عطاریان

چکیده

گفتار امام حسین علیه السلام علاوه بر تبیین قیام عاشورا، راه نوینی را برای مؤمنین تاقیامت‌گشوده است. راهی که فرهنگی انحصاری دارد و نمونه است. وقتی امام علیه السلام مرگ را که نکوهیده‌ترین چیزها نزد مردم است به گردنی برگردان دختر جوان تشبیه می‌نماید، نشانه‌ای از این فرهنگ را آشکار می‌سازد. در نمونه‌هایی که در این مجال برگزیده گردیده به بیاناتی از آن حضرت که استنداد قرآنی دارد، توجه شده است.

امام علیه السلام در گفتگو با «طراح بن عدی» نکات برجسته‌ای را درس می‌دهد:

طلب خیر و اراده الهی در همه حال که در فرسته‌های گوناگون به آن عنایت داشته است، آماده بودن برای مرگ و توجه به عهد و پیمانی که با مردم کوفه دارد. از گفتگوی امام با این حرّ نکات عبرت آموزی نظیر؛ استفاده از فرسته‌ها برای بازگشت، اتمام حجت امام به صورت حضور، پرهیز از خلف وعده، کمک به جان بی‌رمق او و استفاده از ابراز مقدس و... دست می‌آید.

«بیعت شکنی» نیز از مهماتی است که امام ضمن توجه دادن افراد به بیعت با ایشان، آثار سوء آن را برمی‌شمرد و از صید و چون راه، دردهای جامعه و فراموشی سیره‌ی خدا و... سخن می‌گوید. انتقام از کافران نیز موضوعی است که امام علیه السلام در شب عاشورا با قرائت آیه‌ای، وضع دو گروه مؤمن و کافر را تبیین می‌کند.

مقدمه

در تمام طول سال و بخصوص با فرار سیدن ماہ محرم باید به درس آموزی از مکتب زنده و پویای عاشورا پرداخت؛ چرا که این نهضت عظیم از چنان عمقی برخوردار است که می‌تواند برای تمام انسان‌ها در همه‌ی اعصار و قرون، سرمشق و درس آموز و محور عبرت‌گیری باشد.

زنده بودن این قیام و درس‌های آن، به حیات و بقای آفرینندگان آن و اسوه بودن آنان ارتباط دارد و امام حسین علیه السلام - که محور این حرکت پرشور و حماسی است - گذشته از این که خود، بدین موضوع تصریح می‌فرماید،^۱ تمام حرکات و سکنات، رفتار و گفتار، کلمات و سخنان آن بزرگوار از چنان قوته برخوردار است که علاوه بر تبیین و تفسیر اصل قیام مقدس عاشورا، راه تازه‌ای تا قیامت فرا روی انسان‌ها گشوده که در هر عصر و نسل قابل پیمودن و تداوم است.

یکی از محورهای سخنان امام حسین علیه السلام «مرگ» و تفسیر و تبیین این موضوع است. کلمات امام علیه السلام درباره‌ی مرگ، در آن عصر و جامعه که مغزها و افکار چون زمستانی سرد، یخ بسته و از هیچ چیز به اندازه‌ی مردن نمی‌هراستند، بسیار تازه و در عین حال ماندنی و جاودانه است.

در جامعه‌ای که مردم از ترس مرگ، خود را در کام ازدها افکنده و با یزید بیعت کردند و او را به

رسمیت شناختند!!

در چنین جامعه‌ای که «مرگ» نکوهیده‌ترین پدیده‌هاست، امام حسین علیه السلام می‌فرماید: «مرگ برای فرزند آدم مثل گردن بندی بر گردن دختری جوان، زیباست»!^۲

۱- «فلَئِمْ فِي أُسْوَة»

۲- «خَطَّ الْمُؤْثِرَ عَلَى وَلِدِ آدَمَ مَخْطَّ الْقَلَادَةَ عَلَى جَيْدِ الْفَتَّاهَ»



امام حسین علیه السلام از مدینه تا کربلا، درباره‌ی این حادثه بی نظیر، سخنان بسیاری فرموده که دقیق و تأمل در آنها، از یک سو ابعاد مختلف این شخصیت بزرگ اسلام را آشکار و از سوی دیگر، راز جاودانگی و درس آموزی این نهضت را تبیین می‌نماید.

در این نوشتار از میان سخنان امام حسین علیه السلام به بیاناتی که در آن به آیه یا آیاتی از قرآن استناد شده است پرداخته و نکات برجسته‌ی آن سخن، خطبه و یا گفتگو را اشاره نموده است.

رضاء و تسليم

در منزل «عذیب الہجانات» چهار تن به نام‌های «عمرو بن خالد»، «سعد» خادم عمر بن خالد، «مجمع بن عبدالله» و «نافع بن هلال» به همراهی «طرماح بن عدی» که از کوفه حرکت کرده بودند، با حسین بن علی علیه السلام مواجه گردیدند و امام پس از شنیدن اشعار طرماح در مدح آن حضرت فرمود:

«أَمَا وَاللَّهِ لَأَرْجُو أَنْ يَكُونَ حَيْرًا مَا أَرَادَ اللَّهُ بِنَا قُتِلَنَا أَمْ ظَفَرَنَا؛ بِهِ خَدَا سُوْكَنَدَا

امیدوارم اراده و خواست خدا درباره‌ی ما خیر باشد، خواه کشته شویم یا پیروز گردیم.^۱

آن گاه امام علیه السلام از این مسافران، عقیده‌ی مردم کوفه را سؤال نمود. عرضه داشتند: یا بن رسول الله! اما بزرگان و سران قبایل کوفه به عالی ترین و سنگین ترین رشوه از سوی این زیاد نایل گردیده‌اند و اما افراد دیگر، قلبشان با شما و شمشیرشان علیه شما است.

سپس جریان کشته شدن «قیس بن مسهر صیداوی» (پیک امام) را به آن حضرت اطلاع دادند.

امام با شنیدن این خبر تأسف بار این آیه را تلاوت فرمود:

«مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهُ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَةً وَ مِنْهُمْ

مَنْ يَسْتَطِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا؛ گروهی از مؤمنین به پیمان خود (شهادت در راه خدا) وفا

نمودند و گروه دیگر در انتظار به سر می‌برند و عهد و پیمان خویش را تغییر نداده‌اند.^۲

آنگاه امام حسین علیه السلام چنین دعا فرمود:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا وَ لَهُمُ الْجَنَّةَ وَاجْعَمْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ فِي مُسْتَقْرَ رَحْمَتِكَ إِنَّكَ عَلَى

كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ خدایا بهشت را برای ما و آنان قراردها و ما و آنان را در پایگاه رحمت جای

۱ - تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۳۰.

۲ - سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۲۴.



ده! بدرستی که تو بر هر امری توانایی.^۱

پس از آن «طرماح» آغاز به سخن نمود و از اوضاع کوفه و وضعیت مردم و برگشتن آنان از نماینده‌ی امام علی^ع و جمع آوری سپاه و اجتماع آنان برای مبارزه با فرزند رسول خدا^{علیه السلام} مطالب مهمی به اطلاع امام علی^ع رساند و تأکید نمود: «اگر تنها همین گروهی که من دیدم در جنگ با تو شرکت کنند، در شکست تو کافی است. در صورتی که هر روز و هر ساعت که می‌گذرد بر نیروی انسانی و تسليحات جنگی آنان افزوده می‌شود».

سپس پیشنهاد کرد: «یا بن رسول الله! بیایید در حالی که من نیز در رکاب شما هستم به سوی «احبا» که منطقه سکونت قبیله ما «طی» و دامنه‌ی کوه‌های سر به فلک کشیده است، حرکت کنیم؛ چراکه این منطقه به خاطر موقعیت جغرافیایی، از آن چنان امنیتی برخوردار است که در طول تاریخ، قبیله‌ی مادر مقابل سلاطین «غسان» مقاومت نموده و هیچ دشمنی به این نقطه دست نیافته است و من خود متعهد می‌شوم تا بیست هزار نفر شمشیر به دست شجاع از قبیله‌ام را به یاری شما برانگیزم که در پیش‌پیش‌تان با دشمن بجنگند تا هدف و برنامه‌ی شما روشن گردد».

امام در پاسخ به پیشنهاد طرماح فرمود: «خدا به تو و افراد قبیله‌ات جزای خیر بدهد. میان ما و مردم کوفه عهد و پیمانی بسته شده است و به دنبال این پیمان، امکان برگشت برای مانیست تا بینم عاقبت کار به کجا می‌انجامد»^۲.

نکات بارز در این گفت و گو

۱- طلب خیر از خداوند در هر حال، چه در صورت کشته شدن و چه در صورت پیروزی.

چراکه امام علی^ع به دنبال انجام وظیفه و احیای ارزش‌های اسلامی است.

به دلیل اهمیت فوق العاده‌ی موضوع «تسليم و رضا» ای امام حسین علی^ع و نقش مهم آن در به

وجود آمدن قیام انسان ساز عاشورا، بیشتر در این باره تأمل می‌نماییم:

توکل تمام و کمال امام حسین علی^ع در سرتاسر این حرکت به وضوح، آشکار و درخششی خیره کننده دارد. توکل و تفویض امر به خداوند مثل آینه در تمام تاریخ انقلاب عاشورا حضور جدی و

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۳۰.

۲- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۰۴.



تعیین کننده دارد. امام حسین علیه السلام عارف و عاشقی است که شادمانی و غم، زندگی و مرگ و پیروزی و شکست، در دیدگاه او وقتی در راستای رضای خداوند باشد، کمترین تفاوتی ندارد. از آغاز حرکت، خشنودی خداوند، محور، مبنا و ماهیت انقلاب عاشوراست. به برخی از مواردی که امام علیه السلام بر این نکته تأکید ورزیده است اشاره می‌کنیم:

الف) در کنار مرقد جدش رسول الله علیه السلام از خداوند می‌خواهد آنچه برای او پیش می‌آید موجب رضای او باشد:

«أَسْئَلُكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، بِحَقِّ هَذَا الْقَبْرِ وَمَنْ فِيهِ إِلَّا أَخْرَتَ لِي مَا هُوَ لَكَ رَضِيَ وَلِرَسُولِكَ رَضِيَ؛ اى خدای صاحب جلال و کرامت بخش! به حق این قبر و کسی که در میان آن است از تو در خواست می‌کنم که راهی را در پیش روی من بگذاری که مورد خشنودی تو و پیامبرت است.»^۱

ب) وقتی «ابوبکر بن عبد الرحمن» نصیحت می‌کند که امام حسین علیه السلام به عراق نرود و شمهای از سرشت و فرهنگ مردم کوفه را بیان می‌کند، در پاسخ او، امام علیه السلام ضمن تشکر از راهنمایی و توصیه‌اش می‌فرماید: «آنچه خداوند مقدر نموده باشد انجام می‌شود.»^۲

ج) امام حسین علیه السلام در وصیت نامه‌ی معروف خود که منشور انقلاب عاشورا است می‌نویسد:

«وَمَا تَوَفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكِّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ».^۳

د) در گفت و گوی با «ام هانی» با توجه به شرایطی که ام هانی - خواهر امام علی علیه السلام - در میان زنان بنی هاشم داشت. او هجرت امام حسین علیه السلام از مدینه را به معنای بی سرپرست شدن خاندان بنی هاشم تلقی می‌کند. سرشار از عاطفه و اشک با امام علیه السلام سخن می‌گوید. می‌گوید: «شنیده‌ام که به سوی کشته شدن می‌روی؟!»

امام علیه السلام می‌فرماید:

«كُلُّ الَّذِي مُقْدَرٌ وَهُوَ كَائِنٌ لَا مُحَالَةٌ: هر چه را خداوند مقدر کرده است به تاگریز انجام

می‌شود.»^۴

۱- مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۶؛ سخنان حسین بن علی علیه السلام، ص ۲۵ به نقل از مقتل عوال، ص ۵۴.

۲- تاریخ ابن عساکر، ج ۷، ص ۱۴۰.

۳- بحر الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۴- موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۲۹۶.



ه) در حرکت از مدینه به مکه وقتی «مسلم بن عقیل» پیشنهاد می‌کند که از راه‌های فرعی بروند؛ امام حسین علیه السلام بار دیگر به قضای خداوند استناد می‌کند، به آنچه خداوند دوست دارد و تقدیر نموده است.

و) وقتی «عبدالله بن مطیع» درباره‌ی مردم کوفه و تجربه‌ی آن مردم، سخن می‌گوید امام حسین علیه السلام به او می‌فرماید: «يَقْضِي اللَّهُ مَا أَحَبُّ»؛ خداوند آنچه را دوست دارد مقدر می‌کند.^۱

ز) در گفت و گوی طولانی با «عبدالله بن عباس» امام علیه السلام سرانجام براین نکته تأکید می‌کند که موضع او موضع ابراهیم خلیل است هنگامی که می‌خواستند او را در آتش اندازند، گفت: «حَسِبَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ».

ح) فردی از بنی اسد به نام «بشر بن غالب» در منزل «ذات عرق» با امام حسین علیه السلام مواجه می‌شود. امام از او می‌پرسد: «از کجا می‌آیی؟»؟ می‌گوید: «از عراق» حضرت می‌پرسد: «مردم عراق را چگونه دیدی؟»؟ می‌گوید: «مردمی هستند که دل‌های آنان با تو وشمیشیرهایشان با بنی امیه است. امام علیه السلام می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ تِبَارِكَ وَتَعَالَى يَقْعُلُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يَرِيدُ؛ خَدَاوَنْدَ بَزَرْگَ آنْجَهَ رَابِخَوَاهَدَ انجام می‌دهد و بر آنچه اراده کند حکم می‌کند».

ط) در منزل «خرزیمیه» به خواهرش زینب علیها السلام فرمود:

«يَا أُخْتَاهُ! الْمَقْضِيُّ هُوَ كَائِنٌ؛ خَوَاهِرُمَا آنْجَهَ تَقْدِيرُ خَدَاوَنْدَ اسْتَ انجام می‌شود».^۲

ی) سخن امام علیه السلام خطاب به طراح که اندکی قبل گذشت.

ک) شب عاشورا و روز عاشورا اوج این توجه و تفویض است. امام سجاد علیه السلام می‌فرماید:

«مَنْ وَعْمَهَمْ زَيْنَبْ در شب عاشورا بیدار بودیم. پدرم در کناری شمشیرش را آماده می‌کرد و این اشعار را می‌خواند:

**وَكُلُّ حَيٍّ سَالِكُ السَّبِيلُ؛
وَإِتَّما الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ**

کار به دست خداوند بزرگ است و هر انسان زنده‌ای آن راه را طی می‌کند.^۳

۱- اخبار الطوال، ص ۲۲۹

۲- مناقب، ج ۴، ص ۹۵؛ مقتل مقرم، ص ۱۷۶

۳- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۸ و ۳۱۹ و مقاتل الطالبین، ص ۱۱۳



ل) امام حسین علیه السلام در حالی که بیش از یاران خود، رخم شمشیر و تیر و سنگ خورده بود، ولی در دعای پایانی (که به آن حضرت منسوب است) می فرماید:

«صَبِرْأَ عَلَىٰ قَضَائِكَ يَا رَبَّ لَا إِلَهَ سِواكَ، يَا غَيَاثَ الْمُسْتَغْيَثِينَ، مَالِي رَبُّ سِواكَ
وَ لَا مَعْبُودَ غَيْرِكَ، صَبِرْأَ عَلَىٰ حُكْمِكَ؛ بِرَقْضَىٰ تُوشَكِيَا هَسْتَمَا پَرَوْرَدَگَارا! مَعْبُودِي جَزْ
تُونِيَسْتَ، أَيْ پَنَاهَ بَيْ پَنَاهَانِ! مَنْ غَيْرَ اَنْ تُو پَرَوْرَدَگَارَ وَ مَعْبُودِي نَدَارَمَ، بَرَخْوَاسْتَ وَارَادَهِي تُو
شَكِيَا هَسْتَمَا.»^۱

۲- تلاوت آیه‌ای که دلالت بر انتظار امام از شهادت و کشته شدن در راه خدا می‌نماید از آمادگی تمام امام برای کشته شدن و آگاهی او از سرنوشت و آینده حکایت می‌کند

۳- با تمام وعده‌هایی که طرماح به امام می‌دهد - که عملی بودن آنها هم چندان بعيد به نظر نمی‌رسد - ولی امام علیه السلام نسبت به وعده‌ای که به مردم کوفه داده است خود را متعهد و مسئول می‌داند گرچه آنان که طرف قرار و پیمان هستند تخلف ورزیده باشند.

۴- امام در عین حالی که خطر را به طور کامل احساس کرده و درگیری و شهادت برای خود و همراهان را بسیار محتمل و بلکه قطعی می‌بیند، از این که خلاف آنچه وعده داده است عمل نماید پرهیز می‌فرماید و این، امتیاز و تفاوت امام و رهبر روحانی و معنوی با رهبران و پیشوایان سیاسی است.

ماجرایی پندآموز!

در منزل «بنی مقاتل» به امام علیه السلام اطلاع دادند که «عبدالله حر جعفی» نیز در این منزل اقامست گریده است. امام، نخست «حجاج بن مسروق» را به نزد وی فرستاد.

حجاج گفت: ای فرزند حرا! هدیه‌ی گرانبهای وارمغان پرارجی برای تو آورده‌ام اگر بپذیری. اینک حسین بن علی علیه السلام به اینجا آمده است و تو را به باری می‌طلبد به او بپیوند تابه ثواب و سعادت بزرگی نایل گردد. اگر در رکاب او بجنگی به ثواب بی‌حد رسیده‌ای و اگر کشته شوی به شهادت نایل شده‌ای. عبد الله بن حر گفت: به خدا سوگند امن از شهر کوفه بیرون نیامدم مگر این که اکثر مردم این شهر، خود را به جنگ با او و سرکوبی شیعیانش آمده می‌کردند و برای من مسلم است که او در این



جنگ، کشته خواهد شد و من توانایی یاری و کمک او را ندارم و اصلاً دوست ندارم او مرا ببیند و من او را. حاجاج به نزد امام بازگشت و پاسخ «ابن حر» را به عرض حضرت رسانید.

امام علی^ع با چند تن از اصحابش به نزد عبید الله رفت. او از امام استقبال نمود و خوش آمد گفت. « Ubید الله » جریان این ملاقات را چنین توصیف می کند: چون چشمم به آن حضرت افتاد، دیدم در تمام دوران عمرم زیباتر و چشم پرکن تراز او ندیده ام ولی در عین حال به هیچکس مانند او دلم نسوخته است و هیچگاه نمی توانم آن منظره را فراموش کنم که وقتی آن حضرت حرکت می کرد چند کودک نیز اطراف او را گرفته بودند.

«ابن حر» می گوید: چون به قیافه امام نگاه کردم، دیدم رنگ محاسنش به تمام مشکی است. پرسیدم: رنگ طبیعی است یا از خضاب استفاده کرده اید؟ امام پاسخ داد: «یابن الحر! پیری من زودرس بود از این گفتار امام فهمیدم که رنگ خضاب است.

سپس امام علی^ع به ابن حر فرمود:

«يَا بْنَ الْحَرِّ! إِنَّ أَهْلَ مِصْرِكُمْ كَتَبُوا إِلَيَّ أَنَّهُمْ مُجَتَمِعُونَ عَلَى نُصْرَتِي وَسَأْلُونِي الْقُدُومَ عَلَيْهِمْ وَلَيْسَ الْأُمْرُ عَلَىٰ مَا زَعَمُوا وَأَنَّ عَلَيْكَ ذُنُوبًا كَثِيرَةً فَهَلْ لَكَ مِنْ تَوْبَةٍ تَمْحُى بِهَا ذُنُوبَكَ؟!»، پسر حر ا مردم شهر شما (کوفه) به من نامه نوشته اند که همه آنان بر نصرت و یاری من اتحاد نموده و پیمان بسته اند و از من در خواست کرده اند که به شهرشان بیایم. ولی حقیقت امر بر خلاف آن است که به من نگاشته اند و تو در دوران عمرت گناهان زیادی را مرتکب شده و خطاهای فراوانی از تو سرزده است. آیا می خواهی توبه کنی و از آن خطاهای و گناهها پاک گرددی؟!

عبید الله گفت: چگونه توبه کنم؟

امام فرمود:

«تَنْصُرُ ابْنَ يَنْتَ نَبِيِّكَ وَتُقَاتِلُ مَعَهُ؛ فَرَزَنْدِ دَخْتَرِ پَيَامِبَرِتِ رَا يَارِي مِنْ كَنْتِي وَدرِ رَكَابِ

وی با دشمنان او می جنگی.»

۱ - عبید الله بن حر جعفی از هوداران عثمان بود و پس از کشته شدن وی به نزد معاویه رفت. جنگ صفين در صف لشکریان او باعیل علی^ع می جنگید. تاریخ از غارتگری ها و راهنمی های عبید الله مطالب فراوانی نقل کرده است. که امام با این جمله به آن جنایات اشاره می نماید.



عبدالله گفت:

«به خدا سوگند! من می‌دانم که هر کس از فرمان تو پیروی کند، به سعادت و خوشبختی
ابدی نایل شده است ولی من احتمال نمی‌دهم که یاری من به حال تو سودی داشته باشد.
زیرا در کوفه کسی را ندیدم که مصمم به یاری و پشتیبانی ای باشد. به خدا سوگندت می‌دهم
که از این امر، معاف بداری زیرا من سخت از مرگ گریزانم. ولی اسب معروف خود «ملحقه» را
به حضور تقدیم می‌کنم. اسبی که تابه حال با آن دشمنی را تعقیب نکرده‌ام جز این که به او
رسیده‌ام و هیچ دشمنی با داشتن این اسب مرا تعقیب ننموده است مگر این که از چنگال او
نجات یافته‌ام.»

امام در پاسخ وی فرمود:

«اما إذا رَغِبْتَ بِنَفْسِكَ عَنَا فَلَا حاجَةَ لَنَا فِي فَرِسَكَ وَلَا فِيكَ «وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذًا
الْمُضِلِّينَ عَصْدًا»^۱ وإنَّ أَنْصَحُكَ كَمَا نَصَحْتَنِي إِنْ أَسْتَطَعْتُ أَنْ لَا تَسْمَعَ صُرَاخَنَا وَلَا
تَشَهَّدُ وَقَعْتَنَا قَانِعَلْ فَوْاللَّهِ لَا يَسْمَعُ وَاعِيَّتَا أَحَدٌ وَلَا يَنْصُرُنَا إِلَّا أَكْبَهُ اللَّهُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ؛
حال که در راه ما از نشار جان امتناع می‌ورزی مانیز نه به تو نیاز داریم و نه به اسب تو، زیرا که
من از افراد گمراه برای خود نیرو نمی‌گیرم.»

آنگاه امام علیه السلام در اوج مظلومیت و غربت این جمله را نیز اضافه فرمود:

«همان گونه که تو مرا نصیحت نمودی من نیز نصیحتی به تو می‌کنم که تا می‌توانی خود
را به جای دور دستی برسان تا صدای استغاثه‌ی ما را نشنوی و جنگ ما را بینی؛ زیرا به خدا
سوگند! اگر صدای استغاثه‌ی ما به گوش کسی برسد و به یاری ما نشتابد، خدا او را به صورت
در آتش جهنم خواهد انداخت».^۲

عبدالله پس از این ماجرا و نپذیرفتن دعوت امام تا زمانی که زنده بود تأسف می‌خورد که چرا
دعوت آن روز فرزند رسول خدا علیه السلام را نپذیرفت تم تابه فوز نیزگی نایل آیم. این اشعار او نشانه تأثیر و

ندامت اوست:

«فِي الْكَ حَسْرَةً مَا دَمْتُ حَيَاً

تردد بین صدری والشراقي

۱- سوره کهف، آیه ۵۱.

۲- کامل این اثر، ج ۳، ص ۲۸۲ به نقل از سخنران حسن بن علی علیه السلام، محمد صادق نجمی، ص ۱۶۴.



آه از حسرت و تأسف سنگین که تا زنده هستم در میان سینه و گلویم در حرکت است و بی قرارم کرده است.

حسین حین یطلب نصر مثلى على اهل العداوة والشقاق

آنگاه که حسین علیه السلام علیه اهل نفاق و ستم پیشگان از مثل من یاری می طلبید.

حسین حیث یطلب بذل نصری على اهل الضلاله والشقاق

آنگاه که حسین می خواست برای برانداختن اهل گمراهی و نفاق به یاریش بشتایم.

لئنث کرامه يوم التلاقي لو آنس اواسیه بنفسی

آری اگر آن روز از راه جان، یاری و مواساتش می نمودم؛ در روز قیامت به شرافتی بس بزرگ نایل می شدم.

نکته‌های عبرت آموز

۱- این گفت و گو و آگاهی از گذشته‌ی زندگی افرادی امثال عبیدالله بن حر، این سخن ماندنی و زیبای رسول خدا علیه السلام را فرایاد می آورد که فرمود:

«إِنَّ لِلَّهِ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَّعَمَّاً لَا فَتَرَصَّدُوا لَهَا؛ هُمَّا نَّا در روزهای زندگی شما نسیم‌هایی از رحمت الهی وزیدن می‌گیرد. هشیار باشید و خود را در مسیر این وزش‌ها قرار دهید».

«عبیدالله بن حر» می توانست از این موقعیت که چون نسیم رحمتی به سوی او وزیدن گرفته بود کمال استفاده را کرده و سعادت ابدی خود را تضمین نماید. آری او خود را در مقابل این نسیم خوش و نفحه‌ی الهی قرار نداد و تا آخر عمر، افسوس و ندامت او را رها نکرد.

۲- توبه به دست امام حسین علیه السلام و با ضمانت او، توفیقی بزرگ و دست نیافتنی بود که «عبیدالله بن حر» از دست داد.

۳- امام برای این که حجت را بر او تمام کند پس از برگشت فرستاده‌اش، خود به سوی عبیدالله رفت. (برای هدایت دیگران باید به آن امام همام اقتدا کرد و به سراغ نیازمندان و گمراهان رفت و حتی از آبرو در این راه، مایه گذاشت).

۴- یاری فرزند رسول خدا علیه السلام اکنون مصدقی جز اطاعت و گوش جان سپردن و پایبندی به



گفته‌ها و نصائح آن بزرگوار ندارد. در قیام عاشورا، اطاعت امام علیه السلام در همراهی او جلوه‌گر شده بود و اکنون در التزام عملی به فرامین آن بزرگوار.

۵- هدف امام از دعوت «عبدالله» هدایت و تعالی بخشیدن به جان بی‌رمق او بود و پیوستن او به لشکر امام علیه السلام و تقویت یافتن سپاه آن حضرت در درجه‌ی دوم اهمیت است. چراکه امام پس از عذر اوردنش به او فرمود: «من نیازی به تو و اسب و شمشیرت ندارم. من در این راه از ظالمان و گمراهان یاری نمی‌جویم». پس هدف اول امام، هدایت کردن و نجات دادن جان آلوده‌ی او از مهلکه‌ی گناه است.

۶- امام علیه السلام در عین آگاهی از سابقه‌ی سیاه «عبدالله بن حمزه» باز هم از هدایت کردن و کمک نمودن به او صرف نظر نفرمود و خود شخصاً برای دعوت او اقدام کرد و از رفتنه به چادر شخص معصیت کار و مجرمی چون عبد الله بن حرب ابا نکرد.

۷- برای رسیدن به اهداف مقدس باید از راه و وسائل مقدس عبور کرد و استفاده نمود «وما كنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضَلِّلِينَ عَصَداً»

۸- بزرگ‌ترین عذاب در انتظار کسانی است که به ندای امام زمانشان لبیک نگویند «فَوَاللَّهِ لَا يَسْمَعُ وَاعِيَّتَا أَحَدٌ وَلَا يُتَصْرِّنَا إِلَّا أَكْبَهُ اللَّهُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ» اگر این عذاب را یک موضوع شخصی و انحصاری به امام حسین علیه السلام در نظر نگیریم بلکه مربوط به مقام و عنوان رهبریت و پیشوایی او بدانیم - که چنین است - می‌توانیم چنین حکمی را به مخالفان و معاندان، جانشینان آن حضرت یعنی ائمه‌ی هدیه علیهم السلام هم سرایت داد.

بیعت شکنی و آثار سوء آن

امام حسین علیه السلام پس از اطلاع از پیمان شکنی مردم کوفه و پس از رسیدن خبر شهادت نماینده و سفیرش «مسلم بن عقیل» و به دنبال روشن شدن سرنوشت خود و خاندان و یارانش خطاب به لشکر

«حمزه بن یزید ریاحی» این چنین آنان را مورد نکوهش قرار داده و با یاد آوری سخن رسول خدا علیه السلام آنان را از عواقب سخت بیعت شکنی بیمداد:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحْلِلًا لِحِرَامِ اللَّهِ أَيِّ

مردم! رسول خدا علیه السلام فرمود: هر کس سلطان ظالمی را ببیند که حرام خدا را حلال نموده،



نَّا كِفَا لِعَهْدِ اللَّهِ؛ بِيَمَانِ الْهَبِي رَا شَكْسَتَهِ،

مُخَالِفًا لِسُنْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ؛ بِرَخْلَافِ شِيَوْهِ وَ سِيرَهِ رَسُولِ خَدَا عَمَلَ كَرْدَهِ،

يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدُوانِ؛ دَرِ بَيْنِ بَنْدَگَانِ خَدَا بِهِ ظَلْمٌ وَّغَنَاهُ حَكْمَرَانِى

مِنَامِيدِ،

قَلَمٌ يُعَيِّرُ مَا عَلَيْهِ يَفْعُلُ وَ لَا قَوْلٌ كَانَ حَقَّاً عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مُدْخَلَهِ؛ وَ عَلَيْهِ أَيْنِ

حَاكِمٌ، سَخْنِي وَ اقْدَامِي بِهِ عَمَلَ نِيَاوَرَدِ، بِرَخْدَاستِ كَهْ او رَا بَا اِينِ حَاكِمٌ ظَالِمٌ مَحْشُورٌ نِمَاءِيدِ.

أَلَا وَإِنَّ هُؤُلَاءِ قَدْ لَزَمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ؛ هَانِ! آَگَاهُ باشِيدِ كَهْ اِينِ گُروهِ، فَرَمَانُ بَرِي

شَيْطَانَ رَا پِيشَهِي خَودَ سَاختَهِ،

وَتَرَكُوا طَاعَةَ الرَّحْمَانِ؛ وَفَرَمَانُ بَرِي خَداوَنْدَ بِخَشِنَدَهِ رَا رَهَا نِمُودَهِ،

وَأَظَهَرُوا الْفَسَادَ؛ وَبِهِ دَنِيَالْ رَسْمِيَتَ بِخَشِينَ وَ عَلَنِي سَاخْتَنَ فَسَادَدَهِ،

وَعَطَّلُوا الْحُدُودَ؛ وَحَدَودَ الْهَبِي رَا بَهِ خَامُوشِي كَشَانَدَهَانَدِ،

وَاسْتَأْثَرُوا بِالْقَوْيِ؛ وَبَيْتِ الْمَالِ مُسْلِمِيَنَ رَا مَخْتَصَ خَوِيشَ نِمُودَهِ،

وَأَحْلَلُوا حَرَامَ اللَّهِ؛ وَحَرَامَ خَدا رَا حَالَلَ،

وَرَحَّمُوا حَلَالَهِ؛ وَحَلَالَ او رَا حَرَامَ كَرْدَهَانَدِ،

وَأَنَا أَحَقُّ مَنْ غَيْرِي؛ وَمَنْ شَايِسْتَهِ تَرِينَ فَرَدَ بَرَى مَقَابِلَهِ وَ تَغْيِيرَ اِينِ وضعَ هَسْتَمِ.

وَقَدْ أَتَتِي كُتْبِيْكُمْ وَقَدِيمَتِيْ عَلَيْيِ رُسْلَكُمْ بِيَعْتِيْكُمْ وَأَنْكُمْ لَا تَسْلِمُونِي وَ لَا

تَخْذِلُونِي؛ نَامَهَهَای شَما بِهِ دَسْتَ منْ رَسِيدَ وَ نِمَائِنَدَگَانَ شَما بِهِ نَزَدَ منْ آمَدَنَدَ وَ بَرِي بَيْعَتَ

شَما بِاَنَّ وَ بِرِ اِينِ کَهْ مَرَا تَسْلِيمَ دَشْمَنَ نَخْوَاهِيدَ كَرَدَ وَ تَنَهَا رَهَايِمَ نَخْوَاهِيدَ سَاختَ تَأْكِيدَ

وَرَزِيدَنَدِ.

فَإِنَّ تَمَمَّتْ عَلَيَّ بِيَعْتِيْكُمْ تُصِيبُوا رُشَدَكُمْ؛ حَالَ اَگَرْ بَرِي بَيْعَتَ خَوِيشَ پَابِرْجَا باشِيدِ، رَاهِ

سَعادَتَ رَاخَوَاهِيدَ پِيمُودِ.

فَإِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلَىٰ وَابْنَ فَاطِمَةَ بَنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ؓ؛ مَنْ فَرَزَنَدَ عَلَىٰ وَفَاطِمَةَ -

دَخْتَرَ رَسُولِ خَدا - هَسْتَمِ.

نَفْسِي مَعَ أَنْفُسِكُمْ وَأَهْلِي مَعَ أَهْلِيَكُمْ؛ جَانَ مَنْ بَا جَانَ شَمَاسَتَ وَخَانَدَانَ مَنْ دَرَكَنَارَ

خَانَدَانَ شَمَاسَتَ.



فَلَكُمْ فِي أُسْوَةٌٍ پس من برای شما الگو هستم و می توانید به من اقتدا کنید.
وَإِن لَمْ تَقْعِلُوا وَتَقْضِمُ عَهْدَكُمْ وَخَلَعْتُمْ بَيْعَتِي مِنْ أَعْنَاقِكُمْ فَلَعْنَرِي ماهی لَكُمْ
بِنُكِيرٍ لَقَدْ قَعَّشُمُوا بِأَبِي وَأَخِي وَابْنِ عَمِّي مسلم بن عَقِيلٍ؛ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ أَقْتَدَا نَنْمُودُهُ وَ
پیمان خویش بگسلید و بیعت مرا نادیده بگیرید، به جانم قسم که این امر از شما دور از انتظار
نیست چراکه با پدر و برادر و پسر عمومیم مسلم بن عقیل این گونه رفتار نمودید.

وَالْمَغْرُورُ مَنْ اغْرَى بِكُمْ؛ وَهُرَكْسَ بِهِ وَعْدَهَايِ شَمَادِلْ خُوشَ نَمَايِدْ فَرِيبَ خُورَدَه است.
فَحَظَّكُمْ أَخْطَأَتُمْ؛ پس شما هستید که از کامیابی به دور ماندهايد و در به دست آوردن

آن، راه خطای پیمودهاید.

وَنَصِيبَكُمْ ضَيَّعَتُمْ؛ وَبِهِرَه وَنَصِيبَ خُودَ رَا نَابُودَ سَاخْتَهَايِدْ.
فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ؛^۱ (وبراساس سخن خداوند در قرآن) هرکه پیمان
شکست همانا علیه خویش شکسته است.^۲

نکته

این سخنان حضرت بیش از هرچیز به اهداف و فلسفه‌ی قیام آن حضرت اشاره دارد. ملاک قیام و سکوت نکردن، حلال شمردن حرام الهی و شکستن پیمان‌های خداوند و مخالفت با سیره و سنت رسول خدا^{علیه السلام} و رواج گناه و ظلم و بی‌بند و باری است.

امام علی^{علیه السلام} با بیانی روشن به توضیح هدف خود می‌پردازد و به اختصار گویی بسنده نمی‌کند. چراکه رواج گناه و ظلم، بیان دیگری از حلال شمردن حرام الهی و یا مخالفت با سیره‌ی رسول خداست. اما هدف امام علی^{علیه السلام} تبیین امر و انگشت گذاشتن بر دردهای جامعه‌ی زمان خویش است و آنچه که در آن عصر، مورد اهتمام مسلمین بوده است.

این امر را برای مردم تبیین می‌فرماید که مسلمات دین و اولی‌ترین امور -مانند توجه و تأکید و مواظبت بر سیره‌ی رسول خدا^{علیه السلام} - در حال فراموشی و مخالفت شدن است.

امام علی^{علیه السلام} با این سخنان، مفاسد و جنایات دشمن نیرومند و ستمگر را با تمام قدرت و کمال شهامت مورد بررسی قرار داده و مبارزه با حکومت اموی راکه به صورت یک فریضه، مسئولیت

۱- سوره‌ی فتح، آیه‌ی ۱۰.

۲- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۰؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۸۰؛ اعیان الشیعه، امین، ج ۴، قسم اول، ص ۲۲۹-۲۲۸.



ووظیفه به آن حضرت متوجه شده است، اعلام می‌نماید.

و اینجا است که به معنی و مفهوم این حدیث نبوی شریف پی می‌بریم و زنده بودن این کلام را با تمام وجود احساس می‌کنیم که رسول خدا^{علیه السلام} فرمود:

«حسینٰ متنی و أنا من حسینٰ؛ حسین از من است و من از حسین».^۱

برای جمله‌ی «أنا من حسین» هیچ معنایی جز این نیست که دین من و تنها میراث ماندگار من توسط حسین^{علیه السلام} تداوم می‌یابد. به شهادت تاریخ تنها قیامی که در عین سنگین بودن بهای آن، بزرگترین موفقیت و پیروزی را برای اسلام و مسلمانان به دنبال داشته است، قیام عاشورا بود. این نهضت مقدس بود که: پرونده‌ی سیاه بنی امية را برای همیشه مختومه ساخت و در مقابل، درخت دین را سیراب ساخت تا بار و بار آن در سال‌ها و قرن‌های بعد هرگونه ابهامی را از ساحت دین زدوده و هدایت انسان‌ها را تا قیامت به عهده بگیرد.

انتقام از کافران

در شب عاشورا در میان خیمه‌های حسین بن علی^{علیه السلام} جنب و جوش عجیبی به چشم می‌خورد. یکی سلاح خود را برای جنگ آماده می‌نمود و دیگری مشغول عبادت و مناجات با پروردگار و آن دیگری مشغول قرائت قرآن «لَهُمْ دُوِيْ كَدَوِيْ التَّحْلِيْ بَيْنَ قَائِمٍ وَقَاعِدٍ وَرَاكِعٍ وَسَاجِدٍ».^۲ از «ضحاک بن عبدالله مشرقی» نقل شده است که در آن شب در هر چند لحظه‌گروهی سوارکار از لشکریان عمر سعد به عنوان مأموریت و نظارت به پشت خیمه‌های حسین بن علی^{علیه السلام} می‌آمدند و به وضع این خیمه نشینان سرمی کشیدند. یکی از آنان صدای امام را که این آیه‌ی شریفه را تلاوت می‌فرمود: شناخت:

«وَ لَا يَحْسَبَنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنَّفِسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَرَدَادُوا إِنَّمَا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ * مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْشَمَ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَيْثَ مِنَ الطَّيْبِ»^۳ آنها که کافر شدند (واه طغیان پیش گرفتند) تصور نکنند اگر به آنان مهلت

۱- ارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۳۱.

۲- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۴.

۳- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۷۸



می‌دهیم، به سودشان است. ما به آنان مهلت می‌دهیم فقط برای این که برگناهان خود بیافزایند و برای آنها عذاب خوارکننده‌ای (آماده شده) است خداوند مؤمنان را با این وضعی که هستند واگذار نخواهد نمود تا بد را از نیک و ناپاک را از پاک جدا ساز.

آن مرد با شنیدن این آیه گفت: به خدا سوگند این افراد نیک ما هستیم که خدام را از شما جدا

کرده است. «بریر» جلو آمد و گفت:

«ای مرد فاسق! آیا خدا تو را در صف پاکان قرار داده است؟! به سوی ما برگرد و از این گناه

بزرگ خود توبه کن؛ زیرا به خدا سوگند افراد پاک ما هستیم.»

امام حسین علیه السلام با انتخاب این آیه‌ی شریفه از مجموع آیات قرآن مجید در شب عاشورا و در آن شرایط خاص می‌خواست وضع هر دو گروه را - که در مقابل هم قرار گرفته بودند - بیان کند. آیه‌ی اول فلسفه‌ی برتری ظاهری گروه ظالم و جنایتکار را روشن می‌کند که نباید این تفوق و برتری ظاهری موجب ناراحتی و انکسار مؤمنان گردد، بلکه این پیروزی موقتی است و به تعبیر قرآن مهلتی است از سوی خداوند تا گروه جنایتکار هرچه بیشتر در منجلاب فساد و گناه قرار گرفته و یکسره در آن غرق شوند. و هر گروه و حکومت و هر شخصی با داشتن روش ظالمانه، مشمول چنین فرست موقتی باشد باید خود را آماده‌ی روزی کند که عذاب خدا به سخت‌ترین وجهی او را فراخواهد گرفت.

در آیه‌ی بعد به این مطلب اشاره دارد که امتحان‌های متنوع الهی، کافران را به گونه‌ای و مؤمنان را به شیوه‌ای دیگر امتحان می‌نماید و اگر روزی مؤمنان به بلا و مصیبت گرفتار شدند و در ظاهر با هزیمت و شکست مواجه گردیدند باز هم برای امتحان و آزمایش است تا پاکان از ناپاکان و نیکان از بدان متمایز گردند و این موضوع به صحنه‌ی عاشورا که صحنه‌ی بزرگی از ابتلاء و آزمایش الهی بود، اختصاص ندارد، بلکه همه‌ی تاریخ و همه‌ی جهان، صحنه‌ی آزمایشی برای تمام افراد بشر است.

نکته‌ی مهم

تبليغات - چه مثبت و چه منفی - تأثير گذار است و چه بسا مسیر زندگی اشخاص به خاطر تبليغات، به طول کامل دچار تغيير و تحول گردد. تبليغات نیکو انسان‌هارا به کمال هدایت راهنمایی می‌نماید و در راه رسیدن به اهداف متعالی یاری می‌نماید و تبليغات منفی، افراد را از حقیقت، دور نموده و بی‌راهه را برای آنان چون راه نمایش می‌دهد.



تبليغات وسیع معاویه در مشوه جلوه دادن چهره‌ی تابناک مولی الموحدین امام علی بن ابی طالب^{علیه السلام} واهل بیت^{علیهم السلام}، مردم آن عصر را به گونه‌ای تحت تأثیر خود قرار داده بود که به هنگام شنیدن آیاتی که مضمون آن در مورد کافران و مؤمنان است، حسین بن علی^{علیه السلام} و یارانش را جزء کافران و خود را -که برای جنگ با فرزند رسول خدا^{علیه السلام} و کشتن او و یارانش و اسارت اهل و عیال فرزندانش به کربلا رفته بودند - جزء مؤمنان می‌شمردند.

نصایح امام حسین^{علیه السلام} در روز عاشورا(۱)

امام حسین^{علیه السلام} در روز عاشورا علاوه بر سخنان کوتاه و متفرقه با برخی از افراد، دو سخنرانی ایراد فرمود و در هر دو خطابه، سپاه دشمن و لشکر کوفیان را مخاطب قرار داد و آنان را نصیحت کرد و از اقدام به جنگ پرهیز داد، آنان را به رعایت تقوای الهی و اجتناب از دنیا خواهی و دنیادوستی توصیه کرد. نسبت نزدیک خود بار رسول خدا^{علیه السلام} را گوشزد نمود. خود را معرفی فرمود و براین نکته تأکید نمود که اکنون بر روی زمین، هیچ فرزند پیغمبری جز من نیست و شما با تنها فرزند پیامبر خود قصد نبرد دارید. در برخی موارد بزرگان آنان را مورد خطاب و عتاب خود قرار داد و به درخواست‌ها و نامه‌های آنان اشاره فرمود.

امام همه‌ی این سخنان را از سر وظیفه و مسئولیت خطیر روشنگری -که احساس می‌کرد- ایراد فرمود تا حاجت بر همگان تمام گردد.

امام حسین^{علیه السلام} در اولین سخنرانی خود در روز عاشورا خطاب به سپاه دشمن فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِسْمَاعِيلُ وَلَا تُعْجِلُوا حَتَّىٰ أَعِظُّكُمْ بِمَا هُوَ حَقٌّ لَّكُمْ عَلَيْهِ؛ اٰی

مردم! حرف مرا بشنوید و در جنگ و خونریزی شتاب نورزید تا من وظیفه‌ی خود را که نصیحت و موعظه‌ی شماست انجام بدهم،

وَحَتَّىٰ أَعْتَذِرَ إِلَيْكُمْ مِنْ مَقْدَمِي عَلَيْكُمْ؛ ودلیل آمدنم بدینجا را بیان کنم.

فَإِنْ قِيلَتْ عُذْرًا وَصَدُّقْتُمْ قَوْلِي وَأَعْطَيْتُمُونِي النَّصْفَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؛ اگر دلیل مرا پذیرفتید و با من از راه انصاف درآمدید،

كُثُّمْ بِذَلِكَ أَسْعَدَ وَلَمْ يَكُنْ لَّكُمْ عَلَيْهِ سَبِيلٌ؛ راه سعادت را دریافته و دلیلی به جنگ با من ندارید،



وَإِن لَمْ تَقْبِلُوا مِنِي الْعَذْرَ وَلَمْ تُطْعَمُوا النُّصْفَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ فَاجْعَمُوا أَمْرَكُمْ
وَشَرِكَائِكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُصَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيْهِ وَلَا تُنْظِرُوهُنَّ^۱ إِنَّ رَبَّ اللَّهِ
الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَوْمُ الْحِسَابِ^۲ وَأَنْدِلَّ الصَّالِحِينَ^۳ وَأَنْدِلَّ مَنْ نَاهَى
هُمْ شَمَا دَسْتَ بِهِ هُمْ بَدَهِيدٍ وَهُرْ تَصْصِيمٍ وَأَنْدِلَّ شَهِيْدٍ باطِلٍ كَهْ دَارِيدٍ درِبَارِهِ مَنْ بَهِ اَجْرَا
بَگَذَارِيدَ وَمَهْلَتِمْ نَدَهِيمَ، وَلِيَ بِهِ هَرَحَالٌ، اَمْرَ بِرْ شَمَا پُوشِيَّدَ نَهَانِدَ، يَارَ وَپَشْتِيَّبَانَ مَنْ خَدَابِيَ
اَسْتَ كَهْ قَرَآنَ رَافِرْ فَرِسْتَادَ وَاوِيَارَ وَيَارَ نَيَّكَانَ اَسْتَ.^۴

این همه نصیحت چرا؟

امام حسین علیه السلام با اینکه می دید دشمن به تمام معنی آماده جنگ است تا آنجاکه از رسیدن آب
نیز به اردوجاه و اطفال آن حضرت جلوگیری نموده است؛ ولی آن حضرت - همان گونه که به هنگام
ورود به کربلا فرمود - نه تنها حاضر نبود شروع به جنگ نماید بلکه می خواست تا جایی که ممکن
است آنان را موعظه و نصیحت کند که از طرفی راه حق را از باطل تشخیص دهند و از طرف دیگر مبادا
در میان آنان کسی ناآگاه و ناشناخته و در اثر تبلیغات سوء علیه امام و خاندان نبوت، در ریختن خون
امام شرکت کند و بدون توجه و آگاهی از حقیقت، در ورطه‌ی سقوط و بدختی ابدی قرار بگیرد.
حکومت معاویه در رأس برنامه‌های خود، تحکیر و تخریب چهره‌ی درخشان علی بن ابی
طالب علیه السلام و فرزندان پاکش ^۴ را قرار داده بود و این برنامه‌ها موجبات تربیت نسلی را فراهم ساخته بود
که شرکت در جنگ با فرزند علی علیه السلام و رسول خدا علیه السلام را موجب مباراکات و افتخار خود می دانستند
و در این جمع، افرادی یافت می شدند که بر اثر تبلیغات مسموم خاندان بنی امیه فریب خورده و در
آن جمع حاضر شده بودند؛ این مسئله باعث می شد که امام همیشه به نصیحت و موعظه دشمنان
خود اقدام نموده تا اگر جاہل یا غافلی در میان آنان است بدین وسیله راه درست را تشخیص داده و به
سپاه نور پیوندد و از یاری ظلم دست بردارد و امام علیه السلام در هیچ فرصتی از هدایت گری و نصیحت،
کوتاهی نفرمود.

۱- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۷۱

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۹۶

۳- کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۸۷ و ارشاد مفید، ص ۲۳۴ آمده است.

۴- بر اساس نقل تاریخ در زمان معاویه در سرتاسر قلمرو حکومت او بر فراز هفتاد هزار منبر، علی بن ابی طالب علیه السلام سب
ولعن می شد تازمان پادشاهی «عمربن عبدالمعز» که توسط او مسفع گردید.



نکته

امام حسین علیه السلام در این بخش از خطبه‌اش به دو آیه از قرآن اشاره فرموده است:
در آیه‌ی نخست، خداوند به رسولش می‌فرماید: داستان نوح را بر آنان بازگو. آنگاه که به قوم خود گفت: ای قوم من! اگر ماندن من در میان شما و اندرز دادن من به آیات خدا بر شما گران آمده است. [یدانید که من] بر خدا توکل کرده‌ام. پس [در] کارتان باشیریکان خود همداستان شوید. تا کار بر شما پوشیده نماند، سپس درباره‌ی من تصمیم بگیرید و مهلتم ندهید.

امام حسین علیه السلام با تلاوت این آیه به نحوی به پایان کار خود اشاره فرموده است. لذا به نقل «ابن اثیر جزری» - که در کتاب «کامل التواریخ» این قسمت را نقل کرده است - سخن حضرت که به اینجا رسید ناگهان صدای شیون و گریه‌ی زنان و خواهران آن حضرت بلند شد و امام علیه السلام برادرش عباس و فرزندش علی اکبر را فرستاد تا آنها را ساخت کنند و فرمود:
«لَعْمَرِي لَيَكُثُرَنَّ بَكَاوَهُنَّ؛ بَهْ جَانْ خُودَمْ سُوَّنَدَاكَهْ گَرِيَهْ آنَانْ پَسْ اَزْ اَيْنْ بَسِيَارْ خَوَاهَدْ بُودْ».

نصایح امام حسین علیه السلام در روز عاشورا (۲)

در ادامه‌ی خطبه‌ای که حضرت سید الشهداء علیه السلام در روز عاشورا خطاب به لشکریان دشمن ایراد فرمود؛ آنان را به این سخن رسول خدا علیه السلام که درباره‌ی خود و برادرش امام مجتبی علیه السلام فرمود: «هذان سیدا شباب اهل الجنة» متذکر شد و فرمود: اگر در این گفته مرا تکذیب می‌نمایید و به من نسبت دروغ می‌دهید از کسانی که در جمع شما هستند و این سخن را از رسول خدا علیه السلام شنیده‌اند پرسید:

«فَإِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ هَذَا الْقَوْلِ أَفْتَشُكُونَ أَنَّى أَبْنُ بَنِتِ نَبِيِّكُمْ؛ اَغْرِيَهُمْ بِهِ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ
پیامبر درباره من و برادرم تردید دارید آیا در این واقعیت نیز شک می‌کنید که من پسر دختر پیامبر شما هستم؟!

فَوَاللهِ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ أَبْنُ بَنِتِ نَبِيٍّ غَيْرِيْ فِيْكُمْ وَلَا فِيْ غَيْرِكُمْ؛ بَهْ خَدَا
قسم در همه‌ی دنیا و در میان شما و سایر ملت‌ها فرزند زاده پیامبری جز من وجود ندارد.
وَيَحْكُمُ أَنَّطَلْبُونِي بِتَقْتِيلِ قَتْلَتُهُ أَوْ مَالِ اسْتَهْلَكَتُهُ أَوْ بِعِصَاصِ جَرَاحَتِهِ؛ وَاهْ بَرْ شَمَا
آیا کسی از شما را کشت‌هایم که در مقابل خون وی مرا به قتل رسانید؟ یا مال کسی را گرفته‌ام و



يا جراحتي بر شما وارد ساختهام تا مستحق مجازاتم بدانيد؟

يا شبٌ بن ريعي و يا حجّار بن أبيجر و يا قيس بن الأشعث و يا يزيد بن الحارث آل تكبوا إلى أن قد أبْيَعَت الشَّمَاءُ وَأَخْضَرَ الْجَنَابُ وَإِنَّمَا تَقْدِيمُ عَلَى جُنْدِ لَكَ مُجَنَّدٌ؛ اي «شبٌ بن ريعي» و اي «حجّار بن ابجر» و اي «قيس بن اشعث» و اي «يزيد بن حارث»! آيا شما به من نامه ننوشتيد که میوه‌هایمان رسیده و درختان ما سرسبز و خرم است و در انتظار تو نشسته‌ایم و در کوفه لشکریانی مجهز و آماده در اختیار تو است.

در اینجا قيس بن اشعث با صدای بلند گفت:

«يا حسين! چرا با پسر عمومیت بیعت نمی‌کنی که در این صورت با تو به دل خواهت رفتار

خواهند کرد و کوچک‌ترین ناراحتی متوجه تو نخواهد گردید؟!

امام علی علیه السلام در پاسخ او فرمود:

«لا والله لا أعطيكُم بِيَدِي إِعْطَاءَ الذَّلِيلِ وَلَا أَفِرُّ مِنْكُمْ فِرَازَ الْعَبِيدِ؛^۱ نه به خدا سوگند! نه دست ذلت در دست آنان می‌گذارم و نه مانند برده‌گان از صحنه‌ی جنگ و از برابر دشمن فرار می‌کنم».

سپس آیه‌ای را که گفتار حضرت موسی علیه السلام را در مقابل عناد و لجاجت فرعونیان نقل می‌کند
قرائت فرمود:

«يا عباد الله! إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ^۲ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُنَكَّبٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ؛^۳ من به پروردگار خویش و پروردگار شما پناه می‌برم که مرا سنگ باران کنید. من از هر متکبری که به روز حساب عقیده ندارد به پروردگار خود و پروردگار شما پناه برده‌ام».

نکته

در تمام سخنان امام حسین علیه السلام این امر به وضوح به چشم می‌خورد که آنان را به یک سری امور

که از واقعیات ملموس و غیر قابل انکار است متوجه می‌سازد.

۱ - این قسمت از کلام امام علی علیه السلام به این صورت نیز نقل شده است: «وَلَا أَفِرُّ مِنْهُمْ إِقْرَازَ الْعَبِيدِ».

۲ - سوره‌ی دخان، آیه‌ی ۲۰

۳ - سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۲۷



یکی از واقعیت‌های غیر قابل انکار این بود که امام حسین علیه السلام فرزند رسول خداوند است و این که جزو بر روی زمین کسی به این صفت شناخته شده نبود و اگر بنا بود کسی راه رسول خداوند را به مردم نشان دهد، هیچ کس از فرزند گرامیش به این امر شایسته‌تر نبود. اما آن دشمنان فریب خورده که بر قلب‌های آنان مهر زده شده بود از پذیرش روش‌ترین براهین، طفره رفته و به کلام امام توجه ننموده و به هدایت‌های او دل نسپردند.

«اسْتَحْوَدْ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ دِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ»^۱.

امام حسین علیه السلام پس از سخن قیس بن اشعث که او را دعوت به تسلیم کرده بود با قاطعیت تمام و با آگاهی از تمام عواقب سخت تسلیم نشدن فرمود: «هرگز خود را تسلیم آنان نکرده و این ذلت را به جان نمی‌خرم».

این سخن آن چنان کوبنده بود که تمام خیالات پوج دشمن را به یکبار نقش برآب نمود و اورا از هر تلاش، نامید ساخت.

و همچنین ممکن بود برخی باشندگان سخنان امام و نصیحت‌های بسیار آن حضرت فکر کنند که این بیانات از سر عجز و ترس است که این سخن امام علیه السلام خط بطلانی بر تمام آن افکار بود.

نصایح امام حسین علیه السلام در روز عاشورا (۳)

بخشی دیگر از خطبه‌ی امام علیه السلام در روز عاشورا چنین است:

**«عِبَادُ اللَّهِ إِنْقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مِنَ الدُّنْيَا عَلَى حَذْرٍ؛ بَنْدَگَانَ خَدَا از خَدَا بِتَرْسِيدِ وَاز دُنْيَا
بر حذر باشید.**

**فَإِنَّ الدُّنْيَا لَوْ بَقِيتَ عَلَى أَحَدٍ أَوْ بَقَى عَلَيْهَا أَحَدٌ لَكَانَ الْأَتْبِاءُ أَحَقُّ بِالْبَقَاءِ وَأَوْلَى
بِالرِّضَا وَأَرْضَى بِالْقَضَاءِ؛ كَمَا أَنَّ بَنْدَگَانَ خَدَا از خَدَا از خَدَا بِتَرْسِيدِ وَيا يَكْ فَرَدْ بِرَايِ
هَمِيشَه در دُنْيَا بِمَانَدِ، پِيَامِبرَان بِرَايِ بَقَاءِ سِزاوارِتِر وَجَلْبِ خَشْنُودَی آنَان بِهَتِر وَچَنِين حَكْمِي
خَوْش آینِدَتِر بُودِ.**

غَيْرُ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ الدُّنْيَا لِلْقَنَاءِ فَجَدَيْدُهَا بَالٍ وَتَعِيمُهَا مُضْمَحِلٌ وَسَرُورُهَا مُكَفِّرٌ؛



ولی هرگز چنین نیست زیرا خداوند دنیا را برای فانی شدن خلق نموده که تازه‌هایش کهنه و نعمت‌هایش زایل و سرور و شادیش به غم و اندوه مبدل خواهد گردید.

وَالْعَنْزِلُ تَلْعَةُ وَالدَّارُ قَلْعَةٌ؛ وَاقْمَاتَكَاهِي پَسْتَ وَمُوقَتِي اسْتَ.

فَتَرَوْدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ ^۱ **وَاتَّقُوا اللَّهُ لَعْلَكُمْ تُفْلِحُونَ؛** ^۲ پس برای آخرت خود توشه‌ای برگیرید و بهترین توشه‌ی آخرت تقوا و ترس از خدا است، و با تقوای الهی می‌توان امید به رستگاری داشت.

امام حسین علیه السلام در این قسمت از خطابه‌اش عامل انحراف مردم کوفه را بیان می‌فرماید و آنها را بدین نکته متوجه می‌سازد که شما با وعد و عیید و به طمع دنیا - همان دنیای ناپایدار - از اسلام و ایمان به خدا و پیامبر، دست شسته و به نبرد با فرزند پیامبر خود برخاسته‌اید.

امام حسین علیه السلام در این قسمت از کلام نورانی خود پس از توصیه به تقوا و روی‌گردانی از دنیا و فریبندگی‌های آن به آیه‌ی قرآن - که می‌فرماید «بهترین توشه‌ی راه آخرت تقواست» - تمسک می‌جوید.

بر خودشان ظلم کردند!

از سکینه دختر بزرگوار امام حسین علیه السلام این‌گونه نقل شده است:

عمه‌ام زینب علیه السلام به امام حسین علیه السلام عرض کرد: «برادرم! ما را به سوی حرم جدeman رسول خدا آله‌ی رضاعت برگردان.»

امام علیه السلام فرمود: «خواهرم! این راه به روی من بسته است و نمی‌توانم این کار را انجام دهم.» زینب علیه السلام عرض کرد: «پذیرفتم که چنین کاری برای تو ممکن نیست. پس آنان را به شأن جذ و پدر و مادر و برادرت آگاه کن و آنان را به نسبت خودت با آنان تذکر بده.»

امام علیه السلام فرمود: «آنان را مذکور نموده و موعظه کرده‌ام ولی آنان پند نگرفته و سخنان مرا نمی‌شنوند (نمی‌پذیرند). آنان به قصد کشتن من به اینجا آمده‌اند. «قال علیه السلام: «ذکرُهُمْ فَلَمْ يَذْكُرُوا وَوَعْظُهُمْ فَلَمْ يَعْظِّمُوا وَلَمْ يَسْمَعُوا قَوْلِي...».

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۷.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیات ۱۳۰ و ۲۰۰.



آن منظر هستند تا مرا مغلوب کرده و برای کشتن من لحظه شماری می‌کنند. ولی من شما را به تقوای توصیه می‌کنم. به تقوای خداوندی که پروردگار خلق و شاهد بر این مصایب است. و نیز شما را به صبر و تحمل این مصیبت سفارش می‌کنم که این حادث بر اساس وعدهی رسول خدا^{علیه السلام} است و وعدهی او تخلف پذیر نیست و همهی شما را به خداوند یکتا می‌سپارم».

حضرت سکینه می‌گوید: ماگریه کردیم و امام با تلاوت این آیه، کلام خود را پایان داد:
«وَمَا ظَلَمْنَا وَلِكِنْ كَانُوا أَنفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ؛^۱ آنان به ما ظلمی روانداشتند بلکه به خود ظلم می‌کنند.

از این جمله امام علی^ع که می‌فرماید: «ذکر تهم...» استفاده می‌شود که امام برای پیش‌گیری از درگیری و خون‌ریزی، تمام راه‌های ممکن را پیموده اما سودی نبخشیده است.

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۵۷

۲- موسوعة کلمات الحسین علیه السلام، ص ۴۰۰، ح ۱۸۷.

شیوه‌های تربیتی در سیره‌ی حسین^{علیه السلام}

حجه الاسلام عبدالکریم پاک نیا

چکیده

ارزش حقیقی انسان در گرو رشد اوست و خداوند، تمام موجودات را در مسیر رشد انسان قرار داده است. هدف از تربیت انسان، رسیدن به کمال و قرب الهی است.

نقش آفرینان حوزه‌ی تربیت، باید با به کارگیری روش‌های صحیح، بویژه با استفاده از سیره‌ی تربیتی امام حسن و امام حسین^{علیهم السلام} - که کامل ترین شیوه‌هاست - به تربیت فرزندان خود بکوشند. برخی از محورهایی که در این نوشتار بدان پرداخته شده بدین قرار است:

۱- وظیفه‌ی خطیر پدر: امام علی^{علیه السلام} در توصیه‌ای، ملاک خواستگار خوب را به پدر دختر نشان می‌دهند.

۲- احترام به همسر: تکریم همسر و توجه به خواسته‌های او، پایه‌های زندگی را محکم می‌کند.

۳- مادر شایسته: قسمتی از نیک بختی و تیره بختی افراد، مربوط به دوران جنینی است.

۴- خودباوری: پرورش عزت نفس، گزینش نام زیبا، اعطای هدیه، احترام به افکار جوان، مشورت با او و سلام کردن بالحن دلنشین از سایر روش‌های تربیتی است.

۵- جبران فقر عاطفی: پذیرش دعوت کودکان و توجه به مسایل روحی جوانان، ضعف عاطفی را جبران می‌نماید.

۶- ارتباط کلامی: گفت و گوی امام با دخترش سکینه، برادرش حضرت عباس، قاسم بن الحسن و امام سجاد^{علیهم السلام} به همراه خانواده‌ی امام، نمونه‌های عینی بهره‌گیری از کلمات دلپذیر است.

۷- استفاده از جاذبه‌های هنری: شعر و سرود، استفاده از هنر نمایش در آموزش وضو برای پیرمرد، روش‌های دیگر تربیت حسین^{علیه السلام} هستند.

۸- تشویق: تکریم زیر دستان و تشویق آنان و بزرگواری در مقابل خدمات، شیوه‌های کارآمدی می‌باشند.

۹- پاسخ به پرسش‌های جوانان: قاسم بن الحسن در گفت و گوی با امام علی^{علیه السلام}، پاسخ‌های سؤالاتش را می‌یابد.

سپیده‌ی سخن

مهمترین امتیاز انسان از سایر موجودات جهان، قابلیت رشد و استعداد کمال در وجود اوست و هویت انسان در پرتو همین ویژگی معنا پیدا می‌کند و در حقیقت، ارزش واقعی او در گرو پیمودن مسیر کمال و به فعلیت رساندن قوه‌ها و شکوفایی خلاقیت‌های باطنی اش می‌باشد.

آفریدگار جهان برای همین ویژگی انسان، تمام موجودات را در مسیر رشد و تعالی او قرار داده و همه چیز را در عالم هستی به خاطر پرورش صحیح و رشد وی آفریده است.^۱ او را با دو هدایت‌گر درونی و بیرونی به سوی حق ندا داده و هدایت کرده است. و در یک کلام، مهمترین هدف از تربیت انسان، رسیدن به فلاح و رستگاری و قرب الی الله است.^۲

در این راستا اگر انسان در سایه‌ی عوامل تربیتی، راه رشد و تربیت صحیح را پیماید به بالاترین درجه‌ی فضایل و کمالات انسانی خواهد رسید.

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مکان آدمیست^۳

اگر همین موجود ارزشمند از جاده‌ی مستقیم تربیت منحرف شود در واقع از ماهیت حقیقی خود دور شده و به یک موجود پست و بی ارزش تبدیل گردیده است.^۴ حضرت امام مجتبی علیه السلام در مورد ضرورت تربیت روحی و پرورش معنوی و تغذیه‌ی روان و دوری از آفات و موانع کمال می‌فرماید: «عَجِبْتُ لِمَنْ يَنْفَكِّرُ فِي مَأْكُولِهِ كَيْفَ لَا يَنْفَكِّرُ فِي مَعْقُولِهِ، فَيَجْنَبُ بَطْنَهُ مَا يُؤْذِيهِ وَ

۱- «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً» (سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۹).

۲- «أَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى خَلْقُهُ».

۳- کلیات سعدی، ص ۲۸۹

۴- «أَوْلَئِكَ الْأَنْعَامُ بِلِهِمْ أَضَلُّ» (سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۹).



يُوْدَعُ صَدَرَهُ مَا يُرِدِيهُ؛ تعجب می‌کنم از فردی که در غذای جسمانی خود فکر می‌کند (که سالم و بهداشتی باشد) اما در غذای روح و جان خویش نمی‌اندیشد، در نتیجه شکم خود را از غذاهای زیان آور حفظ می‌کند ولی قلبش را در مقابل چیزهایی که آن را پست می‌گرداند آزاد می‌گذارد.^۱

مبلغان، والدین و مربیان - که مهم‌ترین نقش آفرینان در حوزه‌ی تربیت محسوب می‌شوند و مسئولیت سنگین تربیت نسل جوان را به عهده دارند - باید با بهره‌گیری از روش‌های صحیح و اطمینان بخش، فرزندان خویش را در امر تربیت، یاری نموده و در پرورش خلاقیت‌های فرزندان و شکوفایی استعدادهای خدادادی آنان بکوشند. در این میان سیره‌ی تربیتی پیشوایان معصوم علیهم السلام را می‌توان به عنوان بهترین و کامل‌ترین شیوه و مدل تربیت، ارائه نمود؛ زیرا آنان با توجه به این که در خاندان نبوت پرورش یافته و از الگوهای اسلامی، الهام گرفته‌اند، در طول تاریخ بشریت به عنوان کامل‌ترین اسوه‌های تربیت شناخته می‌شوند. با توجه به این نکات، در نوشتار حاضر به برخی از روش‌های تربیتی امام حسن و امام حسین علیهم السلام می‌پردازیم:

۱- وظیفه‌ی خطیر پدر در خانه

پدر بهترین رکن خانواده و مظہر قدرت، امنیت، قانون و رحمت در خانه است. اگر او نقش خویش را به شایستگی انجام دهد و محیط خانه را به محلی امن و همراه با نظم و انصباط تبدیل کند و با رعایت حقوق همسر و ابراز محبت نسبت به آنان شایستگی خود را نشان دهد بدیهی است که در چنین محیطی فرزندانی لایق و صالح، تربیت خواهد شد.

مردی به حضور امام مجتبی علیه السلام آمده و در مورد انتخاب همسر آینده برای دخترش راهنمایی خواست. آن حضرت فرمود:

«زَوْجُهَا مِنْ رَجُلٍ تَقِيٍّ، فَإِنَّهُ إِنْ أَحَبَّهَا أَكْرَمَهَا وَ إِنْ أَبْغَضَهَا لَمْ يَظْلِمْهَا؛

برای همسری آینده‌ی دخترت، جوانی با ایمان و پارسا انتخاب کن؛ که اگر دخترت را دوست بدارد، احترام و

تکریمش خواهد نمود و اگر از او خوش‌دل نباشد به او ستم نخواهد کرد». ^۲

۱- الدعوات، قطب الدین راوندی، ص ۴۴

۲- مکارم الاخلاق، ص ۲۲۳



۲- گرامی داشتن همسر

احترام به همسر از مواردی است که در تربیت فرزندان، تأثیر فراوان دارد. مادری که در خانه، عزیز باشد و مورد تکریم شوهرش قرار گیرد، با روحی سرشار از عاطفه و آرامش و احساس شخصیت، فرزندان را تربیت خواهد نمود. اما اگر مورد آزار و اذیت روحی و جسمی قرار گیرد و شخصیتش در خانه و پیش فرزندان مورد تحقیر و اهانت باشد، بدیهی است که از روان سالمی برخوردار نخواهد بود و در نتیجه، آرامش خود را از داده و اضطراب و نگرانی او در فرزندان نیز تأثیر خواهد گذاشت. در روز عاشورا هنگامی که «هلال بن نافع» عازم جنگ بود، همسر جوانش از رفتن او ناراحت شده

و به شدت می‌گریست. امام حسین علیه السلام متوجه آن زوج جوان گردیده و به هلال فرمود:

«إِنَّ أَهْلَكَ لَا يَطِيبُ لَهَا فِرَاقُكَ، فَلَوْ رَأَيْتَ أَنْ تَخْتَارَ شُرُورَهَا عَلَى الْبَرَازِ؛ أَهْلَلَ!

همسرت جدایی تو را نمی‌پسندد، تو آزادی و می‌توانی خشنودی او را بر مبارزه با شمشیرها

مقدم بداری.^۱

در مورد دیگری امام حسین علیه السلام تکریم همسر را به دوستانش متنگر شده و در پاسخ اعتراض

آنکه به فرش‌ها و پرده‌های نو در منزل آن حضرت اعتراض می‌کردند فرمود:

«إِنَّا نَتَرَوْجُ النِّسَاءَ فَنَعْطِيهِنَّ مُهُورَهُنَّ فَيَشْتَرِينَ بِهَا مَا شِئْنَ، لَيْسَ لَنَا فِيهِ شَيْءٌ؛ مَا پِس

از ازدواج، مهریه‌ی زنان را پرداخت می‌کنیم پس هر چه دوست داشته باشند می‌خرند و ما

دخلاتی نمی‌کنیم.^۲

حتی امام حسین علیه السلام اشعاری دارد که حکایت از بالاترین حد تکریم فرزند و همسر می‌کند. آن

بزرگوار در مورد همسرش «رباب» علیه السلام و دخترش «سکینه» علیه السلام می‌فرماید:

لَعْمَرُكَ إِنْسَنِي لَأَحِبُّ دَارًا

تَكُونُ بِهَا سَكِينَةً وَ الْرِّبَابُ

وَ لَيْسَ لِعَاتِبِ عِنْدِي عِتَابُ،

به جان تو سوگند! من خانه‌ای را دوست دارم که در آن سکینه و رباب باشند. من آنها را دوست

دارم و عمدۀ اموال خود را می‌بخشم به آنان و کسی را شایسته نیست مرا سرزنش کند.^۳

۱- کلمات امام الحسین علیه السلام، ص ۴۴۷؛ فرهنگ سخنان امام حسین علیه السلام، حدیث ۸.

۲- الکافی، ج ۶، ص ۴۷۶.

۳- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۷.



۳- نقش مادران شایسته

بدون تردید، مادر که به عنوان مؤثرترین عامل محیطی و وراثتی در رشد شخصیت، نقش بسزایی دارد، باید فردی شایسته و صالحه باشد. تأثیر مادر آن چنان مهم است که طبق متون دینی ما بخشی از عوامل نیکبختی و تیره‌بختی افراد، مربوط به دوران بارداری مادر است. اعمال، رفتار و حالات مادر در آن دوران حساس، در شکل‌گیری شخصیت آینده‌ی کودک تأثیر دارد.^۱

سخن حضرت مجتبی علیهم السلام در مورد نقش فوق العاده‌ی مادر در ساختار هویت افراد، مرا در درک این نکته‌ی ظریف تربیتی بیشتر یاری می‌کند. آن حضرت هنگامی که با معاویه مناظره می‌نمود، در مورد یکی از علل انحراف معاویه از محور حق و انحطاط اخلاقی وی و گرایش به باطل، به نقش مادر اشاره کرده و می‌فرماید:

«معاویه! چون مادر تو «هند» و مادر بزرگت «نشیله» می‌باشد (و در دامن چنین زنان فرومایه‌ای پرورش یافته‌ای، این گونه اعمال زشت از تو سر می‌زند) و سعادت ما در اثر تربیت در دامن مادرانی پاک و پارسا همچون «خدیجه» و «فاطمه» علیهم السلام است».^۲

امام حسین علیهم السلام نیز در روز عاشورا برای معرفی خویش و آگاه کردن دل‌های بیدار، به مادر بزرگوارش فاطمه علیهم السلام و مادر بزرگ شایسته و فداکارش حضرت خدیجه علیهم السلام اشاره نموده و فرمود: «أَنْشِدْكُمُ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أُمِّي فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ بِنْتَ مُحَمَّدٍ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ... أَنْشِدْكُمُ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدَّتِي خَدِيجَةَ بِنْتَ خُوَيْلِدٍ أُولَئِنَّسَاءُ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِسْلَاماً؟! قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ؛ شما را به خدا قسم می‌دهم! آیا می‌دانید که مادر من «فاطمه‌ی زهره» دختر محمد مصطفی علیهم السلام است؟! گفتند: آری. شما را به خدا قسم می‌دهم! آیا می‌دانید که «خدیجه دختر خویلد» نخستین زنی که اسلام را پذیرفت مادر بزرگ من است؟! گفتند: آری.»

آن حضرت در گفتار دیگری به آثار تربیت در دامن مادران پاک و عفیفه پرداخته و اثر عمیق و

ریشه دار آن را در زندگی افراد چنین شرح می‌دهد:

«أَلَا وَإِنَّ الدَّاعِيَ أَبْنَ الدَّاعِيِ قَدْ رَكَبَنَ اثْتَيْنِ، بَيْنَ السَّلَّةِ وَالدَّلَّةِ وَهَيَّاهَتِ مِنَا الْدَّلَّةُ. يَأْنِي اللَّهُ ذَلِكَ لَنَا وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَحُجُورُ طَابَتْ وَطَهَّرَتْ وَأَنُوفُ حَمِيَّةُ وَنُقُوشُ أَيْيَةُ مِنْ أَنْ نُؤْتِرُ طَاعَةَ اللَّهِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ؛ نَاپاک، فَرِزَند نَاپاک (عَبِيدَ اللَّهِ

۱- الشَّقِيُّ مِنْ شَقِيقٍ فِي بَطْنِ أَمَّهُ وَالسَّعِيدُ مِنْ سَعَدٍ فِي بَطْنِ أَمَّهِ. (تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۷)

۲- الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۲۸۲.



بن زیاد، مرا در پذیرش یکی از دو راه، مجبور کرده است، بین مرگ و ذلت. اما هیهات که ما ذلت و خواری را پذیریم، خداوند و رسولش و مؤمنین و دامن‌های پاک و غیرتمدنان و عزتمدنان بر ما نمی‌پسندد که اطاعت فرومایگان و پست فطرتان را بر مرگ با عزت و شرافتمدنانه ترجیح دهیم.^۱

۴- ایجاد خود باوری و تقویت عزت نفس

بسیاری از مشکلات نسل جدید و جوانان ما از نداشتن روحیه اعتماد به نفس و خود باوری است. ترس از ورود به اجتماعات و اظهار اندیشه‌ها، عدم پذیرش مسئولیت‌ها، بسیاری از ناکامی‌ها و عدم موفقیت‌ها، از جمله عوارض حقارت و نداشتن عزت نفس است. بنابراین تقویت شخصیت نوجوان، موجب به وجود آمدن بسترها مناسب برای ایجاد خصلت‌های نیکو و صفات ستوده خواهد شد. عزت نفس را در نوجوانان می‌توان با شیوه‌های مختلفی پرورش داد. برخی از آن شیوه‌ها عبارتند از:

الف - احترام و محبت به کودکان:

پیامبر اکرم ﷺ بارها امام حسن و امام حسین علیهم السلام را در دوران کودکی مورد محبت و احترام قرار داده و بدین وسیله، روحیه اعتماد به نفس را در شخصیت آنان بالا می‌برد.

روزی پیامبر اکرم ﷺ نشسته بود که آن دو کودک وارد شدند. پیامبر به احترام آنان از جای برخاسته و به انتظار ایستاد، لحظاتی طول کشید، آنان نرسیدند. رسول اکرم ﷺ به طرف کودکان بیش رفت و از آنان استقبال نمود. بغل باز کرد و هر دو را بر شانه‌ی خود سوار نمود و به راه افتاد و به آنان فرمود:

«نعمَ الْمَطِئُ مَطِئُكُمَا وَ نعمَ الرَّاكِبَانِ أَنْشَمَا؛ فرزندان عزیزم! مرکب شما چه خوب مرکبی است و شما چه سواران خوبی هستید.»^۲

حسین بن علی علیهم السلام همچنان که از خانواده‌ی خود عشق و محبت آموخته بودند در بدل آن به فرزندان و تقویت شخصیت آنان دریغ نمی‌ورزیدند. عبیدالله بن عتبه می‌گوید:

«روزی در محضر سید الشهداء علیهم السلام بودم که فرزند کوچک آن حضرت (امام سجاد علیهم السلام) وارد

۱- اللهوف، سید بن طاووس، ص ۱۸۰.

۲- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۶ و کودک، فلسفی، ج ۲، ص ۱۱۵.



شد. امام او را پیش خوانده و به سینه‌اش چسبانید، پیشانیش را بوسید و فرمود:
«بِأَيْمَانِ أَنْتَ مَا أَطْيَبَ رِيحَكَ وَ أَحْسَنَ خَلْقَكَ؛ پدرم به فدایت بادا چقدر خوشبو و
زیبایی».^۱

باز هم تأکید می‌کنیم که ابراز محبت نسبت به فرزندان و نوجوانان آثار مهم تربیتی دارد.

ب- گزینش نام زیبا

نام هر شخص، معرف اعتقادات، فرهنگ، ملیت او و خانواده‌اش می‌باشد. از این گذشته، نام هر کس همیشه و تا آخر عمر به همراه است. صاحب نام زیبا و ستودنی در آینده به آن افتخار نموده و احساس شخصیت خواهد کرد و در مقابل، صاحبان نام‌های نامناسب در آینده احساس حقارت کرده و رنج خواهند برد. سیره‌ی عملی حسنین علیهم السلام گواه روشی بر این نکته‌ی مهم تربیتی است. نام فرزندان امام حسن علیهم السلام عبارت است از: حسن، قاسم، عمرو، عبدالله، عبدالرحمن، حسین، طلحه، ام‌الحسین، فاطمه، ام‌عبدالله، ام‌سلمه، رقیه.

و نام فرزندان امام حسین علیهم السلام عبارت است از: علی‌اکبر، علی‌اوسط، علی‌اصغر، جعفر، عبدالله، محمد، سکینه، فاطمه، محسن، رقیه.^۲

نام زیبا موجب می‌شود دیگران صاحب نام را به خاطر نامش تحسین کرده و در مورد او فال نیکو بزنند. به این وسیله شخصیت او تقویت می‌شود و این نکته برای صاحب نام، فرح‌انگیز و نشاط بخش است. هنگامی که جنابهای خونین حرّ را در آخرین لحظات زندگی به محضر امام حسین علیهم السلام آوردند، امام در حالی که با دستان مبارک، صورت او را نوازش می‌داد و خون چهره‌اش را پاک می‌نمود، فرمود:
«بَخْرُجْ لَكَ يَا حُرُّ، أَنْتَ حُرُّ كَمَا سُبِّيَتِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ مَا أَخْطَأَثُ أُمُّكَ إِذْ سَمَّكَ حُرًّا، فَأَنْتَ وَاللَّهُ حُرٌّ فِي الدُّنْيَا وَ سَعِيدٌ فِي الْآخِرَةِ؛ به احسنت ای حر! تو آزاد مردی چنان‌که در دنیا و آخرت آزاده خوانده می‌شوی. سوگند به خدا! مادرت در این که تو را حر نامیده اشتباه نکرده است. به خدا قسم! تو در دنیا آزاد مرد و در آخرت از سعادتمندان خواهی بود».^۳

نام انسان‌گاهی در تصمیم‌گیری‌های سرنوشت‌ساز مؤثر است. هنگامی که «حسن مشنی» - فرزند

۱- کفاية الاذر، ص ۲۳۵.

۲- الارشاد، ج ۲، ص ۱۶.

۳- لوعاج الاشجان، ص ۱۴۷؛ لمhof، ابن طاووس، ص ۱۹۲.



ارشد امام مجتبی علیه السلام - یکی از دختران امام حسین علیه السلام را خواستگاری نمود، امام انتخاب را به او واگذار کرد و زمانی که حضرت، سکوت حیا آمیز وی را دید فرمود: «با دخترم فاطمه که همنام مادرم و شبیه به اوست ازدواج کن». ^۱

ج - هدیه دادن

هدیه دادن علاوه بر این که عشق و محبت هدیه گیرنده به هدیه دهنده را زیاد می‌کند و موجب استحکام ارتباط قلبی آن دو می‌شود، نشانه‌ی احترام به شخصیت طرف مقابل است و هدیه گیرنده از این که مورد توجه و عنایت قرار گرفته احساس لذت و نشاط می‌کند و به این وسیله عزت نفس و روحیه‌ی خود اتکایی در او تقویت می‌گردد.

در این مورد روایات زیادی در متون دینی و فقهی آمده است. مبلغان، مریبان، و بویژه والدین برای تقویت ارتباط صمیمانه با فرزندان و مخاطبین خویش می‌توانند با اهدای هدیه‌ی مناسبی در وجود آنان نفوذ کرده و خصال ستوده و نیکی‌ها را در آنان ایجاد کنند و به این وسیله کرامت، بزرگواری و ارتباط اجتماعی را به آنان بیاموزند. امام مجتبی علیه السلام فرمود: «کرامت و بزرگواری آن است که قبل از درخواست به کسی هدیه دهدی». ^۲

د - احترام به افکار جوانان

یکی از شیوه‌های تقویت عزت نفس در کودکان و نوجوانان، مشورت کردن با آنهاست. هرگاه شخصی مورد مشورت قرار بگیرد از این که مورد توجه قرار گرفته و نوع تفکر و اندیشه‌هایش برای دیگران مفید است، احساس شادی می‌کند. البته در موارد بسیاری هم ممکن است مشورت کننده از نظرات او بهره برد و استفاده نماید. امام حسن مجتبی علیه السلام ضمن توصیه به این کار ستوده، در موارد مختلف با فرزندانش مشورت و به این طریق، شخصیت آنان را پرورش داده و عزت نفس را در وجود آنان تقویت می‌کرد. روزی «معاوية بن خدیج» به عنوان خواستگار به منزل آن حضرت آمد. حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام به او فرمود:

«إِنَّا قَوْمٌ لَا تُزَوِّجُ نِساءَنَا حَتَّى نَسْتَأْمِرَهُنَّ؛ مَا قَوْمٍ هُسْتَيْمَ كَهْ دَخْتَرَانَ مَانَ رَأَيْدُونَ نَظَرَ

^۳ خواهی و مشورت با خودشان، شوهر نمی‌دهیم».

۱. العدد القوية، ص ۳۵۵.

۲. تحف العقول، ص ۲۲۵.

۳. حیة الامام حسن علیه السلام، ج ۱، ص ۳۲۹.



همچنین روزی «حسن مثنی» فرزند امام مجتبی علیه السلام از یکی از دختران امام حسین علیه السلام خواستگاری کرد. آن حضرت به او فرمود:

«إِخْتَرْ يَا بُنْيَّ أَحَبَّهُمَا إِلَيْكَ؛ فَرَزَنْدَمَا هُرْ كَدَامَ رَا بِيَشْتَرَ دُوَسْتَ دَارِيَ اِنْتَخَابَ نَمَا».

هـ - سلام کردن بالحن دلشین

«سلام کردن» از بهترین آموزه‌های دین مبین اسلام است. سلام یک نوع آغاز ارتباط اجتماعی است. سلام کردن به کودکان، موجب تقویت عزت نفس در آنهاست. امام مجتبی علیه السلام در مورد اهمیت سلام کردن فرمود:

«مَنْ بَدَأَ بِالْكَلَامِ قَبْلَ السَّلَامِ فَلَا تُجِيبُوهُ؛ هر کس قبل از سلام کردن به سخن آغاز کند، جوابش را ندهید». ^۱

و امام حسین علیه السلام فرمود:

«اللَّسَامِ سَبْعُونَ حَسَنَةً، تِسْعَ وَ سِتُّونَ لِلْمُبْتَدِيِّ، وَ وَاحِدَةً لِلْمُرَادِ» سلام کردن هفتاد حسنه دارد. شصت و نه حسنه آن برای سلام کننده و یک حسنه برای پاسخ دهنده می‌باشد. ^۲

این دو گفتار زیبا در مورد تربیت فرزندان و نوجوانان، اهمیت خاصی دارد. زیرا کودک و نوجوانی که به اسلام داده شود، شایستگی خود را باور می‌کند و در نتیجه، با این روش، می‌توان خلاقیت‌های او را به فعالیت رساند و در راه صحیح، هدایت نمود. همچنان که پیامبر اکرم علیه السلام فرمود:

«خَمْسُ لَسْتُ بِتَارِكِهِنَّ حَتَّى الْمَمَاتِ... وَ تَسْلِيمِي عَلَى الصِّبِيَانِ لِتَكُونَ سُنَّةً مِنْ بَعْدِي؛ پنج چیز را تا لحظه‌ی مرگ ترک نمی‌کنم... و سلام کردن به کودکان، تا بعد از من یک رسم رایج باشد». ^۳

سلام کردن باید با بانگی رسا و آهنگی خوش و دلنشین باشد. امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: «مروت و جوانمردی آن است که مرد، دین خود را حفظ کرده و نفسش را از پلیدی‌ها دور نگه دارد و حقوقی را که برگردان اوست ادا کند و با بانگ رسا و دلپذیر سلام کوید». ^۴

۱- مستند امام مجتبی علیه السلام، ص ۸۸

۲- تحف العقول، ص ۲۴۸

۳- الخصال، ج ۱، ص ۲۷۱

۴- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۸۸



۵- جبران فقر عاطفی

امروزه با وارد شدن صنعت به زندگی انسان، فقر غالب مردم - مانند گذشته - فقر اقتصادی نیست؛ بلکه عمده ترین فقر بشریت، فقر فرهنگی و عاطفی و کمبود محبت است. مهم ترین مشکل کودکان و نوجوانان امروزی در خانواده‌ها، کمبود عشق، عاطفه و محبت است. انسان، همان طور که به آب و غذا نیاز دارد، به «محبت» هم نیازمند است و حتی نیازهای عاطفی و معنوی او به مرائب، بیشتر از نیازهای جسمانی است.

عمده ترین دلیل ناسازگاری در خانواده‌ها و علت بسیاری از ناهنجاری‌ها - مانند فرار کودکان از خانه - ریشه در کمبود عاطفه و محبت دارد. سلام کردن به فرزندان و نوجوانان، بوسه زدن بر چهره‌ی فرزندان و ابراز علاقه و اظهار محبت، فقر عاطفی را جبران می‌کند. حضرت امام مجتبی علیه السلام در جبران فقر عاطفی کودکان اهتمام خاصی داشت.

روزی آن حضرت از محلی عبور می‌کرد و کودکان در حال بازی بودند. آنان ضمن بازی، مشغول خوردن خرد نان‌هایی شدند و در آن حال، از روی شوق و علاقه امام مجتبی علیه السلام را به جمع خود دعوت نمودند. آن بزرگوار دعوت آنان را پذیرفت و به همراحتان مشغول تناول نان گردید. آن‌گاه تک تک کودکان را مورد تفقد و مهربانی خویش قرار داد. سپس همه‌ی آنان را به منزل خود آورد و بعد از پذیرایی کامل، هدایایی نیز به آنان داد. آن‌گاه خطاب به اطرافیان خویش فرمود:

«در این داد و ستد، برتری از آن کودکان است، زیرا آنان هر چه داشتنند با ما قسمت کردند ولی

ما بیشتر از آن چه به آنان دادیم موجودی داریم». ^۱

این رویه در رفتار امام حسین علیه السلام - هم قبل از واقعه کربلا و هم در قضیه عاشورا که کودکان و نوجوانان، نیاز شدیدی به مسایل عاطفی و روانی داشتند - مشاهده می‌شود. به عنوان نمونه می‌توان به آخرین لحظات زندگی امام حسین علیه السلام اشاره کرد. آن حضرت در حساس‌ترین لحظات جنگ به سوی خیمه‌ی فرزندش امام زین العابدین علیه السلام آمد. فرزندش را عیادت نمود و با مهربانی تمام، مورد تفقد قرار داد و با او به گفت و گویی صمیمانه نشست. ^۲

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۱۹۸.

۲- ذریعة النجاة، ص ۱۳۹.



۶- ارتباط کلامی و بهره‌گیری از کلمات دلپذیر

عموم مردم و بیویزه کودکان و نوجوانان به ارتباط کلامی، بسیار حساس هستند. لحن و صوت والدین، مربیان و مبلغان در ارتباط کلامی باید دارای بار عاطفی و مثبت باشد. آنان می‌توانند با سخنان نرم، نیکو و محبت‌آمیز از مشکلات روحی و ناهنجاری‌های کودکان و نوجوانان بکاهند و رنج‌های درونی آنان را آرامش بخشند. بسیاری از تندخویی‌ها، خشونت‌ها، لجبازی‌ها، زورگویی‌ها، بدبینی‌ها، افسردگی‌ها، گوشه‌گیری‌ها و نامیدی‌ها را می‌توان با ارتباط کلامی صحیح و نیکو، حل نمود. اکنون نمونه‌هایی از ارتباط کلامی حضرت امام حسین علیه السلام با فرزندان و یارانش را می‌آوریم:

اول: در هنگام گفت و گو با دخترش سکینه برای تسکین دردهای روحی وی، چنین فرمود:

«یا نور عینی! کیف لا یستسلِم للمَوْتِ مَنْ لَا نَاصِرٌ لَهُ وَ لَا مُعِينٌ؛ ای نور چشم من!

کسی که یاوری ندارد چگونه تسليم مرگ نباشد؟»^۱

دوم: آن‌گاه که امام حسین علیه السلام برادرش حضرت عباس علیه السلام را می‌فرستاد تا از علت حرکت سپاه دشمن خبری بیاورد، علاقه‌ی قلبی خویش بدو را با این عبارات ابراز داشت:

«یا عبائش! ارکب پنکسی انت - یا أخى - حَتَّى تَقَاهُمْ فَتَكُولَ لَهُمْ: ما لَكُمْ؟! وَ مَا بَدَا لَكُمْ؟! وَ تَسْأَلُهُمْ عَمَّا جَاءَ إِبْرَاهِيمَ؛ بِرَدْم عَبَاسٌ جَانِمَ بِهِ فَدَايَتَا سَوَارَ شَوَّ وَ بِهِ نَزْدِ اِيَّانَ بَرُو وَ بَغْوَ شَمَا رَأَى چَهْ شَدَهْ؟ وَ چَهْ مَى خَواهِيدْ؟ وَ از سبب آمدن سپاه، سؤال کن!»^۲

سوم: هنگامی که قاسم علیه السلام از شهادت خویش سوال کرد، امام حسین علیه السلام او را چنین خطاب نمود:

«ای والله! - فداکَ عَمَّکَ - إِنَّكَ لَأَحَدٌ مَنْ يُقْتَلُ مِنَ الرِّجَالِ مَعِي؛ آری - عموبت فدایت

بادا - به خدا سوگند تو هم در ردیف مردانی هستی که با من شهید خواهند شد.»^۳

چهارم: امام حسین علیه السلام در موقع خداحافظی با خواهران و فرزندان، امام سجاد علیه السلام را به آغوش کشیده و با این کلمات دلنشیں، او را دلداری داد:

«بَا وَلَدِي أَنْتَ أَطْيَبُ ذُرَيْسٍ وَ أَفْصَلُ عِزَّرَسٍ وَ أَنْتَ حَلِيقَتِي عَلَى هُولَاءِ الْعِيَالِ وَ

الْأَطْفَالِ؛ پسرما تو پاکیزه‌ترین فرزندان من هستی و بهترین خاندان من می‌باشی. تو از طرف

۱- موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۹۰.

۲- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۵.

۳- مدینة المعاجز، ج ۴، ص ۲۱۴.



من، سرپرست این زنان و کودکان خواهی بود». ^۱

۷- استفاده از جاذبه‌های هنری

هنر در حوزه‌ی تربیت، جایگاه ویژه‌ای دارد و یکی از شیوه‌های موفق و جذاب می‌باشد. شیوه‌های هنری که در قالب فیلم، نمایش، خط، شعر، خطابه، سرود، نقاشی و ... ارائه می‌شود طرفداران زیادی در میان کودکان و نوجوانان دارد. از آن جایی که تأثیر این روش، غیر مستقیم و نامرئی می‌باشد، برای القای آموزه‌های دینی و تربیتی بسیار کار آمد، عمیق، ریشه دار و مفید است. در این روش می‌توان به اعماق وجود مخاطب، نفوذ کرده و او را تحت تأثیر قرار داد. امام حسن و امام حسین علیهم السلام در تربیت افراد در موقعیت‌های مناسب از این شیوه بهره می‌گرفتند که به عنوان مثال، دو مورد را یاد آور می‌شویم:

اول: شعر

امام مجتبی علیه السلام گاهی با سرودها و اشعار تربیتی، معارف دینی و گفتارهای حیات‌بخش را به مردم القا می‌نمود. یکی از اشعار آن حضرت درباره‌ی روحیه‌ی خودکفایی و قناعت‌ورزی چنین است:

لَكِسْرَةٌ مِنْ حَسِيسِ الْحُبْزِ تُشِعِّنِي وَ شَرِبَةٌ مِنْ قِرَاحِ الْماءِ تَكْفِينِي؛

مقدار اندکی نان نامرغوب مرا سیر می‌کند و اندکی آب مرا کافی است».

وَ طِمْرَةٌ مِنْ رَقِيقِ الشَّوْبِ تَسْتَرِّنِي حَيَاً وَ إِنْ شَتُّ تَكْفِينِي لِتَكْفِينِي؛

و پاره‌ای از جامه‌ی نازک - در صورت زنده بودن - مرا می‌پوشاند و اگر بمیرم، همان برای کفنم بس است». ^۲

و در شعر دیگری آن حضرت دلبستگی به لذت‌های زود‌گذر دنیوی را نوعی حماقت و سبک‌سری می‌داند و می‌فرماید:

إِنَّ الْمَقَامَ بِظِلِّ زَائِلٍ، حُمُقٌ؛^۳ يَا أَهْلَ لَذَّاتِ دُنْيَا! لَا بَقاءَ لَهَا

ای اهل لذت‌های دنیا! بقایی برای دنیا نیست. همانا اقامتم کردن در زیر سایه‌ای که زایل می‌شود از

۱- موسوعة کلمات الامام الحسين علیه السلام، ص ۴۸۶.

۲- المناقب، ج ۴، ص ۱۶.

۳- المناقب، ج ۴، ص ۱۶، و معجم اشعار المعصومین با اندکی اختلاف.



حماقت است». ^۱

دوم: نمایش

استفاده از هنر نمایش و تأثر در سیره‌ی تربیتی قرآن، مکرر به چشم می‌خورد و قرآن کریم به خلاقیت‌های هنری-واز آن جمله، هنر نمایش-عنایت ویژه‌ای دارد. در این باره می‌توان به داستان آموزش به خاک سپردن جنازه‌ی اموات به قابل توسط حرکت نمایشی یک کلام و همچنین مرافعه‌ی نمایشی دو فرشته در نزد حضرت داود علیه السلام اشاره کرد.

امام حسن و امام حسین علیهم السلام از این شیوه‌ی قرآنی در آموزش و تربیت افراد استفاده می‌کردند. آنان در ایام کودکی، پیرمردی را در حال وضو گرفتن دیدند که به طور صحیح، وضونمی‌گرفت. آن دو بزرگوار تصمیم گرفتند وضوی صحیح را به او یاد دهند. اما اگر مستقیم به وی می‌گفتند، گذشتۀ از این که رنجیده می‌شد و خاطره‌ی تلاخ احساس حقارت و سرشکستگی در مورد وضو تا آخر عمر برایش می‌ماند، احتمال داشت اصلاً قبول نکند. زیرا تذکر این دو کودک را برای خود، نوعی تحریر تلقی می‌نمود. آنان در یک حرکت نمایشی با یکدیگر به مباحثه پرداختند به طوری که پیرمرد صدای آنان را می‌شنید، آن دو به یکدیگر می‌گفتند: «وضوی من از وضوی تو کامل‌تر و بهتر است». سپس توافق کردند که هر دو در حضور پیر مرد وضو بگیرند و قضاوت را به عهده‌ی پیرمرد بگذارند. طبق قرار، هر دو نفر وضوی صحیح و کاملی را در مقابل پیرمرد انجام دادند، پیرمرد با دیدن این صحنه متوجه شد که وضوی آن دو صحیح است و با فکر نافذ خود، مقصود واقعی آن دو کودک را دریافت و شدید تحت تأثیر بزرگواری، محبت، هوش و فطانت آنان قرار گرفت. او خاضعانه گفت: «فرزندانم! وضوی هر دوی شما کاملاً صحیح است. من تا به حال طریقه‌ی وضوی صحیح را نمی‌دانستم و به برکت محبتی که شما به امت جدتان دارید، وضوی صحیح را الان از شما آموختم». ^۲

۸- تشویق

«تشویق» در امر تربیت و تبلیغ، یک شیوه‌ی کارآمد و کاملاً موفق می‌باشد و اگر با شرایط صحیح انجام شود، محركی قوی در ایجاد و تکرار خصال پسندیده در مخاطبان خواهد بود. تشویق می‌تواند به صورت‌های مادی و معنوی باشد. تحسین، تقدیر، اعطای جایزه و هدیه، بذل عاطفه و محبت و تکریم و تشکر جلوه‌هایی از تشویق است. نمونه‌هایی از بهره‌گیری از روش کارآمد تشویق را در سیره‌ی حسنین علیهم السلام می‌خوانیم:

۱- همان.

۲- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۱۹.



الف: روزی حضرت مجتبی علیه السلام، غلامی را دید که کنار باغی نشسته و غذا می خورد. او لقمه‌ای از غذا را خودش می خورد و لقمه‌ی دیگر را به سگی که نزدیکش نشسته بود می داد. امام علیه السلام از او پرسید: «چرا چنین می کنی؟» نوجوان پاسخ داد: «شرمم می آید که خودم غذا بخورم و این سگ، گرسنه بماند».

رفتار ستوده‌ی نوجوان، مورد توجه حضرت قرار گرفت و آن بزرگوار خواست به این غلام مهربان، پاداشی نیکو عنایت کند. به او فرمود: «همین جا بمان تا من باز گردم». اندکی بعد امام مجتبی علیه السلام را زمولایش خریده و آزاد نمود و سپس با غای که غلام در آن کار می کرد رانیز خرید و به وی بخشید.^۱ ب: «جعفر» یکی از فرزندان امام حسین علیه السلام در نزد معلمی به نام «عبدالرحمان» در مدینه آموزش می دید. روزی معلم جمله‌ی «الحمد لله رب العالمين» را به جعفر آموخت. هنگامی که جعفر برای پدر قرائت کرد، حضرت امام حسین علیه السلام فرزندش را فراخواند و هزار دینار و هزار حله به او پاداش داد. وقتی امام حسین علیه السلام - به خاطر پاداش زیاد به معلم - مورد اعتراض قرار گرفت، فرمود: «هدیه‌ی من کجا برابر با تعلیم الحمد لله رب العالمین است؟!»

۹- پاسخ به پرسش‌های جوانان

در ذهن نوجوان با رسیدن به رشد عقلانی سؤالاتی مطرح می شود که والدین، مربیان و مبلغان باید به این سؤالات توجه کرده و با پاسخ منطقی و صحیح، آنان راراهنمایی نمایند.

«قاسم بن الحسن» - یادگار حضرت مجتبی علیه السلام - هنگامی که در شب عاشورا شنید عموبیش امام حسین علیه السلام به اصحابش بشارت می دهد که فردا تمامی آنها شهید خواهند شد، در ذهن او سؤالاتی مطرح گردید. از جای برخاست و از امام علیه السلام سؤال کرد: «ای عمو جان! آیا من هم در ردیف شهدا خواهم بود؟ امام حسین علیه السلام فرمود: «یا بُئْيَ! كَيْفَ الْمَوْتُ عِنْدَكَ؟ پسرم مرگ را چگونه می بینی؟» نوجوان خوش سیما با تمام خلوص و صفا پاسخ داد: «أَهْلِي مِنِ الْقَسْلِ؛ شیرین تر از عسل!!» قاسم سؤالش را تکرار نمود: «آیا من هم در ردیف شهدا کربلا خواهم بود؟» امام پاسخ داد: «عمومیت فدای تو باد! بلی به خدا قسم تو را هم در ردیف یارانم خواهند کشت، حتی کودک شیرخواره‌ام «عبدالله» را نیز به شهادت می رسانند». فرزند غیر تمدن امام مجتبی علیه السلام با شنیدن این سخن یکهای خورد و به سوی عموبیش دوید و پرسید: «عمو جان! آیا آنها به خیمه‌گاه می رسند و بعد از تسلط به خیمه‌ها و بانوان، عبدالله را می کشنند؟! آن گاه امام علیه السلام کیفیت شهادت طفل شیرخواره را برای قاسم شرح داد.^۲

۱- البداية والنهاية، ج ۸، ص ۳۸

۲- مدینة المعاجز، ج ۴، ص ۲۱۴

تربیت نسل جوان از نگاه امام رضا^ع

حجۃ الاسلام عبدالکریم تبریزی

چکیده

در پرتو رهنماهای امام رضا^ع به نکات مهم تربیتی نسل جوان می‌پردازیم:

- ۱- احترام - حق خویشتن خواهی و افتخار به شخصیت خود از سوی جوان، نیاز او را به احترام ظاهر می‌سازد و تشویق، هدیه دادن و سلام کردن، لذت آنان را در بردارد و علاقه‌مندی به بار می‌آورد.
- ۲- توجه به سخن جوان و نیازهای او - امام رضا^ع کلام دیگری را قطع نمی‌کرد و چنانچه می‌توانست خواسته دیگری را برآورده سازد، درین نمی‌کرد.
- ۳- انس با قرآن - سخنان، پاسخ‌ها و مثال‌های آن حضرت برگرفته از قرآن بود. هرگاه آیه‌ای را تلاوت می‌نمود، در معنای آن، شأن نزول، وقت نزول دقت می‌نمود.
- ۴- پرورش صفات اخلاقی - امام رضا^ع به دیگران کمک می‌نمود، به نیازهای محتاجین توجه داشت، فروتنی را پیشه خود ساخته بود، امتیازات ساختگی را مردود می‌شمرد.
- ۵- انتخاب شغل حلال - امام رضا^ع جوانان را به انتخاب شغل حلال توصیه می‌نمود و درجات آنها را بیان می‌کرد.
- ۶- نقش تربیتی ازدواج - آن امام رئوف، همسر صالح و زندگی با او را مایه سعادت می‌دانست و صفات نیکو را در امر ازدواج مشخص نمود.
- ۷- توجه به نماز - آن حضرت نماز را وسیله تقرب و نزدیک شدن به خداوند بیان کرد و مسلمین را از تأخیر در انجام نماز بر حذر می‌داشت.
- ۸- ابراز محبت - امام ابراز محبت را به دوستان توصیه می‌نمود و در آخرین لحظات عمر، هنگامی که فرزندش را مشاهده کرد، ایستاد و او را در آغوش گرفت و بین دو چشمش را بوسه زد.

مقدمه

تریبیت نسل جوان یکی از ضروریات جوامع است. با پرورش صحیح می‌توان از این نیروی عظیم و سرشار از استعدادهای گوناگون، سعادت و سلامت جامعه آینده را تضمین نمود. در این مجال به نکته‌های مهم تربیتی و پرورش نسل جوان در پرتو رهنماوهای امام هشتم علیهم السلام می‌پردازیم.

۱- احترام

احترام به شخصیت، نیاز اساسی و طبیعی یک جوان می‌باشد. او همچنانکه به آب و غذا نیازمند است، همانطور برای ارضای حس خویشتن دوستی، تشخّص طلبی و افتخار به شخصیت خود نیاز به احترام و محبت والدین و مربيان دارد. امام رضا علیه السلام در اظهار دوستی به دیگران می‌فرماید:

«الْتَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ يَصْفُ الْعَقْلِ»^۱ ابراز محبت و دوستی به دیگران نیمی از خردورزی است».

آری احترام به دیگران از جمله به نوجوانان و جوانان روشنی پسندیده و موافق با فطرت آنهاست زیرا، آنان از احترام لذت می‌برند و به احترام کننده‌ی خویش علاقه‌مند می‌شوند. توجه به نظرات آنان، مشورت با آنان، سلام کردن به آنان، هدیه دادن، تشویق و تشکر از فعالیت‌های مثبت آنان از جلوه‌های احترام و محبت به آنان می‌باشد. اگر آنان مورد احترام باشند از فرامین والدین کمتر سرپیچی می‌کنند و در یک کلام، احترام به نسل جوان یکی از قویترین عوامل جذب آنان می‌باشد و در مقابل، توهین به شخصیت آنان کینه آور و نفرت‌انگیز خواهد بود. امام رضا علیه السلام می‌فرماید:



«أَجْمَلُ مُعَاشِرَتَكَ مَعَ الصَّفِيرِ وَالْكَبِيرِ؛^۱ بِرْخُورُدُ وَ مَعَاشُرُتُ زِيبَا وَ احْتِرَامُ آمِيزَا بَا كُوچُكْتُرُ وَ بِزَرْگُتُرُ رَا بَرْ خُودُ لَازِمُ بَدَانُ.»

بنابراین در پرتو احترام به نوجوان می‌توان نکات مهم تربیتی و اخلاقی را به وی منتقل نمود. همچنین حليم بودن، سکوت و چشم پوشی از رفتار تند و گفتار خشن نوجوانان که حاکی از بحران بلوغ و عدم کنترل اخلاق و رفتار در آن دوران می‌باشد - و عفو خطاهای نوجوانان می‌تواند محبت والدین را در دل آنان افزایش دهد. حضرت علی بن موسی الرضا^{علیه السلام} فرمود:

«إِنَّ الصَّمَتَ يَكْسِبُ الْمَحَبَّةَ إِنَّهُ ذَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ؛^۲ سکوت، محبت آور بوده و نشانگر هر خیر و نیکی است.»

۲- توجه به سخنان و خواسته‌های جوانان

اگر به سخنان و خواسته‌های فرزندانمان توجه کنیم، مطمئناً روابط نزدیکتری با آنان خواهیم داشت و با آنان همانند یک دوست، همدل و همراه شده و بسیاری از دلخوری‌ها و ناراحتی‌هایشان را برطرف خواهیم نمود. ابراهیم بن عباس یکی از همراهان امام هشتم^{علیه السلام} می‌گوید:

«مَا رَأَيْتُهُ جَقَا أَحَدًا بِكَلَامٍ قَطُّ وَلَا رَأَيْتُهُ قَطَعَ عَلَى أَحَدٍ كَلَامَهُ حَتَّى يَقْرُغَ مِنْهُ وَمَا رَدَّ أَحَدًا عَنْ حاجَةٍ قَدَرَ عَلَيْهَا؛^۳ ندیدم که آن حضرت سخن دیگری را قطع کند، آن حضرت صبر می‌کرد تا سخنانش به پایان برسد و هیچگاه خواسته‌های کسی را که قادر به انجام آن بود رد نمی‌کرد.»

۳- انس با قرآن

اگر نسل جدید را با قرآن آشنا کنیم و آیات و مفاهیم آن را به صورت اندیشه‌های پویا در افکار فرزندانمان درآوریم، در آینده‌های متین، پاکیزم، هم‌دل، متفکر و آینده‌نگر خواهیم داشت. و جامعه‌ای که افراد و کارگزاران آن از چنین نسلی تشکیل یابد، در تمام زمینه‌ها موفق خواهد بود؛ چرا

۱- مسند رک الوسائل، ج ۸، ص ۳۵۴.

۲- تحف العقول: ص ۴۴۵.

۳- کشف الغمة، ج ۲، ص ۳۱۶.

که ترقی و توسعه و استقلال یک جامعه در گرو داشتن افرادی تربیت یافته در مکتب قرآن، متدين و امین است. جوانانی که با قرآن و آیات آن مأнос باشند، و در موقع حساس و سرنوشت ساز زندگی، پیام‌های دل نواز آنرا زمزمه کرده و به آنها گوش جان بسپارند، زندگی آرام و همراه با آسایش و موفقیت خواهند داشت و از بحران‌های روحی و روانی با سربلندی بیرون خواهند آمد. ابراهیم بن عباس در مورد انس امام رضا علیہ السلام با قرآن مجید می‌گوید:

«وَكَانَ كَلَامُهُ كُلُّهُ وَجْهًا وَسَمْلَهُ إِنْتَزَاعَاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ وَكَانَ يَخْتَمُهُ فِي كُلِّ ثَلَاثٍ
وَيَقُولُ لَوْ أَرَدْتُ أَنْ أَخْتِمَهُ فِي أَقْرَبِ مِنْ ثَلَاثَةِ لَخَّاتَمٍ وَلَكُنْيَّةِ مَرَرَتُ بِيَأْيَةٍ قَطُّ إِلَّا
فَكَرَّرْتُ فِيهَا وَفِي أَيِّ شَيْءٍ أُنْزَلْتُ وَفِي أَيِّ وَقْتٍ فَلِذْلِكَ صِرْتُ أَخْتِمُ فِي كُلِّ ثَلَاثَةِ
أَيَّامٍ»^۱; همه سخنان، پاسخ‌ها و مثال‌های آن حضرت برگرفته از قرآن بود. هر سه روز یکبار قرآن را ختم می‌کرد و می‌فرمود: اگر بخواهم در کمتر از سه روز هم می‌توانم آنرا ختم نمایم، اما هرگز آیه‌ای را تلاوت نمی‌کنم، مگر اینکه در معنا، شأن نزول و وقت نزول آن می‌اندیشم».

تأثیر آیات قرآن در زندگی یک جوان

فضیل بن عیاض فردی است که در ابتدا دزد و شخص فاسقی بود. او در کار خویش، چنان اقتداری داشت که فاصله ابیورد و سرخس را نامن کرده بود. اما با همه‌ی آلوگی‌ها چون ذاتاً شایستگی داشت، در اثر تحولات درونی، تمام گناهان را کنار گذاشت، توبه‌ی واقعی کرده و یکی از بزرگان عرفاند و تعدادی انسان صالح تربیت کرد. در مورد علت توبه‌ی او نوشتند که وی، در همان ایام جوانی، عاشق دختری شد و نیمه شب به قصد ربودن او هنگامی که از دیوار خانه‌ی دختر، بالا رفت و بالای دیوار قرار گرفت، اتفاقاً در آن هنگام نوای دلنشین قرآن بگوشش رسید که در همسایگی آن خانه قرائت می‌شد چنانکه صدای قرآن بگوش فضیل می‌رسید. او وقتی دقیق شد، شنید که این آیه را می‌خواند:

«أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ؛ آیا وقت آن نرسیده که مدعیان ایمان، قلبشان برای خدا نرم و خاشع شود؟».

۱- بخار الانوار، ج ۴۹، ص ۹۰، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۷۹.

۲- سوره‌ی حديد، آیه‌ی ۱۶.



هنگامی که این جمله را در بالای دیوار شنید، گویی به خود او وحی می‌شد، همانجا گفت: خدایا چرا؟ وقتیش رسیده است، الان هم وقت آن است. از دیوار پائین آمد و بعد از آن، دزدی، شراب و قمار و صفات رشت را کنار گذاشت و از تمام آلوذگی‌ها توبه کرده از همه به سوی خدا هجرت کرد، از همه دوری گزید، تا حدی که برای او مقدور بود، اموال مردم را به صاحبانشان پس داد، حقوق الهی را ادا کرد و ملقب به «شیخ العزم» گردید.^۱

۴- پرورش صفات اخلاقی

جوان عاشق افتخار به شخصیت خویش است، چراکه اوروی غریزه‌ی حبّ ذات خودش را دوست دارد اما باید این غریزه‌ی فطری را با آموزش صفات عالی اخلاقی تعدیل نمود. یکی از راههای پرورش صفات اخلاقی در وجود فرزندان ارائه‌ی الگوهای مجسم و بی عیب و نقص است. در اینجا نمونه‌هایی از سیره‌ی رضوی علیه السلام را به عنوان الگو و برای تقویت سجایای اخلاقی جوانان می‌خوانیم:

الف) کمک به دیگران

روزی حضرت رضاعلیه السلام وارد حمام شد. شخصی که آن حضرت را نمی‌شناخت از وی در خواست نمود که به بدنش کیسه بکشد. امام پذیرفته و مشغول کیسه کشی شد. هنگامی که حاضران در حمام حضرت را به آن مرد معرفی نمودند، او در نهایت شرمندگی از امام علیه السلام پوزش خواسته و ملتمنسانه از حضرت در خواست نمود که از ادامه‌ی کار دست بکشد. اما حضرت رضاعلیه السلام پذیرفته، دل او را آرام نموده و به کار خود ادامه داد.^۲

ب) امر به معروف و نهی از منکر

روزی غلامان آن حضرت میوه‌ای رانیم خورده بیرون انداخته بودند امام رضاعلیه السلام ناراحت شده و به آنان فرمود:

«إِنْ كُنْتُمْ أَسْتَغْيِثُمْ فَإِنَّ أَنَا لَمْ يَسْتَغْنُوا، أَطْعَمُوهُ مَنْ يَحْتَاجُ إِلَيْهِ،^۳ اَكُرْشَمَا سِير

شده‌اید و به آن نیازی ندارید، عده‌ای از مردم به این میوه محتاج اند آنرا به کسانی که نیاز

۱- جلوه‌هایی از نور قرآن، ص ۷۲.

۲- المناقب، ج ۴، ص ۳۶۱، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۹۹.

۳- کافی، ج ۶، ص ۲۹۸.



دارند بدھید».

ج) تواضع و فروتنی

یک جوان مسلمان در برخوردهای روزانه‌ی خویش اصل تواضع و فروتنی را مرااعات می‌کند، او هیچگاه خود را برتراز دیگران نمی‌داند و از فخر فروشی و تکبر بیزار است. هیچگاه ارزش‌های ظاهری و مادی مانند رتبه‌ی بلند خانوادگی، ثروتمندی، ریاست و جاه و جلال خانواده را ملاک تفاخر و خود پسندی قرار نمی‌دهد. امام رضا علیه السلام در سیره‌ی تربیتی خویش این اصل را همیشه مدنظر داشت. مردی از اهل بلخ می‌گوید:

«در سفر که علی بن موسی الرضا علیه السلام به خراسان می‌رفت من با آن حضرت بودم. روزی در کنار سفره‌ی خود تمام نوکرها و غلامان سیاه و سفید را برای صرف غذا جمع کرد. عرض کردم: بهتر بود برای غلامان و نوکرها سفره‌ی جداگانه‌ای می‌گستردند. فرمود: «مَهْ! إِنَّ الرَّبَّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَاحِدٌ وَالْأُمَّ وَاحِدَةٌ وَالْأَبُّ وَاحِدٌ وَالْجَزَاءُ بِالْأَعْمَالِ؛^۱ آرام باش، خدامی همه‌ی ما یکی است، مادر و پدر همه‌ی یکی است، پاداش و کیفر هر کس به چگونگی رفتار و عمل بستگی دارد.».

د) مقابله با امتیاز‌های ساختگی

بعضی‌ها چنین می‌پندارند که وقتی آقازاده هستند. باید به دیگران فخر بفروشنند و حق دیگران را پایمال کنند، جوانان دیگر را تحقیر کرده و به خاطر عظمت و موقعیت ویژه‌ی خانواده‌هایشان رتبه‌ی خاصی در اجتماع داشته باشند. این نکته از نظر امام رضا علیه السلام کاملاً مردود است. در منظر آن حضرت اشرف زاده بر فقیر زاده هیچگونه برتری ندارد. امام زاده همچنان محاسبه خواهد شد که یک جوان از سایر خانواده‌ها، به این قطعه‌ی تاریخی در این مورد توجه کنید: روزی امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون با عده‌ای از حاضرین گفتگو می‌کرد. برادرش زید بن موسی نیز در گوشش ای از مجلس عده‌ای را دور خود جمع کرده و برای آنان در فضیلت سادات و اولاد پیغمبر صحبت کرده و افتخار می‌نمود و مرتب می‌گفت: «ما خانواده چنین هستیم، ما خانواده چنان هستیم!» هنگامی که امام رضا علیه السلام متوجه وی شد و گفته‌های او را شنید، با صدای بلند او را صدا کرده و همه‌ی اهل مجلس را متوجه خود نمود سپس به زید فرمود:

۱-سفينة البحار، ماده‌ی (وضع)



«أَغْرِكَ قَوْلُ نَاقِلِيِ الْكَوْفَةِ إِنَّ فَاطِمَةَ عَلِيَّاً أَحْسَنَتْ فَرَجَهَا فَحَرَمَ اللَّهُ ذُرِّيَّهَا عَلَى
النَّارِ فَوَاللَّهِ مَاذَاكَ إِلَّا الْحَسَنَ وَالْحُسَينَ وَوَلَدُ بَطْنِهَا خَاصَّةٌ وَ أَمَّا أَنْ يَكُونَ مُوسَى
بْنُ جَعْفَرٍ عَلِيَّاً يُطِيعُ اللَّهَ وَيَصُومُ تَهَارَةَ وَيَقُومُ لِيَلَةَ وَ تَعْصِيمِهِ أَنْتَ، ثُمَّ تَجْيِئَنِ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ سَوَاءٌ لَأَنْتَ أَعْزَزُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُ؟ إِنَّ عَلَيَّ بْنَ الْحُسَينِ عَلِيَّاً يَقُولُ:
لِمُحْسِنِتِنَا كِفْلَانِ مِنَ الْأَجْرِ وَلِمُسَيِّنِتَا ضِعْفَانِ مِنَ الْعَذَابِ؛^۱ سخن نقالان کوفه را باور
کرده‌ای که می‌گویند: خداوند ذرتیه فاطمه علیه السلام را از آتش جهنم مصونیت بخشیده است؟!
آن که شنیده‌ای، مقصود فرزندان بی واسطه‌ی فاطمه علیه السلام یعنی حسن و حسین علیهم السلام و دو
خواهر ایشان است. اگر گفتته تو درست باشد که همه‌ی اولاد فاطمه علیه السلام مصونیت دارند، آن
وقت تو از پدرت موسی بن جعفر در نزد خداوند عزیزتر و گرامی تر خواهی بود، چراکه او خدا
را اطاعت می‌کرد، روزها روزه می‌گرفت شب‌ها به عبادت می‌پرداخت و تو هم از فرمان خدا
سر پیچی می‌کنی، با این حال هر دوی شما اهل سعادت و بهشت خواهید شد، او با عمل به
مقام سعادت رسیده و تو بی عمل به آنجا خواهی رسید؟ علی بن الحسین علیه السلام می‌گفت:
نیکوکار ما اهل بیت پیامبر دو برابر اجر دارد و بدکار ما دو برابر عذاب خواهد داشت».

۵- انتخاب شغل حلال

بیکاری نه تنها موجب از بین رفتن استعدادهای درونی یک جوان می‌شود و او را به فردی تن پرور
و بی خاصیت تبدیل می‌کند، بلکه به عنوان یک معرض اجتماعی، یک جوان مسلمان را دچار انواع
مفاسد اخلاقی و اجتماعی می‌نماید و شخصی را که باید به عنوان سرباز جامعه باشد سربار اجتماع
می‌کند. به همین دلیل باید جوان را در انتخاب شغل حلال راهنمایی کرده و یاری نمود.

امام رضا علیه السلام را به انتخاب شغل حلال توصیه نموده و کسانی را که برای تأمین
معاش خانواده‌ی خوبیش تلاش می‌کنند و التار از جهادگران در راه خداوند قلمداد نموده و می‌فرماید:
«الَّذِي يَطْلُبُ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا يَكُفُّ بِهِ عِبَالَهُ أَعْظَمُ أَجْرًا مِنَ الْمُجَاهِدِ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»^۲; آنانکه به فضل و عنایت خداوندی توجه کرده و در راه تأمین معاش

۱- عيون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۳۴، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۲۱۸.

۲- کافی، ج ۵، ص ۸۸.



خانواده‌هایشان زحمت می‌کشند از جهادگران در راه خداوند بزرگ پاداش بیشتری دارند.^۱ امام رضا^ع در جای دیگری مردان مسلمان را برای تلاش بیشتر بر رفاه خانواده دعوت نموده و می‌فرماید:

«يَبْغِي لِلرَّجُلِ أَن يُؤْسَعَ عَلَى عِبَالِهِ لِتَلَا يَتَمَّمُوا مَوْتَهُ؛^۱ بر مرد مسلمان شایسته است که با رحمات شبانه روزی خود بر خانواده‌اش توسعه دهد تا آنان (در اثر محرومیت و مشکلات طاقت فرسای زندگی) مرگ وی را آرزو نکنند.

۶- نقش تربیتی ازدواج

ازدواج در اسلام، یک امر مقدس و عبادت محسوب می‌شود. دو زوج جوان با ازدواج خویش اولین گام را از خود دوستی به سوی غیر دوستی برمی‌دارند، آنان با امضای پیمان مقدس زناشویی از دایره‌ی خودخواهی بیرون رفتند و با وارد شدن به مرحله‌ی جدیدی از زندگی بخشی از کمبودهای خود را جبران می‌کنند. که از جمله‌ی آنها می‌توان به بقای نسل، رسیدن به آرامش و سکون، تکمیل و تکامل، تأمین نیاز جنسی، سلامت و امنیت اجتماعی و تأمین نیازهای روحی و روانی اشاره کرد. امام رضا^ع ازدواج را برای یک جوان مسلمان از بهترین فوائد و بهره‌های دنیوی دانسته می‌فرماید:

«مَا أَفَادَ عَبْدٌ فَائِدَةً مِنْ زَوْجٍ صَالِحٍ إِذَا رَأَاهَا سَرَّتُهُ وَإِذَا غَابَ عَنْهَا حَفِظَتُهُ فِي نَفْسِهَا وَمَالِيهِ؛^۲ هیچ سودی برای بنده‌ی خدا بهتر از همسر صالح نیست که هنگام دیدن وی خوشحال شود و در غیاب او حافظ نفس خود و اموال شوهرش باشد».

آن حضرت در سخن دیگری به بهره‌های اجتماعی و عقلانی ازدواج پرداخته و می‌فرماید: «لَوْ لَمْ تَكُنْ فِي الشَّنَاكَحَةِ وَالصَّاهِرَةِ آيَةٌ مُنْزَلَةٌ وَلَا سُنْنَةٌ مُتَّبَعَةٌ، لَكَانَ مَا جَعَلَ اللَّهُ فِيهِ مِنْ بِرٍّ التَّرِيبٌ وَ تَأْلِفُ الْبَعِيدِ مَا رَغِبَ فِيهِ الْعَاقِلُ الْلَّيِّبُ وَ سَارَعَ إِلَيْهِ الْمُوْقَقُ الْمُصِيبُ»^۳ اگر در مورد ازدواج از خدا و پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} دستوری هم نرسیده بود. همان فوائد و

۱- من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۹

۲- وسائل الشيعة، ج ۲، ص ۳۹

۳- بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۲۶۴



بهره‌های (اجتماعی و فردی) که خداوند در آن نهاده - از قبیل نیکی با بستگان نزدیک و پیوند با بیگانگان - کافی بود که خردمندان و مصلحت اندیشان بدان رغبت نماید.

امام رضا علّا علاوه بر ترغیب به ازدواج در مورد انتخاب همسر شایسته نیز به جوانان رهنماوهای دارد. حسین بن بشار واسطی می‌گوید:

به حضرت رضا علّا نامه‌ای نوشتم واظهار داشتم که یکی از بستگانم از دخترم خواستگاری نموده است او مردی تند خو و بداخلان است، آیا با او وصلت کنم؟ حضرت در جواب فرمودند: «لا تُزَوْجْهُ إِنْ كَانَ سَيِّءَ الْخُلُقِ؛^۱ اگر اخلاقش بد است با او وصلت نکن».

۷- توجه به نماز

نماز ارتباط قلبی و صمیمانه‌ای است که میان انسان و آفریدگار او برقرار می‌شود. نماز آرامش دل‌های خسته و روان‌های مضطرب می‌باشد. اگر این عبادت انسان‌ساز مخلصانه و به دور از ریا باشد. برای نفی هرگونه زشتی و پلیدی و ایجاد هر نیکوبی و زیبایی در وجود انسان کافی خواهد بود. نماز بازیابی فطرت پاک هر جوان است. یک جوان با ایمان با انجام دادن نمازهای روزانه‌ی روزانه خود تأثیر مهمی در بیدار کردن روح، نظم و حفظ نظام زندگی خویش دارد. امام رضا علّا فرمود: «الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقْيَى؛^۲ بوسیله‌ی نماز هر انسان پارسا به خداوند نزدیک می‌شود». در مورد اهمیت نماز در اول وقت آن حضرت به ابراهیم بن موسی فرمود:

«لَا تُؤْخِرْنَ الصَّلَاةَ عَنْ أَوَّلِ وَقْتِهَا إِلَى آخِرِ وَقْتِهَا مِنْ غَيْرِ عِلْمٍ عَلَيْكَ، إِذَاءَ بِأَوَّلِ الْوَقْتِ؛^۳ انجام نماز را بدون علت از اول وقت آن تأخیر نینداز، همیشه در اول وقت آن شروع کن.»

یک جوان مسلمان نباید وضع ظاهری نامرتب و ژولیده داشته باشد بلکه به عکس لازم است، همیشه ظاهری آراسته و مرتب داشته باشد و موقع انجام نماز بهترین فرصت برای رسیدگی به وضع ظاهری است.

۱- مکارم الاخلاق، ص ۲۰۳، من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۴۰۹

۲- من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۱۰

۳- بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۴۹



امام رضا^{علیه السلام} در ذیل آیه‌ی «خُذوا زَيْتَكُمْ عِنْدَ كُلّ مَسْجِدٍ»^۱ هنگامی که برای عبادت به مسجد می‌روید زینت خود را برگیرید. فرمود: یکی از مصادیق زینت هنگام نماز شانه زدن و مرتب کردن سرو صورت می‌باشد.

بوعلی سینا و پناه بردن به نماز

از مهم‌ترین افتخارات جهان اسلام شیخ الرئیس ابوعلی سینا است. او دارای نبوغ فوق العاده‌ای بود و قبل از ده سالگی حافظ کل قرآن شده و در همان دوران نوجوانی سرآمد دانشمندان عصر در تمام علوم رایج آن زمان گردیده و از اساتید عصر خود بی نیاز شد. وی آنچنان از هوش و ذکارت و حافظه برخوردار بود که روز تولد خود را به یاد می‌آورد است.^۲ بوعلی سینا با همه‌این موقوفیت‌ها و امتیازات سرشار، در خاطرات خود آورده است:

«شب و روز جز به تحصیل علم به چیز دیگری نمی‌اندیشیدم و به غیر از فهمیدن به چیز دیگری توجه نداشتم، و به همین طریق پیش می‌رفتم تا اینکه حقیقت هر مسئله‌ای برای من مسلم می‌شد و هرگاه در مسئله‌ای حیران بودم و یا نمی‌توانستم قضیه را بفهمم به مسجد پناه می‌بردم، نماز می‌گزاردم و خالق هستی را ستایش می‌کردم در این حال معماهی من حل و مشکل بروطرف می‌شد». ^۳

آری یک جوان مسلمان از نمازو رابطه‌ای با خداوند لذت برده و نیرو می‌گیرد و خود را همیشه در محضر آفریدگار جهان می‌بیند.

۸- ابراز محبت

مولوی می‌گوید:

از محبت مس‌ها زرین شود	از محبت تلخ‌ها شیرین شود
از محبت دردها شافی شود	از محبت ڈردها صافی شود
از محبت شاه بنده می‌کنند ^۴	از محبت مرده زنده می‌کنند

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۳۱.

۲- چهل حدیث امام خمینی، ص ۶۲۲

۳- زندگی ابوعلی سینا، ص ۲۹.

۴- مثنوی، دفتر دوم



والدین معمولاً فرزندان نوجوان خویش را دوست دارند و از هر راهی سعی دارند که به آنان مهر و محبت خود را نشان دهند، اما آنچه که در جذب و تربیت نسل جوان تأثیر بیشتری دارد ابزار و اظهار محبت، از طرف والدین و مربيان به نوجوانان و جوانان است. امام صادق علیه السلام درباره تأثیر ابزار محبت در تقویت ارتباط قلبی فرمود:

«إِذَا أَحَبَّيْتَ رَجُلًا فَأُخْبِرُهُ بِذَلِكَ فَإِنَّهُ أَثْبَتُ لِلْمَوْكَدَةَ بَيْنَكُمَا؛»^۱ هرگاه شخصی را دوست داشتی، دوستی خود را به او ابراز کرده و او را آگاه نما، زیرا این عمل انس و الفت را میان شما دو تن پایدار تر و مستحکم تر می کند.

بنابراین ابراز محبت به جا و مناسب بسیاری از مشکلات، ناهنجاری ها، افسردگی ها و ناسازگاری های نوجوانان و جوانان را حل می کند. چرا که نوجوانان تشنگی محبت اند و با ابراز محبت، رفتارهای ناشایست آنان را می توان اصلاح نمود. محبت و ابراز آن به فرزندان را در سیره ایام رضا علیه السلام به وضوح می توان مشاهده نمود. آن حضرت هنگامی که می خواست به فرزند نوجوان خود محبت خود را ابراز دارد، با جملات زیبایی که اوچ محبت آن حضرت را نشان می داد، فرزند گرامی اش را مخاطب قرار داده و می فرمود: «بِأَبِي أَنْتَ وَأَمِي أَنْتَ لَهَا»^۲ (یعنی الامامة) پدر و مادرم فدایت، تو برای مقام امامت شایستگی داری. امام رضا علیه السلام حتی در آخرین لحظات زندگی در حالی که در بستر شهادت قرار دارد، از ابراز محبت به فرزند جوان خویش دریغ نمی ورزد، به احترام او بلند شده و دست برگردان فرزند نوجوان خود آنداخته، او را در آغوش گرفته و بین چشمانش را می بوسد.

ذکر مصیبت

هنگامی که امام رضا علیه السلام توسط مأمون مسموم شده و در بستر شهادت آرمیده بود، به اباصلت هروی که از همراهان نزدیکش بود، فرمود:

«در را بیندد». ابا اصلت می گوید: من در را بسته و در حیاط خانه غمگین و ناراحت ایستاده

بودم. ناگهان جوان زیبا و خوش سیما و پیچیده موبی را دیدم، او شبیه ترین مردم به امام رضا علیه السلام بود، به طرفش شتافته و گفتم: در بسته بود، شما از کجا وارد شدید؟

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۶۴۴

۲- بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۵۹

فرمود: «الَّذِي جَاءَ بِي مِنَ الْمَدِيْنَةِ فِي هَذَا الْوَقْتِ هُوَ الَّذِي أَدْخَلَنِي الدَّارَ وَالْبَابُ مُغَافِقٌ؛ همان خدایی که در این وقت مرا از مدینه به اینجا آورد، او مرا از درسته وارد این خانه کرد».

گفتم: شما کیستید؟

فرمود: «أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْنِكَ يَا أَبا الصَّلَتِ أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلَىٰ؛ ای ابا صلت من حجت خدا بر تو هستم من محمد بن علی هستم».

سپس به طرف پدرش رفته و داخل اتاق گردید و به من فرمود: تو نیز بیا.

«فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ الرَّضَا^{عَلَيْهِ الْمَسْكُون} وَثَبَ إِلَيْهِ وَعَانَقَهُ وَضَمَّمَهُ إِلَىٰ صَدَرِهِ وَقَبَّلَ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ؛ هنگامی که چشم امام رضا^{عَلَيْهِ الْمَسْكُون} به پسر خویش افتاد، از جای بلند شده و دست برگردان فرزندش انداخته و او را در آغوش چسبانید و بین دو چشممش را بوسیده و او را در بستر خود وارد کرده امام جواد^{عَلَيْهِ الْمَسْكُون} نیز خود در را بر روی پدر افکند و پدر را می بوسید در این حال امام رضا^{عَلَيْهِ الْمَسْكُون} اسراری را با او در میان گذاشت که من نفهمیدم و در آغوش پسر از دنیا رفت». ^۱

^۱. امالی صدوق، ص ۶۴، با تلخیص.

گریه در فرهنگ اسلام^۱

چکیده

چرا گریه می‌کنیم؟ منشأ این تأثیرها چیست؟ روان‌شناسان نظر دقیقی اظهار نکرده‌اند ولی تجربه، ابراز تأثر را نشانه‌ی تعادل مزاج می‌داند. بحث علمی این تأثر، باید در جای خود مورد بررسی قرار گیرد و ما در این مقام، به جنبهٔ پیام‌رسانی آن می‌پردازیم.

انواع گریه‌ها: گریه عجز و زبونی، گریه تزویر و دروغ، گریه پشمیانی، گریه شوق، گریه رحم و رافت (مانند گریه رسول خدا^{علیه السلام} در مرگ فرزندش ابراهیم)، گریه غم و اندوه، گریه فراق، هر یک نوعی گریه را تداعی می‌کنند.

سابقه‌ی گریه و سوگواری: حضرت آدم^{علیه السلام}، یعقوب^{علیه السلام}، یوسف^{علیه السلام}، فاطمه^{علیه السلام} و امام زین العابدین^{علیه السلام} جزء زیاد گریه کنندگان هستند که علت گریه هر یک بیان شده است. سفارش به گریه: گریه بر میت، نشان از محترم بودن او دارد و گریه بر حمزه و جعفر طیار از همین نمونه است.

لیاقت گریه: مردم برای کسی اشک می‌ریزند که ارزش و لیاقت را داشته باشد. رقت قلب و اشک چشم: گریه کردن، از نشانه‌های رحمت الهی است. گریه بر سید الشهداء^{علیه السلام}: قبل از شهادت او، پیامبر^{علیه السلام} توسط حیرئیل خبر داده‌می‌شود که بر حسین گریه نکن که منتقم او بزودی خواهد آمد؛ علی^{علیه السلام} نیز در هنگام عبور از نینوا بر او گریست. پس از شهادت او ائمه معصومین^{علیهم السلام} هر یک به نوعی سوگواری بر او داشته‌اند. فرشتگان و خورشید، آسمان و زمین و همه جیز بر او گریستند.

۱. ره توشه راهیان نور، محرم ۱۳۷۶ با تجدید نظر و اضافات.

مقدمه

راستی، چرا انسان گریه می‌کند؟ و منشاء این تأثر، که عموماً به صورت قطره‌های اشک برگونده‌ها فرو می‌غلتد کجاست؟

روان‌شناسان، هنوز نتوانسته‌اند در این باره، نظر دقیقی ابراز دارند فقط گفته‌اند: هنگامی که نمی‌توانیم، یا نمی‌خواهیم که احساسات خود را با کلمات بیان کنیم، فعل و انفعالاتی در درون ما صورت می‌گیرد، که خود بخود اشک ما جاری می‌شود.^۱

اما آنچه را تجربه هم نشان می‌دهد، این است که ابراز تأثر به وسیله گریه یا خنده، از نشانه‌های طبیعی و تعادل مزاج آدمی است، به طوری که اگر کسی خنده و گریه نداشته باشد، می‌توان جنبه روانی او را، نامتعادل و غیر طبیعی توصیف نمود، چنان‌که اشخاصی که، هم خنده دارند و هم گریه‌ند. و بدین وسیله غمها و افسردگی‌های خویش را تخلیه می‌کنند. از سلامت جسم و روح، و نیز از نشاط و تحرّک بهتری، در صحنه کار و تلاش زندگی برخوردار می‌باشند.

تفسیر بیشتر نقش اشک و گریه، که جنبه علمی دارد، باید در جای خود مورد بررسی قرار گیرد، مادر این مقال به جنبه پیام‌رسانی گریه، اجر و پاداش معنوی آن، سیره پیشوایان دین، سفارش آنلان به گریه در قالب سوگواری و فلسفه و آداب عزاداری، می‌پردازیم.

انواع گریه

انواع گریه‌ها، پیام‌هایی را که اشک‌های بیان می‌دارد، به طور کلی با پهنه گیری از متون دینی و ادبی،

۱. آرکدی لئوکرم، به من بگو چرا؟ ج ۳، ص ۶۹



در موارد زیر می‌توان مطرح نمود:

۱- گریه عجز و زیونی

گریه‌ای افرادی از روی عجز و زیونی است، که در اثر ناآگاهی، ساده‌لوحی، بی‌پرواپی و احیاناً استم شخص یا جریان ناصالحی، به ورطهٔ ذلت و مظلومیت افتاده، برای حفظ منافع و هستی خویش، احساس خطر می‌کنند، و راه چاره را در گریه می‌جوینند.

صائب تبریزی چنین می‌سراید:

اشک کباب باعث طغیان آتش است

اظهار عجز، پیش ستمگر روا مدار

۲- گریه تزویر و دروغ

هنگامی که فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام به بهانه گردش و بازی، حضرت یوسف را به صحرابردند و به خاطر حسادت او را به چاه انداختند در مقابل پدر گریه کردند و پیراهن خونین او را نشان دادند.

«وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَكُونُ؛^۱ وَدَرِبَّرَتْ نَزْدَ پَدْرَ بَهْ گَرِيْهَ پَرَادَخْتَنْدَ».

اما گریه‌ی آنان از نوع گریه‌های دروغین بود.

۳- گریه پشمیانی

امام علی علیه السلام فرموده است:

«مَنْ يَكُنْ مِنْ ذَبِيبٍ، غَفِرَ لَهُ؛^۲ هر کس به خاطر گناهی که انجام داده، گریه کند، مشمول

آمرزش قرار می‌گیرد».

امام صادق علیه السلام با استناد به اجداد خود روایت کرده، که حضرت عیسی بن مریم علیهم السلام

فرموده است: «طَوْبَى لِمَنْ... يَكُنْ عَلَى حَطَبَّتِهِ»؛^۳ خوشابه حال کسی که، برای گناهی که

مرتکب شده، گریه کند».

ملای رومی، سروده است:

اشک تر باشد، دم توبه پرست

زانکه آدم زان عتاب، از اشک رست

تابود نالان و گریان وحزین^۴

بهر گریه، آدم آمد بر زمین

۱- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۱۶.

۲- ارشاد القلوب، ص ۱۲۹.

۳- بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۲۰.

۴- مشنوی معنوی، دفتر اول، ص ۴۴.

۴- گریه‌ی شوق

گریه‌ی شوق یکی از جلوه‌های زیبای احساس و دلدادگی درون آدمی است. مادری که پس از سالها دوری، فرزند دلبند خویش را در آغوش می‌گیرد، عاشقی که بعد از فراق طولانی به وصال معشوق دست می‌یابد.

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«مَنْ يَكُنْ شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ أَسْكَنَهُ اللَّهُ فِيهَا، وَكَتَبَ لَهُ أَمَانًا مِنَ الْفَرَّعِ الْأَكْبَرِ»^۱ هر کس برای اشتیاق بهشت گریه کند، خداوند متعال او را در آنجا اسکان می‌دهد، و سند آمان و مصونیت او را از وحشت و اضطراب بزرگ قیامت می‌نویسد».

امام علی علیه السلام، اشک شوق مومنانی راکه، درباره حقانیت آنان، آیه قرآن نازل شده، مورد تمجید و ستایش قرار می‌دهد.^۲

قرآن کریم داستان آن مومنان را چنین بیان می‌دارد:

«وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَيَ الرَّسُولِ تَرَى أُعْيُثُمْ تَقْبِضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ»^۳ و چون آنچه را به سوی این پیامبر نازل شده بشنوند، می‌بینی بر اثر آن حقیقتی که شناخته‌اند اشک از چشم‌هایشان سرازیر می‌شود».

وقتی جعفر بن ابی طالب، از «حبشه» به مدینه آمد، رسول خدا علیه السلام به استقبال او رفت.. «وبَكَنْ فَرِحاً بِرُؤْيَتِهِ»^۴ و از شوق دیدارش گزیست.

د. رحم و رافت

آنچه را انسان در سینه دارد، قلب است، نه سنگ، و قلب هنگامی که در برابر حادثه دلخراشی همانند اشک یتیمی، یا بیمار دردمندی یا پیرمرد محروم تهییدستی و از این‌گونه صحنه‌های دردناک قرار می‌گیرد، متأثر می‌شود، و اشک را در چشم می‌دواند.

۱- ارشاد القلوب، ص ۱۲۸ و ۱۲۹.

۲- ارشاد القلوب، ص ۱۲۸ و ۱۲۹.

۳- سوره‌ی مائدہ، آیه‌ی ۸۳.

۴- بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۲۴.



گریه‌ی رسول خدا

در سال هشتم هجرت، رسول خدا^{علیه السلام} ابراهیم، فرزند خود را از دست داد و او را در قبرستان بقیع مدینه به خاک سپرد، برای آن کودک از دست رفته، آنقدر گریه کرد، که اشک بر محاسنش جاری گردید. به آن حضرت گفته شد: ای رسول خدا^{علیه السلام} تو دیگران را از گریه منع می‌کردی، اکنون خود گریه می‌کنی؟!

آن حضرت فرمود:

«لَيَسْ هَذَا بُكَاءٌ (غَصَبٌ)، إِنَّمَا هَذَا رَحْمَةً، وَمَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يُرْحَمُ»^۱; این گریه خشم و نارضایتی نیست، بلکه گریه رحمت و رافت است، و هر کس رحم نکند، مورد رحمت واقع نمی‌شود.

در بیان دیگری آمده: در حالی که آن کودک در دامن پیامبر^{علیه السلام} بود و جان می‌داد، خطاب به او فرمود:

«إِنَّا بِكَ لَمُحَزِّنُونَ، تَبَكُّى الْعَيْنُ، وَيَدْمَعُ الْقَلْبُ، وَلَا تَقُولُ مَا يُسْخِطُ الرَّبَّ»^۲
فرزندم ا ما برای تو غمناک هستیم، دل می‌سوزد، و چشم گریه می‌کند، ولی ما چیزی را که موجب نارضایی خداوند گردد، به زبان نمی‌آوریم».

غم و اندوه

گریه‌ی از روی غم و اندوه نیز، یکی از گریه‌های طبیعی و غریزی انسان است، قرآن کریم، وقتی داستان مومنان مجاهدی را بازگو می‌کند، که رسول خدا^{علیه السلام} به سبب عدم توانایی مالی از اعزام آنان به جبهه‌ی جنگ خودداری کرده بود، می‌فرماید:

«تَوَلُّوا وَأَعْيُثُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنِفِقُونَ؛ آنان در حالی که از شدت اندوه، اشک از چشمانشان فرو می‌ریخت، بر می‌گشندند که [چرا] چیزی نمی‌یابند تا

【در راه جهاد】 خرج کنند».

۷- گریه‌ی فراق

نوع دیگر اشک ریختن‌ها، گریه‌فراق است، که به خاطر دوری و جدایی از عزیزی، یابودن در کنار

۱- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۱، عيون الاخبار، ج ۲، ص ۱۱.

۲- صحیح بخاری، ج ۱، ۱۴۸، بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۹۰.

۳- سوره‌ی توبه، بخشی از آیه‌ی ۹۲

محبوبی و بهره‌مندی و یاری مقتدایی، یا دیدار معشوقی به انسان دست می‌دهد.

حافظ می‌گوید:

از آن دمی که زچشمم، برفت یار عزیز
کنار دامن من، همچو رود جیحون است^۱
چنین گریه‌ای، درباره سوگواری و عزاداری برای حضرت حسین علیهم السلام و شهیدان کربلا مصدق
دارد، زیرا خطاب به آن حضرت می‌گوییم:
«یا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكَ، فَأَفْوَزُ فَوْزاً عَظِيمَاً»^۲ ای کاش، ما هم در کنار تو بودیم (تو را
یاری می‌دادیم و جهاد می‌کردیم و به شهادت می‌رسیدیم) و به آن سعادت بزرگ دست
می‌یافتیم».

سابقه‌ی گریه و سوگواری

گریه و سوگواری به خاطر از دست دادن، یا دوری از عزیزی، سابقه‌ای دیرین به طول تاریخ بشر
ذارد. اما به بیان امام صادق علیه السلام بگاوون، یعنی زیاد گریه کنندگان تاریخ پنج نفر: حضرت آدم علیه السلام،
حضرت یعقوب علیه السلام، حضرت یوسف علیه السلام، حضرت فاطمه علیه السلام، حضرت امام زین العابدین علیه السلام معرفی
شده‌اند.^۳

- ۱- حضرت ابراهیم علیه السلام وقتی همسر و فرزند خویش، هاجر و اسماعیل را، در سرزمین بی‌آب و
علف مکه باقی گذاشت، و می‌خواست آنان را ترک گوید، گریه شدیدی سرداد.^۴
- ۲- به بیان امام صادق علیه السلام یعقوب پیغمبر علیه السلام، در فراق فرزند خویش یوسف، آن قدر گریه کرد، که
بینایی خود را از دست داد^۵ و چنان که قرآن کریم فرمود، نزدیک بود که خود را به هلاکت و نابودی
بکشاند.^۶
- ۳- یوسف پیامبر علیه السلام فرزند یعقوب علیه السلام نیز وقتی در نوجوانی با توطئه همسر عزیز مصر، به سردو

۱- دیوان حافظ، ص ۹۲، چاپ حافظ نوین.

۲- مأساة الحسين علیهم السلام، ص ۲۱، وسائل الشيعة، ج ۱۰، ص ۳۹۳.

۳- ارشاد القلوب، ص ۱۲۶، بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۲۶۴ و ۳۱۱.

۴- بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۱۱۴.

۵- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۸۴ و ۸۵.

۶- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۳۳.



راهی آلوده‌دامنی و به زندان افتادن قرار گرفت، زندان را پذیرفت^۱ وی در زندان به خاطر دوری از پدر، به قدری گریه کرد، که به بیان امام صادق علیه السلام سایر زندانیان ناراحت شدند، و به او پیشنهاد کردند، یا شب گریه کند، یا روز تا آنان در یکی از این دو وقت آسایش داشته باشند، و یوسف این پیشنهاد را پذیرفت و به آن عمل کرد.^۲

۴- یحیای پیغمبر علیه السلام یکی از گریه کنندگان از خوف خدا و شوق تقرّب به درگاه الهی است.
۵- امام چهارم ما، حضرت زین العابدین علیه السلام هم، که یکی از گریه کنندگان تاریخ است، پس از واقعه جانسوز کربلا و مصایب سخت و دلخراشی که، بر امام علیه السلام و فرزندان و یاران با وفای آن حضرت وارد شد، گریه‌های طولانی و سوزناک سر می‌داد.

امام صادق علیه السلام فرموده:

«فَبَكَى عَلَىٰ بْنُ الْحُسَيْنِ عِشْرِينَ سَنَةً، مَا وُضِعَ يَبْنَ يَدَيْهِ طَعَامٌ إِلَّا بَكَى ...؛ عَلَىٰ بْنِ الْحُسَيْنِ بِيَسْتَ سَالٍ گَرِيْهَ كَرَدَ، هِيجَاهَ بِرَأْيِ اوْ غَذَا نَبَرَدَنَدَ مَغَرِيْهَ اَيْنَكَهَ اوْ بَا دِيدَنَ غَذَا گَرِيْهَ كَرَدَ».

تاجایی که غلام آن حضرت گفت: ای فرزند پیامبر اسلام به فدایت، من می‌ترسم با این وضع جان خود را از دست بدھی! اما آن حضرت می‌فرمود: من از غم و غصه شدید خویش به خداوند شکایت می‌برم، آخر من چیزی را می‌دانم که شمانمی‌دانید، من هرگاه وضع قلتگاه فرزندان فاطمه علیه السلام را به یاد می‌آورم، در غم و اندوه جانکاهی قرار می‌گیرم و اشک چشمم سرازیر می‌شود....
 «إِنَّ يَعْقُوبَ فَقَدَ إِبْنًا وَاحِدًا، وَأَنَا رَأَيْتُ أُبَيْ وَجْمَاعَةَ أَهْلِ بَيْتِي، يُذْبَحُونَ حَوْلِي...»^۳
 یعقوب (که آنقدر گریه می‌کرد) فقط یک فرزندگم کرده بود ولی من پدر و خاندانم را دیدم که در کنارم آنان را سر بریدند.

سفارش به گریستن

گریه کردن برای فراق افراد، یا در مرک اشخاص، یک نوع رعایت شؤون اجتماعی و شخصیتی محسوب می‌شود، بدین جهت از پیامبر علیه السلام روایت شده:

۱- بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۹.

۲- مکارم الاخلاق، ص ۳۱۷، بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۳۶.

۳- مکارم الاخلاق، ص ۳۱۶، بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۲۶۴ و بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۱۰.



«مَيْتُ لَا بَوَاكِي عَلَيْهِ، لَا إِعْزَارَ لَهُ؛^۱ میتی که گریه کنندگان ندارد، از عزّت و احترامی

هم برخوردار نیست.»

ابن هشام، روایت می‌کند:

عبدالمطلب وقتی در آستانه مرگ قرار گرفت، و به مرگ خویش یقین پیدا کرد، شش دختر خود را دور خود فراخواند، و به آنان گفت: برای من گریه کنید، تا قبل از مردن صدای شما را بشنو، آنگاه دخترها به گریه و نوحه سرایی پرداختند و هر کدام هم اشعاری سروندند.^۲

گریه بر حمزه

باری، براساس رحمت و رافت انسانی است که رسول خدا^{علیه السلام} وقتی جسد بی جان و در خون غلتیده عمومی خود حمزه را در جنگ احمد مشاهده می‌نماید، گریه می‌کند^۳ و آن گاه هم که به مدینه وارد می‌شود، و مشاهده می‌کند، در خانه‌های قبیله «بنی انشهل» و «بنی ظفر» برای شهیدان، صدای گریه و نوحه گری بلند است، پیامبر^{علیه السلام} نیز گریه می‌کند، و از این که می‌بیند «حمزه» گریه کننده ندارد، ناراحت می‌شود و می‌فرماید:

لَكَنَ حَمْزَةَ، لَا بَوَاكِي لَهُ الْيَوْمَ^۴؛ ولی حمزه امروز گریه کننده‌ای ندارد.

گریه بر جعفر طیار

همچنین، به خاطر تعظیم و ترویج همین فرهنگ است که، وقتی رسول خدا^{علیه السلام} خبر شهادت «جهن بن ابی طالب» معروف به «جهن طیار» را - که در جمادی الاول سال هشتم هجرت، در سن ۳۳ سالگی، در «غزوهٔ موت» به هنگام جنگ با «رومیان» به شهادت رسید.^۵ شنید، به خانه «اسماء بنت عُمیس» همسر داغ‌دیده جعفر می‌رود، به او تسلیت می‌گوید، آنگاه به خانه فاطمه^{علیها السلام} می‌رود، آن بانو را هم در حال گریه و عزاداری مشاهده می‌کند، پیامبر^{علیه السلام} می‌فرماید:

«عَلَى مِثْلِ جَعْفَرِ فَلَتَبِكِ الْبَوَاكِي؛^۶ راستی برای شخصیتی مثل جعفر بن ابی طالب

گریه کنندگان باید گریه کنند.»

۱- المأساة الحسين^{علیها السلام}، ص ۱۱۸.

۲- السیرة النبوية، ج ۱، ص ۱۷۸ - ۱۷۹.

۳- الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۷۵.

۴- الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۷۵.

۵- تاریخ پیامبر اسلام^{علیه السلام}، ص ۵۳۲.

۶- عربات الانوار، ج ۲۲، ص ۲۷۶، اسد الغابة، ج ۲، ص ۲۸۹، الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۲۱



لیاقت گریه

گروهی از «قوم موسی علیهم السلام» که راه عصیان و تباہی را پیش گرفتند، و در پرتوهای ایمان آن پیامبر الهی، به ایمان و صلاح قدم نگذاشتند، و در زندگی مادی به رفاه و موقعیت بالایی دست یافتند، اما به خاطر عصیان و انحراف سخت خویش، باغها و چشممه‌ها، زراعتها و قصرهای زیبای خود را به جای گذاشتند، و سرانجام در اثر نفرین حضرت موسی علیهم السلام در دریا غرق و هلاک شدند، قرآن درباره آنها می‌فرماید:

«فَمَا بَكَّتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ»^۱ نه آسمان بر آنها گریست و

نه زمین، و نه (به هنگام نزول بلا) مهلت داده شدند.

به هر حال، این جمعیت چنان لیاقت و ارزش و پایگاه معنوی خویش را از دست دادند، که پس از مرگ آنان، نه آسمان و زمین، و به تفسیر دیگر: از اهل آسمان و زمین کسی، برای آنها گریه‌ای نکرد، زیرا افراد برای کسی گریه می‌کنند که ارزش و لیاقتی داشته باشند، و این که کسی برای آنان گریه‌ای نکرده، نوعی حقارت و بی‌لیاقتی به شمار آمده، آنان بدین سبب مورد سرزنش قرار گرفته‌اند. بنابراین، اگر به جنبه روانی و تربیتی لیاقتمند شدن برای گریه دیگران اشاره کردیم، منظور این است که انسان به گونه‌ای خود را بسازد، و در میان مردم به خاطر خیرخواهی و خدمتگزاری منشاء اثر باشد، که فقدان او نگران کننده و سبب گریه دیگران شود.

بدین جهت است که، امام با قرآن علیهم السلام روایت می‌کند:

**«لَئَلَّا احْتَضَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّهِ السَّلَامُ جَمْعَتْ بَنِيهِ حَسَنًا وَ حُسَيْنًا، وَابْنَ الْحَنْفِيَّةِ، وَالْأَسَاعِرِيَّةِ
مِنْ وُلْدِهِ، فَوَصَاهُمْ، وَكَانَ فِي آخِرِ وَصِيَّةِهِ: يَا بُنَيَّ عَاشُرُوا النَّاسَ عِشْرَةً، إِنْ غَيْثُمْ
حَنَّوا إِلَيْكُمْ، وَإِنْ قُتِدْتُمْ بَكُوا عَلَيْكُمْ...»^۲** هنگامی که امیرالمؤمنین علیهم السلام در آستانه شهادت قرار گرفت فرزندانش - حسن، حسین علیهم السلام محمد بن حنفیه و دیگر فرزندان خردسالش - را گردآورد و آنها را وصیت کرد و در پایان فرمود: فرزندانم! با مردم به گونه‌ای رفتار کنید، که اگر از میان آنان غایب بودید، خواهان و مشتاق ملاقات شما باشند، و اگر از میانشان رخت برستید، برای شما گریه کنند».

۱- سوره‌ی دخان، آیه‌ی ۲۹.

۲- بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۱۴۷، وج ۷۱، ص ۱۶۷، نهج البلاغه قیص، حکمت ۹، ص ۱۰۹۱، با اختلاف.

رقت قلب و اشک چشم

همانطور که در بالا اشاره کردیم، کسی که از صحنه دلخراشی منقلب نمی شود، تا اشک تأثیر ببریزد، و نیز از حقیقت و جلوه زیبایی لذت نمی برد، تا اشک شوق جاری گردداند، از روح متعادلی برخوردار نیست.

آن حضرت می فرماید:

«بُكاءُ العَيْنَ، وَخُشْيَةُ الْقُلُوبِ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى؛^١ گریه چشم‌ها و ترس دل‌ها از

نیز نشانه‌های رحمت خداوندی است.

چنان‌که جمود عین و محروم بودن از اشک و گریه از خوف خدا، نشانه قساوت قلب و شقاوت معرفی شده است.

رسول خدا فرموده است: «مِنْ عَلَامَاتِ الشَّقَاءِ: جُمُودُ الْعَيْنِ، قَسْوَةُ الْقَلْبِ...»^۲

دویاوه سید الشهید

در باره گریه و سوگواری بر حضرت سید الشهداء علیہ السلام، فرزند فاطمه علیہما السلام، و سبط پیامبر ﷺ، به عنوان «حجت الهی»، مسایل بسیاری مطرح است که مواردی از سوگواری‌ها و عزاداری‌های برای آن حضرت را، در سه مرحله: قبل از شهادت، بعد از شهادت و دیگران، در ذیل می‌آوریم:

الف: قیام از شهادت

طبق روایات فراوانی، به هنگام ولادت حضرت حسین علیه السلام، جبرئیل علیه السلام به رسول خداوند علیه السلام نازل شده، خبر شهادت آن امام علیه السلام را به رسول خداوند علیه السلام و پدر و مادر نوزاد داده، و آنان از همان روزها، برای سید الشهداء علیه السلام گریسته‌اند، که چند نمونه‌ آن را از نظر می‌گذرانیم:

۱- گریهی بی‌ام‌بر

عایشه همسر پیغمبر ﷺ روایت می کند: وقتی رسول خدا ﷺ در خانه ای بود که وحی به آن حضرت نازل می شود، به من سفارش کرد، کسی وارد آن جانشود، در آن حین، حسین علیه السلام که کودکی بود وارد شد و نزد آن حضرت رفت، چیرئیل علیه السلام به پیغمبر ﷺ گفته بود: «مانی نمی گذرد که این

١- بحث الانوار، ج ٩٠، ص ٣٣٦ و ٣٣٠.

٢- بحث الانوار، ج ٩٠، ص ٣٣٦ و ٣٣٠



کودک را الفرادی از امت تو در سرزمین طف از خاک عراق به قتل می‌رسانند، فبکی رسول الله ﷺ.

اما جبرئیل علیه السلام، اضافه کرد:

«لَا تَبْكِ، فَسَوْفَ يَسْتَقْمُ اللَّهُ مِنْهُمْ، يُقَاتِمُكُمْ أَهْلُ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ الْكُفَّارُ»؛^۱ اگریه نکن، دیری

نمی‌پاید که خداوند بوسیله قائم اهل بیت تو از آنان انتقام می‌گیرد.

در بیان امام باقر علیه السلام آمده:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا دَخَلَ الْحُسْنَى عَلَيْهِ جَذَبَهُ إِلَيْهِ... فَيَهْبِلُهُ وَيَبْكِي... فَيَقُولُ:

يَا بْنَيَ أَقْبِلُ مَوْضِعَ السُّبُوفِ مِنْكَ...»؛^۲ پیامبر پیوسته اینگونه بود که هرگاه حسین به نزد

او می‌آمد. او را در بغل می‌گرفت و او را می‌بوسید و گریه می‌کرد. سپس می‌فرمود: ای فرزندم

من جای شمشیرها را می‌بوسم».

۲- گریه علی علیه السلام

ابن عباس می‌گوید: به هنگام رفتن به صفین من همراه علی علیه السلام بودم، وقتی از تینوا عبور

می‌کردیم، آن حضرت گریه مفصلی کرد، به طوری که اشک از روی محاسن او جاری شد، ما هم

هم صدا با علی علیه السلام گریه سردادیم، بعد ادامه داد:

«وای، وای، مگر من با آل ابوسفیان چه کرده‌ام؟ سپس اضافه کرد: در این سرزمین هفده

نفر از فرزندان من و فاطمه علیه السلام به شهادت می‌رسند، و به آغوش خاک می‌روند».^۳

ب: بعد از شهادت

داستان گریه و عزایاری پس از شهادت حضرت حسین علیه السلام، ازسوی امامان علیهم السلام داستان

دامنه‌داری است، که به خاطر فرصت محدود این مقال، خلاصه چند مورد از آن را به مطالعه

می‌گذاریم:

۱- گریه امام زین العابدین علیه السلام

امام چهارم علیه السلام که خود در کربلا شاهد مصائب دردنگ حسین علیه السلام و یاران فدائکار او بود، و

سال داشت، پس از آن واقعه سوزناک، تازمانی که در قید حیات بود، یعنی مدت ۳۴ سال طبق برخی

۱- بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۴۹.

۲- کامل الزیارات، ص ۶۳، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۵۱.

۳- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۵۳.



از روایات، برای پدر و عزیزان خویش، گریه و سوگواری می‌کرد.

ابن شهر آشوب، می‌نویسد:

«آن حضرت هر وقت ظرف آب بر می‌داشت بنوشد، گریه می‌کرد به طوری که از اشک خون آلود چشم او، آب ظرف خون آلود می‌گردید، وقتی هم افرادی وی را دلداری می‌دادند، می‌فرمود: «وَكَيْفَ لَا أَبْكِي؟ وَقَدْ مُنْعَى أَبْكِي مِنَ الْمَاءِ الَّذِي كَانَ مُطْلَقاً لِلْسَّبَاعِ وَالْوُحُوشِ؟»^۱؛ و چگونه نگریم؟ حال آن که پدرم از آبی که برای درندگان و حیوانات وحشی آزاد بود، ممنوع گردید.»

۲- سوگواری امام باقر عليه السلام

علقمة بن محمد حضرمی، روایت می‌کند:

«امام باقر عليه السلام برای حسین بن علی عليه السلام، گریه و ناله سر می‌داد، به هر کس هم درخانه او بود (با رعایت تقیه)، دستور می‌داد گریه کند، در خانه آن حضرت مجلس عزا و سوگواری تشکیل می‌گردید، و آنان مصیبت حضرت حسین عليه السلام را به هم تسلیت می‌گفتند».^۲

۳- عزاداری امام صادق عليه السلام

عبدالله بن سنان، می‌گوید:

«روز عاشورایی به حضور امام صادق عليه السلام رسیدم، آن حضرت را با رنگ پریده و بسیار غمناک، در حالی که اشک چون مروارید از چشم او جاری بود یافتم، علت آن وضع را سوال کردم، فرمود: مگر نمی‌دانی در چنین روزی جد ما حسین عليه السلام شهید شده است...؟»^۳
 امام صادق عليه السلام، به «ابو هارون مکفوف» دستور می‌دهد مرثیه بسراید، و آنگاه که وی مرثیه خود را می‌خواند، مشاهده می‌نماید، امام عليه السلام سخت گریه می‌کند، متوجه می‌شود از صدای گریه امام صادق عليه السلام زنانی که پشت پرده حضور داشته‌اند، صدای خود را به گریه و شیون بلند کرده‌اند، بعد امام عليه السلام فرمود:

«مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ عليه السلام شِعْرًا، فَبَكَىٰ وَأَبْكَى عَشَرًا، كُتِبَ لَهُ الْجَنَّةُ...؟»^۴ کسی که

۱- مناقب، ج ۳، ص ۳۰۳، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۹.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۸.

۳- سفينة البحار، ج ۲، ص ۱۹۶، (ماده‌ی عشر)، بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۳۰۹.

۴- کامل الزیارات، ص ۱۰۴.



درباره حسین علیه السلام شعری بسرايد و سپس گریه کند و ده نفر را بگریاند بهشت بر او واجب میشود».

۴- اشک موسی بن جعفر علیهم السلام

امام رضا علیهم السلام می فرماید: روش همیشگی پدرم امام موسی بن جعفر علیهم السلام این بود که، هرگاه ماه محرم می رسید، پیوسته اندوهناک بود و خندهای در چهره نداشت، تا دهه عاشورا سپری شود. روز عاشورا هم، روز گریه و سوگواری و مصیبت او بود، و می فرمود:

«هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ عَلِيِّهِ السَّلَامُ»^۱; این روز، روزی است که حسین علیه السلام در آن کشته شده است.

۵- سوگواری امام رضا علیهم السلام

امام رضا علیهم السلام فرموده است، محزم ماهی است که، در روزگار جاهلیت احترام داشت و مردم در آن از جنگ و خونریزی پرهیز داشتند، اما دشمنان در آن خون ماراریختند، حرمت ما را شکستند، زنان و عزیزان ما را به اسارت گرفتند، آتش به خیمه ما زدند، اموال ما را غارت نمودند، و سفارش پیغمبر علیهم السلام را در حق ما پاس نداشتند.

**إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ عَلِيِّهِ السَّلَامُ أَقْرَحَ جُهُونَا، وَأَسْيَلَ دُمُوعَنَا... فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ عَلِيِّهِ السَّلَامِ
فَلَيَكِ الْبَاكُونَ، فَإِنَّ الْبُكَاءَ عَلَيْهِ يَحْطُظُ الذُّنُوبَ الْعِظامَ؛**^۲ روز (عاشورا) حسین علیه السلام
پلکهای ما را مجروح و اشکهای ما را روان ساخته... بر کسی مانند حسین علیه السلام باید گریه کنندگان گریه کنند؛ چرا که گریه بر او گناهان بزرگ را از بین می برد».

۶- گروهی صاحب الامر علیهم السلام

در بیانی که علامه مجلسی الله، به عنوان زیارت عاشورای حضرت سید الشهداء علیهم السلام آورده، و محدث قمی آن را با عنوان زیارت ناحیه مقدسه روایت کرده است، مطالب زیادی از سوگواری، می یابیم.

علامه مجلسی الله زیارت را از کتاب المزار الكبير شیخ محمد بن جعفر بن علی مشهدی حایری، آورده، و علامه حاج آقا بزرگ تهرانی، و محدث نوری، این کتاب را که در قرن ششم هجری نوشته شده،

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۴.

۲- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴.



و ۱۵ راوی معتبر از آن مطلب روایت کرده‌اند معتبردانسته‌اند.^۱

براساس روایت این کتابها، از زبان امام زمان علیه السلام خطاب به حضرت سیدالشهداء علیه السلام می‌خوانیم:

ای جد بزرگوار! روزگاران مرا به تاخیر انداخت، و نتوانستم به یاری تو بشتایم، و با دشمنان جنگ کنم، اما: فَلَأَنْدُبَّكَ صَبَاحًا وَمَسَاءً، وَلَا يَكِنْ لَكَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَمًا،
حَسَرَةً عَلَيْكَ...؛ صبح و شام برای تو گریه می‌کنم و از شدت افسوسم به جای اشک خون
گریه می‌کنم.

ج: گریه‌ی دیگران

۱- گریه‌ی فرشتگان

فقیه و محدث بزرگ قرن چهارم هجری، جعفر بن محمد بن قولویه قمی، تحت عنوان بکاء الملائكة علی الحسین بن علی علیهم السلام با گشوده و در آن بیست روایت از روایان معتبر آورده، که در یکی از آنها می‌خوانیم که امام صادق علیه السلام فرموده:

«ما لَكُمْ لَا تَأْتُونَهُ؟» یعنی قبر الحسین علیه السلام فَإِنَّ أَرْيَعَةَ آلَافِ مَلَكٍ يَكُونُهُ عِنْدَ قَبْرِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛^۲ چرا به زیارت قبر حسین علیه السلام نمی‌روید، چهار هزار فرشته تا قیامت در کنار قبر او گریه می‌کنند.

در بارگاه قدس، که جای ملال نیست

جن و ملک بر آدمیان، نوحه می‌کنند

۲- اشک خورشید

جعفر بن محمد بن قولویه، روایت می‌کند، که امام صادق علیه السلام خطاب به «زاره» در باره شهادت حضرت حسین علیه السلام فرمود:

«...وَإِنَّ الشَّمْسَ بَكَتْ أَرْيَعَنَ صَبَاحًا بِالْكُسُوفِ وَالْحُمَرَةِ...؛^۳ خورشید چهل

صبحگاه با گرفتگی و قرمز شدن گریه کرد».

۱- الذريعة الى تصانيف الشيعة، ج ۲۰، ص ۳۲۴، مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۶۸.

۲- كامل الزيارات، ص ۸۳.

۳- كامل الدين سيد على بن خواجه مير احمد (۹۹۶ھ)، معروف به محتشم کاشانی.

۴- كامل الزيارات، ص ۸۱.



خورشید، سر بر هنله برآمد ز کوهسار
ابری، به بارش آمد و بگریست زارزار^۱

روزی که شد به نیزه، سر آن بزرگوار
موجی به جنبش آمد، و برخاست کوه کوه
۳- گریه‌ی آسمان و زمین

الف: امام موسی بن جعفر علیهم السلام فرموده:

«إِذَا ماتَ الْمُؤْمِنُ، بَكَّتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وِقَاعُ الْأَرْضِ؛^۲ هنگامی که مؤمن از دنیا
می‌رود فرشتگان و جای زمین بر او گریه می‌کنند».

ب: امام صادق علیهم السلام فرموده است:

«مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَمُوتُ فِي غُرْبَةٍ... إِلَّا بَكَّتُهُ بِقَاعُ الْأَرْضِ؛ هیچ مؤمنی در غربت
نمی‌میرد مگر اینکه زمین بر او می‌گرید».

ج: رسول خدا علیه السلام فرموده:

وقتی قوم لوط پیامبر ﷺ مر تک عمل جنسی با جنس موافق شدند، «بکت الارض
إِلَى رِهَاهَا، حتی بلغت دموعها إِلَى السَّمَاءِ، وبكت السَّمَاءُ حتی بلغت دموعها
العرش...؛ زمین آنگونه گریه کرد که اشک‌های آن به آسمان رسید و آسمان آن سان گریه کرد
که اشک‌های آن به عرش رسید» آنگاه خداوند به آسمان دستور داد: آنان را سنگباران کند، و
زمین نیز آنان را به کام خویش فرو برد و نابود گردانید.^۳

ملاحظه می‌کنیم، در همه موارد پنجگانه‌ای که، زمین و آسمان گریه می‌کنند، پای یک فاجعه
انسانی، یک سنت‌شکنی، و بالاخره اقدام جسورانه بر خلاف فطرت انسانی و نظام آفرینش، در کار
است.

۴- گریه‌ی همه چیز

در قرآن در ضمن آیاتی چند بر این موضوع که همه چیز حتی جامدات، خداوند تبارک و تعالی را
تبییح می‌کنند صحه گذارده شده است و موضوع تأثیر و تأثر اختصاص به عالم جانداران نداشته و
موجودات غیر جاندار را هم شامل می‌شود.

دقت در این آیات تصور این موضوع را آسان‌تر می‌نماید.

۱- محتشم کاشانی.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸، تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۶۲۹

۳- ثواب الاعمال، ص ۳۱۴، بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۱۶۲.



در آیه ۴۴ سوره إسراء با تأکیدات چندگانه تسبیح همه موجودات را مطرح می فرماید:
وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَقْهَّنُ سَبِّيحَهُمْ؛ موجودی نیست مگر اینکه تسبیح و حمد خداوند می گوید؛ ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید.

در آیات دیگری چون (حشر، ۲۴) و (جمعه، ۱) و (تغابن، ۱) نیز به این موضوع اشاره شده است. با توجه به تصریح قرآن پیرامون تسبیح همه موجودات، تصور اینکه همه چیز به خاطر حضرت سید الشهداء علیه السلام دچار غم و اندوه می شود، چندان بعده نخواهد داشت و عدم درک این تقدیس و تسبیح دلیل بر نبودن آن نیست.

مولوی می گوید:

با شمانامحرمان ما خامشیم	ما سمعیم و بصیریم و خوشیم
محرم جانِ جمادان چون شوید؟!	چون شما سوی جمادی می روید
غلغلِ اجزای عالم بشنوید	از جمادی، عالمِ جان‌ها روید
وسوسه‌ی تأویل‌ها نرباید	فash تسبیح جمادات آیدت

جعفر بن محمد بن قولویه قمی تحت عنوان: «بکاء جميع ما خلق الله على حسين بن على عليه السلام» هفت روایت آورده، که در یکی از آنها از امام باقر علیه السلام می خوانیم:

«بَكَّتِ الْإِنْسُونَ وَالْعِنْ وَالْطَّيْرُ وَالْوَحْشُ، عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلَىٰ حَتَّىٰ ذَرَفَتِ دُمْعَاهُ؛^۱ انسان‌ها و جنبان و حتی پرندگان و حیوانات وحشی بر حسین بن علی عليه السلام گریستند و اشکشان جاری شد.

در روایت دیگری هم، امام علی عليه السلام فرموده:

بِأَبِي وَأُمِي الْحُسَيْنِ الْمَقْتُولِ يُظَهِرُ الْكُوفَةُ، وَاللهُ كَائِنٌ أَنْظُرْ إِلَى الْوُحُوشِ مَادَّةً اعناقها عَلَى قَبْرِهِ، مِنْ أَنْوَاعِ الْوُحُوشِ يَكُونُهُ وَيَرْثُونُهُ لَيْلًا حَتَّى الصَّبَاحِ، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ، فَإِيَّاكُمُ الْجَعَاءُ؛^۲ پدر و مادرم فدای حسینی که در نزدیکی کوفه به شهادت می رسد. به خدای قسم گویی می بینم که حیوانات وحشی در عزای او باگردنهای کشیده بر روی قبر او از شام تا به صبح می گریند و نوحه سرایی می کنند. پس اگر حیوانات اینگونه‌اند مبادا شما جفا پیشه باشید».

۱- کامل الزیارات، ص ۷۹ و ۸۰

۲- کامل الزیارات، ص ۷۹ و ۸۰

حق نظارت عمومی یا امر به معروف و نهی از منکر

حجه الاسلام محمد مهدی کریمی نیا

چکیده

زنگی جمعی گرچه فواید بسیاری دارد، ولی محدودیت‌هایی هم به همراه می‌آورد. ارتباط افراد جامعه، حق نظارت بر اعمال دیگران را پدید می‌آورد که یک حق طبیعی زندگی اجتماعی است. از طرفی توصیه به خوبی‌ها، منافاتی با آزادی ندارد و به این بهانه نمی‌توان «امر به معروف و نهی از منکر» را نادیده گرفت؛ همان‌گونه که پیامبر اسلام ﷺ با ذکر تشییه‌ی، همگان را به لزوم باز دارندگی منکر توجه می‌دهند.

در قرآن کریم، امر به معروف از ناحیه‌ی خداوند شروع می‌شود و پیامبران، امامان، حاکمان صالح، گروه‌های ورزیده، همه‌ی مردم و آحاد جامعه نظیر «مؤمن آل فرعون» و «مؤمن آل یاسین» را در بر می‌گیرد.

کیفر ترک کنندگان امر به معروف و نهی از منکر مانند «اصحاب سبت» می‌تواند نمونه‌ی جالبی برای توجه دادن به این فریضه باشد که عذاب خداوند بر مخالفان امر به معروف و بی تفاوت‌ها با هم نازل شد. در قصه‌ی «اصحاب آیکه» نیز مشاهده می‌شود که شصت هزار نفر از خوبان به خاطر مسامحه در نهی از منکر به همراه چهل هزار نفر از بدکاران عذاب می‌شوند.

در گفتار ائمه‌ی معصومین علیهم السلام و سیره‌ی آنان، نمونه‌هایی یافت می‌شود که تأثیر امر به معروف و نهی از منکر را نمایان می‌سازد. از آن جمله می‌توان به برخورد پیامبر ﷺ با شخصی گستاخ، رفتار

امام صادق علیه السلام در مجلس منصور دونیقی، امر به معروف عملی امام رضا علیه السلام و همچنین قیام امام حسین علیه السلام اشاره نمود.

مقدمه

به طور مسلم، زندگی ما انسان‌ها «زندگی جمعی» بوده است. این نوع زندگی که فواید فراوانی دارد، باعث شده که انسان‌ها را گرد یکدیگر آورد تا از فواید و برکات زندگی دسته جمعی بهره‌مند گردند. ولی در مقابل، محدودیت‌هایی را نیز بر انسان تحمیل می‌کند که در مقابل آن فواید، بسیار ناچیز است. از این رو، انسان از ابتدا به زندگی جمعی روی آورده است.

سرنوشت افراد جامعه در زندگی جمعی به یکدیگر ارتباط و پیوند دارد. از این رو حق نظارت بر اعمال دیگران، یک حق طبیعی و خاصیت زندگی اجتماعی محسوب می‌شود. توصیه‌ی دیگران به کار نیک و پرهیز دادن آنان از کارهای ناپسند، منافاتی با آزادی و اختیار ندارد و به بهانه‌ی آزادی و به مَثُل معروف «عیسیٰ به دین خود، موسیٰ به دین خود» نمی‌توان حق مسلم نظارت یا همان «امر به معروف و نهی از منکر» را نادیده گرفت که در بعضی احادیث نیز به این موضوع اشاره شده است.

رسول اکرم ﷺ فرمود:

«یک فرد گنهکار، در جامعه، همانند کسی است که با جمعی سوارکشته شود. هنگامی که کشته در وسط دریا قرار گرفت، تبری برداشته و به سوراخ کردن موضعی که در آن نشسته است بپردازد. هرگاه به او اعتراض کنند، در جواب بگوید: من در سهم خود تصرف می‌کنم!! اگر دیگران او را از این عمل خطرناک باز ندارند، طولی نمی‌کشد که آب دریا به داخل کشته نفوذ کرده و یکباره همگی در دریا غرق می‌شوند». ^۱

پیامبر اکرم ﷺ با این مثال جالب، منطقی بودن امر به معروف و نهی از منکر را مجسم ساخته و



حق نظارت فرد بر اجتماع را یک حق طبیعی که ناشی از پیوند سرنوشت‌ها است، می‌داند. «معروف» از ریشه‌ی «عرف» به معنای «شناخته شده»، و «منکر» از ریشه‌ی «نکر» به معنای «ناشناخته» است.^۱ به این ترتیب، کارهای نیک، اموری شناخته شده و کارهای زشت و ناپسند، اموری ناشناس معرفی شده‌اند چه این که فطرت پاک انسانی با دسته‌ی اول، آشنا و با دسته‌ی دوم، ناآشنا است.

امر به معروف و نهی از منکر در قرآن کریم

آیات متعددی از قرآن کریم در مورد امر به معروف و نهی از منکر است. در بررسی و دسته‌بندی آیات، متوجه می‌شویم که این مهم از ناحیه‌ی خداوند، شروع شده و آن‌گاه شامل پیامبران ﷺ، حاکمان صالح و تک تک افراد جامعه می‌شود. بنا بر این، حق نظارت و توصیه به کار نیک و پرهیز از گناه و کارهای ناشایست، مخصوص عده‌ی خاصی نمی‌باشد.

امر به معروف و نهی از منکر از ناحیه‌ی خدای متعال:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي التُّرْبَىٰ وَيَنْهَا عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعْنَكُمْ تَذَكَّرُونَ»؛ در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم، باز می‌دارد. به شما اندرز می‌دهد، باشد که پند گیرید.^۲

چه قانونی از «عدل» و «عدالت» وسیع‌تر و گیراتر تصور می‌شود؟ عدل همان قانونی است که تمام نظام هستی بر محور آن می‌گردد. آسمان‌ها و زمین و همه‌ی موجودات با عدالت بر پا هستند. (بالعدلِ قامت السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ)

«احسان» یا نیکوکاری نیز دارای مفهوم وسیعی می‌باشد که بسیاری از کارهای خیر و نیک را در بر می‌گیرد.

«فحشاء» اشاره به گناهان پنهانی و «منکر» اشاره به گناهان آشکار و «بغی» هر گونه تجاوز از حق

۱-المَسْجَدُ، مَادَهِيَ عَرْفٍ وَنَكَرٍ.

۲-سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۹۰؛ با ترجمه‌ی استاد محمدمهری فولادوند.



خویش و ظلم و خودبرتری بینی نسبت به دیگران است.^۱

امر به معروف و نهی از منکر از ناحیه‌ی پیامبر اسلام ﷺ

در بعضی آیات در بیان صفات و ویژگی پیامبر خدا ﷺ آمده است:

«يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَا مِنِ الْمُنْكَرِ؛ مَرْدَمْ رَابِّهِ كَارِپَسْنِدِيَدْ فَرْمَانْ مِيْدَهْ دَهْدَهْ وَازْ

کار ناپسند باز می‌دارد».^۲

امر به معروف از ناحیه‌ی امامان علیهم السلام و حاکمان صالح

«الَّذِينَ إِنْ مَكَثُوا مِنْهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَةَ وَأَمْرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ

نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ؛ همان کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دهیم،

نماز بر پا می‌دارند و زکات می‌دهند و به کارهای پسندیده و امی‌دارند و از کارهای ناپسند باز

می‌دارند و فرجام همه‌ی کارها از آن خدادست».^۳

حاکمان واقعی و صالح، پس از پیروزی، همچون خودکامگان و جباران، به عیش و نوش و لهو ولعب نمی‌پردازند و در غرور و مستی فرو نمی‌روند، بلکه پیروزی‌ها و موفقیت‌ها را نربانی برای ساختن خویش و جامعه قرار می‌دهند. آن‌ها پس از قدرت یافتن تبدیل به یک طاغوت جدید نمی‌شوند. ارتباطشان با خدا محکم و با خلق خدا نیز مستحکم است چراکه «نماز» سمبول پیوند با خالق و «زکات» رمزی برای پیوند با خلق است و «امر به معروف و نهی از منکر» پایه‌های اساسی ساختن یک جامعه‌ی سالم محسوب می‌شوند و در سایه‌ی آن، سایر عبادات و اعمال صالح و ویژگی‌های یک جامعه‌ی با ایمان و پیشرفت‌هه فراهم می‌شود.

امر به معروف و نهی از منکر از سوی گروه‌های ورزیده

«وَلَئِكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَا مِنِ الْمُنْكَرِ وَ

أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛ وَبِاِيدِ از میان شما، گروهی (مردم را) به نیکی دعوت کنند و به کار

شایسته و اداشته و از رشتی باز دارند، و آنان همان رستگارانند».^۴

مراد از «امت»، جماعت و گروهی هستند که جنبه‌ی وحدتی در میان آن‌ها باشد؛ خواه وحدت از

۱. ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۱۱، صص ۳۶۶ - ۳۷۰.

۲. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۵۷.

۳. سوره‌ی حج، آیه‌ی ۴۱.

۴. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۰۴.



نظر زمان یا مکان و یا از نظر هدف و مرام، بنابراین، به اشخاص متفرق و پراکنده «امت» گفته نمی‌شود. امر به معروف و نهی از منکر، در حقیقت به منزله‌ی یک پوشش اجتماعی برای محافظت جمعیت است. زیرا اگر مسئله‌ی امر به معروف و نهی از منکر در میان نباشد عوامل مختلفی که دشمن بقای «وحدت اجتماعی» هستند، همچون موریانه از درون، ریشه‌های اجتماع را می‌خورند و آن را ز هم متلاشی می‌سازند. بنابراین، حفظ وحدت اجتماعی بدون نظارت عمومی ممکن نیست.

امر به معروف و نهی از منکر همه‌ی مردم

«كُتُّمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلّنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ

بِاللَّهِ؛ شما بهترین امتی هستید که برای مردم، پدیدار شده‌اید؛ به کار پسندیده فرمان

می‌دهید و از کار ناپسند باز می‌دارید و به خدا ایمان دارید».^۱

این آیه، امر به معروف و نهی از منکر را به عنوان یک وظیفه‌ی عمومی و همگانی ذکر می‌کند؛ در حالی که آیه‌ی قبل (آیه‌ی ۱۰۴ سوره‌ی آل عمران) یک مرحله‌ی خاص از آن را به عنوان یک وظیفه برای گروهی که امر به معروف را به عهده دارند، بیان نموده است.

نکته‌ی جالب توجه این است که در این آیه، مسلمانان به عنوان «امتی» معرفی شده‌اند که برای خدمت به جامعه‌ی انسانی، بسیج گردیده‌اند و دلیل بهترین امت بودن آن‌ها، «امر به معروف و نهی از منکر و ایمان به خدا» بیان شده است. و این، خود می‌رساند که اصلاح جامعه‌ی بشری، بدون ایمان و دعوت بر حق و مبارزه‌ی با فساد، ممکن نیست. دیگر این که در این آیه‌ی شریفه، «امر به معروف و نهی از منکر» بر «ایمان به خدا» مقدم داشته شده و این نشانه‌ی اهمیت و عظمت این دو فریضه‌ی بزرگ الهی است. انجام این دو فریضه، ضامن ایمان و اجرای همه‌ی قوانین فردی و اجتماعی می‌باشد و ضامن اجرا، بر خود قانون، مقدم است.^۲

امر به معروف و نهی از منکر از سوی تک تک افراد مسلمان

برای نمونه، قرآن کریم به دو تصریح اشاره می‌کند که هر یک، در شرایط سخت، با امر به معروف و نهی از منکر، مردم را به سوی پیامبران و صراط مستقیم دعوت می‌نمودند و از پیروی طاغوت و فساد نهی

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۱۰.

۲- ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۸ و ۳۹



می‌کردند. این دو، یکی «مؤمن آل فرعون» و دیگری «مؤمن آل یاسین»^۱ می‌باشند.

مؤمن آل فرعون:

«وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكُنُّ إِيمَانَهُ أَتَكْتُلُونَ رِجَالًا أَنْ يَقُولُ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُنْ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبَةٌ وَإِنْ يَكُنْ صَادِقًا يُصِيبُكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَابٌ وَمَرْدِي مُؤْمِنٌ ازْخَانِدَانْ فَرَعُونَ كَهْ ایمانْ خودْ را نهانْ می‌داشت، گفت: آیا مردی را می‌کشید که می‌گوید: پروردگار من خداست؟ و به طور مسلم برای شما از جانب پروردگار تان دلایل آشکاری آورده، و اگر دروغگو باشد دروغش به زیان اوست، و اگر راستگو باشد برخی از آنچه به شما وعده می‌دهد به شما خواهد رسید، چرا که خداوند اسراف‌کار دروغگو را هدایت نمی‌کند.»^۲

فرعون در جریان شعبده بازان نیز با شکست فاحشی روبه رو شد و تزلزلی عجیب در عقاید مردم پدید آمد. او که خود را در مبارزه با موسی علیہ السلام مغلوب می‌دید، با اطرافیان خود، برای کشتن موسی علیہ السلام تصمیم گرفتند؛ ولی از آنجاکه حق، همیشه یار و یاور دارد، مردی از آل فرعون که ایمان خود را پنهان می‌داشت به دفاع از موسی قیام کرد و جدی از او طرفداری نمود و گفت:

«شایسته نیست مردی را به جرم این که خدا پرست است به قتل برسانید. بخصوص آن که برای صدق گفتارش، دلایل روشنی دارد. اگر او در ادعایش دروغ می‌گوید، برای شما ضرری ندارد و گناه آن، دامن‌گیر خودش خواهد شد؛ ولی اگر راست بگوید، عذاب خدا شما را فرو می‌گیرد و خداوند هم مردم دروغگو را هدایت نخواهد کرد.

ای مردم! راست است که امروز سلطنت در دست شماست ولی اگر عذاب خدا نازل شد، کدام نیرویی است که ما را از آن حفظ کند و نجات دهد.

ای مردم! من از آن می‌ترسم که به واسطه‌ی کج‌رفتاری تان به عذابی مانند قوم نوح، عاد، ثمود و دیگران مبتلا شوید و در قیامت هم خداوند شما را به کیفر گناه‌هایتان مجازات کند. قوم فرعون سخن آن مرد با ایمان را شنیدند ولی گذشته از آن که از گفتارش متنبه نشدند، خواستند او را از عقیده‌ی پاکش برگردانند.

۱-ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۳۴۷ - ۳۵۶.

۲-سوره‌ی غافر (مؤمن)، آیه‌ی ۲۸ - ۳۵.



او مردم را توبیخ کرد و گفت:

«من می‌کوشم شما را به سوی سعادت ببرم، ولی شما دست و پا می‌زنید که مرا به بدختی

مبتلای سازید؟! من شما را به ایمان دعوت می‌کنم و شما مرا به کفر دعوت می‌کنید؟!

سخنان او، فرعون و طرفدارانش را خشمگین نمود و در صدد قتلش برآمدند ولی خداوند او را

نجات داد و به سعادت دو جهان نایل گردید.^۱

در بعضی روایات آمده است که «مؤمن آل فرعون» مردی به نام «حزقیل» بود و او پسر عمومی پسر

حاله‌ی فرعون می‌باشد و تعبیر «آل فرعون» شاهد براین معنا است.

امر به منکر و نهی از معروف از صفات منافقین

«الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَتَهَوَّنُ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَ

يَتَبَخِّضُونَ أَيْدِيهِمْ نَسَوا اللَّهَ فَتَسْبِيحُهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ؛ مِرْدَانْ وَ زَنَانْ دُوْجَهْرَهْ،

(همانند) یکدیگرند. به کار ناپسند و امی داشته و از کار پسندیده باز می‌دارند و دست‌های خود

را (از انفاق) فرو می‌بندند. خدا را فراموش کردند. پس (خداده) فراموش‌شان کرد، در

حقیقت، منافقان فاسقند.^۲

ممکن است روح نفاق به اشکال مختلف ظاهر شود و در چهره‌های متفاوت خود نمایی کند اما

نباید فریب تغییر چهره‌های نفاق را در میان منافقان خورد بلکه با دقت، روشن می‌شود که همه در

یک سلسله صفات - که قدر مشترک آنان محسوب می‌شود - شریک‌نند (بعض‌هم من بعض). در آیه‌ی

فوق، چند ویژگی برای منافقین - از مرد و زن - بیان شده است که مهم‌ترین آن، امر به «منکر» نهی از

«معروف» است!

در آیات بعدی، مجازات این گروه از منافقین را آتش جاودانه و دوری از رحمت پروردگار بیان

نموده است و سپس در آیه‌ی ۷۱ همین سوره، مهم‌ترین ویژگی مؤمنین و مؤمنات را امر به معروف،

نهی از منکر، اقامه‌ی نماز، ادائی زکات و پیروی از خدا و رسول معرفی می‌کند.

کیفر ترک کنندگان امر به معروف و نهی از منکر (کیفر بی تفاوت‌ها)

«فَلَمَّا نَسَوا مَا ذُكْرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَتَهَوَّنُونَ عَنِ السُّوءِ وَ أَخْذَنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا

۱- قصه‌های قرآن، سید محمد صحفی، ص ۱۳۶ - ۱۳۷

۲- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۶۷



يَعْذَابٌ بَيْسِيٌّ إِمَا كَانُوا يَعْسُقُونَ؛ پس هنگامی که آنچه را بدان تذکر داده شده بودند، از یاد بردن، کسانی را که از (کار) بد باز می‌داشتند نجات دادیم و کسانی را که ستم کردند، به سزای آن که نافرمانی می‌کردند، به عذابی شدید گرفتار نمودیم».^۱

الف - سرگذشت عبرت انگیز اصحاب سبت

این سرگذشت مربوط به جمعیتی از بنی اسرائیل است که در سرزمین فلسطین و در کنار دریای سرخ زندگی می‌کردند. روز شنبه، روز تعطیل آن‌ها بود و وظیفه داشتن دست از کار و صید ماهی بکشند و به مراسم عبادت آن روز بپردازنند. روزهای شنبه - که صید ماهی بر آن‌ها حرام بود - ماهی بسیاری در کنار دریا دیده می‌شد و در روزهای دیگر، ماهی‌ها به ساحل نزدیک نمی‌شدند. این موضوع - حال چه جنبه‌ی طبیعی داشت یا یک امر فوق العاده والهی بود - وسیله‌ای برای امتحان و آزمایش این جمعیت قرار گرفت.

هنگامی که این جمعیت از بنی اسرائیل در برابر این آزمایش بزرگ - که به طور کامل بازندگی آنان آمیخته بود - قرار گرفتند، به سه گروه تقسیم شدند:

- گروه اول - که اکثریت را تشکیل می‌دادند - به مخالفت با این فرمان الهی برخاستند.
- گروه دوم - که در اقلیت بودند - در برابر گروه اول به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر قیام کردند.

گروه سوم، افراد بی تفاوت بودند که نه همگامی با گناه کاران داشتن و نه وظیفه نهی از منکر را انجام می‌دادند.

دنیا پرستان بنی اسرائیل، دور هم نشستند و با یکدیگر نقشه‌ای کشیدند. نقشه این بود که نهرها و جدول‌هایی از دریا منشعب کنند و ماهی‌ها را در آن محبوس نمایند و در روز یکشنبه اقدام به صید آن‌ها کنند. همین کار را کردن. روزهای شنبه ماهی‌ها آزادانه در آن نهرها می‌آمدند ولی هنگام شب که ماهی‌ها می‌خواستند به دریا برگردند، جلوی نهرها را می‌بستند و آنان را در نهرها زندانی می‌کردند و روز بعد همه را صید می‌نمودند.

در این میان، عده‌ای به نهی از منکر خود ادامه دادند ولی گروهی از افراد بی تفاوت، به عنوان اعتراض به نهی کنندگان می‌گفتند: «چرا قومی را اندرز می‌دهید که خداوند، سرانجام، آن‌ها را هلاک

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۶۵. (آیات ۱۶۳ - ۱۶۶ همین سوره در مورد داستان اصحاب سبت).



می‌کند و یا به عذاب در دنای کیفر خواهد داد»؟!

نهی کنندگان می‌گفتند: «ما به خاطر این نهی از منکر می‌کنیم که وظیفه‌ی خود را در پیشگاه پروردگارمان انجام داده و در برابر او مسؤولیتی نداشته باشیم. به علاوه، شاید سختان ما در دل آن‌ها مؤثر افتاد و دست از طغیان و سرکشی بردارند.

بنابراین، گاهی بیان حقایق و وظایف الهی بدون احتمال تأثیر نیز واجب می‌شود و آن در موردی است که اگر حکم خدا گفته نشود و از گناه، انتقاد نگردد کم کم به دست فراموشی سپرده می‌شود و بدعت‌ها جان می‌گیرند و سکوت، دلیل بر رضایت و موافقت محسوب می‌شود. در این گونه موارد لازم است حکم پروردگار همه جا گفته شود، هر چند اثری در گنه‌کاران نگذارد.

باری، سخن خردمندان اثری نکرد و آن گروه به کار خود ادامه دادند و به صید ماهی مشغول بودند و از این عمل، اظهار خوشحالی می‌کردند و آن را موفقیتی برای خود می‌شمردند. آن گاه که عذاب الهی نازل شد، تنها کسانی که به وظیفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر می‌پرداختند، از غضب خداوند، در امان ماندند و دو گروه دیگر هلاک گشتد.^۱

ب - سرگذشت عبرت‌انگیز اصحاب ایکه (قوم شعیب)

«وَإِلَى مَدِينَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا كُمْ مِنْ إِلَهٖ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتُكُمْ بِيَّنَةً مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكِيلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أُشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ حَيْرَ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؛ وَبِهِ سُوَى (مردم) مدین برادرشان شعیب را فرستادیم. گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید که برای شما هیچ معبدی جز او نیست. در حقیقت، شما را از جانب پروردگار تان برهانی روشن آمده است. پس پیمانه و ترازو را تمام نهید و اموال مردم را کم مدهید و در زمین، پس از اصلاح آن فساد مکنید. این (رهنمودها) اگر مؤمنید برای شما بهتر است».^۲

اهل مدین، در کنار سرزمین حجاز و در حدود مرز شام سکونت داشتند. زندگانی آنان به خوشی و آسایش می‌گذشت. کسب آن‌ها خرید و فروش و تجارت بود و با این‌که غرق در نعمت‌های خدا بودند، دست از خدا برداشته و موجودات دیگری را می‌پرستیدند. گذشته از بت پرستی، انحرافات و مفاسد

۱- ر. ک: تفسیر نمونه، ج ۶، صص ۴۱۷-۴۲۸؛ قصه‌های قرآن، صص ۱۹۴-۱۹۵.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه ۸۵



دیگری نیز داشتند. گناه و زشتکاری در میان آن‌ها رایج بود. کم فروشی و کلاهبرداری را از مفاخر خود می‌دانستند و آن را دلیل زبردستی و زیرکی می‌پنداشتند.

خداآوند، شعیب^{علیه السلام} را برای رهبری آنان، به پیغمبری برانگیخت. او مردم را از گناهانی که مرتکب می‌شدند نهی کرد و آن‌ها را از عذاب خدا بیم داد.

گروهی از مردم، سکوت و بی تفاوتی را پیشه کردند و امر به معروف و نهی از منکر را ترک نمودند.

امام باقر^{علیه السلام} سرنوشت این عده و گناه‌کاران قوم شعیب^{علیه السلام} را این‌گونه بیان می‌فرماید:

«وَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى شَعِيبَ النَّبِيِّ أَتَى مُعَذَّبٌ مِنْ قَوْمِكَ مائةً أَفْرِبٍ، أَرْبَعِينَ أَلْفًا مِنْ شَرِّارِهِمْ وَسِتَّينَ أَلْفًا مِنْ خِيَارِهِمْ؛ خداوند متعال به شعیب وحی فرستاد که ای شعیب! صد هزار نفر از قوم تو را عذاب خواهم کرد؛ چهل هزار نفر از بدکاران و شصت هزار نفر از خوبان».

«فَقَالَ يَا رَبِّ هَؤُلَاءِ الْأَشْرَارِ، فَمَا بَالُ الْأَخْيَارِ؟! فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ إِنَّهُمْ دَاهَنُوا أَهْلَ الْمَعَاصِي وَلَمْ يَغْضِبُو لِغَضَبِي؛ شعیب^{علیه السلام} عرض نمود: پروردگار! اشرار، مستحق عذاب هستند، اما چرا اخیار عذاب می‌شوند؟ خداوند متعال به وحی فرمود: به خاطر این که با اهل معصیت، مسامحه می‌نمودند و برای غضب من غضب نمی‌کردند».^۱

امر به معروف و نهی از منکر در گفتار معمصومان^{علیهم السلام}

(۱) قال رسول الله ﷺ :

«مَنْ أَمْرَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَىٰ عَنِ الْمُنْكَرِ فَهُوَ حَلِيقَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَحَلِيقَةُ رَسُولِ اللَّهِ وَحَلِيقَةُ كِتَابِهِ؛ رسول خدا^{علیه السلام} فرمود: هر کس امر به معروف و نهی از منکر نماید، پس او جانشین خدا در زمین و جانشین رسول خدا و جانشین کتاب خدا است».^۲

(۲) قال رسول الله ﷺ :

«إِذَا لَمْ يَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَلَمْ يَنْهَاوْا عَنِ الْمُنْكَرِ... سُلْطَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ شَرَارُهُمْ قَيْدُهُمْ عِنْدَ ذَلِكَ خِيَارُهُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ؛ رسول خدا^{علیه السلام} : وقتی مردم، امر به معروف و نهی

۱- بحار الانوار، ج ۱۰۰، باب ۱، حدیث ۳.

۲- مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۸۶.



از منکر ننمایند... خداوند، بدان را بر ایشان مسلط خواهد کرد. پس در این حالت، افراد صالح به درگاه خدا دعا می‌کنند ولی دعایشان مستجاب نمی‌شود^۱.

(۳) قال النبي ﷺ :

«كَيْفَ يُكُّم إِذَا فَسَدَتِ نِسَاءٌ كُّم وَ فَسَقَ شَبَابُكُمْ وَ لَمْ تَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ لَمْ تَنْهَاوُ عَنِ الْمُنْكَرِ؟! فَقَيْلَ لَهُ وَ يَكُونُ ذُلْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟! قَالَ: نَعَمْ، وَ شَرًّا مِنْ ذُلْكَ، كَيْفَ يُكُّم إِذَا أُمَرْتُم بِالْمُنْكَرِ وَ نَهَيْتُم عَنِ الْمَعْرُوفِ؟! قَيْلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ يَكُونُ ذُلْكَ؟! قَالَ: نَعَمْ، وَ شَرًّا مِنْ ذُلْكَ، كَيْفَ يُكُّم إِذَا رَأَيْتُمُ الْمَعْرُوفَ مُنْكَرًا وَ الْمُنْكَرَ مَعْرُوفًا؟!»

رسول گرامی ﷺ فرمود: چگونه می‌باشد آن گاه که زن‌هایتان فاسد و جوان‌هایتان فاسق و تبه کار باشند و شما امر به معروف نکرده و مردم را از زشتکاری باز نمی‌دارید؟ پرسیدند: یا رسول الله ﷺ آیا آنچه فرمودید روی خواهد داد؟ فرمود: بلی و از این بدتر؛ حالتان چگونه خواهد بود آن گاه که به زشتی، فرمان داده و از خوبی، نهی می‌کنید؟ پرسیدند: یا رسول الله ﷺ آیا این قضیه اتفاق خواهد افتاد؟ فرمود: آری و بدتر از این، چگونه خواهید بود آن زمانی که خوبی‌ها را زشت، و بدی‌ها را پسندیده ببینید؟^۲.

(۴) عن ابی جعفر علیہ السلام :

«... فَأَنْكِرُوا بِقُلُوبِكُمْ، وَ أَنْفَظُوا بِالسِّتِّينِكُمْ وَ صَكُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ، وَ لَا تَخافُوا فِي اللَّهِ لَوْمَةً لِائِمٍ، فَإِنِّي أَتَعَظُّوا وَ إِلَى الْحَقِّ رَجَعُوا فَلَا سَبِيلَ عَلَيْهِمْ (إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ يَعْنُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ) أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»^۳
 هُنَالِكَ فَجَاهِدُهُمْ بِأَبْدَانِكُمْ وَ أَغْضَوْهُمْ بِقُلُوبِكُمْ؛ امام باقر علیه السلام فرمود: (در برابر منکرات) قلب‌آزاد گناه ناراحت شوید، (آن گاه) به زبان آورده و اعتراض کنید، (سپس) با تندی به پیشانی او بزنید - البته نه با دست، بلکه با سخن با او برخورد کنید - و در راه خدا از ملامت ملامتگری نترسید؛ اگر موعظه را بذیرفتند و به سوی حق بارگشتنند، جیزی بر آنها نیست (مطلوب حاصل شده است). راه (نکوهش) تنها بر کسانی است که به مردم ستم می‌کنند و به ناحق در

۱- تحف العقول، ص ۵۱.

۲- بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۹۱، ح ۸۲.

۳- سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۴۲.



زمین، سر بر می دارند. آنان عذایی در دنیا ک در پیش خواهند داشت. اگر گناه کاران، دست از کار خلاف برنداشتند، پس با آنان جهاد کنید و کینه‌ی آنان را به دل داشته باشید». ^۱

امر به معروف و نهی از منکر در رفتار و سیره‌ی معصومان ﷺ

اساس سیره‌ی پیامبر اکرم و امامان بزرگوار ﷺ بر امر به معروف و نهی از منکر استوار است. آنان نه تنها به این دو فریضه‌ی مهم اقدام می‌نمودند بلکه پیروان خوبیش را به اهمیت «سفرارش دادن» دیگران به نیکی‌ها و پرهیز دادن از پلیدی‌ها» متوجه می‌ساختند. از نظر آن بزرگواران، امر به معروف و نهی از منکر عمومی بوده و حق نظرارت، از آن همه‌ی مردم می‌باشد. در این بخش به عنوان نمونه به چند رفتار معصومان ﷺ اشاره می‌گردد:

داستان

شخصی به حضور پیامبر ﷺ آمد و تقاضای کمک کرد. آن حضرت به اندازه‌ی کافی به او بخشید، سپس فرمود:

آیا احسانم قبول است؟

او با کمال گستاخی گفت: نه، بلکه کار خوبی نکردم!

حاضران از گستاخی او برآشستند و خواستند او را سرزنش کنند. پیامبر ﷺ اشاره کرد که کاری نداشته باشید. سپس وارد خانه شد و مقدار دیگری غذا آورد و به او عطا کرد، آن‌گاه فرمود: اکنون احسانم قبول شد؟

مرد گفت: آری، خداوند، پاداش خوبی به شما بدهد.

پیامبر ﷺ فرمود: تو نزد اصحاب سخن نامناسبی گفتی که باعث رنجش آن‌ها شد. نزد آن‌ها برو و عذرخواهی کن تا ناراحتی آن‌ها نسبت به تو برطرف گردد.

فردای آن روز، اصحاب به پیامبر ﷺ عرض کردند او آمد و گفت: پیامبر ﷺ بر عطایش افزود و من خشنود شدم.

پیامبر ﷺ با مثال زیر، شیوه‌ی برخورد با این گونه افراد را بیان کرد و فرمود:

«مثال این مرد، مانند کسی است که شترش رم کرده و در حال فرار است، اگر مردم هر چه



بیشتر به دنبال آن شتر حرکت کنند تا آن را بگیرند، بیشتر فرار می‌کند تا این که صاحب شتر فریاد می‌زند: مرا با شترم واگذارید، من بهتر او را رام می‌کنم. آن گاه خودش پیش می‌رود و گرد و غبار را از پیکر شتر می‌زداید، تا آرام شود، سپس کم کم او را خوابانده و جهاز بر او می‌گذارد و بر او سوار می‌شود. من اگر شما را آزاد می‌گذاشتم، در برابر حرف زننده‌ی آن اعرابی، او را هلاک می‌کردید.^۱

نهی پیامبر ﷺ از تصرف در بیت المال

یکی از خدمتکاران خانه‌ی پیامبر ﷺ مردی به نام «مدعم» بود. در یکی از جبهه‌ها پس از جنگ خیر، مدعم شتری را که بار و اثاث بر پشتیش بود به جبهه آورد و در کنار سپاه اسلام توقف کرد تا بار شتر را بر زمین بگذارد. در همین هنگام از ناحیه‌ی دشمن، هدف تیر قرار گرفت و به شهادت رسید.

پیامبر ﷺ و اصحاب به بالین او آمدند. یاران، پیامبر ﷺ را تسلیت دادند و می‌گفتند: «هنئاً لِهُ الْجَنَّةُ؛ بهشت بر او گوارا باد»، خوشابه حال مدعم که نخستین شهید این جنگ بود... ولی آنان دیدند پیامبر ﷺ خشمگین است و توجه چندانی به این شهید نمی‌کند. ناگهان پیامبر ﷺ فرمود:

«كَلَّا إِنَّ الشَّمَلَةَ الَّتِي أَخْذَهَا مِنِ الْعَنَائِمِ يَوْمَ خَيْرٍ لَتَشْتَغِلُ عَلَيْهِ نَارًا؛ هَمَا نَأْنَى شَمْلَهَايِ (لباس ضخم) كَهُ او از غنایم جنگ خیر - بدون اجازه - برای خود برداشت، هم اکنون آتش شده و شعله‌هایش او را فراگرفته است.»

شخصی این سخن راشنید. به حضور آن حضرت آمد و عرض کرد: من دو عدد بند کفش را از بیت المال برای خود برداشته‌ام، آیا به همین مقدار باز خواست می‌شوم؟ پیامبر در پاسخ فرمود:

«يُعَدُّ لَكَ مِثْلُهُمَا مِنَ النَّارِ؛ به همان اندازه، آتش دوزخ برای تو فراهم شده است.»^۲

۱- فرازهایی بر جسته از سیره‌ی امامان شیعه‌ی عليهم السلام، محمد تقی عبدوس و محمد محمدی اشتها ردی، ج ۱، ص ۲۶۹ به نقل از سفينة البحار، ج ۱، ص ۴۱۶.

۲- همان، ص ۲۸۶ به نقل از سیره‌ی ابن هشام، ج ۳، ص ۳۵۴.



برخاستن امام صادق علیه السلام از کنار سفره‌ی شراب

امام صادق علیه السلام در یکی از سفره‌ای شهر حیره - بین کوفه و بصره - آمد. در آنجا منصور دوانیقی - دومین خلیفه‌ی عباسی - پرسش را ختنه کرده و جمعی را به مهمانی دعوت نموده بود. امام صادق علیه السلام نیز ناگزیر در آن مجلس حاضر شد.

هنگام غذا خوردن، یکی از حاضران، آب خواست. به جای آب، برایش شراب آوردند. همان دم امام صادق علیه السلام برخاست و به عنوان اعتراض، مجلس را ترک کرد و فرمود: رسول خدا علیه السلام فرمود: «ملعون مَن جَلَسَ عَلَى مَائِذَةٍ يُشَرِّبُ عَلَيْهَا الْخَمْرَ؛ از رحمت الهی دور است کسی که در کنار سفره‌ای بنشیند که در آن سفره، شراب نوشیده می‌شود». ^۱

بدین وسیله، امام صادق علیه السلام با دور شدن از مجلس شراب، نهی از منکر کرد.

امر به معروف عملی امام رضا علیه السلام

به دستور مأمون، علمای برجسته از فرقه‌های گوناگون در مجالس مناظره حاضر می‌شدند و امام رضا علیه السلام با آن‌ها مناظره و بحث می‌کرد. در یکی از این مجالس « عمران صابی» - که از دانشمندان بزرگ بود - در مجلسی حاضر شد و درباره‌ی توحید خدا، با امام رضا علیه السلام به بحث پرداخت. هر سؤالی که او مطرح می‌ساخت، امام با استدلال‌های روشن و قطعی، جواب می‌داد. بحث و مناظره به اوج خود رسیده بود که هنگام نماز ظهر فرارسید. امام رضا علیه السلام به مأمون فرمود: «الصَّلَاةُ قَدْ حَضَرَتْ؛ وقت نماز فرارسید».

عمران صابی گفت:

«یا سَيِّدِي لَا تَنْقِطْعْ عَلَى مَسَائِقِي فَقَدْ رَقَّ قَلْبِي؛ ای آقای من! پاسخ سؤال من را قطع نکن. اکنون قلب من نازک گشته است (آمادگی پذیرش حقیقت یافته است).

امام رضا علیه السلام تحت تأثیر احساسات عمران صابی قرار نگرفت و فرمود: «ثَصَلَى وَ تَعَوَّدْ؛ نماز می‌گزاریم و سپس بازمی‌گردیم».

امام رضا علیه السلام با همراهان برخاستند و نماز خواندند و پس از نماز به همان مجلس بازگشته و به بحث و بررسی ادامه دادند.^۲

۱- فروع الکافی، ج ۶، ص ۲۶۸، (كتاب الاطعمة).

۲- فرازهایی برجسته از سیره امامان شیعه علیهم السلام، ج ۱، ص ۳۰ به نقل از عيون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۷۲.



شعر

خلق راسوی خدا ارشاد کن	خانه‌ی حق را بیا آباد کن
نهی از منکر ز قوم غافلان	امر به معروف کن بر جاهلان
از صفات انسیا و اولیاست	امر به معروف، محبوب خداست
غیر از این مقصود، مقصودی نبود	انسیا را از همه گفت و شنود
روز و شب ارشاد هر جاهل کنی	سعی کن تا دین خود کامل کنی
خاطر خرم، مکن هرگز ملول ^۱	هر کجا قول تو افتند ناقبول

امر به معروف و نهی از منکر در قیام امام حسین علیه السلام

مطالعه‌ی قیام حضرت سید الشهداء علیه السلام به خوبی نشان می‌دهد که عنصر اصلی این قیام مقدس، امر به معروف و نهی از منکر است و حضرت نیز در مناسبت‌های مختلف به این دو فریضه‌ی مهم، تصریح می‌نمود. آن بزرگوار قبل از خروج از مدینه، علت قیام خویش را این گونه بیان فرمود:

«إِنَّمَا أَخْرَجَ أَشْرَارًا وَ لَا بَطِراً وَ لَا مُفْسِدًا وَ لَا ظَالِمًا وَ إِنَّمَا حَرَجَتِ لِطَائِبِ الإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدَّى لَهُ عَذَابًا؛ مِنْ أَرْوَى خُودَخَواهِي، خُوشَغَذَرَانِي، فَسَادِ وَ سَتمَگَرِي

قیام نکردم، بلکه برای اصلاح امت جدم به پا خاسته‌ام».^۲

در حالی که بنی امیه این گونه وانمود می‌کردند که آن بزرگوار بر خلیفه‌ی وقت و به ضرر اسلام خروج کرده است، امام حسین علیه السلام با این سخن روشن، هرگونه فساد، ستمگری و خودخواهی رانفی می‌نماید و در عوض، تأکید می‌نماید که حرکت و قیام او یک حرکت اصلاحی بر محوریت سیره و سخن پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم می‌باشد.

و نیز فرمود:

«أَرِيدُ أَنْ آمِرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرُ بِسَيِّرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلَيٍّ بْنِ

أَبِي طَالِبٍ علیهم السلام؛ هدف من امر به معروف و نهی از منکر و حرکت بر اساس سیره‌ی جدم رسول

خدادا علیهم السلام و پدرم علی بن ابی طالب علیهم السلام است.

۱- به نقل از «ره توشهی راهیان نور»، تابستان ۱۳۷۶، ۱، ویژه‌ی نوجوانان، ص ۱۰۰.

۲- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

ویژگی‌های دشمنان و دوستان امام حسین علیهم السلام

حجۃ الاسلام والمسلمین حسین انصاریان

چکیده

در کربلا دو گروه در مقابل هم قرار گرفتند. گروهی که در مقابل امام حسین علیهم السلام بودند، به تمام آلوگی‌ها مبتلا بودند و باید به آنها به دیده‌ی عبرت نگاه کرد، زیرا آنان خسران دنیا و آخرت را نصیب خود ساختند. در گروه اینان، شخصی بود که در زمانی به خانه کعبه متولّ شده بود و چنین ناله می‌زد: یقین دارم که مرانمی‌بخشی و... از او سؤال شد که چرا این گونه نامید هستی؟ مگر خداوند عاجز است که نتواند تو را بخشدا

گفت: «من از مدار بخشیده شدن خارج شده‌ام. مسأله در رابطه با خداوند نیست و عیوب از خود من است. ما چهل نفر بودیم که در قضیة کربلا حضور داشتیم، سی و نه نفر از ما با سپاه امام جنگ کردند و من فقط ناظر بودم. در راه شام که مأمور بودیم سر امام را به نزد یزید ببریم، خوابی دیدم که پیامبر فرمود: خدا تو را نبخشد.»

این داستان، برای همه درس است که عبرت بگیرند.

در گروه دیگر که دوستداران اهل بیت هستند، حضور در مجلس عزای حسینی، آنها را قیمتی می‌کند تا جایی که ملائک اشک عزاداران حسینی را پاک می‌کنند و وقتی به عرش باز می‌گردند، ملکوت را نورانی می‌سازند. حتی ملائک‌هایی که در مجلس حسین علیهم السلام حضور نداشته‌اند، از در و دیوار آن مجلس می‌توانند پهله ببرند و ارزش پیدا کنند.

امام حسین علیهم السلام در شب عاشورا، به زینب کبری درباره دوستانش مطالبی فرمود که شنیدنی است؛ «تمام خوبی‌های عالم در آنها جمع است» داستان محبت یک زن ارمنی به امام حسین علیهم السلام که از عشق به امام مُرد، نمونه‌ای بارز از علاقه‌مندی به امام و مکتب اوست.

بسم الله الرحمن الرحيم*

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد الانبياء والمرسلين حبيب الها
وطيب نقوسنا ابا القاسم محمد ﷺ وعلى اهل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين
المكرمين.

دوگروه در کربلا

در این مسأله سخن بود که در کربلا دو طایفه در مقابل یکدیگر قرار گرفتند که یک طایفه از آنها آلودهی به تمام پلیدی‌ها و رذائل بودند و از خیر و سلامت و بیداری و بصیرت در آنها چیزی یافت نمی‌شد.

دیده عبرت

انسان باید به این طایفه به دیده‌ی عبرت نظر کند و بهتر این است که من از قول خود این طایفه یک آیه‌ای را بخوانم که این آیه را از عصر عاشورا به بعد خواندند.
پس از تمام شدن برنامه‌ای که طی آن عزیزترین فرزندان آدم را کشته بودند، خیمه‌های آنها را آتش زده بودند و زن و بچه‌هایشان را در آن بیابان وحشتناک محاصره کرده بودند، بعضی هاشان به همدیگر نگاه می‌کردند و می‌خواندند: «خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» عجب ضرر آشکاری کردیم، ضرری که در دش را داریم می‌فهمیم، خسارتنی که رنجش بر دوش ما

* متن پیاده شده از نوار حجۃ الاسلام و المسلمین حسین انصاریان که به مناسبت ماه محرم ایراد شده است.



سنگینی می‌کند.

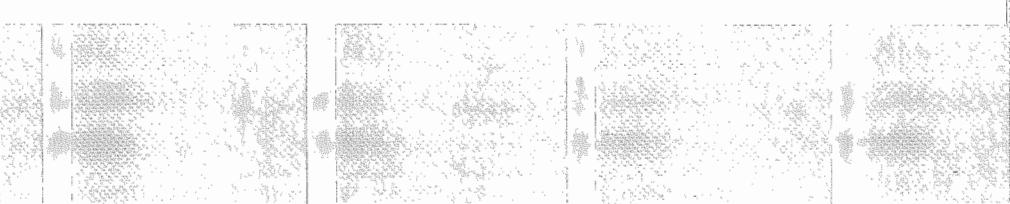
ما باید فکر کنیم و عبرت بگیریم هنگامی که یک عده‌ای این مسیر ضرر و خسارت را طی کردند و بعد بر سر خودشان زدند و خودشان اقرار کردند که ما چه ضرری کردیم و چه خسارتی بردیم، من چرا دیگر آن جاده را طی کنم؟ آنها که طی کردند و بعد هم خودشان گفتنند ما بد کردیم و ضرر و خسارت‌شان هم آنقدر سنگین بود که همه شان واقعاً به این معنا پی بردند که تمام درهای رحمت الهی را به روی خود بسته‌اند و واقعاً بسته هم شده بود. ما باید درس بگیریم.

داستان

من در کتب اهل سنت این حدیث را دیده‌ام نمی‌دانم کتاب‌های خودمان هم نوشته‌اند یا ننوشته‌اند، شخصی می‌گوید در مسجد الحرام دیدم که یک نفر پرده کعبه را گرفته و خودش دارد می‌گوید: «برای من یقین است که تو مرا نمی‌آموزی، برای من یقین است که تو مرا نمی‌بخشی، برای من یقین است که تو مرا قبول نمی‌کنی، اما حال من آمده‌ام، اینجا مسجد الحرام است و این هم بیت و این هم پرده کعبه، ما هم فعلًا صدایمان بیرون می‌آید و می‌توانیم ناله بزنیم، تماس بکنیم»

کارش که تمام شد صدایش زدم گفت: «خیلی حرف سنگینی می‌زدی، کوه‌ها این حرف را نمی‌توانند تحمل کنند، مگر می‌دانی مرانمی‌بخشی یعنی چه؟ مگر خدا عاجز از بخشیدن است؟ مگر خدا بخیل از مغفرت است؟ مگر خدا نمی‌تواند تو را قبول کند؟! گفت: «نه مسأله در رابطه با خدا نیست، مسأله در رابطه با خودم است. یک وقت انسان مسأله را نسبت به وجود مقدس حضرت رب العزة مطرح می‌کند، خوب آنجا جای این سخنان نیست، ولی گاهی در باره‌ی خودش مطرح می‌کند، اینجا گاهی وقت‌ها به طور یقین می‌شود منفی گفت، می‌شود گفت شدنی نیست، ما خیلی از مرض‌ها را داریم که طبیب‌ها می‌گویند علاج ندارد حال شما لینگونه تصور کن که همه‌ی امراض حتی سرطان‌های مزم من علاج دارد، اما کدام طبیب می‌گوید مرگ علاج دارد. این شعر که می‌خواهیم از شیخ الرئیس ابن سینا است، او اعجوبه روزگار بود است. خیلی فوق العاده بوده است. در میان دانشمندان، انسان‌های فوق العاده‌ای پیدامی شود، ابن سینا گفته بود:

از قعر گل سیاه تا اوج زحل



بیرون جَسْتمَ زَقِيدَ هُرْ مَكْرُوْهِ حِيلَ
هر بند گشاده شد مگر بند أجل
تمام گرهها اگر قابل باز کردن باشند گره مردن قابل حل نیست. [خداؤند متعال] به پیغمبر شریعه
در قرآن فرمود: «إِنَّكَ مَيْتٌ» حتماً توهم می‌میری و گره مرگ توراهم کسی نمی‌تواند باز کند باید
بمیری.

ملائکه هم می‌میرند. روزی می‌آید که فقط خود خداست، و ملک الموت. همین دو تا و
هیچکس دیگر نیست، همه مرده‌اند، انبیاء مرده‌اند، ائمه مرده‌اند، تمام انسان‌ها مرده‌اند، ملائکه
مرده‌اند، آسمان‌ها فروریخته‌اند، خورشید خاموش شده، گیاهان خشک شده‌اند، یک قطره آب
پیدا نمی‌شود. عالمی است با یک شکل خاص که ما نمی‌دانیم چگونه است، خداست و ملک
الموت. خدا به ملک الموت می‌فرماید چه کسی مانده است؟ ملک الموت عرض می‌کند:
«هیچکس نمانده، خلوت خلوت شده من هستم و شما» خطاب می‌رسد: «تو هم بمیر!؛ او هم
می‌میرد، آن وقت خود خدا به خود می‌گوید: «چه کسی مانده است؟ سینه سپر کرده‌ها کجا یند؟
تاج دارها کجا یند؟ باج بگیرها کجا یند؟ عربده کش‌ها کجا یند؟ فریاد زنان کجا یند؟ مردها
کجا یند؟ زن‌ها کجا یند؟ چرا کسی دیگر نفس نمی‌کشد؟ چه کسی قدرت دارد که نفس بکشد؟»
آن وقت است که تمام مردگان را زنده می‌کند، در زنده شدن دوّم که در قرآن مطرح است اول
حساب و کتاب است. اگر آیه‌ای از قرآن بخوانم شما وحشت نمی‌کنید؟ [خداؤند متعال] در قرآن
مجید می‌فرمایند: «وَنَسْئَلُنَّ الْمُرْسَلِينَ؛ از تمام پیغمبران حساب و کتاب می‌کشم».

ادامه داستان

گفتم: «این سخن سخن مهمی است، این سخن، سخن درستی نیست.» گفت: بله به خدا قسم،
من حرف درستی می‌زنم، مسأله مربوط به خدا نیست، خدامی‌تواند بیامرزد، من از مدار آمرزیده
شدن در رفته‌ام. خدا می‌تواند ببخشد، من از مدار بخشیده شدن در رفته‌ام.

ما چهل نفر بودیم، از کربلا مأمور بودیم سر بریده‌ی وجود مقدس حضرت سید الشهداء را
برای یزید ببریم. سی و نه نفر جنگ کرده بودند، شمشیر کشیده بودند تیر زده بودند، نیزه زده
بودند، به بدن علی اکبر، به قمر بنی هاشم، به اصحاب ابی عبدالله ولی من دست به اسلحه نبرده
بودم فقط کربلا بودم. رسیدم به شام، چهل نفرمان خواب بودیم، من خواب دیدم از آسمان فوج



فوج ملک دائمًا پایین می‌آید، پشت سر ملائکه الهی دیدم حضرت ابراهیم، حضرت موسی و حضرت عیسی زیر بغل پیغمبر اسلام را گرفته‌اند و پیغمبر نمی‌تواند از گریه خود را نگهدارد، آمدند پایین، پیغمبر آمد و سر بریده‌ای عبدالله را برداشت، بغل گرفت، صدا زد: «حسین من، چرا تو را کشتند؟» من دیدم که روکرد به حضرت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی، سر بریده‌ی جگر گوشده‌اش را نشان داد و گفت: «ببینید با عزیز من در حالی که هیچ گناهی نداشت چه کردند؟» شدت گریه پیغمبر به حدی بود که من در عالم خواب دیدم ملکی آمد گفت: «یا رسول الله گریه نکنید، نظم عالم از گریه‌ی شما به هم می‌خورد، خداوند می‌فرمایند: هر کاری که تو دلت بخواهد من در حق این چهل نفر بکنم». پیغمبر یک نگاهی به آن ملک کرد و گفت: «این چهل نفر را به عذاب در دنای خدا گرفتار کنید گرچه دل من با این حرف‌ها آرام نمی‌گیرد. این داغ، زخمش خوب شدنی نیست».

شما برادران، شما خواهران شنیده‌اید که حسین را کشتند. شما نمی‌دانید حسین یعنی چه؟ و فقط شنیده‌اید.

در بارگاه قدس که جای ملال نیست
سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است
[خداوند متعال] به موسی بن عمران فرمود: «هر گناهکاری که از آن بدتر در این عالم نباشد اگر توبه کند حتی فرعون زمان تو باشد ای موسی او را می‌بخشم ولی قاتل حسین را نمی‌بخشم.
گفت: «دیدم آن ملک به این چهل نفری که مأمور بودند دمی زد گویی که اینها خاکستر می‌شدند و به بالا می‌رفتند. وقتی نزدیک من رسید، دویدم و دامن پیغمبر را گرفتم. در خواب گفتم من شمشیر نزدم، نیزه نزدم، تیر نزدم، فرمود: همین بدن جزء لشکر بود یا نه؟ آیا دل زن و بچه‌های من را ترساندی یا نه؟ آیا تو با بودنت زینب مرا ناراحت نکردی؟ تو دختران مظلومه‌ی مرد شکسته نکردی؟ زن و بچه من چه گناهی داشتند که در آن بیابان محاصره‌شان کردید ای جنایتکارا

یک مرتبه یک نهیب دیگر به من زد، به آن ملک گفت: «اور انگش، اما برگشت به من گفت: «برو که تا ابد خدا تو را نبخشد».

ما از عمر سعد و ارتشیش خوب درسی می‌توانیم بگیریم خیلی عالی می‌توانیم درس بگیریم.

مرد باید که گیرد اندرون گوش ورنه نوشته است پند بر دیوار



باطل است آنچه مدعی گوید

امیرالمؤمنین علیہ السلام می فرماید: «جهان دفتر عبرت است، اما عبرت گیرنده کم است». الان ما می توانیم گوش بدھیم پیام عمر سعد و لشکرش را که دارند می گویند ای مردم عالم ما این راه مخالفت با خدا و مخالفت با پیغمبر و مخالفت با ولی خدا رافتیم، به ضرر ابدی رسیدیم، شماها نروید. ما گناه کردیم ضربه اش را هم دیدیم. شما نکنید: ما به حرف ابی عبدالله گوش ندادیم شما انسان هایی نباشید که گوش ندهید. ما این جاده خطرناک را طی کردیم، شما طی نکنید. این پیامشان است این پیام کجاست که تا حالا ندیدیم در زیارت عاشوراست، آنجایی که می خوانید:

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوْلَ ظَالِمٍ ظَلْمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ.

آنها به ما پیام می دهند، چنانچه دوستان و عاشقان و اولیاء و انبیاء و ائمه و عارفان زندگی شان پیام دارد. دشمن هم پیام دارد. فرعون وقتی غرق شد، قوم موسی باور نکردند، پروردگار عالم به آب فرمود:

جَسَدُهَاشَانَ رَا بَيْرُونَ بِيَانِدَازَ تَا بَيْامَ بَاشِنَدَ بِرَأْيِ هَمَّهِ سَتْمَگَرَانَ.

آب جنازه‌ی فرعون را بیرون انداخت بعد دوستان باقی مانده‌اش آمدند و جنازه‌اش را برداشتند و مومیایی کردند و در این قبرهای مصر گذاشتند. الان هم در موزه‌ی الاهرام مصر است. بالای سرش هم نوشته‌اند «رامسیس دوم، فرعون زمان موسی بن عمران». آنها بی که مصر رفت‌هاند می دانند کجا را می گوییم، و کدام تابوت را می گوییم خود این جنازه پیام است که: «قدرت به هر جا برسد اگر دوست نداشته باشم، ریشه ات را می کنم، آبرویت را می برم، در عذاب ابد هم قرار می دهم». این پیام است.

این یک طایفه، که من نمی خواهم وقت مجلس با ارزش و با معنویت و با کرامت شما را از زمینه‌ی خصوصیت دشمن بگذرانم.

هدف ما در مجالس حسینی

شما برای چه آمده‌اید؟ آیا برای رنگ گرفتن نیامده‌اید؟ مگر برای شکل گرفتن نیامده‌اید؟ آیا ۱۳ ساله‌هاتان در این جلسه نیامده‌اند قاسم بشوند؟ ۱۸ ساله‌هاتان نیامده‌اند علی اکبر بشوند؟ ۳۳ ساله‌هاتان نیامده‌اند قمر بنی هاشم بشوند؟ ۷۰ ساله‌هاتان نیامده‌اند مسلم بن عوسجه بشوند؟ مادرها بچه شیرخواره‌شان را نیاورده‌اند اینجا که صدای گریه‌ی شما و آن‌ها را بشنوند،



علی اصغر بشوند؟ زن‌ها نیامده‌اند اینجا زینب کبری و ام‌کلثوم با کرامت بشوند؟ دخترهای جوان، پشت پرده نیامده‌اند تا سکینه شوند؟ اگر برای این خاطر نیامده باشیم که بی‌خود آمده‌ایم، حیف که از خانه تا اینجا این همه راه آمدیم، خودمان را هم خسته کرده‌ایم. اگر آمده‌ایم تا مثل آنها بشویم با هدف خوبی آمده‌ایم.

ما که پاسبان سر بریده نبودیم که پیغمبر به ما بگوید: «برو خدا تو را نبخشد» در رحمت الهی هنوز به روی ما باز است، اگر بخواهی برگردی راه داری، جا داری.

مردم همه آمده‌اند اینجا حسینی بشوند، زن‌ها آمده‌اند زینبی بشوند عیبی ندارد. چه راه خوبی را انتخاب کردید. اگر به این نیت آمده‌اید که البته من باعینک روایت این حرف را می‌زنم نه اینکه چشمم ببیند، این چیزها را نمی‌بینم اما اهل دیدن هستند که ببینند، اگر به این نیت آمده‌اید که حسینی بشوید و خانم‌ها نیز به این نیت که زینبی بشوند، من از عینک یک روایت بگویم، الان که من دارم می‌گوییم و شما بزرگواران می‌شنوید، همین الان ملائک مقرب خدا در این مجلس حضور دارند و فقط برای این خاطر اجازه از خدا گرفته‌اند که بیانند خودشان را به بدن شما و به اشکتان بمالند و بروند که قیمت پیدا کنند، همین. آیا حس نمی‌کنید؟ الان لمس نمی‌کنید چگونه ملائکه دارند خودشان را به شما می‌مالند؟ اشک شما را پاک می‌کنند و به خودشان می‌زنند حضرت می‌فرماید وقتی برمی‌گرددن به طرف ملکوت، ملکوت روشن می‌شود، ملائکه‌ی دیگر می‌گویند، چه شده است؟ می‌گویند ما الان در جلسه حسین بودیم. الان، آنجا بودیم آنها هم به پروردگار عرض می‌کنند ما هم می‌خواهیم به مجلس ابی عبدالله برویم. خطاب می‌رسد جلسه تمام شده است، و آنها هم رفتند، عرض می‌کنند پروردگار، ما هم می‌خواهیم برویم، خطاب می‌رسد، جلسه تمام شده ولی در دیوار مجلس هست بروید پایین و خود را به در و دیوار مجلس بمالید.

شما قیمت خودتان را می‌دانید؟

برای ما کافی است اگر امشب یک گوشة چشمی به مایاندازی. ای پروردگار کریم عالم مگر این هفتادو دو نفری که آمدند کربلا خودشان آمدند، تو آنها را آوردي و الا چه کسی قدرت داشت بیاید کربلا، با ابی عبدالله کشته بشود. این نظر توبود. این عنایت توبود به اون بدبختهای آن طرفی هم نظر داشتی. نظرت را نگرفتند. اینها از قول حضرت سید الشهداء شنیدند ولی اطاعت نکردند.



گروه نور

وقتی حضرت ابی عبد‌الله به خواهرشان زینب فرمود: خواهرم! قلبت به این یاران من محکم باشد. تمام خوبی‌های عالم در ایشان جمع است. توحیدشان، معرفتشان، اخلاقشان، علمشان به قرآن، علمشان به حلال و حرام خدا، ایثارشان، جوانمردی‌شان.

حضرت در جلسه شب عاشورا در جواب سؤال زینب کبری که آیا این هفتادو دو نفر همراه تو می‌مانند، در مقابل این سی هزار جمعیت بی‌دین لا مذهب جزء خطرناک خائن جنایتکار فرمود: عزیز دلم! این‌ها قبل از اینکه به عالم بیایند خدا تعریف‌شان را کرده بود. خدا تعریف ایشان را کرده بود قبل از اینکه اصلاً به وجود بیایند. تمام کره زمین یک مرد و یک زن بیشتر نداشت. این زن و مردم هم هنوز بچه دار نشده بودند خداوند به جبرئیل فرمود برو پیش آدم و از حسین و یارانش برای او صحبت کن. چون حسین و یارانش حتی برای انبیاء درستند. چه خبر است؟ شما عالم را دو قطعه فرض بکنید. یک قطعه گذشته و یک قطعه آینده، وسط این دو قطعه چراغ ابی عبد‌الله و یارانش روشن شده که به گذشتگان روشنایی داد. به آینده هم روشنایی می‌دهد خیلی از آنها بی‌کار که بعد از کربلا آمدند در پرتو این چراغ به واقعیات عالم رسیدند. حتی آنها بی‌کار در عرفان کار می‌کنند. در نوشته‌هایشان نوشته‌اند: سلوک طی منازل است. این منازلی که به عنوان منازل عرفانی نوشته‌اند که وجود مقدس حضرت امام(حمسینی) در کتاب‌های عرفانی خود می‌فرمایند: هزار منزل است.

اگر کسی این هزار منزل را طی کند. نصف جاده را آمده است و نصف این جاده هم فقط با پیوند با حضرت سید الشهداء قابل طی کردن است. ببینید چه خبر است. هزار منزل عرفانی یک طرف، امام حسین علیه السلام تنها در یک طرف دیگر. اگر کسی حسینی بشود و رنگ حسینی به خود بگیرد خوش به حالش.

این یک خط شعر رامن نمی‌دانم از کیست؟

از پریدن‌های رنگ و از تپیدن‌های دل عاشق بیچاره هرجاه است رسوا می‌شود. پنج میلیارد جمعیت در زمین زندگی می‌کنند اگر شمارا با آن پنج میلیارد انسان مخلوط کنند. معلوم هست که شما حسینی هستید. از آنجاکه آن پنج میلیارد نفر آلوده به هرگناهی هستند و شما نیستید.



از اینکه آن پنج میلیارد نفر شب جمعه که بشود مثل شب‌های دیگرشان هستند. ولی شمادر بین این پنج میلیارد نفر، شب جمعه که بشود طاقت ندارید که بروید بخوابید، آرام نیستید. یک مرتبه صدای همه شما به یارب! یارب! در می‌آید.

از اینکه آن پنج میلیارد نفر شب اول محرم هیچ کاری نمی‌کنند. و شما می‌روید خانه به مادرتان، خواهرتان، همسرتان می‌گوئید: پیراهن سیاه من کجاست؟ مگر نمی‌دانی شب اول محرم است؟

داستان

مردی رفته بود فرانسه. قضیه مربوط به زمان آقا باقر بهبهانی است یعنی حدود سیصد سال قبل، با یک مقدار کمتر و یا بیشتر، نمی‌دانم آقا باقر بهبهانی مصادف بود با ابتدای قاجاریه در ایران من دقیق نمی‌دانم چند سال است. از زمانی که قاجاریه آمده‌اند سیصد سال است. از ایران رفته بود فرانسه از آنجا خیلی خوشش آمده بود. در آنجامانده بود کار و کاسبی هم پیدا کرده بود و پول حسابی هم به جیب زده بود و بعد هم دختر ارمی را آنجا می‌بیند و ازدواجی با او می‌کند. چهار یا پنج سال هم آنجامانده بود، روزی بعد از ظهر که مغازه‌اش را تعطیل کرد و به خانه رفت کسل، گرفته، رنجیده و ناراحت بود، خانواده‌اش می‌گوید: تو را چه شده است؟ گفت: نمی‌دانم. پرسید: آیا پولت را دزدیده‌اند؟ گفت: خیر، پرسید: آیا امروز کاسبی نکرده‌ای؟ گفت: چرا کاسبی کرده‌ام ولی نمی‌دانم مرا چه شده. همسرش پرسید: آیا خبری به تو رسیده است؟ گفت: خیر از ایران هم خبری به من نرسیده است، من اصلاً از آنجا بریده‌ام ولی نمی‌دانم چرا این‌گونه‌ام، خیلی ناراحتم، می‌خواهم پیراهنم را پاره کنم، می‌خواهم از خانه بیرون بروم، نمی‌دانم مرا چه شده است، ماههای ایرانی را هم فراموش کرده‌ام، اصلاً نمی‌دانم الان چه زمانی است، باید بنشینم و روی حساب بیاورم، بلندشو و یک قلم و گاذبیاور، همسرش رفت و یک قلم و گاذب آورد. مرد نشست و حساب کرد و از روزی که به فرانسه آمده بود محاسبه کرد و یک مرتبه با مشت بر سرش کوبید، همسرش گفت: چه خبر شده است، گفت: رهایم کن، امشب شب عاشورای حسین ماست، همسرش پرسید: عاشورا چیست؟ گفت: بنشین تابه تو بگویم و تانیمه شب این زن و مرد گریه می‌کردنند، آخرش دختر ارمی به او گفت: من که نمی‌دانم حسین شما کیست لاقل مرا با او آشتنی



بده، ما راهم جزء خودتان بیاور.

مدتی بعد دختر ارمی مريض شد هرچه او را دکتر فرانسوی برد خوب نشد، وقتی می خواست بمیرد گفت: يادت نرود، قبر من را در کربلا قرار بده.

بعد از مرگ او شوهرش طلاهای زن را آورده بود نزد آقا باقر بهبهانی و گفت که این تازه عروس در عشق ابا عبدالله مرد، من هم نه گوشواره اش را می خواهم و نه النگویش را. هر کاری می خواهد بکنید.

از پریدن های رنگ و از تپیدن های دل عاشق بیچاره هرجا هست رسوا می شود
جالب این است که قیامت که ما از قبر بیرون می آییم نشانه داریم، همه می دانند ما حسینی هستیم.

زیان کاران

محمد الله اکبری*

دیدی که خون ناحق پروانه، شمع را سحر کندا
چندان امان نداد که شب را سحر کندا

۱ - عمر بن سعد

پس از واقعه‌ی کربلا انتظار ابن سعد آن بود که به پاس به شهادت رساندن امام حسین طلاق، ابن زیاد او را به ری بفرستد. اما ابن زیاد فرمان حکومت ری را از او گرفت و به دیگری داد و ابن سعد «خسر الدنيا والآخرة» شد. خود را به گناه قتل امام حسین طلاق آلوده کرد و به ملک ری هم ترسید. عمر سعد پس از حادثه‌ی کربلا و ناکامی در امارت ری می‌گفت: «هیچ کس کاری به بدی کار من نکرده است. از ابن زیاد فاجر ظالم فرمان بردم و در برابر حاکم عادل، نافرمانی کردم و خویشاوندی شریف را بریدم».^۱

آرزوی خلافت به جای امارت

ابن سعد در کوفه به لین امید که ابن زیاد، سرانجام پاس خدمت او را خواهد داشت و لورا به ریاستی خواهد گماشت، روزگار می‌گذراند تا آن که یزید بن معاویه مُرد واوضاع آشفته گردید. در این

* کارشناس ارشد تاریخ و تمدن اسلامی.

۱ - انساب الانشراف، ج ۳، ص ۴۱۴.



هنگام این زیاد در بصره بود و در آن جا از مردم بیعت گرفت که او امیر آنان باشد تا خلیفه‌ای انتخاب شود و خود، هوس خلافت در دل می‌پروراند. او نامه‌ای به کوفه به نماینده‌ی خود «عمرو بن حرب» نوشت تا از کوفیان برایش بیعت بگیرد. کوفیان با این زیاد بیعت نکردند و تصمیم گرفتند که از میان خودشان امیری برگزینند. گروهی «عمر سعد» را پیشنهاد کردند و چون خواستند امارت او را اعلام کنند، زنان شیعه، گریه کنان و باناله و افغان به مسجد ریختند و با نوحه‌سرایی بر امام حسین علیهم السلام فریاد کردند: «آیا عمر سعد به کشتن امام حسین علیهم السلام بسته نمی‌کند و می‌خواهد امیر ما بشود؟!» گریه‌وناله‌ی زنان، مردان را هم به گریه‌انداخت و از تصمیم خود منصرف شدند و دیگری را برگزیدند و ابن سعد هم چنان آرزو بر دل ماند.

یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد

آن که یوسف به زر ناسره بفروخته بود

روزگار و حشت

پس از مرگ یزید، شیعیان کوفه به حرکت در آمدند. زندانیان شیعه را آزاد کردند و در صدد انتقام و مجازات قاتلان حسین علیهم السلام برآمدند. در این روزگار، «عبدالله بن زبیر» در حجاز ادعای خلافت داشت و کوفیان از او اطاعت کردند و او فرمانداری بر آن‌ها گماشت. گروهی از شیعیان - که «تواپین» نام گرفتند - به قصد انتقام از قاتلان امام حسین علیهم السلام گرد هم آمدند و در کوفه، دست به تحرک زده در اردوگاه «نخلیه» جمع شدند. عمر سعد و دیگر قاتلان از ترس توابین به فرماندار ابن زبیر پیوستند و حتی شب‌ها از ترس، در دارالاماره می‌خوابیدند.^۱

انتقام

دیری نپایید که «مختار» در کوفه قیام کرد و به تعقیب قاتلان امام حسین علیهم السلام پرداخت و آنان را یکی پس از دیگری به سرای عملشان رسانید. ابن سعد که از مختار هراس داشت روزی به خانه‌ای که در بیرون کوفه داشت (حمام عمر) رفت. مختار، آگاه شد و «ابو عمره» را برای آوردن او فرستاد. «ابو عمره» به منزل عمر سعد رفت و سراور ابرید و نزد مختار آورد. مختار به «حفص» پسر عمر سعد که نزد او بود گفت: این سر را می‌شناسی؟ حفص نگاهی کرد و گفت: «پس از او دیگر زندگی برایم خوشایند نیست!» مختار فرمان داد سر حفص را نیز بریدند و سپس هر دو را به حجاز نزد محمد حنفیه و امام

۱ - تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۵۵



سجاد^{علیه السلام} فرستاد.^۱ این است سراجام کسانی که دین خود به دنیا دیگران می‌فروشند.

۲- شمر بن ذی الجوشن

شمر پس از عاشورا

ابن زیاد اسیران و سرهای شهدا را به شام نزد یزید فرستاد. فرماندهی این کاروان به عهده‌ی شمر بود. در دمشق نزد یزید به نمایندگی از ابن زیاد و کوفیان خطبه‌ای درباره‌ی حادثه‌ی کربلا و چگونگی جنگ و نحوه‌ی شهادت امام و یارانش ایجاد کرد و گفت: «ای امیر مؤمنان! این مرد با هجده تن از خاندان و شصت تن از شیعیانش بر ما وارد شد. ما به سوی آنها رفتیم و از آنان خواستیم یا به فرمان امیر ما ابن زیاد تسلیم شوند و یا جنگ کنند و او جنگ را برگزید. ما هنگام برآمدن آفتاب بر آنان تاختیم و از هر طرف آنها را محاصره کردیم. چون شمشیر در ایشان نهادیم مانند کبوترانی که از ترس بازهای شکاری دنبال پناهگاه می‌گردند، به هر سو به دنبال جان‌پناه می‌گشتند ولی نمی‌یافتدند. زمان به اندازه‌ی کشن شتری یا خواب قیلوله‌ای نگذشت که همه را کشتمیم. هم اکنون با بدنهای برهنه، لباس‌های به خون آغشته و صورت‌های خاک آلوده در بیابان افتاده‌اند. باد بر آنان می‌وزد. رائانشان کرکس و دیدار کنندگانشان لاش خورها هستند».^۲

پس از مرگ یزید و از هم پاشیدن حکومت بنی امیه، شمر و دیگر سران کوفه با «عبدالله بن زبیر» که ادعای خلافت داشت، بیعت کردند. هنگامی که مختار در کوفه قصد قیام داشت، فرماندار ابن زبیر در کوفه، شمر را به فرماندهی دو هزار تن^۳ از نیروهایش منصوب کرد تا از قیام مختار جلوگیری کند ولی شمر در کار خود موفق نشد.^۴ شمر و دیگر قاتلان در روزهای نخست حکومت مختار از کوفه فراری بودند.^۵

مدتی پس از آن که مختار بر کوفه چیره شد و پیش از آن که فرصت مجازات قاتلان را پیدا کند، سران شهر از این که مختار، موالی (ابرانیان ساکن کوفه که به مختار پیوسته بودند) را بر آنان مقدم

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۳۲؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۹، ص ۶۷

۲- الاخبار الطوال، ص ۲۶۰؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۲؛ تاریخ دمشق، ج ۵۷، ص ۹۸

۳- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۰۵

۴- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۹۶

۵- الاخبار الطوال، ص ۳۰۰



می داشت و به آنان هم مقرری می داد، بر آشافتند و علیه مختار شوریدند. شمر به شورشیان پیوست و برای پیروزی بر مختار چاره جویی کرد ولی توفیقی به دست نیاورد.^۱

مختار پس از چیرگی کامل بر کوفه در صدد مجازات قاتلان امام حسین علیه السلام برآمد و در این راستا یکی از موالی ایرانی به نام «زربیا» را با صدنیروی سواره به جست و جو و دستگیری شمر فرستاد. زربیا برای دستیابی به او از یاران خود جدا شد و به تنها یی برای کشتن شمر به او نزدیک گشت. شمر او را کشت و روی به گریز نهاد. یاران زربیا چون از کشته شدن فرمانده خود آگاه شدند به تعقیب شمر پرداختند ولی شمر گریخت و به یارانش پیوست.

مختار پس از آگاهی از قتل زربیانیروی دیگری را به فرماندهی یکی از سرداران خود به نام «احمر بن شمیط» برای دستگیری شمر فرستاد. شمر با یارانش از کوفه به قصد رفتن به بصره حرکت کرد. از آن جانمهای برای «صعب بن زبیر» فرماندار بصره از سوی عبدالله بن زبیر نوشته واژ او یاری خواست. یکی از ساکنان ایرانی کلدانیه را گرفته، کتك زدونامه را به او داد که به مصعب برساند. قاصد، حرکت کرد تا پس از پیمودن حدود سه فرسخ، شبانگاه به روتایی رسید که «ابو عمره» یکی از سرداران مختار برای مقابله با سپاه ابن زبیر در آن مستقر شده بود. قاصد، نزد یکی از دوستان خود رفت و داشت داستان نامه و کتك خوردنش را تعریف می کرد که یکی از یاران ابو عمره از آن جا می گذشت و سخنان او را شنید و نامه شمر به مصعب را دید و مخفی گاه شمر را از او پرسید.

ابو عمره پس از آگاهی از مکان استقرار شمر، بی درنگ و شبانه به سوی شمر پیش تاخت. دیری نگذشت که ابو عمره و یارانش تکبیرگویان شمر و یارانش را محاصره کرند. حمله به قدری سریع بود که شمر و همراهانش فرصت نکردند آماده و سوار اسبهایشان شوند. شمر شمشیر به دست و با لباس استراحت، بیرون آمد و به جنگ پرداخت. یارانش گریختند و او تنها ماند و طولی نکشید که صدای تکبیر به نشانه کشتن شمر در فضا پیچید. ابو عمره و یارانش شمر را پاره کردند و سرش را بریده نزد مختار فرستادند. مختار نیز سر او و دیگر قاتلان را به حجاز نزد محمد حنفیه و امام سجاد علیه السلام فرستاد.^۲

۱- الاخبار الطوال، ص ۳۰۰؛ تاریخ طبری، ج ۴، صص ۵۱۸ - ۵۲۰.

۲- الاخبار الطوال، صص ۳۰۱ - ۳۰۵؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۲۶.



۳- شبث بن ربیعی

نقاق چند لایه

پس از رحلت پیامبر، شماری از بزرگان عرب، از جمله زنی به نام «سجاج» به دروغ ادعای پیامبری کردند. شبث به سجاج ایمان آورد و مؤذن او شد.^۱ سپس مسلمان و ساکن کوفه شد و از بزرگان آن دیار به شمار می‌آمد. در زمان عثمان از کسانی بود که مردم را علیه عثمان تحریک و به کشتن او تشویق می‌کرد و خود از مخالفان او بود.

سپس به امام علی طیلّه پیوست و در شمار صحابه‌ی آن حضرت در آمد و از جنگ‌اوران سپاه او بود. در جنگ صفين فرمانده‌ی بخشی از سپاه امام علی طیلّه بود و در جنگ نهروان، فرماندهی کران راست (میسره) سپاه آن حضرت را بر عهده داشت.^۲ برخی منابع از حضور او در این جنگ در میان خوارج یاد کرده‌اند. در جنگ صفين امام علی طیلّه وی را با گروهی برای مذاکره درباره‌ی صلح، نزد معاویه فرستاد تا او را دعوت به تسلیم نمایند.^۳

پس از جنگ صفين در سال ۳۷ هجری به همراه دوازده هزار نفر از خوارج از لشکر علی طیلّه جدا شد و در (حروراء) خوارج او را به عنوان امیر برگزیدند.^۴

در دوران معاویه در کوفه از نزدیکان « Ziād b. Abī » - پدر عبیدالله زیاد، فرماندار معاویه - بود و از کسانی بود که به سود زیاد و علیه « حجر بن عدی » گواهی داد که او بر زیاد شوریده است. پس از مرگ معاویه به سال ۶۰ هجری از جمله‌ی سران و بزرگان کوفه بود که به امام حسین طیلّه نامه نوشت و آن حضرت را به کوفه دعوت کرد.^۵ با آمدن مسلم به کوفه از نخستین کسانی بود که با او بیعت کرد و در شمار یاران او در آمد. اما پس از آمدن ابن زیاد به کوفه به او پیوست و به مسلم خیانت کرد. به فرمان « عبیدالله زیاد » و با کسانی چون « محمد اشعث » و « شمر » در پراکندن مردم و جدا کردن آنان از مسلم نقش بسزایی داشت. از یکسو کوفیان را از سپاه شام بیم می‌داد واز دیگر سو به وعده‌های مالی و مقامی این زیاد امیدوارشان می‌کرد. بر اثر تبلیغات و تشویق‌های او و همدستانش دری نیاید که

۱- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۹۹ - ۵۰۰؛ مقتل ابی مخنف (یوسفی غروی)، ص ۹۳

۲- مقتل ابی مخنف (یوسفی غروی)، ص ۹۳؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۶۳

۳- وقعة صفين ص ۹۷؛ سیمایی کارگزاران علی طیلّه، ج ۱، ص ۴۰۲.

۴- همان، ج ۲، ص ۴۰۱

۵- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۷۰؛ ارشاد مفید، ج ۲، ص ۳۸



بیش از نیمی از یاران مسلم به صفت خدمتگزاران عبیدالله پیوستند.^۱

این خیانت‌پیشه و بیعت‌شکن در حادثه‌ی کربلا هم نقش مهمی داشت و فرماندهی پیادگان سپاه کوفه بود. او پس از شهادت امام علی^ع به غارت اموال و هتك حرمت حريم آن بزرگوار پرداخت. اگر چه زمانی که در اثر رزم‌های زیاد، ضعف بر امام حسین علی^ع غلبه کرده بود و شمر به خیمه‌ی امام، حمله برده و آتش طلبید تا خیمه را به آتش بکشد، شبث، او را ملامت کرد و شمر شرمنده شد.^۲ شبث پس از حادثه‌ی کربلا می‌گفت: «خداؤند هرگز اهل این شهر را خیر ندهد و به راه راست راهشان ننماید! آیا از کار ما تعجب نمی‌کنید؛ ما با علی بن ابی طالب و پسرش (امام حسن) پنج سال با آل ابی سفیان جنگیدیم. سپس همراه آل معاویه و پسر سمیّه‌ی زانیه بر پسر علی -که بهترین فرد روی زمین بود- یورش بردیم و او را کشتم. ما گمراهیم چه گمراهی بزرگی». اما همواره این زیاد به سبب سخنانی که گفته بود، پس از عاشورا به شکرانه‌ی قتل فرزند پیامبر^{علی‌آل‌پیغمبر} در کوفه، مسجدی بنادرد.^۳

شبث در جریان قیام مختار نیز نقش فعال داشت و به عنوان یکی از فرماندهان با حدود سه هزار نیرو از طرف «عبدالله بن مطیع» -والی این زیر در کوفه^۴- در سوره‌زار مستقر شد تا از قیام مختار و سقوط کوفه جلوگیری کند.^۵ ولی پس از درگیری با یاران مختار و «ابراهیم اشتر» به داخل کوفه عقب‌نشینی کرد.^۶

شبث از جمله کسانی است که در نبرد با مختار شکست خورد، به «صعب بن زبیر» در بصره پیوستند. وقتی شبث نزد مصعب رسید بر استری سوار بود که دم و قسمتی از گوش آن را بریده و قبای خویش را دریده بود و فریاد می‌زد: «آی کمک! آی کمک!». این وضعیت را مصعب خبر دادند گفت: «بله! این شبث است. کسی جزاً چنین نمی‌کند. اورا به نزد من بیاورید». شبث را پیش او بردند. بقیه‌ی بزرگان کوفه نیز در بصره به مصعب پیوسته و از دست مختار شکایت کردند و از او کمک

۱- سیمای کارگزاران، ج ۱، ص ۳۳۱.

۲- لهوف، ترجمه‌ی عقیقی بخشایشی، صص ۲۶۵-۲۶۶، بخش فرجام قاتلان کربلا.

۳- لهوف، ترجمه‌ی عقیقی بخشایشی، ص ۱۴۳.

۴- مقتل ابی مخنف (یوسفی غروی) ص ۹۳.

۵- تاریخ طبری، ج ۸، ص ۳۳۰۶.

۶- تاریخ طبری، ج ۸، ص ۳۲۹۹.

۷- همان، ص ۳۳۰۴.



خواستند.^۱

بنابه گزارش دیگری لشکر شام از «ابراهیم اشتر» شکست خورد و شمار زیادی از آنان به اسارت او در آمدند. صبح روز اسارت، پس از «ابن زیاد» و «سنان بن انس»، شبث را به حضور ابراهیم آوردند. ابراهیم از او پرسید: «راست بگو در روز عاشورا چه کاری انجام دادی؟» گفت: «من به صورت حسین علیه السلام سیلی زدم». ابراهیم گفت: ای ملعون ای بر تو! ای بر تو! آیا از خدا نترسیدی؟! از جدش رسول خدا علیه السلام خجالت نکشیدی؟! پس از شنیدن این اعتراف، دستور داد گوشت ران های او را بریدند تا مشرف به مرگ شد. در این موقع سرش را از بدن جدا کرده و جسد پلید او را سوزاندند.^۲

۴- سنان بن انس تَحْمِي

سنان از فرماندهان عمر سعد در کربلا بود^۳ که جنایات هولناکی را مرتکب شد و در قیام مختار به سزا دنیوی اعمال خود رسید. در روز عاشورا هنگامی که امام حسین علیه السلام از اسب بر زمین افتاد، رنج و تعجب بر آن حضرت مستولی گشته بود به حدی که چون می خواست برخیزد، باز حمت بر می خاست و از شدت و فشار ضعف بر زمین می افتاد. در این حال سنان، نیزه ای بر گلوی امام علیه السلام زد و باز بیرون آورد و در استخوان های سینه ای آن حضرت فرو برد. سپس تیری به سوی امام انداخت که بر گلوی آن حضرت نشست و بر اثر آن بر زمین افتاد. آنگاه امام علیه السلام نشست و تیر را از گلوی خود خارج نمود و هر دو دست خویش را زیر خون ها گرفت و چون دست ها از خون پر شدند، بر سر و محاسن خود مالید و فرمود: «با این حال خدار املاقات می کنم که به خون خود خضاب گردیده ام و حق مراجعت کرده ام». در این هنگام عمر سعد به مردی که در طرف راستش ایستاده بود گفت: «وای بر تو! پیاده شو و برو حسین را راحت کن». «خولی بن یزید اصحابی» جلو رفت تا سر امام علیه السلام را جدا کند، ولی لرزه بر بدنش افتاد و برگشت. این بار «سنان بن انس» از اسب پیاده شد و شمشیر خود را بر گلوی امام علیه السلام فرو برد و گفت: «به خدا قسم سرتورا جدامی کنم و می دلم تو پسر پیغمبر هستی و از جهت پدر و مادر بهترین مردمی»!^۴ پس از آن، سر مقدس آن بزرگوار را از بدن جدا کرد. شاعری در این مقام گفته است: «چه

۱- همان، صص ۳۳۹۵-۳۳۹۶.

۲- همان.

۳- لهوف، ترجمه‌ی عقیقی بخشایشی، ص ۲۶۵ و ۲۶۶، بخش فرجام قاتلان.



مصیبتی می‌تواند با مصیبت امام حسین علیه السلام برابری کند، در آن روزی که دستهای ناپاک و جنایت‌کار سنان او را به شهادت رسانید و سر از بدنش جدا کرد.^۱ او در غارت اموال و هتك حرمت خاندان پیامبر نیز شرکت داشت.^۲ پس از حادثه‌ی غمانگیز کربلا، سنان از جمله افرادی بود که ادعای به شهادت رساندن امام حسین علیه السلام رامی کرد. اما درباره‌ی فرجام کار سنان، دو روایت متفاوت نقل شده است. به روایتی، مختار، سنان را گرفت و انگشتان او را بند بند جدا کرد. سپس دستها و پاهای او را قطع نمود و دیگری را پر از روغن زیتون کرده به جوش آورد و آن ملعون رادر آن انداخت. «سنان بن انس» پیاپی فریاد می‌کشید تا به جهنم واصل شد.^۳ به نقلی دیگر؛ مختار گروهی را برای دستگیری سنان فرستاد. اما معلوم شد که به سوی بصره گریخته است. دستور داد خانه‌ی او را ویران کردند.^۴ او به اسارت «ابراهیم اشتر» درآمد. فردای روز اسارت، وی را همراه دیگر قاتلین کربلا پیش ابراهیم آوردند و پس از هلاکت ابن زیاد، نوبت سنان رسید. ابراهیم خطاب به سنان گفت: «وای بزر تو! آیا می‌توانی به راستی بگویی در کربلا و روز عاشورا چه کاری انجام دادی؟» سنان گفت: «من کاری انجام نداده‌ام جز این که تکه‌ای از لباس زیر امام حسین علیه السلام را جدا کرده‌ام». ابراهیم گریست و دستور داد گوشت ران‌های او را قطعه قطعه جدا کردند. هنگامی که مشرف به مرگ شد، ابراهیم سر او را گوش تا گوش برید و جسد پلیدش را سوزاند.^۵

۵- خولی بن یزید اصحابی

خولی از فرماندهان لشکر کوفه بود و در به وجود آمدن فاجعه‌ی عاشورا نقش مهمی داشت. او پس از شهادت امام حسین علیه السلام به غارت اموال خاندان عصمت و هتك حرمت آنان پرداخت.^۶ عصر روز عاشورا، عمر سعد، سر مقدس امام را توسط «خولی» و «حمید بن مسلم» -راوی حوادث کربلا- پیش عبیدالله بن زیاد در کوفه فرستاد.^۷

۱- لهوف، ترجمه‌ی عقیقی بخشایشی، صص ۱۴۵ - ۱۴۷.

۲- همان.

۳- همان.

۴- تاریخ طبری، ج ۸، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، ص ۳۳۵۷.

۵- همان.

۶- همان ص ۲۵۶، بخش فرجام قاتلان حسین.

۷- لهوف، ترجمه‌ی عقیقی بخشایشی، ص ۱۶۳.



در جریان انتقامگیری مختار از عاملان واقعه‌ی عاشورا به مختار خبر دادند که خولی در خانه‌ی خود، پنهان شده است و از ترس بیرون نمی‌آید.^۱ مختار، «معاذ بن هانی کنْدی» - برادرزاده‌ی «حجر بن عدی» - و «ابو عمرة» - سالار نگهبانان خود - را برای دستگیری او فرستاد. آنان خانه‌ی خولی را محاصره کردند و او از ترس در مستراح، زیر سبد خرما مخفی شد. مأموران هر چه گشتندا را پیدا نکردند.^۲ خولی دوزن داشت؛ یکی «عیوف» (نوار) - دختر «مالک بن نهار» - زنی مؤمنه و از دوستداران اهل بیت علیہ السلام بود و از وقتی که خولی سر امام حسین علیه السلام را آورد بود، دشمنی او را به دل گرفته و پیوسته نفرینش می‌کرد و دیگری «سمیه» نام داشت که از اهالی شام و از دشمنان اهل بیت بود و خولی پس از واقعه‌ی کربلا با او ازدواج کرده بود.^۳

به روایتی فرستادگان مختار که خولی را پیدا نکرده بودند از «عیوف» سؤال کردند: «شوهرت کجا است؟» گفت: نمی‌دانم! اما با دست به مستراح اشاره کرد.^۴ و به قولی، خولی در منزل «سمیه» بوده است و مأموران از او پرسیدند: «شوهرت کجاست؟» گفت: «نمی‌دانم، مدتی است از خانه بیرون رفته و از او خبری نیست». اما عیوف - که در آنجا حاضر بود - مخفی گاه خولی را به «ابو عمرة عبدالله بن کامل» نشان داد که او را یافته و اسیرش کردد.^۵

مختار که در کوچه‌ها می‌گشت، در بین راه به مأمورانی که خولی را اسیر کرده بودند رسیدند. مختار به خولی گفت: «ای خولی! تو کافری یا مسلمان؟»!^۶ گفت: «من مسلمان». مختار گفت: «اگر مسلمانی پس چرا پسر پیغمبر را کشتنی و زنانش را اسیر کردی؟»!^۷ گفت: «من تنهانبودم. افراد زیادی مثل من بودند که با من همکاری کردند». مختار گفت: «نه تو مسلمانی و نه آنان!» خولی گفت: «ای امیر! به من رحم کن!» مختار گفت: «اگر به تورحم کنم، خدا به من رحم نخواهد کرد». ^۸ سپس دستور داد و را پیش بستگان و کسانش برگرداندند و به دستور او، اول دست‌هایش را بریدند و بعد سر نحسش را از تن جدا کردند و سپس بدنش را آتش زدند. مختار از آنجا نرفت تا جسد خولی خاکستر شد. بدین

۱- انتقام یا انقلاب کوفه، محمدی، ص ۹۲.

۲- تاریخ طبری، ج ۸، ترجمه‌ی پاینده، صص ۳۳۴۹ و ۳۳۵۰.

۳- انتقام یا انقلاب کوفه، محمد حسن محمدی، صص ۹۲ - ۹۴؛ ترجمه‌ی تاریخ طبری، ص ۳۳۵۰.

۴- انتقام یا انقلاب کوفه، محمدی، ص ۹۳.

۵- انتقام یا انقلاب کوفه، محمد حسن محمدی، ص ۹۳.

۶- انتقام یا انقلاب کوفه، محمد حسن محمدی، ص ۹۳.



ترتیب، این ملعون نیز به درک واصل گردید.

عیوف (نوار) که از کشته شدن خولی خوشحال شده بود، پیش مختار آمد و گفت: «همسر شامی او از خودش نابکارتر است و همیشه به قتل حسین علیه السلام شادی می‌کند». مختار فرمان داد، سمية رانیز آورده و به قتل رساندند.^۱

ع- حرملة بن کاہل اسدی

حرملة بن کاہل در روز عاشورا، جنایت‌های هولناکی را مرتكب شد. از جمله این که وقتی امام حسین علیه السلام می‌خواست با طفل شیرخواره وداع کند^۲ و یا به مقابل سپاه آورد تا سیرابش نماید، حرملة، طلف را هدف گرفت و با تیر، گلوی کودک را پاره کرد. امام علیه السلام آن ملعون را نفرین نمود^۳. همچنین زمانی که امام علیه السلام از اسب به زمین افتاد و ضعیف شده بود و «عبدالله بن حسن» علیه السلام خود را به عمویش امام حسین علیه السلام رسانیده بود، به قول حرملة، شمشیر خود را بر امام فرود آورد. عبدالله دست خود را سپر قرار داد که دستش قطع شد و از پوست، آویزان گشت. امام برادرزاده را بغل گرفت و به سینه چسبانید. اما حرملة، تیری زد و او را در دامان عمویش، به شهادت رساند.^۴ حرملة پس از واقعه کربلا به نفرین امام حسین علیه السلام و امام سجاد علیه السلام گرفتار شد و مختار او را به سرای عملش رساند. اما دربارهٔ نحوهٔ دستگیری او دوگزارش وجود دارد. بنابریکی از روایت‌ها، حرملة بن کاہل پس از شکست خوردن سپاه عاصر، همراه بسیاری از قاتلین و عاملین کربلا به اسارت مختار در آمد. حرملة شناسایی و پیش مختار آورده شد. وقتی چشم مختار به او افتاد، به یاد مظلومیت طفل معصوم امام علیه السلام گریست و رو به حرملة گفت: «وای بر تو! آیا آنچه در کربلا انجام داده بودی کافی نبود تا این که طفل صغیر و معصوم امام را با تیر خود ذبح نمودی؟! آیا نمی‌دانستی او فرزند رسول خدا علیه السلام است؟!»^۵

سپس دستور داد او را مقابل تیرهای زهر آگین قرار داده و آنقدر زندن تاکشته شد.^۶ اما در نقل

۱- انقام یا انقلاب کوفه، محمد حسن محمدی، ص ۹۴.

۲- لهوف، ترجمه‌ی عقیقی بخشایشی، ص ۱۳۴.

۳- همان، پاورقی.

۴- همان، ص ۱۴۱ و ۱۴۳.

۵- فرجام قاتلون امام حسین علیه السلام، ضمیمه‌ی لهوف، ترجمه‌ی عقیقی بخشایشی، ص ۲۷۷



دیگر، «منهال بن عمرو کوفی» می‌گوید: به هنگام بازگشت از مکه، در مدینه به محضر امام علی بن الحسین علیه السلام مشرف شدم و سلام کردم. امام جواب داده فرمود: «منهال! چه خبر از حرمlea بن کاہل داری؟!؟ عرض کردم: من او را هنگام بیرون آمدن از کوفه سالم و زنده دیدم. امام علیه السلام دست‌های خود را به طرف آسمان بلند نمود و عرض فرمود: «خدایا! حرارت آهن را به او بچشان! خدایا! حرارت آتش را به او بچشان!» وقتی به کوفه آمدم، مشاهده نمودم که مختار بن ابی عبیده تقدی، خروج کرده است و افرادی از قاتلان امام حسین علیه السلام را به سزای عمل ننگین خود رسانده است. چون با او دوستی دیرینه‌ای داشتم، پس از چند روز سوار مرکب شده به سراغش رفتم. در بیرون در منزل خویش بود. سلام کردم. جواب مرا داد و فرمود: «منهال! مدتی است تو را نمی‌بینم. نه پیش ما می‌آیی و نه در مقابل این همه فتوحات که خداوند نصیب مافرموده است، تبریک و تهنیت می‌گویی!؟ عرض کردم: «سرورم! من در مکه بودم و به تارگی به کوفه رسیدم. قدمزنان مقداری با هم سیر نمودیم تا به محل «کناس» رسیدیم. متوقف شد. مثل این که انتظار کسی را می‌کشید.^۱ مختار از قبل گروهی را برای دستگیری حرمlea فرستاده بود که خبر داده بودند حرمlea با جمعی از همکاران جنایت‌کارش در خانه‌ی خود، پنهان شده است.^۲ منهال می‌گوید: مدتی از توقف ما در کنار «کناسه» کوفه نگذشته بود که گروهی با شتاب و شادی به طرف مختار آمدند و بشارت دستگیری حرمlea را دادند. حرمlea را دست بسته آوردند. هنگامی که نگاه مختار به او افتاد گفت: «حمد و سپاس خدای را که مرا بر تو دشمن خدا و رسول خدام ممکن ساخت». سپس گفت: «جلاد یا جزار (برنده‌ی سر، شترکش) کجا است؟» جزاری آوردند. به امر مختار، نخست دست‌ها و پاهای حرمlea را قطع کردند و او فریاد می‌کشید و کمک می‌طلبید. آتشی آمده کردند و آهنه‌ی را در آتش گداخته و سرخ نمودند و آن را در گردن حرمlea قرار دادند، گوشت بدن او می‌سوخت و او فریاد می‌زد و کمک می‌خواست تا این که گردنش قطع شد^۳ و جسدش را در آتش انداختند. منهال با مشاهده‌ی این وضعیت سه بار «سبحان الله» گفت.^۴ مختار گفت: «تبیح و تنزیه خدا زیبا و سندیده است ولی اکنون چه جای تسبیح گفتن است؟!» او جریان ملاقاتش با امام سجاد علیه السلام و نفرین آن حضرت در مورد حرمlea را تعریف کرد. مختار گفت: «تو را به خدا

۱- همان، ص ۲۷۹ و ۲۸۰.

۲- انتقام یا انقلاب کوفه، محمدی، ص ۲۷۷.

۳- فرجام قاتلون، همان، ص ۲۸۰.

۴- انتقام یا انقلاب کوفه، محمد حسن محمدی، ص ۱۰۶.



سوگند می‌دهم! آیا امام چنین نفرینی نمود؟! و تو از زبان امام سجاد علیه السلام شنیدی؟! منهال گفت: به خدا سوگند! من خودم این نفرین را از امام سجاد علیه السلام شنیدم. در این هنگام، مختار از اسب پیاده شد و دور کعت نماز شکر به جا آورد و حمد و سپاس طولانی انجام داد و به شکرانه استجابت دعای امام به دست او، روزه گرفت.^۱

۱- فرجام قاتلون، همان، ص ۲۸۰ و ۲۸۱.

آموزه‌های علوی در مدرسه حسینی

حجۃ‌الاسلام قاسم جعفری

پیروی از پیامبر

حسین طیلہ که بهترین تربیت یافته‌ی مدرسه‌ی علوی بود - در سخت‌ترین شرایط و سهمگین‌ترین عرصه‌های زندگی و حرکت عاشورایی اش، شعار پیروی از جدش رسول خدا آنکه علی و پدرش علی بن ابی طالب طیلہ را بر زبان داشت.

پیروی سنت پیامبر فارغ از قضاوت دیگران

او چون در پی ادای تکلیف بود و در این مهم به نور یقین و سراج هدایت مجّهز بود، از این که دیگران درباره‌ی او چه بگویند و فارغ از آن که با او باشند و یا بر او، به سیر خود ادامه می‌دهد و لذا در ادامه وصیت مختصر اما پر محتوای خویش می‌فرماید:

«..فَئَنْ قَبْلَنِي يَقُولُ الْحَقُّ فَاللهُ أَوْلَى بِالْحَقِّ وَمَنْ رَدَ عَلَى هَذَا، أَصْبَرْ حَتَّى يَقْضِي
اللهُ يَبْيَنِي وَيَبْيَنَ النَّوْمُ بِالْحَقِّ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ؛^۱ هر کس این عمل و روش را از من به حقیقت بپذیرد پس خداوند اولی به حق است و هر کس امتناع نموده و مرا رد کند صبر در پیش گیرم تا خدایی که بهترین داوران است بین من و آنان قضاوت کند».

۱- مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸.



شنیدن سخنان دیگران

در عین حال، امام به سخن آنان که در لباس نصیحت‌گری ظاهر شدند با کمال متنانت گوش فرا می‌داد و آنگاه هر یک را به فراخور شخصیت، موقعیت و فهمش پاسخ می‌گفت. تاریخ، گواهی می‌دهد که حتی «مروان بن حکم» - که عناد و کینه‌توزی اش با خاندان وحی و بویژه ابا عبد‌الله علیه السلام آشکار بود - وقتی به عنوان ناصح به نزد حضرت آمد حرفش را شنید. ابن طاووس نقل کرده است:

«حسین به قصد اطلاع از اخبار، صحگاهان در خارج از منزل بود که مروان بن حکم، همان انسان کینه‌توز که دیشب به ولید - حاکم مدینه - اشاره کرده بود، حسین اگر بیعت نکرد او را بکش، با او روبرو شد و گفت: **『یا أَبْاعَدِ اللَّهَ إِنِّي لَكَ نَاصِحٌ فَأَطِعْنِي تَرْشُدٌ؛ إِنِّي أَبْعَدِ اللَّهَ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ』** آنگاه که امت مبتلا به حاکمی چون یزید گردد پس خدا حافظ اسلام. آنگاه ابن طاووس، می‌نویسد: حسین علیه السلام از عاقبت امر خویش آگاه بود و تکلیفی داشت که باید در پی آن می‌رفت». ^۱

از جمله افرادی که به تناسب، در لباس نصیحت به امام ظاهر شده‌اند می‌توان به «عبدالله بن زبیر»، «ابن عباس»، «عمر بن علی الاطرف»، «محمد حنفیه»، «عمره بنت عبد الرحمن»، «عبدالله بن عمر»، «فرزدق»، «عبدالله بن مطیع» و... اشاره نمود که سخن هر یک شنیدنی و پاسخ آن حضرت شنیدنی‌تر است.

بیزاری از دین فروشان

چون روز «ترویه» فرارسید و امام، عزم خود را بر خروج از مکه جزم نمود، فرستادگان والی مکه ممانعت نموده و تصمیم گرفتند راه را بر او بینندند و چون از عهده‌ی این کار بر نیامند از دریچه‌ی دین وارد شدند لذا فریاد زدند:

『یا حُسَيْنُ أَلَا تَتَقَبَّلُ اللَّهُ تَخْرُجُ مِنَ الْجَمَاعَةِ وَتُفَرَّقُ بَيْنَ هُذِهِ الْأُمَّةِ؛ إِنِّي حُسَيْنٌ أَبْيَالٌ

۱- سوگنامه‌ی کربلا، ص ۵۲، ترجمه‌ی لهوف، دزفولی.



خدا پروا نمی‌کنی که راه جدایی از جماعت و ایجاد تفرقه بین امت را می‌پیمایی؟^۱
او که می‌دانست آن دنیا پرستان و کج فهمان این بار دین را برای نیل به اهداف شوم خویش وسیله
کرده‌اند، فریاد برآورده:

«لَيْ عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ؛ مَنْ دَرَّ
گَرُو عَمَلَ خَوِيشَمْ وَ شَمَا دَرَّ گَرُو كَرْدَهِي خَوِيدْ، شَمَا ازْ عَمَلِ مَنْ بَرَاثَتِ مَنْ جَوِيدَ وَ مَنْ نِيزْ ازْ
كَرْدَهِي شَمَا بَيْزَارَمْ»^۲

این جواب قاطع حسین علیه السلام، آدمی را به یاد سخن ناب علی علیه السلام با «اشعش بن قیس» می‌اندازد که
قصد دلジョیی و جلب تمایل حضرت به خویش را داشت آن هم با مقداری حلوا و چون می‌خواست
حضرت، متوجه این رشوه دادنش نشود، مدعی شد که این نه زکات است، نه صدقه است و نه صله،
بلکه هدیه‌ای ناچیز است
علی علیه السلام فرمود: «أَعْنَ دِينِ اللَّهِ أَيْتَتِي لِتَخْدَعَنِي؟»^۳ آیا از راه دین خدا برای فریفتن من آمدہ‌ای؟

موقع گیری در مقابل ظالم

- * امام حسین علیه السلام که خود را علوی می‌دانست در سخت‌ترین عرصه‌ها شعارش پیروی از جدش
رسول الله و پدرش علی بن ابی طالب بود «وَ أَسِيرُ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي عَلَىٰ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»
- * امام حسین علیه السلام به روشی به وصیت پدرش که فرموده بود: «كُونَا لِلظَّالِمِ حَصَماً وَلِلظَّالِمِ عَوْنَاً» عمل کرد و قیام نمود.

اخلاص کامل در عمل و مقدمات آن

- * امام حسین علیه السلام مواظب بود که عملش پاک و خالص باشد ولذا در پاکی و صافی مقدمات و مواد:
سازنده‌ی عملش دقت داشت. چون فراموش نکرده بود که پدرش می‌فرمود:
- «وَأَعْلَمُ أَنَّ لِكُلِّ عَمَلٍ بَيَانًا وَكُلُّ بَيَانٍ لَا عَنِيهِ عَنِ الْمَاءِ، وَالْمِيَاهُ مُحْتَلَفَةٌ؛ فَمَا طَابَ سَقِيَهُ، طَابَ غَرْشَهُ وَحَلَّتْ ثَمَرَتُهُ، وَمَا حَبَثَ سَقِيَهُ، حَبَثَ غَرْشَهُ وَأَمْرَتْ ثَمَرَتُهُ؛
- بدان که هر عملی چون گیاهی است؛ و هیچ گیاهی بی نیاز از آب نیست و آب‌ها نیز متفاوت

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۱۷ - ۱۸.

۲- نهج البلاغه، تامه ۲۲۴.

است. پس گیاهی که آب پاک بخورد کشتش نیکو و میوه‌اش شیرین گردد و چون با آب آلوده سیراب شود کشتش ناپاک و ثمره‌اش تلخ شود.^۱

حسین ڈاکر حق و منبه غافلان

* امام حسین علیہ السلام فراموش نکرده بود که پدرش غافلان از یاد خدا را با اغnam و احشام پرواری تشبیه کرده بود.

«مَا لِي أَرَأْكُمْ عَنِ اللَّهِ ذَاهِبِينَ، وَإِلَىٰ عَيْنِهِ رَاغِبِينَ! كَانَكُمْ تَعْمَلُو أَرَاحَ بِهَا سَائِمٌ إِلَىٰ مَرْعَىٰ وَبِيِّ، وَمَشْرَبٍ دَوِيِّ، وَإِنَّمَا هِيَ كَالْمَقْلُوفَةُ لِلْمُدَىٰ لَا تَغْرِفُ مَاذَا يُرَادُ بِهَا! إِذَا أُخْسِنَ إِلَيْهَا تَحْسُبُ يَوْمَهَا دَهْرَهَا، وَشَبَعَهَا أَمْرَهَا؛ چه شده است که از یاد خدا غافتان می‌بینم و به غیر او راغبتان می‌باشم؟ اشما گله‌ای را می‌مانید که چوپانش آن را به چراگاه و باخیز و آبشخور پر مرض برده است و آن گوسفندي را می‌ماند که برای کشتن، پرواری می‌شود و چون لحظه‌ای به او رسیدگی می‌شود گمان می‌کند همه عمرش چنین است و سیری امروزش را همه چیز می‌پنداشد.^۲

ولذا نور ایمان و مقام ذکرالله‌ی اش اجازه نمی‌داد که به وعده‌ها و باغ سبزه‌ای بنی‌امیه و دست نشاندگانشان اعتنا نماید.

ذلتستیزی

«إِنَّ الْقَوْمَ لَا يَتَرَكُونِي وَإِنَّ أَصَابُونِي وَإِنَّ لَمْ يُصِيبُونِي فَلَا يَزَالُونَ حَتَّىٰ أُبَايِعَ وَأَنَا كَارِهٌ أَوْ يَقْتُلُونِي؛ وَاللَّهُ أَيْنَ جَمَاعَتْ رَهَامِيْنَ نَخْوَاهَنْدَ كَرَدَ تَاهَ مَنْ بَرَسَنَدَ وَأَكْرَنَسَنَدَ بَهَ دَنَبَالَمَ خَوَاهَنَدَ بَودَ تَاهَ يَا باَكْرَاهَتْ بَيْعَتْ كَنَمَ وَيَا مَرَا خَوَاهَنَدَ كَشَتَ».^۳

و نیز فرمود:

«لَا وَاللَّهِ لَا أَعْطِيهِمْ يَتَدِي إِعْطَاءَ الذَّلِيلِ وَأَقْرَءُ إِقْرَارَ الْعَبِيدِ؛ بَهَ خَدَا قَسْمًا چون زبونان

۱-نهج البلاغه، خطبه ۱۵۴

۲-نهج البلاغه، خ ۱۷۵

۳-مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۲



دست به سویشان دراز نخواهم کرد و چون بردگان به التماس و اقرار نخواهم افتاد.^۱

شهادت طلبی

* امام حسین علیه السلام چون پدرش عاشق شهادت و هجرت الی الله بود. پدرش پس از جنگ احمد آرام و قرار نداشت و از شهادت خوبانی همچون حمزه عمومی پیامبر ﷺ و از قافله جاماندن خویش احساس دلتنگی می‌کرد، تا آن‌که رسول مدنی اطمینان‌ش داد و بشارت الهی را نشارش کرد که عاقبت شهادت است و او فریاد زد که این نه جای صبر است که جایگاه شکر و سپاس است.

«يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْ لَيْسَ قَدْ قُلْتَ لِي يَوْمَ أُحُدٍ حَيْثُ اسْتُشْهَدَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَأَخْرَتَ عَنِ الشَّهَادَةِ فَشَقَ ذَلِكَ عَلَيَّ فَقُلْتَ لِي أَبْشِرْ فَإِنَّ الشَّهَادَةَ مِنْ وَرَائِكَ. قَالَ لِي: إِنَّ ذَالِكَ كَذَالِكَ فَكِيفَ صَبَرُكَ إِذَا؟ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَيْسَ هَذَا مِنْ مَوَاطِنِ الصَّبَرِ وَلَكِنْ مِنْ مَوَاطِنِ الْبُشْرِيِّ وَالشُّكْرِ».^۲

حسین نیز در شروع قیامش فرمود: «ما اولهنهی إلى اسلافی اشیاق یعقوب إلى یوسف»^۳ و این، خود تفسیر دیگری بود از سخن پدرش علی که فرمود: «وَاللَّهِ لَا بُنُ أَبِي طَالِبٍ آتَئُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ إِلَى ثَدِي أُمِّهِ»

و نیز در جای دیگر برای خود و کارگزار نمونه‌ی حکومتش مالک اشتر آرزوی شهادت نمود؛ «أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَخْتِمَ لِي وَلَكَ بِالسَّعَادَةِ وَالشَّهَادَةِ»^۴

حسین از شهادت خود خبر داشت و لذا به «عمر اطراف» گفت: «أَفَتَظُنُّ أَنَّكَ عِلِّمْتَ مَا لَمْ أُعْلَمْ»^۵

صبر جمیل و حلم و علم علی گونه

* حسین به وصیت پدرش، جامه‌ی صبر پوشیده و سرتاسر وجودش حلم و برداری و دعوت

اصحاب و اهل بیت به آن بود.

۱- تاریخ طبری، ج. ۱، ص. ۴۲۵.

۲- بحار الانوار، ج. ۴۱، ص. ۷.

۳- بحار الانوار، ج. ۴۴، ص. ۳۶۶.

۴- نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۵- اللہوف، ص. ۱۰۰.



علی علیہ السلام فرمود:

«تَرَدَ رِدَاءُ الصَّبْرِ عِنْدَ السَّوَابِ
وَكُنْ صَاحِبَ الْحِلْمِ فِي كُلِّ مَشَهِدٍ
امام حسین علیہ السلام به زینب علیہ السلام توصیه می کرد «لا یَذْهِنَ حَلْمَكَ الشَّيْطَانُ»^۱

* امام حسین علیہ السلام به یاد داشت که علی فرموده بود:

«الْعَمَلُ الْعَمَلُ ، ثُمَّ النَّهَايَةُ النَّهَايَةُ ، وَالإِسْتِقَامَةُ الْإِسْتِقَامَةُ ، ثُمَّ الصَّبْرُ الصَّبْرُ ، وَ
الْوَرَعُ الْوَرَعُ ! إِنَّ لَكُمْ نِهَايَةً فَأَنْتُهُوا إِلَى نِهَايَتِكُمْ ، وَإِنَّ لَكُمْ عَلَمًا فَاهْتَدُوا بِعِلْمِكُمْ ، وَإِنَّ
لِلْإِسْلَامِ غَايَةً فَأَنْتُهُوا إِلَى غَايَتِهِ . وَآخْرُجُوا إِلَى اللَّهِ بِمَا أُفْتَرَضَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَقٍّ ، وَبَيْنَ
لَكُمْ مِنْ وَظَائِفِهِ». ^۲

بنابراین به عنوان رهرو راه علی علیہ السلام تن به بلا سپرد و اهل و عیال را بر مرکب حوادث نشاند و مال و اموال را تسليم تاراجگر زمانه نمود تا به وظیفه خود که احیای دین و میراندن بدعتها بود در قبال حضرت حق، جامه‌ی عمل پوشد و لذا به بصریان چنین نوشت:

«سَلَامٌ عَلَيْكُمْ أَمَا بَعْدُ فَإِنِّي أَدْعُوكُمْ إِلَى إِحْيَاءِ مَعَالِمِ الْحَقِّ وَإِمَانَةِ الْبِدَعِ فَإِن
تُبَحِّبُوْا تَهَبُّوْا شَبَلَ الرِّشَادِ وَالسَّلَامِ»^۳

دین داری همراه با بصیرت

* امام حسین علیہ السلام رهروی است که چون مقتداش علی علیہ السلام که در گرم‌گرم جنگ و چکاک شمشیرها به «ذعلب یمانی» فرمود: «أَفَأَعِدُّ مَا لَا أُرِي؟ مَنْ مَرِي شُوْدَ خَدَابِي رَاكِه نَمِی بَیْنَ بِرِسْتَمْ» و آنگاه توضیح داد: «لَا تُذَرِّكُهُ الْعَيْنُونَ يُمْشَاهِدَةُ الْعَيْنَانِ، وَلَكِنْ تُذَرِّكُهُ الْفُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ». ^۴ خدا رامی دید و لذا می فرمود: «عَمِيَّتْ عَيْنُ لَا تَرَاكَ»^۵

۱- دیوان امام علی، ص ۲۱، (در مصیبتهای لباس صبر بیوش تا از زیبایی صبر به حسن عاقبت دست یابی در حوادث بردبار باش چراکه حلم و بردباری چیزی جز بهترین دوست و همراه نیست).

۲- بخار الانوار، ج ۴۵، ص ۲، (مبادا شیطان صبرت را به پایان رساند).

۳- نهج البلاغه، خ ۱۷۶.

۴- الاخبار الطوال، ص ۲۳۱.

۵- نهج البلاغه، خ ۱۷۹.

۶- دعای عرفه امام حسین علیہ السلام؛ بخار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۳۹.



استقبال از سختی‌ها

* امام حسین علیه السلام در محضر پدر بزرگوارش آموخته بود که طی مسیر ایمان با همه وضوح و روشنایی اش سخت و نفس‌گیر است و در این میان، آنان که توفيق پیمایش آن را می‌باشد خاصان و مشمولین عنایت حضرت حقند که در امتحانات الهی سربلند بوده‌اند.

**«إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُشْتَصَعْبٌ، لَا يَحِمِّلُهُ إِلَّا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلإِيمَانِ،
وَلَا يَعِي حَدِيثَنَا إِلَّا صُدُورُ أَمِينَةٍ، وَأَخْلَامُ رَزِينَةٍ».**

بنابراین او می‌دانست که اهل بیت رسول خدا که بر جاده‌ی وسط و صراط مستقیمند باید سختی‌ها، غربت‌ها، تبعیدها، قلت‌یاران و تمام حرمان‌های دنیا‌یی را به جان تجربه کنند و در موعد مقرر الهی، سر و جان رانیز فدای حضرت دوست کنند «خیز لی مصراج آنا لاقیه».^۲

بر همین اساس، حسین بن علی علیه السلام که جلوه‌ای از این آیه‌ی کریمه بوده:

«قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَذْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةِ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَشَيْخَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^۳

هیچ نگرانی از عاقبت کار نداشت و با اطمینان خاطر به استقبال حوادث تلخ و شیرین می‌رفت و آنان را که در حقیقت، مقام والای امامتش را نفهمیده‌اند و گاهی از سردلسوزی و بعضی به دلیل اغراض مختلف لب به نصیحت حضرتش می‌گشودند، به فراخور شان و حال هر یک، جواب می‌داد. او از کمی یاران نیز، باکی نداشت. چون از پدرش علی علیه السلام گفته‌ای وحیانی را در ضمیر جانش محفوظ داشت که فرموده بود:

**«لَا تَسْتُوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلْبَةِ أَهْلِهِ، فَإِنَّ النَّاسَ قَدِ اجْتَمَعُوا عَلَى مَائِدَةِ
شَيْعَهَا قَصِيرٌ، وَجُوَعَهَا طَوِيلٌ؛^۴ در طریق هدایت به خاطر کمی رهروان، بیمناک نشوید چرا
که (اکثر) مردم برگرد سفره‌ای نشسته‌اند که سیری اش کم و گرسنگی اش طولانی خواهد بود».**

۱- نهج البلاغه، خ ۱۸۹.

۲- بحار الانوار، ج ۳۶۶، ۴۴.

۳- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۱۰۸.

۴- نهج البلاغه، خ ۲۰۱.



حسین مهیای فرود در بحر مصائب و سیر در بستر سنگلاخها

آنچه باعث می‌شود سیمای علی بن ابی طالب را در آینه‌ی آن بزرگ معلم عاشورا واضح‌تر به تماشا بنشینیم، آن است که او این راه مملو از سنگلاخ و سراسر پر از عقبه را در حالی تا شهادت می‌پیمود که علی رغم کمی یاران، همه‌ی وجودش سرشار از امید وافر به خالق هستی بود، چون در مکتب علی علی‌الله‌یا آموخته بود که:

«**حَقٌّ وَبَاطِلٌ، وَلُكْلٌ أَهْلٌ، فَلَيْنَ أَمِرَ الْبَاطِلِ لَقَدِيمًا قَعْلَ، وَلَيْنَ قَلَّ الْحَقٌّ فَلَرَبِّمَا وَلَعْلٌ، وَلَقَمَا أَدْبَرَ شَئِءَ فَأَقْبَلَ!**»؛ حق است و باطل و هر یک را پیروانی است، اگر امروز باطل (به حق) استیلا یافته است، از دیر زمان چنین بوده است و چنانچه (دست حق) کوتاه شده است، چه بسا و امید است که (دولتش) برآید. چون بسیار است که امری پشت نموده، ولی بازگشته است.^۱

آری، حسین آن روز که به قربانگاه می‌رفت و سرتاسر وجودش شعر شهادت می‌سرود و زبان حالش -که راستی، دل از کف طالبان حقیقت می‌ربود- این بود:

و ز پای فتاده سرنگون باید رفت	گر مرد رهی میان خون باید رفت
خود راه بگوید که چون باید رفت ^۲	تو پای به ره در نه و از هیچ مپرس

امید به انتقام الهی

رجای واثق داشت که دولت حق، پاخواهد گرفت و خون او و یارانش و در واقع نتیجه‌ی زحمات و زجرهای همه پیامبران و اولیای الهی به بار خواهد نشست. می‌دانست که خدای عزیز مقتدر در کمینگاه است و انتقام سختی در انتظار ظالمان و قاتلانش خواهد بود ولذا می‌فرمود:

«**أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى أَنَّ رَأْسَ يَحِيَّيْ بْنَ زَكَرِيَّاً** -
أَهْدَى إِلَى بَغْيِيْ مِنْ بَغَايَا بَنَى إِسْرَائِيلَ أَمَا تَعْلَمَ أَنَّ بَنَى إِسْرَائِيلَ كَانُوا يَقْتُلُونَ مَا يَبْيَنَ
طَلْوِيْقَبْرِ إِلَى طَلْوِيْ الشَّمْسِ سَبْعِينَ بَيْنَ ثُمَّ يَجْلِسُونَ فِي أَسْوَاقِهِمْ يَبْيَعُونَ
وَيَشْتَرُونَ كَانَ لَمْ يَصْنَعُوا شَيْنَا قَلَمْ يَعْجَلُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بِلَ أَمْهَلَهُمْ وَأَخْدَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ
أَخْدَ عَزِيزِ ذِي اِنْتِقَامٍ؛ از نشانه‌های پستی دنیا در نزد خدای بزرگ این است که سر پاک‌امانی

۱- نهج البلاغه، خ ۱۶.

۲- مختارنامه، عطار نیشابوری.



چون یحیی بن زکریا را برای ناپاکی از بدکارگان بنی اسرائیل هدیه می‌برند. بنی اسرائیل در فاصله‌ی طلوع فجر تا بر آمدن خورشید، هفتاد پیامبر را سر می‌برند و آنگاه توگویی هیج اتفاقی نیفتاده است که همگی مشغول خرید و فروش در بازارها می‌شوند، آری حق مهلتشان داد و آنگاه با انتقامی مقتدرانه بازخواستشان نمود.^۱

اهید به حاکمیت مستضعفان

امام از پدرش علی‌الله‌این بشارت را به یادگار داشت که روزی بالطافتی توأم با حکمت و برخاسته از علم لدنی فرموده بود:

«لَتَعْظِيْنَ الدُّنْيَا عَلَيْنَا بَعْدَ شِمَاسِهَا عَطْفَ الصَّرُوسِ عَلَى وَلَدِهَا - وَتَلَا عَقِيبَ ذَلِكَ وَتُرِيدُ أَنْ نَمُّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَتَجْعَلُهُمْ أَئْمَاءً وَتَنْجَعَلُهُمُ الْوَارِثُينَ؛
دنیا پس از چموشی و پشت پا زدنش به ما اهل بیت، چون شتری رمیده که با فرزندش نرمی می‌کند، منقاد ما خواهد شد و این برات الهی است که وراثت و حکومت مستضعفین را بر روی زمین، وعده داده است.

حسین علی‌الله‌این به خبر صدق پدرش علی اطمینان داشت. می‌دانست که مهدی علی‌الله‌این خواهد آمد. می‌دانست که پس از او اقوامی از سر اخلاص فریاد می‌زنند: «أَيْنَ الطَّالِبُ بِدَمِ الْمَقْتُولِ بِكَرِيْلَا» و روزی دعای آنان به بار می‌نشینند و ذخیره‌ی الهی برای عدالت‌گستری ظاهر خواهد شد. او شمشیر می‌کشد و انتقام همه خون‌های بناحق ریخته را باز می‌ستاند.

امیر تقوا پیشگان قبل‌گفته بود:

«فَمَا أَقْلَ مَنْ قِيلَهَا، وَحَمَلَهَا حَقَّ حَمْلِهَا! أَوْلَئِكَ الْأَقْلُونَ عَدَادًا، وَهُمْ أَهْلُ صِفَةِ اللهِ سُبْحَانَهُ إِذْ يَقُولُ: «وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِي الشَّكُورُ؛ چه کمند کسانی که تقوا را بپذیرند و آن گونه که شایسته است حامل آن باشند. اینان به لحاظ عدد اندک‌اند و همانا که خداوند سبحان

^۲ در وصفشان گفته است: «واندکی از بندگانم شکر می‌گذارند».

حسین این را می‌دانست اما این را نیز آموخته بود که باید برای شنیدن کلام تقوا، گوش، تیزکرد و با آن ملازم شد. باید آن را جایگزین گذشته کرد و «اعیضاً ها مِنْ كُلٌّ سَلَفٍ خَلَفًا وَمِنْ كُلٌّ مُخَالِفٍ

^۱. الـهـوـفـ، صـ ۱۰۲، مـقـتـلـ الـخـوارـزـمـيـ، جـ ۱، صـ ۱۹۲.

^۲. نـهجـ الـبـلـاغـ، خـ ۱۹۱.

مُوافِقاً؛ تقوا را به جای آنچه از دست رفته قرار دهید و به عوض هر کار مخالفی (که انجام می‌دادید) پیذیرید.»

باید به واسطه آن، از خواب برخاست و با تقوا روزگار سپری کرد. باید قلب را به آن مزین ساخت و گناهان را به واسطه‌اش شست. آن را دوای امراض کرد و با تلبس به آن، تا مرگ شتافت. از ناپروايان عبرت گرفت و (با تضییعش) مایه‌ی عبرت مطیعان نشد. (برگرفته از ادامه خطبه)

دینداری همواه با غیرت و حمیت

آن روز حسین علیه السلام در محضر معلمش نشسته بود و علی علیه السلام آن استاد بی‌بدیل، موضوع عصبیت را تبیین می‌کرد به اینجا رسید که فرمود:

«اگر به ناچار باید تعصب پیشه کرد پس باید در (تحصیل) خصال کریمه و اعمال پسندیده و امور محموده که بزرگان و اصل و نسب داران از یکدیگر گوی سبقت می‌ربایند، باید تعصب ورزید.

پس برای خصیصه‌های نیکو چون همسایه‌داری، وفا به عهد، و پیروی از نیکی‌ها، سرپیچی از تکبر، کسب فضیلت و خودداری از عهده‌شکنی و بزرگ شماری قتل، انصاف نسبت به خلق و کظم غیظ و پرهیز از فساد، (برای چنین اموری) تعصب ورزید.»^۱

آری حسین علیه السلام در محضر پدرش علی علیه السلام درس حمیت و عصبیت فراگرفته بود. اما نه از نوع عصبیتی که جاهلان و سفیهان گرفتار آنند، نه از نوع عصبیتی که شیطان رجیم در دامش افتاده بود و نه از سنخ تعصبات متوفین (مرفهان بی‌درد) که به افزونی مال و فرزند تفاخر می‌ورزند، بلکه تعصب به تفسیر علی علیه السلام یعنی در کسب حلقیاتی که همگان بر آن غبطه می‌خورند و آرزوهایی بلند و مقامات علیه و آثار ارزشمند.

مبارزه با بازگشت به سوی باطل

طنین صدای خوش الحان پدرش علی علیه السلام هنوز برگوش جانش زمزمه می‌شد که در عتاب مردم حق گریز و منطق سنتیز آن دیار می‌گفت:

۱- نهج البلاغه، خ ۹۲.



«شما پس از آن که هجرت نمودید به خوی اعرابی بازگشtid و پس از محبت و یکدلی تشتت و طائفه‌گری را برگزیدید. از اسلام، جز نامش چیزی ندارید و از ایمان، جز آدابش نمی‌شناسید. آتش جهنم را بر ذلت دنیایی ترجیح می‌دهید تو گویی می‌خواهید با وارونه کردن دین، حریمیش را بدرید و میثاقش را که خداوند (چون) حرمی امن بر روی زمینش نهاده است، بشکنید»^۱

حسین مدرس عزتمندی حقیقت نگرانه

حسین علیه السلام همان درس را که علی علیه السلام در رد این اخلاق رشت بیان داشت، به گونه‌ای دیگر بازگو کرد تا شاید گوش شنواری پیدا شود و به سرای حقیقت ره پیماید و یا لاقل حجت برایشان کامل گردد و عذر و بهانه‌های جاهلانه شان، در محضر رب العالمین زایل شود، «لِيَهُكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ يَعْيَةٍ وَ يَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ يَعْيَةٍ»^۲ پس فریاد برآورد:

الْمَوْتُ أُولَئِنَّ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ
أَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلَىٰ أَلِيتُ أَنْ لَا أَنْشَنِي
أَحْمَى عِيَالَاتِ أُبَيِّ أَمْضَى عَلَىٰ دِينِ النَّبِيِّ؛
إِنِّي مَرْدَمٌ! شَعَارُ مِنْ أَيْنَ اسْتُ، مَرْگَ از ذلت و خواری بِهٗتَرَ است و سرافکندگی دنیا بر آتش جهنم ترجیح دارد. من پور علی ام و سوگند خورده‌ام که (در برابر ظلم) سر خم نکنم و از خاندان پدرم دفاع کنم و بر طریقت پیامبر سیر نمایم.^۳

منطق ابو جهل ترجیح آتش!

نمونه‌ی بارز عمل به شعار جاهلانه‌ی «النَّارُ وَ لَا الْعَارُ» را می‌توان ابو جهل معرفی کرد که چون رزم‌منده‌ی مسلمان «ابن مخزوم» در جنگ، بر سینه‌اش نشست تا سرش را ببرد گفت: مرا نکش. ابن مخزوم گفت: اگر اسلام را بپذیری و شهادتین را بگویی رهایت می‌کنم». آن متعصب جاهل پاسخ داد: «آتش ابدی را بر ننگ دنیایی ترجیح می‌دهم».

ابن زیاد یکی از همین جاهلان بدمیرت بود که چون یزید، دستور قتل حسین علیه السلام را بر او صادر

۱- نهج البلاغه، خ. ۱۹۲.

۲- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۴۲.

۳- بحار الانوار ج ۴۵، ص. ۴۹



کرد و تهدید نمود اگر چنین نکنی، چنان کنم که به مقام بردگی و بندگی سبقت بازگردی.^۱ او به خاطر پرهیزار ذلت دنیایی، ننگ ابدی و آتش بی منتهای جهنم را با آغشتن دستان ناپاکش به خون حسین علیه السلام بر خویش هموار کرد.

ابن ابی الحدید معتلی این درس بزرگ را که حسین علیه السلام به انسانها آموخت و تنها یکی از جلوه‌های مشعشع حمامه‌ی کربلاست چنین توصیف می‌کند:

«سَيِّدُ أَهْلِ الْأَبَاءِ الَّذِي عَلِمَ النَّاسَ الْحَمِيمَةَ وَالْمَوْتَ تَحْتَ ظَلَالِ الشَّيْوِفِ اخْتِيَارًا لَهُ عَلَى الدِّينِ، أَبُو عَبْدِ اللَّهِ، الْحُسَيْنُ بْنُ عَلَىٰ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلِيَّهِ الْأَمَانُ وَأَصْحَابِهِ: فَأَنْفَ مِنْ الْذُلِّ وَخَافِ مِنْ أَبْنِ زِيَادٍ أَنْ يَتَالَهُ يَنْتَوِعُ مِنَ الْهَوَانِ إِنْ لَمْ يَتَقْتُلُهُ فَأَخْتَارَ الْمَوْتَ عَضْلَى ذَلِكَ؛^۲ سرور گردن فرازان - که درس غیرت و مردانگی و مرگ در سایه‌ی شمشیرها، به جای پذیرش پستی و ذلت را به انسان‌ها آموخت - ابا عبدالله حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام بود که به او و یارانش، پیشنهاد امان شد اما از خواری سر بر تافت و از بیم آن که مبادا به فرض انصراف ابن زیاد از قتلش دچار تحقیرها و توهین‌ها گردد، مرگ را ترجیح داد.»

علی علیه السلام که مثال اعلای تقوای پیشگان است و پارسایی او دوستان را در عجب فرو برده و دشمنان را به پای اعتراض کشانده است، بازبایی تمام، به وصف متقدین می‌پردازد و از جمله می‌گوید:

«فِي الزَّلَازِلِ وَقَوْرَ وَفِي الْمَكَارِهِ صَبُورٌ... لَا يَدْخُلُ فِي الْبَاطِلِ وَلَا يَخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ»^۳

و حسین علیه السلام تمام حوادث و مصایب زلزله‌سان را با کمال متنانت و آرامش و درایت و تأمل، استقبال نمود و هیچ‌گاه از جاده‌ی حق و هدایت، پا فراتر ننهاد و در هیچ مرحله‌ای از زندگانی پر برکتش، بویژه از بدوان تا ختم قیام حمامی اش، به پیمودن باطل نیندیشید. راستی که حمامه‌ی کربلا و مدرسه‌ی حسینی تکرار دروس مدرسه‌ی علوی بود. خوشابه حال آنان که شاگرد این مدرسه شدند و از آن، دهها و صدها درس زیبا و خواندنی و آموختنی در ابعاد مختلف حیات، آموخته و به کار بستند.

۱- تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۶۵.

۲- شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۴۹.

۳- نهج البلاغه، خ ۱۹۳.

فلسفه‌ی عزاداری

رضا کیلانی*

چکیده

hadθe‌ای بزرگ، در مقطعی از زمان اتفاق می‌افتد. گروهی اندک با امکانات و تجهیزات محدود، مقابل جمعیتی زیاد با تجهیزات فراوان می‌ایستد. امام حسین علیه السلام که در گروه اول قرار دارد، چون جان و مال و ناموس را همراه دارد، شأنی عظیم می‌باشد.

مراسم عزای حسینی، با بازگشت اسب بدون سوار حضرت، آغاز شد و در ادامه به زمان حاضر کشیده شد. اما عزاداری برای چیست؟ چرا باید عزاداری کرد؟ دارای ابعادی است که به آن می‌پردازیم:
الف) هماهنگی فطری انسان‌ها با داستان مظلومیت امام حسین علیه السلام - دیدن آن همه ظلم بر خاندان حسین علیه السلام، اشک هر انسانی را جاری می‌سازد و تحت تأثیر عواطف، مجالس امام شکل می‌گیرند و هدف او بیان می‌گردد.

ب) رهنمودهای دینی در خصوص مراسم عزاداری - قرآن کریم، از گریه یعقوب در فراق یوسف یاد می‌کند و چنانچه این کار اشکالی داشت، منعی می‌آمد و گریه بر حسین نیز خدش دار می‌شد. مگر حسین فرزند رسول خدا علیه السلام و محبوب او نبود؟ در متون دینی ما، شاهد سوگواری ائمه و توصیه‌ی آنان به عزاداری امام حسین علیه السلام هستیم.

محبت به ذوی القربی در قرآن آمده است و اندوه در واقعه کربلا، اظهار محبت به ذوی القربی است. تعظیم شعائر الهی نیز در قرآن مورد توجه قرار گرفته که بزرگداشت آن شعائر، موجب تقوی قلب است، زیرا در مراسم عزای حسین علیه السلام، راه و هدف او بیان می‌گردد.

در سیره رسول اکرم علیه السلام نمونه‌های تاریخی نظری گریه بر حمزه، جعفر بن ابی طالب، خدیجه، ابراهیم فرزند پیامبر و امام حسین علیه السلام وجود دارد. سیره‌ی معصومین نیز مشحون از این سوگواری‌ها و گریه‌های است.

* کارشناس ارشد فلسفه و کلام.

مقدمه

در مقطعی از تاریخ زندگانی بشر، حادثه‌ای بزرگ و حماسه‌ای شورانگیز اتفاق افتاد که با ملاحظه‌ی جمیع خصوصیات، در تاریخ بشر بی نظیر است. فرزند رسول خدا^{الله عزوجلی} برای احیای دین اسلام و جلوگیری از انحراف و کجروی‌هایی که به وسیله‌ی حکام اموی در حال شکل‌گیری و انجام است، آن هم نه به تنها‌ی بلکه با تمام آبرو و با به میدان آوردن زنان، کودکان، جوانان و نوجوانان، با اخلاص کامل و برای احیای سنت امر به معروف و نهی از منکر به میدان مبارزه و حماسه و شهادت می‌آید.

گروهی اندک در برابر جمعیتی زیاد، اهل بیت پیامبر^{الله عزوجلی} در برابر کسانی که به ظاهر ادعای مسلمانی دارند و به تجهیزات و نفرات و سواران ورزیده، مجهزند. در این جبهه، نور چشم رسول خدا^{الله عزوجلی}، حسین بن علی^{الله عزوجلی} و فرزندان او قرار دارند و در آن جبهه جاهلان و کینه توزان و ریاست طلبان قرار دارند. در این جبهه اهل بیت امام حسین^{الله عزوجلی} و زنان و کودکان و جوانانند و در آن جبهه مردان آمده برای اجرای اجرای دستور و تاختن بر اهل حرم و به اسارت گرفتن ایشان. در این جبهه کودکان تشنه و بی قرار امام^{الله عزوجلی} قرار دارند و در آن جبهه سنگ‌دلان به ظاهر انسان.

امام حسین^{الله عزوجلی} خود را معرفی می‌کند که فرزند رسول خدا^{الله عزوجلی} می‌باشد و در صدد است با منطق و گفتار، فطرت افسرده‌ی آنان را بیدار سازد. ولی با هیاهوی مخاطبان رو به رو می‌شود تا صدای او و گفتار به حق او را کسی نشنود، تا مباداً فطرتها را بیدار سازد و هیمنه‌ی لشکر باطل در هم شکسته شود.

امام حسین^{الله عزوجلی} تنها جان خویش را در طبق اخلاق نگذاشته بلکه هر آنچه داشته است از جان و مال گرفته تا جوانان و نوجوانان و حتی کودکان شیرخوار، همه را به میدان آورده است. همه را با



اخلاص کامل، برای احیای دین خدا تقدیم نموده است و بدین سبب، در پیشگاه حضرت حق دارای مرتبی بس عظیم در دنیا و آخرت است.

اولین سوگواری

پس از شهادت آن حضرت و شهادت اولاد و اصحابش، مراسم عزاداری آغاز شد. شاید بتوان گفت اولین مراسم عزاداری زمانی بود که اهل بیت امام حسین علیهم السلام با شنیدن صدای اسب آن حضرت در نزدیکی خیمه‌ها متوجه شدند که اسب، بدون صاحب آمده است. زنان حرم و کودکان امام حسین علیهم السلام بیرون آمدند و متوجه شدند که نور چشم پیامبر ﷺ در میدان نبرد بر زمین افتاده است.

در ادامه‌ی اسارت نیز اهل بیت علیهم السلام در سوگ شهادت آن حضرت و همراهانش بارها گریستند؛ چه آنجاکه اهل بیت امام علیهم السلام را برای بردن به کوفه از کنار اجساد مطهر شهدا عبور می‌دهند و چه آنجا که دختر خردسال امام علیهم السلام، پدر را طلب می‌کند و چه در هنگام سخنرانی پر شور و تاریخی حضرت زینب علیهم السلام در دارالاماره‌ی «ابن زیاد» و سخنرانی آن حضرت خطاب به مردم کوفه و سخنرانی در مجلس یزید.

کسانی که شاهد واقعه‌ی عاشورا بودند، در باقی عمر خود، هیچ‌گاه از یاد آن شهدا و خصوصاً حضرت امام حسین علیهم السلام غافل نمی‌شدند و پیوسته مجالس عزا و گریه برپا می‌نمودند. از جمله کسانی که شاهد وقایع جانسوز کربلا بوده، حضرت امام زین العابدین علیهم السلام است.

به فرموده‌ی امام صادق علیهم السلام:

«علی بن حسین علیهم السلام تا بیست سال پس از واقعه‌ی کربلا می‌گریست و هرگاه غذایی در نزد آن

حضرت می‌گذاشتند اشک از دیدگانش جاری می‌شد». ^۱

عزاداری بوای چیست؟

اما به راستی این همه عزاداری و اشک ریختن برای چیست؟ چرا رسول خدا علیه السلام و امامان معصوم علیهم السلام در سوگ شهادت امام حسین علیهم السلام و یارانش می‌گریستند؟ چرا مسلمانان، بخصوص شیعیان در ماه‌های محرم و صفر و روزهای تاسوعاً و عاشوراً این همه مراسم عزاداری برپا می‌کنند و

۱ - بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۲۶۴ و ج ۴۶، ص ۱۱۰؛ مکارم الاخلاق، ص ۳۱۶.

می‌گریند و دیگران را به گریه می‌اندازند. دسته‌جات گوناگون سینه‌زنی راه می‌اندازند و مجالس سخنرانی برپامی‌کنند؟ مگر نه این است که امام حسین علیه السلام با قیام و شهادت در راه خدا به پیروزی و فوز عظیم دست یافت پس چرا برای به پیروزی رسیدن آن حضرت، عزاداری می‌کنیم؟ از سوی دیگر، عده‌ای مشروعیت این مراسم را زیر سؤال می‌برند و می‌گویند چنین مراسمی در زمان رسول خدا علیه السلام به این شکل خاص وجود نداشته است. لذا با هر نوع مجلس سوگواری و عزاداری برای شهیدان راه خدا مخالفت می‌کنند!^۱

برای پاسخگویی به این سؤال باید مسأله را از زوایای مختلف بررسی کرد تا معلوم شود که آیا تشکیل مجالس عزاداری، بدعت و شرك می‌باشد یا احیای توحید و دین خداست؟

الف) هماهنگی فطرت آدمی با داستان مظلومیت امام حسین علیه السلام

یکی از ابعاد مسأله‌ی عاشورا، بعد فطري آن است. هر انسان بی‌غرض، وقتی داستان کربلا و حماسه‌ی روز عاشورا و اسارت اهل بیت امام حسین علیه السلام و این که آنان با چه هدف و منظوری به میدان شهادت آمده بودند را مورد مطالعه قرار دهد خواهد دانست که آنان برای زنده کردن سنت نبوی علیه السلام و نجات بشریت از ظلمت جهل و فساد و انحراف، جان خویش را تقدیم کردند. آنان کسانی بودند که برای این هدف بزرگ، جوانان خود را فدا کردند، کودکان خود را به میدان آورده و تشنگی و سختی و اسارت را به جان خریدند. با ملاحظه‌ی این حوادث، اشک انسان جاری می‌شود. دیدن آن همه ظلم و ناجوانمردی نسبت به اهل بیت پیامبر علیه السلام، قلب هر انسانی را جریحه‌دار می‌سازد، به خون غلتیدن طفل خردسال آن حضرت، رویارویی جوانان و نوجوانان امام حسین علیه السلام با لشکر سر تا پا مسلح دشمن و به شهادت رسیدن آنها، همچنین به شهادت رسیدن نور چشم رسول خدا علیه السلام، حضرت امام حسین علیه السلام و دهها منظره‌ی دیگر در حماسه‌ی جاویدان عاشورا، اشک را بی اختیار از دیدگان جاری می‌سازد.

اگر غیر شیعیان و حتی غیر مسلمانان، حماسه‌ی پر شور عاشورا و کربلا را در ذهن خود مجسم سازند، عواطف انسانی آنان را تحت تأثیر قرار خواهد داد. این یک امر فطري است که آدمی نسبت به ظلم ظالم، خشمگین شده و به طور علنى بر او می‌شورد و اگر نتواند خشم خود را اظهار کند در درون،

۱ - وهابیان و گروهی از اهل سنت معتقدند که راه اندازی این مجالس بدعت و شرك است.



نسبت به ظالم، احساس نفرت و بیزاری پیدا می‌کند و از آن طرف با مظلوم همدردی می‌نماید. وقتی مظلومیتی به سرحد مظلومیت امام حسین علیه السلام و یارانش در کربلا می‌رسد، بدیهی است که اشک‌ها روان می‌شود و مجالس سوگواری و ذکر مصایب آنان تشکیل می‌گردد و پیروان و محبین و حتی غیر مسلمان‌ها به یاد آن شهداء، هر سال، در هر کوی و برزن، مجالس و محافل سوگواری بر پا می‌کنند.

هدفی را که امام حسین علیه السلام در قیام و شهادت خود دنبال نمود تنها نجات مسلمانان از دست حاکمان ستمگر و منحرف زمان خود نبود؛ بلکه هدف بزرگ او، نجات بشریت از منجلاب ضلالت، شرک و فساد است و به فرموده‌ی رسول خدا علیه السلام:

«إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحُ الْهُدَىٰ وَ سَفِينَةُ النَّجَاهِ»

او با قیام خود توانست انحرافات و کجری‌هایی که پس از رحلت رسول خدا علیه السلام به دست جاهلان و مغرضان اموی ایجاد شده بود را بر ملاسازد و نه تنها مسلمانان بلکه بشریت را به سنت اصیل نبوی علیه السلام متوجه نموده و آنان را به مبارزه با هر نوع انحراف و کجری در طول تاریخ دعوت نماید.

بدیهی است که هر انسانی ولو غیر مسلمان، وقتی جانبازی، ایثار و فداکاری حسین بن علی علیه السلام و یاران باوفایش را می‌شنود و آن خاطرات را در ذهن خود مجسم می‌سازد به طور غیر اختیاری، دیدگانش از اشک پر می‌شود و در مجالس آن حضرت شرکت می‌کند و سوگواری آن امام را پیشه‌ی خود می‌سازد.

ب) رهنمودهای دینی در خصوص مراسم عزاداری

آنان که به مراسم عزاداری شیعیان و مسلمانان در خصوص شهدای دین خدا و بخصوص حضرت امام حسین علیه السلام خرد می‌گیرند و آن را مخالف با توحید می‌پندازند به آیات قرآن توجه نکرده‌اند.

در اینجا لازم است به ذکر ایاتی در این خصوص، تبرک جوییم:

۱- آیاتی از قرآن کریم:

الف) گریه بر یوسف:

قرآن می‌فرماید حضرت یعقوب علیه السلام در فراق فرزند دلبدنش، حضرت یوسف علیه السلام شب و روز آرام نداشت. دائم به باد یوسف علیه السلام بود و اشک از دیدگان فرومی‌ریخت تا آنجاکه بینای اش از بین رفت و



چشمانش سفید شد و این در حالی بود که حضرت یوسف علیه السلام زنده بود و حضرت یعقوب علیه السلام نیز می‌دانست که یوسف علیه السلام زنده است.

«وَأَتَوْلَى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَنِ عَلَى يُوشَّفَ وَإِيَّضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ وَإِنَّهَا رَوْيَ بِرَغْدَانَ وَكَفَّتْ: افْسُوسَ بِرِّ يُوسُفَ! وَچشمان او از اندوه سفید شد. اما خشم خود را

^۱ فرو می‌برد (و هرگز کفران نمی‌کرد).^۲

«قَالُوا تَالِلِ تَقَتَّا تَذَكُّرُ يُوشَّفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ؛ گفتند: به خدا

قسم تو آنقدر یاد یوسف می‌کنی تا در آستانه‌ی مرگ قرارگیری یا هلاک گردد!»^۳

آنان که گریستن بر اباعبدالله الحسین علیه السلام رامورد اشکال قرار می‌دهند در مورد گریستن حضرت یعقوب در فراق یوسف علیه السلام چه می‌گویند؟ اگر گریستن در فراق یا فقدان یک شخصیت والا و یک انسان کریم و بزرگوار اشکال دارد چرا این اشکال را درباره‌ی گریه‌های یک پیامبر الهی در فراق فرزندش مطرح نمی‌کنند؟ و اگر گریستن در حق انسان‌های صاحب شأن و مقام الهی بی‌اشکال است؛ چرا در حق حسین بن علی علیه السلام و فرزندان و یارانش اشکال داشته باشد؟.

مگر حسین بن علی علیه السلام فرزند پیغمبر خدا علیه السلام نیست؟! مگر حسین علیه السلام همان کسی نیست که هرگاه در کودکی به نزد پیامبر علیه السلام می‌رفت آن حضرت، او را در آغوش می‌کشید و بر صورتش بوسه می‌زد و به یاد شهادتش می‌گریست؟!

مگر امام حسین علیه السلام و همراهان آن حضرت، جز برای احیای اسلام و جلوگیری از انحراف در مسیر اسلام اصیل، قیام کردن و باخون خود به نهال نوپای اسلام، حیاتی جاودانه و ابدی بخشیدند؟! مگر پیامبر خدا علیه السلام برای مصائبی که امام حسین علیه السلام با آنها رویرو خواهد شد اشک از دیدگان مبارکش جاری نمی‌شد؟!

مگر امامان معصوم یکی پس از دیگری در سوگ حسین بن علی علیه السلام نگریستند، و دیگران را نیز دعوت به گریستن در حق آن مظلوم ننمودند؟!

بنابراین جای هیچگونه تردیدی نیست که عزاداری و تشکیل مجالس سوگواری در حق ذریه‌ی رسول خدا علیه السلام و امام حسین نه تنها بدعت و ناصواب نیست؛ بلکه موافق با روح آیات قرآنی و سیره‌ی نبوی علیه السلام بوده و برای احیای امر دین، لازم و ضروری است.

۱- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۸۴.

۲- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۸۵.



ب) محبت به ذوی القربی

قرآن کریم به ما دستور می‌دهد که به بستگان و خویشاوندان پیامبر گرامی اسلام ﷺ مهر بورزیم.

در سوره‌ی شوری می‌خوانیم:

**«فُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَىٰ؛ بَغْوَ مِنْ بَرِ رسالتِ خویش، مزد و اجری
جز ابراز علاقه و دوستی به خویشاوندانم نمی‌خواهم»^۱.**

محبت ورزیدن به ذوی القربی مصاديق متعدد دارد. یکی از مصاديقش این است که در شادی آنان شاد و در حزن ایشان، اندوهناک باشیم.

چه اندوهی بالاتر از اندوه واقعه‌ی کربلا و شهادت انسان‌های پاک و والا مقام، و در رأس آنان شهادت امام حسین علیه السلام و همچنین اسارت اهل بیت پیامبر ﷺ که یاد شهدا را زنده نگه داشتند و راه آنان را ادامه دادند. آیا کسانی که در یاد آن جانفشنانی‌ها، ایثارها، از خود گذشتگی‌ها، و به یاد آن پاک‌باختگانی که فقط برای رضای خدا، جان و همه چیز خود را در راه احیای دین خدا بذل کردند، مراسمی برپا کنند، اشکی بریزند و شأن و مقام آنان را زنده نگه دارند، مرتکب کار نادرستی شده‌اند؟ آیا مراسم عزاداری آنان جلوه‌ای از اظهار مودت و دوستی به ذوی القربای پیامبر ﷺ نیست؟!

ج) تعظیم شعایر الهی

قرآن کریم به ما گوشزد می‌کند که تعظیم شعایر الهی، نشانه‌ی تقوای قلوب و پرهیزکاری دل‌هاست.

در سوره‌ی حج می‌فرماید:

«وَمَن يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَعْوَيِّنِ الْقُلُوبِ؛ هر کس شعایر الهی را بزرگ دارد، این کار از تقوای دل‌ها است»^۲.

«شعائر» جمع «شعیره» به معنای علامت و نشانه است و مقصود، نشانه‌های وجود خدانيست؛ زیرا همه‌ی عالم، نشانه‌ی وجود اوست و بزرگداشت هر آنچه در عالم وجود است، نشانه‌ی تقوای الهی نیست. بلکه مقصود از شعایر الهی در اینجا، نشانه‌های دین خدادست.

۱ - سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۳.

۲ - سوره‌ی حج، آیه‌ی ۳۲.



قرآن کریم در سوره‌ی بقره «صفا و مروه» را از شعایر الهی برشمرده است.^۱

همچنین شتری که برای نحر سوق داده می‌شود از شعایر الهی شمرده شده است. در سوره‌ی حج می‌فرماید: «و شترهای فربه را (در مراسم حج) برای شما از شعایر الهی قرار دادیم»^۲ مجموع مناسک حج، شعایر الهی است؛ چراکه نشانگر دین توحیدی است و تعظیم آن مایه‌ی تقرب به خدا و تقوای قلوب است.

اگرچه در این آیات، شعایر الهی در خصوص اعمال و مناسک حج مطرح شده است ولکن می‌توان گفت شعایر الهی منحصر به مناسک حج نبوده بلکه هر چیزی که شعار و نشانه‌ی دین خدا باشد، تعظیم و بزرگداشت آن لازم و ضروری بوده و نشانگر تقوای قلوب است.

از جمله‌ی شعایر الهی و نشانه‌های دین خدا، وجود انبیا و اولیای الهی است. آنان که تمام وجود و هستی خود را وقف خدمت به دین خدا و تبلیغ و گسترش دین الهی نموده‌اند. آنان به طور عموم، نشانه‌های دین خدایند و شخص رسول گرامی اسلام ﷺ و ائمه‌ی هدیٰ ﷺ به طور خاص، نشانه‌های دین اسلام بوده و تعظیم و بزرگداشت منزلت آنان و پیروی از دستورات ایشان مایه‌ی تقرب به پروردگار متعال می‌باشد.

تعظیم و بزرگداشت مقام این اولیای الهی چگونه است؟ روشن است که بهترین راه برای تعظیم آنان حفظ مکتب و راه و رسم آنها و زنده نگه داشتن یاد و نامشان است.

آیا حسین بن علیؑ جان خود و فرزندان و یارانش را در راه دین خدا و مکتب رسول خدا ﷺ تقدیم نکرد؟ آیا جز این بود که آن حضرت برای تعظیم و بزرگداشت و احیای سنت نبوی ﷺ قیام کرد و به شهادت رسید؟!

آیا شهادت آن حضرت در تاریخ اسلام، نقطه‌ی عطف به حساب نمی‌آید؟ آیا صدھا قیام حسینی و علوی در طول تاریخ اسلام، علیه حاکمان ستمگر و مخالفین اسلام و رسول خدا ﷺ از نهضت عاشوراً الهام نگرفته‌اند؟!

آیا جز این است که در مراسم عزاداری سالار شهیدان، راه و هدف آن حضرت زنده می‌شود؟ در این مجالس، شیعیان توضیح آیات قرآنی و شرح احادیث نبوی و گفتار ائمه‌ی معصومین ﷺ را می‌شنوند و با راه و هدف آن بزرگواران آشنا می‌شوند. عده‌ای در قالب شعر به بیان ویژگی‌های آن

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۸.

۲- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۳۶.



انسان‌های پاک می‌پردازند، عده‌ای هم برای پیوند خوردن و هماهنگ شدن با اهداف امام حسین علیه السلام می‌گریند یا بر سینه می‌زنند و شیون می‌کنند.

در حقیقت، عزاداری شیعیان، برای ابراز عشق و محبت به مولایشان حسین بن علی علیه السلام و همه‌ی شهیدان راه فضیلت است. همچنین با او پیوند می‌بندند تا راه او را، مکتب و مرام او را و ظلم ستیزی او را ادامه دهند و همچون او در راه تعظیم شعایر الهی و حفظ دستورات آسمانی اسلام از کجی‌ها و ناراستی‌ها، قدم بردارند.

۲ - سیره‌ی رسول خدا صلوات الله عليه و آله و سلام در خصوصیات گریستان بر شهدا

الف) گریستان برای حمزه

بعد از جنگ احد، هنگامی که رسول خدا صلوات الله عليه و آله و سلام می‌بیند زنان مسلمان بر شوهران و فرزندان خود می‌گریند اما حمزه شیون کننده‌ای ندارد، زنان را به گریه و سوگواری برای عمومی بزرگوارش فرا می‌خواند و می‌فرماید: «ولکن حمزه لا بو اکی له؛ اما عمومیم حمزه، گریه کنندگانی ندارد».^۱

ب) گریستان برای جعفر بن ابی طالب

وقتی خبر شهادت «جعفر بن ابی طالب» پسر عمومی پیامبر صلوات الله عليه و آله و سلام به آن حضرت رسید، در حالی که می‌گریست دیگران را نیز به گریه بر جعفر ترغیب می‌نمود و می‌فرمود: «علی مثل جعفر فلیکِ البواکی؛ گریه کنندگان باید بر مثل جعفر بگریند».^۲

ج) اندوه رسول خدا صلوات الله عليه و آله و سلام در فقدان حضرت خدیجه علیها السلام و حضرت ابوطالب علیه السلام بارحلت این دو بزرگوار، آن حضرت تایک سال در سوگ و عزا بود؛ به طوری که این سال در تاریخ اسلام به «عام الحزن» مشهور گردید.

د) اندوه رسول خدا صلوات الله عليه و آله و سلام برای از دستدادن فرزند خود ابراهیم

در سال هشتم هجرت، «ابراهیم» فرزند رسول خدا صلوات الله عليه و آله و سلام وفات نمود و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد. در فقدان آن کودک، اشک از دیدگان رسول الله صلوات الله عليه و آله و سلام جاری شد.

در بیان دیگری امده است که ابراهیم در دامان پیامبر صلوات الله عليه و آله و سلام بود و جان می‌داد. آن حضرت

خطاب بدوفرمود:

«فرزندما ما برای تو غمناک هستیم، چشم می‌گرید و دل می‌سوزد اما چیزی که موجب

۱- الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۷۵.

۲- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۷۶؛ اسد الغابة، ج ۲، ص ۲۸۹؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۱۱.



نارضایتی خداوند گردد بر زبان نمی آوریم». ^۱

ه) گریستان بر امام حسین ع

راوی می گوید: با علی ع هنگامی که به صفين می رفت همراه بودیم. چون به سرزمین نینوا (کربلا) رسیدند اکبر: «صابر باش ای حسین! صابر باش ای حسین، در کنار نهر فرات!» پرسیدم: ای امیر مؤمنان منظورتان چیست؟ فرمود: «روزی بر پیامبر خدا صلوات الله علیه و آله و سلم وارد شدم. دیدم چون ابر بهاری می گردید. گفتم: یا رسول الله! چرا این چنین می گرید؟! فرمود: پیش از تو پیک وحی (جبرئیل) به من خبر داد که فرزندم حسین ع در کنار فرات کشته می شود». ^۲

از آنچه نقل شد دانسته می شود که رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم در سوگواری و گریستان بر بزرگانی چون حمزه و جعفر بن ابی طالب اجازه فرموده است.

آیا مقام امام حسین ع در نزد خدا از مقام این بزرگان کمتر است؟! به یقین برای آن جناب در پیشگاه حضرت حق، شأن و مقامی بس عالی وجود دارد، پس چرا ما در سوگ حسین بن علی ع نگریم و یاد او را زنده نگه نداریم؟!

گریستان بر شهداء امری نبوده است که رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم از آن منع کرده باشد و حتی در مورد حضرت فاطمه ع نقل شده است که هر جمیع قبر عمومیش حمزه را زیارت می فرمود و در کنار قبرش نماز می خواند و گریه می کرد. ^۳

۳- سیره‌ی عملی ائمه‌ی معصومین:

ائمه‌ی معصومین ع، پیروان خود را دعوت می نمودند که برای حسین بن علی ع عزاداری کرده، اشک بریزند و خود نیز چنین بوده‌اند. در این زمینه روایات فراوانی وجود دارد که تنها به ذکر یک روایت در مورد حضرت امام باقر ع و یک روایت از حضرت امام رضا ع می پردازیم:

علقمة بن محمد حضرمی روایت می کند:

«امام باقر ع برای حسین بن علی ع گریه می کرد و ناله سر می داد و به هر کس هم که در خانه‌اش بود دستور می داد گریه کند. در منزل آن حضرت، مجلس عزا و سوگواری تشکیل

۱- بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۹۰.

۲- مستند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۵۸.

۳- سنن بیهقی، ج ۴، ص ۷۸۸؛ مستدرک الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج ۱، ص ۳۷۷.



می‌گردید و آنان مصیبت حسین علیه السلام را به هم تسلیت می‌گفتند.^۱

امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

«روش همیشگی پدرم امام موسی بن جعفر علیه السلام این بود که هرگاه ماه محرم فرا می‌رسید پیوسته اندوهناک بود و خندهای در چهره نداشت تا دهه‌ی عاشورا سپری شود. روز عاشورا، روز گریه و سوگواری و مصیبت او بود و می‌فرمود: هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ علیه السلام». ^۲

آیا عزاداری بدعت است؟

از آنجه گفته شد دانسته می‌شود که نه تنها عزاداری برای سید الشهداء علیه السلام بدعت نیست بلکه موافق با آیات قرآن و سیره‌ی عملی رسول خدا علیه السلام و ائمه‌ی معصومین علیهم السلام است.

اما در خصوص شکل برگزاری مراسم و سینه زنی، زنجیرزنی، به راه افتادن دسته‌جات عزادار، برافراشتن پرچم‌ها و علم‌ها و کوبیدن بر طبل‌ها و...، اینها نیز هیچکدام مخالف با شرع نبوده بلکه بر عظمت عزاداری‌ها می‌افزاید و بر حساسیت موضوع و عظمت واقعه عاشورا تأکید می‌کند.

هر امر جدیدی بدعت محسوب نمی‌شود بلکه بدعت ناپسند عبارت است از «تشريع حکم ابتدایی و خودساخته که عقل نیز به زشتی آن حکم کند». در مسائل و شباهات حکمیه، روایات، حکم به برائت ذمه‌ی مکلف می‌کند و عقل نیز «عقاب بر ترک شباهات حکمیه» را قبیح می‌شمارد. در حالی که شعایر حسینی و مراسم عزاداری از قبیل شباهات حکمیه نیز نمی‌باشد؛ زیرا مسلمانان امر شده‌اند که برای حسین بن علی علیه السلام سوگواری کنند و عاشورا را زنده نگهدارند.

آنچه روح عزاداری را تشکیل می‌دهد اظهار عشق و محبت به راه حسین علیه السلام و شهیدان راه خداست و اما جلوه‌های گوناگون عزاداری و اشکال مختلف آن مثل زنجیرزنی، سینه‌زنی، به راه انداختن دسته‌جات، برافراشتن علم‌ها و پرچم‌ها و... اگر کار حرام شرعی‌ای را به دنبال نداشته باشد، منعی ندارد، علاوه بر این که نیت شرکت کنندگان نیز، نسبت دادن این شکل‌های خاص عزاداری به شارع مقدس نمی‌باشد.

هدف از این بزرگداشت‌ها چیزی جز احترام و تکریم مقام و شأن امامان هدایت و اهل بیت پیغمبر علیه السلام نیست و این تکریم و احترام چیزی نیست که مورد تأیید سنت نبوی علیه السلام و سیره‌ی عملی امامان معصوم علیهم السلام نباشد.

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۸.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۶.



ج) عزاداری و اصلاح نفوس، اعمال و اخلاق مردم

علاوه بر این که فطرت انسان‌ها در سوگ واقعه‌ی کربلا تحت تأثیر قرار می‌گیرد و آدمی را در اندهش فرو می‌برد؛ به گونه‌ای که نمی‌تواند بر آن همه مصایب و سختی‌های اهل بیت پیامبر ﷺ اشک نریزد و آه و فغان سر ندهد. در متون دینی نیز سوگواری بر سید الشهداء علیهم السلام و اشک ریختن بر آن حضرت، مورد ترغیب و تشویق قرار گرفته است. علاوه بر این‌ها، کسانی که در مجالس امام حسین علیهم السلام شرکت می‌کنند و همراه عزاداران در سوگ آن حضرت می‌گردند و یک پیوند قلبی و باطنی با آن حضرت برقرار می‌کنند، به طور غیر ارادی در قلب‌هایشان حالت صفا و جذبه‌ای نسبت به ابا عبد الله علیهم السلام ایجاد می‌شود که همین ارتباط معنوی، باعث اصلاح نسبی نفوس ایشان و به تبع آن، اصلاح اعمال، کردار و گفتار آنان می‌گردد.

برخی از آثار عزاداری

از دلایل ترغیب ائمه‌ی معصومین علیهم السلام به برگزاری مجالس سوگواری حسین بن علی علیهم السلام، آثاری است که بر این مراسم مترتب است که در اینجا به طور مختصر به ذکر برخی از آنها می‌پردازم:

- ۱- ایجاد وحدت بین صفوں مختلف پیروان ابا عبد الله الحسین علیهم السلام از ملل گوناگون با زبان‌ها، رنگ‌ها و نژادهای مختلف. اگر مراسم پر شکوه حج، گردد آورنده‌ی همه‌ی مسلمانان از فرقه‌ها و ملل مختلف جهان است؛ باید گفت مراسم عزاداری سرور شهیدان حضرت حسین بن علی علیهم السلام که در کشورهای مختلف برگزار می‌شود یکی از بهترین جلوه‌های اتحاد شیعیان می‌باشد.
- ۲- آشنایشدن مردم با راه و رسم ائمه‌ی دین، یکی دیگر از آثار این مراسم و مجالس است. چراکه در همین مجالس، خطیبان و واعظان به بیان مقام و شخصیت ائمه‌ی معصومین و توضیح راه و رسم آنان می‌پردازند.

۳- ایجاد پیوند قلبی و ارتباط باطنی با حجج الهی و ائمه‌ی معصومین علیهم السلام نیز یکی دیگر از این آثار است. آنان که با تمام احساس و عواطف و با همه‌ی وجود در مجالس امام حسین علیهم السلام شرکت می‌کنند بین خود و آن حضرت یک پیوند معنوی برقرار ساخته‌اند. همین امر به طور محسوس در رفتار و اخلاق ایشان تأثیر گذاشته و آنان را به صراط مستقیم هدایت می‌کند.

۴- وقتی در بیان واقعه‌ی کربلا، ظلم‌ها، انحرافات، و منکرات بیان شود، اذهان شنوندگان به وضع جامعه‌ی خود معطوف می‌شود و آن را نیز مورد توجه قرار می‌دهد. با خود می‌گوید آیا حکومت، در



عصر ما و جامعه‌ی ما به حکومت در عصر حسین بن علی علی‌الله شباهتی دارد؟ این امر باعث می‌شود که با مشاهده و درک ظلم‌ها، انحرافات و منکرات به عکس العملی شبیه عکس العمل مولای خود دست بزنند و با حکومت‌های جور به مبارزه برخیزند و همین امر بوده است که قیام‌های فراوانی علیه حکومت‌های فاسد، رقم زده است و در آینده نیز اینچنین خواهد بود.

لذا استعمارگران و حکومت‌های فاسد، همیشه در صدد بوده‌اند که این عزاداری‌ها و مراسم را به تعطیلی بکشانند و یاد امام حسین علی‌الله را از خاطره‌ها محو کنند ولی نه تنها در کار خود موفق نمی‌شوند، بلکه روز به روز بر شکوه و عظمت عزاداری‌ها افزوده می‌شود.

۵- در این مراسم، مقام و شخصیت ائمه‌ی معصومین علی‌الله تکریم شده و به مردم معرفی می‌شود و به همه‌ی ارزش‌ها و خوبی‌هایی که در شخصیت معصومین علی‌الله ظهر و بروز داشته است احترام گزارده شده و مورد تمجید قرار می‌گیرد. همین امر باعث تقویت این خصائص نیک در اخلاق و کردار مردم می‌گردد.

۶- اگر امامان معصوم علی‌الله پیروان خود را تشویق نموده‌اند که مراسم عزاداری داشته باشند و برای حسین بن علی علی‌الله گریه کنند برای آن بوده است که هدف حسین علی‌الله زنده بماند و مکتبی که او به وجود آورد باقی باشد. برای آن است که پرتویی از روح آن حضرت بر روح پیروانش بتابد تا حسینی زندگی کنند و حسینی بمیرند.

بررسی ابعاد قیام مختار*

حجۃ الاسلام سید محمد میرتبار

چکیده

قیام مختار، نشأت گرفته از نهضت امام حسین علیه السلام است که با این حرکت، مایه خشنودی اهل بیت علیهم السلام را فراهم کرد. انتقام از منظر قرآن کریم، در آیاتی مطرح شده است که هلاک شدگان، به دلیل ایستادن در مقابل انبیاء، سزای اعمالشان را دیدند. اما از آنجاکه قرآن صریح‌آمی فرماید از مجرمان انتقام خواهیم گرفت، قیام مختار، خبری جز تحقیق وعده‌ی حق نبود. از قاتلان امام کسی نماند مگر اینکه کشته شد، کور شد، رویش سیاه و یا حکومتش درمدت کوتاهی نابود شد. مختار که به «کیسان» معروف بود، از قبیله ثقیف است و از انتساب به فرقه «کیسانیه» به دور است. او در جوانی به مرز ایران و عراق اعزام شد و از جمله‌ی رزمندگان اسلام بود. از خصوصیات او اخلاق و عبادتش بود که اکثر روزها روزه می‌گرفت و اظهار می‌داشت که روزه شکر است.

از دیدگاه ائمه؛ امام علی علیه السلام پیش بینی خونخواهی قتل امام حسین علیه السلام را توسط مختار نموده بود، امام حسین علیه السلام بشارت قیام مختار را داد، امام سجاد علیه السلام پس از اعدام ابن سعد و ابن زیاد، سجد و شکر به جا آورد، امام باقر علیه السلام او راستود و عمل مختار، شادی اهل بیت علیهم السلام را در پی داشت. زمینه ساز قیام مختار، پیروی از نهضت امام حسین علیه السلام، جنایات یزید و نژاد پرستی بنی امية بود.

مردم کوفه نیز، از حکومت ابن زیبر روی گردان شدند و در پی حکومتی مانند حکومت علوی بودند. اهداف قیام مختار که توسط خود او اعلام شد؛ انتقام از خون شهدای کربلا، ریشه کن کردن عوامل فاجعه، اجرای عدالت، حمایت از محرومان بود. ناگفته نماند که مختار در زمان قیام کربلا، زندانی بود.

* این مقاله، برگرفته از پایان نامه‌ای به همین نام از مؤلف محترم است.

مقدمه

تاریخ همواره شاهد تلاش‌ها، مبارزات، شکست‌ها و پیروزی‌های بزرگی بوده است و انگیزه‌های گوناگون، صحنه‌گردانی این حوادث را بروش کشیده‌اند. هر چندگاهی فردیا افرادی، با استفاده از وسائل خاصی یک تن به میدان آمده‌اند. و حماسی‌ترین، غمبارترین و یا شادترین حوادث را در مقاطعی خاص از تاریخ آفریده‌اند.

بررسی قیام مختار بن ابی عبید ثقفی، یکی از قدم‌های خیری است که برای زدودن گرد و غبار فراموشی و مظلومیت از چهره‌ی او و قیام انقلابی اش انجام می‌شود، قیامی که نشأت گرفته از قیام و نهضت عاشوراست. رهبری این قیام را آزاد مردی از شیفتگان و پیروان اهل بیت پیامبر ﷺ یعنی مختار بن ابی عبید ثقفی بهمده داشت. او حرکت را در شب پنجشنبه ۱۴ ربیع الاول سال ۶۴ هجری قمری و باندای «یا لَثَارَاتِ الْحُسَيْن» آغاز کرد.

این قیام در حقیقت یک تحول عظیم تاریخی بود که بعد از واقعه‌ی کربلا به وقوع پیوست، مختار نقطه شروع جنبش خویش را کوفه قرار داد. او مردی شجاع و مرید امام بود که شعارش را با نام خدا آغاز کرد، و راهش را راه خدا برگزید و پایان کار را القاء الله می‌دید، و برای تاریخ خونرنگ شیعه، ورق زرین دیگری را آفرید، او چنان کرد که تمام دست اندکاران کربلا به سرای جنایات خود رسیدند.

«سدید» یکی از یاران امام باقر علیہ السلام می‌گوید، امام باقر علیہ السلام در باره مختار فرمود:

«لَا تَسْبِّوا الْمُخْتَارَ، فَإِنَّهُ قَدْ قَتَلَ قَتَّلَنَا وَ طَلَبَ بِثَارِنَا، وَ زَوْجَ أُرَامِلَنَا، وَ قَسْمَ فِينَا

الْمَالَ عَلَى الْعُسْرَةِ»^۱

۱- رجال کشی، ص ۱۲۵، ح ۱۹۷؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۴۳.



ناسرا نگوئید مختار را، پس همانا او قاتلین ما اهل بیت را کشت و از ما اهل بیت خونخواهی کرد، و دختران ما را ازدواج داد، و در زمان مشکلات، بین ما به تقسیم مال پرداخت.

در اخبار آمده است که اهل بیت امام حسین علیهم السلام نو نپوشیدند و زن‌ها سرمه به چشمان خود نکشیدند و... تا اینکه انتقام خدا فرا رسید، سعادتی بالاتر از این نبود که نصیب مختار شود که خوشنودی اهل بیت علیهم السلام و دعای امام باقر علیهم السلام را در ره توشه آخرت خود قرار دهد، چنانچه اهل بیت علیهم السلام بارها او را مشمول دعا و الطاف خود قرار داده‌اند، مثلاً در یک مجلس امام باقر علیهم السلام به ابوالحکم بن المختار فرمودند: **فَرَحِمَ اللَّهُ أَبَاكَ، وَأَنْرَاسِهِ بَارِ تَكْرَارِ فَرَمْوَدَنِ**. آنگاه فرمودند: «**مَا تَرَكَ لَنَا حَقًّا إِنَّدَ أَحَدٌ إِلَّا طَبَّبَهُ**»^۱

انتقام از منظر قرآن

آیات زیادی از قرآن مربوط به نابودی دشمنان خدا و دشمنان دین خدا است.

این فرموده صریح قرآن است:

إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُسْتَقْمِنُونَ؛^۲ ما از مجرمان انتقام خواهیم گرفت».

وَسَيَعْلَمُ الظَّالِمُونَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلِبٍ يَتَقَلَّبُونَ؛^۳ و بزوی ستمگران خواهند داشت که

چگونه زیر و رو خواهند شد».

عقوبت ظالمان سنت الهی و مقتضای عدل خداوند است. بر اساس این آیات صریح است که غاصبان حق اهل بیت علیهم السلام، قاتلان مردان نمونه اسلام، منکران آیات حق و ملحدان تبهکار باید به دست انتقام سپرده شوند، و به قول قرآن:

لَهُمْ خَرْزٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ؛ برای آنان در دنیا ذلت و خواری

و در آخرت عذابی بزرگ مهیا است».

قیام پر شکوه و خونین مختار، بر اساس روایات متواتر و اخبار مستفیضه، جز تحقیق و عده خدا، در

زمینه‌ی هلاکت مجرمان نبود، **وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا**^۴ و عدهی حق تحلف ناپذیر است.

۱- رجال کشی، ص ۱۲۵، ح ۱۹۹.

۲- سوره‌ی سجده، آیه‌ی ۲۲.

۳- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۴۷؛ سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۴۲ و ۴۴؛ سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۵.

۴- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۲۴.



بنا بر همین اصل اساسی که امیر مؤمنان علیهم السلام و پیشوایان دین علیهم السلام قیام مختار و انقام او از قاتلین واقعه عاشورا را بشارت داده و آن را تأیید کرده‌است. تا آنجاکه:

«وَلَمْ يَقِنْ مِنْ قَتْلَةِ الْحُسَيْنِ أَحَدٌ إِلَّا عَوْقَبَ فِي الدُّنْيَا إِمَّا بِالْقَتْلِ أَوِ الْعَمَى أَوْ سَوَادِ الْوَجْهِ أَوْ زَوَالِ الْمُلْكِ فِي مُدَّةٍ يُسِيرَةً»^۱; از قاتلان حسین، کسی در این دنیا باقی نماند. مگر آنکه یا کشته شد و یا کور یا رویش سیاه گشت و یا حکومتش در مدت کوتاهی نابود گردید.

احوالات شخصی مختار

مختار پسر ابی عبید و از قبیله ثقیف است. او در سال اول هجرت، متولد شد، «وَكَانَ مُولَدُهُ فِي

عام الهجرة».^۲ اصبع بن نباته، از اصحاب وفادار و از شاگردان برجسته علیهم السلام، می‌گوید:

«روزی امیرالمؤمنین علیهم السلام را دیدم که مختار که طفل کوچکی بود روی زانوی خود نشانیده

و با نوازش و محبت دست بر سرا و می‌کشید و می‌فرماید: یا کیسی یا کیسی»

چون دو بار فرمود، لذا موجب شد تا مختار به «کیسان» که حالت تشنیه‌ای دارد خوانده شود، و این مطلبی است که دانشمندان بزرگی همچون علامه ابن نما و مرحوم آیة الله خویی روی آن صحه گذاشتند، گرچه فرقه‌ای بعد از ایشان بر اساس ایشان و نامشان تشکیل شد، ولی ساحت مقدس مختار، از انتساب به این فرقه، دور است، و او به امامت معصومین علیهم السلام اقرار داشت که در ادامه خواهد آمد.

پدرش ابو عبیده بن مسعود نقیف است، که در ابتدای خلافت عمر، از طائف به مدینه آمد و در آنجا ساکن شد. و به صلاح و پاکی مشهور بوده است.

چهار روز از خلافت عمر نگذشته بود که خلیفه دستور اعزام نیرو به سرحدات ایران و عراق را داد، تامرد فارس به اسلام دعوت شوند، اولین کسی که داوطلبانه خود را معرفی کرد ابو عبید پدر مختار بود و دوّم سعد بن عبادة انصاری و سومین نفر سلیط بن قیس بود، و سپس سایر مردم اعلام آمادگی کردند.

۱- حیاة الامام الحسین علیهم السلام، قرشی، ص ۴۵۷.

۲- کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۱، (چاپ بیروت).



مادرش دومه بنت وهب از زنان با شخصیت تاریخ اسلام است و درباره‌ی او گفته‌اند: «من رئایت الفصاحة والبلاغة والرأي والعقل»^۱; وی از زنان سخنور و با تدبیر و عاقله بود.^۲

نوجوانی مختار

او در سیزده سالگی در جنگ بزرگی شرکت کرد، هنگامی که ارتش اسلام برای جنگ با ارتش کسری از مدینه به طرف عراق و ایران حرکت کرد، فرماندهی این لشکر از طرف خلیفه دوم به ابو عبید پدر مختار واگذار شده بود. ابو عبید فرزندش مختار را نیز برای جهاد در این بسیج شرکت داد و بدین وسیله مختار ۱۳ ساله از جمله‌ی رزمندگان شد که برای اولین بار در جنگی عظیم شرکت می‌کرد.^۳

اخلاص مختار

مختار علاوه بر این که مردی شجاع، سخی، بزرگوار، سخنور و عادل بود، مردی مملو از اخلاص بود اور ایام حکومت خود، به شکر از قلع و قمع قاتلین امام حسین علیهم السلام اکثر روزها را روزه می‌گرفت و می‌گفت: این روزه‌ها برای شکر است. وی پس از اعدام حرممه، قاتل طفل شیرخوار امام حسین علیهم السلام، از اسب پیاده شد و دو رکعت نماز خواند، و سجده‌ای طولانی نمود.

جوانمردی مختار

بعد از واقعه عاشورا، و مسلط شدن ابن زیاد بر کوفه، طرفداران اهل بیت پیامبر ﷺ قلع و قمع شدند و ابن زیاد بر فراز منبر مسجد کوفه، شروع به اهانت به امیر مؤمنان و اولاد حضرت نمود، بخاطر شهادت بعض از معتضدین در روزهای قبل کسی جرأت پاسخ‌گویی ابن زیاد را نداشت، سکوت همه جا حکم‌فرما بود که ناگهان فریاد خشم آل‌ود «مختار» از گوشه‌ی مسجد، قلب ابن زیاد را لرزاند و مانند شیری، که از قفس آزاد شده باشد بر سر فرزند «سمیّه» فریاد برآورد: «وای بر تو، ابن زیاد! آیا به علی و حسین اهانت می‌کنی؟ دهانت بشکندا! تواصلاً کیستی؟ همان زنازاده‌ی معروف و این تهمت‌هایی که زدی برای تو و امیرت یزید است نه حسین و خاندان پیامبر».

۱- اعلام النساء، عمر رضا کحاله، ج ۱، ص ۴۲۱، (چاپ بیروت).

۲- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۵۰.



سخنان مختار به حدی، موجب خشم ابن زیاد شد که از همانجا؛ چوب دستی را به طرف مختار پرت کرد که صورتش را متروک ساخت.^۱ و قطعاً اگر نامه یزید نمی‌بود، همانجا دستور اعدام او را صادر می‌کرد.

شخصیت مختار از دیدگاه ائمه اطهار

مقدس اردبیلی روایت ذیل را از حضرت امیر علیہ السلام نقل می‌کند که حضرتش فرمود:

«سَيَقْتَلُ وَلَدِي الْحُسَيْنٌ وَسَيَخْرُجُ غُلَامٌ مِنْ ثَقِيفٍ وَيَقْتُلُ مِنَ الظَّالِمِينَ ظَلَمُوا...»^۲

بزودی فرزندم حسین، کشته خواهد شد، ولی دیری نخواهد پائید که جوانی از قبیله ثقیف قیام خواهد کرد. و از این ستمکاران، انتقام خواهد گرفت...».

بشارت امام حسین علیہ السلام به قیام مختار

علامه‌ی مجلسی علیہ السلام در ذکر وقایع روز عاشورامی نویسد: امام حسین علیہ السلام برای لشکر کوفه و شام، خطبه‌ای خواند، حضرت در ذیل خطبه مردم کوفه و شام را چنین نفرین فرمود:

وَسَيَسْلُطُ عَلَيْهِمْ غُلَامٌ ثَقِيفٌ يَسْقِيْهِمْ كَأساً مَصْبِرَةً، وَلَا يَدْعُ فِيهِمْ أَحَدًا إِلَّا قَتَلَهُ، قَتَلَهُ بِقَتْلَهُ، وَضَرَبَهُ بِضَرَبَةٍ، يَتَنَقْمُ لَهُ وَلَا أُولَائِي وَأَهْلِ بَيْتِي وَأَشْيَاعِي مِنْهُمْ؛ بزودی جوانمردی ثقیفی بر آنان مسلط خواهد شد تا جام تلخ مرگ و ذلت را به ایشان بچشاند و از قاتلان ما احدی را معاف ندارد، بجای هر قتلی، کشتنی و به جای هر ضربتی ضربتی، وانتقام مرا و دوستان و خاندان و شیعیانم را از اینان می‌گیرد.^۳

عمر بن علی بن الحسین علیہ السلام (فرزند گرامی امام سجاد) می‌گوید: هنگامی که مختار، سر بریده‌ی ابن زیاد و عمر سعد را به نزد امام فرستاد: حضرتش به سجده افتاد و در سجدده‌ی شکر، خدار این گونه سپاس گفت:

«الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي أَدْرَكَ لِي ثَارِي مِنْ أَعْدَائِي وَ جَزَى اللّٰهُ الْمُخْتَارَ خَيْرًا؛ حَمْدٌ وَ

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۶، (چاپ بیروت).

۲- حدیقة الشیعه، مقدس اردبیلی، ص ۵۰۴، (چاپ اسلامیه).

۳- تنقیح المقال، مامقانی، ج ۳، ص ۲۰۵.



ستایش خدای را که انتقامم را از دشمنان ام گرفت و خدای به مختار پاداش و جزای خیر عنایت فرماید.^۱

امام باقر علیہ السلام در مقام ستایش و قدردانی از اعمال مختار فرمود:

«مگر او نبود که خانه‌های خراب ما را نوسازی کرد؟ مگر او قاتل قاتلین ما نیست؟ مگر او خونخواه ما نبود؟ خدای رحمتش کند، به خدا سوگند پدرم به من خبر داد که هرگاه مختار به خانه فاطمه علیہ السلام دختر امیر المؤمنان علیہ السلام وارد می‌شد، آن بانو او را احترام می‌گذاشت، و فرشی برایش می‌گستراند و متکا می‌گذاشت و او می‌نشست و از او حدیث می‌شنید».

آنگاه امام باقر علیہ السلام رو به فرزند مختار کرد و فرمود:

«رَحِمَ اللَّهُ أَبَاكَ، رَحِمَ اللَّهُ أَبَاكَ، مَا تَرَكَ لَنَا حَقًّا عِنْدَ أَحَدٍ إِلَّا طَلَبَهُ قَتْلَ قَاتَلَنَا وَ طَلَبَ يِدَمَائِنَا؛ خدا پدرت را رحمت کند، خدا پدرت را رحمت کند، او حق ما را گرفت و قاتلین ما را گشت و به خونخواهی ما قیام کرد».

شادی اهل بیت علیہ السلام

امام صادق فرمود: بعد از حادثه عاشورا، هیچ زنی از زنان ما (بنی هاشم) آرایش نکرد و خضاب نبست تا زمانی که مختار، سر بریده‌ی «ابن زیاد» و «عمر بن سعد» را برای ما «به مدینه» فرستاد.^۲

نظر علامه امینی شیرازی درباره مختار

مختار از پیشگامان دین داری و هدایت و اخلاص بوده است. و همانا، نهضت مقدس او تنها برای برپایی عدالت و وسیله‌ای برای ریشه کن کردن ملحدان و ظلم اموی‌ها بوده است. و به درستی که، ساحت مختار از مذهب کیسانی به دور است. و نسبت‌ها و تهمت‌های ناجوانمردانه‌ای که نسبت به او داده‌اند حقیقت ندارد و بی‌جهت نیست که ائمه هدی و سروران ما مامانند. امام سجاد و امام باقر و امام صادق علیهم السلام بر او رحمت فرستاده‌اند مخصوصاً امام باقر علیه السلام، به گونه‌ای که بسیار زیبا، او را مورد

۱- رجال کشی، ج ۱، ص ۲۷، (چاپ جدید).

۲- رجال کشی، ج ۱۲، ص ۲۰۳، (چاپ جدید).

ستایش قرار داده است و همیشه خدمات او در نزد اهل بیت علیهم السلام مورد تقدیر و تشکر بوده است.^۱

زمینه‌های قیام

- ۱- جنایات امویان در واقعه‌ی کربلا که در تاریخ اسلام پیش از آن و پس از آن سابقه‌ای نداشت.
- ۲- جنایات یزید فقط در حادثه کربلا خلاصه نمی‌شود، و او به آن جنایات اکتفا نکرد. بلکه در مدینه، مردم را به جرم حق طلبی و بیداری و زیربار اونرفتن، قتل عام کرد. و سال بعد، مگه را محاصره و خانه‌ی کعبه را به آتش کشید.

۳- اصولاً بنی امیه امت مسلمان را به دو دسته تقسیم کردند:

الف - عرب: که از امتیازات مهمی برخورار بودند.

ب - موالی^۲ (غیر عربها): که مورد تحقیر و ظلم حکام بودند.

از تاریخ استفاده می‌شود بنیان گذار این سیاست، خلیفه‌ی دوم بود. این سیاست در زمان پیامبر علیهم السلام بر اساس تعالیم اسلام کامل‌ریشه کن شد، اما متأسفانه در زمان خلیفه‌ی دوم، این سیاست احیاء گشت و تا حکومت علی علیهم السلام ادامه داشت تا این که حضرت (به محض روی کارآمدن) شدیداً با این سیاست مخالفت کرد و آن را الغونمود و معاوبه که از طرف عمر استاندار شام بود این سیاست را سخت احیاء کرد، و در زمانی که خود را خلیفه می‌دانست، با بخشنامه‌هایی این شیوه‌ی تبعیض نژادی خود را تحرکیم می‌کرد مانند نامه‌ی وی به عمرو بن عاص نسبت به غیر عرب‌ها در مصر و نامه‌ی دیگر او به «زیاد بن ابیه» که معاویه در این نامه نسبت به عجم‌های عراق چنین می‌نویسد:

مراقب ایرانیان باش، هرگز آنان را با عرب هم پایه قرار مده، عرب حق داد از آنان زن بگیرد، ولی آنان حق ندارند از عرب زن بگیرند، عرب از آنها ارث می‌برد اما آنها از عرب ارث نمی‌برند. حتی الامکان حقوق آنان کمتر داده شود، کارهای پست به آنان واگذار گردد، با بودن عرب، غیر عرب، امامت جماعت نکند، غیر عرب‌ها در صفت اول جماعت حاضر نشوند، و مرزبانی و قضاوت را به آنان وام‌گذار.^۳

۱- الغدیر، ج ۲، ص ۴۳۴، چاپ بیروت.

۲- به عرب‌های غیر اصیل که معمولاً از نژاد فارسی بودند موالی گفته می‌شود و لهجه‌ی آنان عربی فصیح نبود.

۳- حماسه‌ی حسینی، استاد مطهری، ج ۳، ص ۷۶.



یکی از علل گرایش مردم به مختار اعتراض به همین سیاست تبعیض نژادی بود که او عملاً آن را لغو کرد.

مرحوم علامه دهخدا در لغتنامه خود می‌نویسد:

ایرانیان، نهضت توایین و قیام مختار و خروج زید بن علی و یحیی بن زید را رنگی خاصی

^۱ بخشیدند.

در سال‌های قبل از قیام، روزی مختار با «مغیرة بن شعبه» استاندار اسبق عراق، از بازار کوفه می‌گذشتند، مغیره که تا اندازه‌ای مردم شناس بود و روحیه‌ی مردم عراق و علاقه‌ی شدید آنان خصوصاً ایرانیان مقیم عراق را نسبت به اهل بیت پیامبر ﷺ می‌دانست به «مختار» چنین گفت: به خدا سوگند، من مطلبی رامی‌دانم که اگر آدم باتدبیری به آن متمسک شود، مردم هوادار او شوند و تا سر حد جان از او پیروی می‌کنند، مخصوصاً ایرانیان که زود در این زمینه تحت تأثیر قرار می‌گیرند.

مختار از مغیره پرسید: عمو جان این مطلب کدام است؟

مغیره گفت:

«يَدْعُوهُمْ أَهْلَ نُصْرَةِ آلِ مُحَمَّدٍ وَالظَّبِيرَ يَدْمَأْهُمْ؛ دَعْوَتْ آنَانْ بِهِ يَارِي آلِ مُحَمَّدٍ وَخُونَخَواهِي آنَانْ أَسْتَ». ^۲

و یکی از علل گرایش ایرانیان به اهل بیت پیامبر ﷺ، حق طلبی و عدالت خواهی آنان بود.

آمادگی مردم کوفه برای قیام مختار

آنان در زمان حکومت علی ؑ مذهبی عدالت و رفاه را چشیده بودند. بنابراین همین مردم کوفه، هنگامی که استاندار ابن زبیر (عبدالله بن مطیع) به مردم کوفه گفت: من شما را به سیره و روش عمر و عثمان اداره خواهم کرد، مردی از سران کوفه، پاسخ داد: ما غیر از سیره‌ی علی ؑ به روش دیگران احتیاجی نداریم.

روشن شدن ماهیت حکومت عبدالله زبیر، برای مردم، سبب کناره‌گیری مردم کوفه از استاندار ابن زبیر شد و علت اصلی پیوستن آنان به نهضت مختار گردید. از آن طرف مختار خود را نماینده

۱- لغت نامه‌ی دهخدا، ص ۵۵۸ کلمه‌ی ایران.

۲- انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۶۳، ج بنداد.



مردی از اهل بیت، یعنی محمد حنفیه، فرزند علی بن ابیطالب می‌دانست و مردم بیشتر امیدوار شدند که مختار آنان را به روش عدل و اصلاح یعنی روش اهل بیت علیه السلام سوق دهد، و شعار نهضت مختار (یا الثارات الحسین) نیز علت مهمی در گرایش شیعیان عراق به نهضت بود.

اشراف کوفه و عناصر ضد انقلاب نتوانستند، سیره‌ی مختار را تحمل کنند و علاوه بر این، دست اکثر آنان به خون حسین و اهل بیت و باران او آغشته بود، و آنان رسم‌آبر ضد مختار وارد جنگ شدند، و مختار آنان را سرکوب کرد و قاتلین امام حسین علیه السلام و تبعیض طلبان و اشراف کوفه را از دم تیغ گذراند، و سران آنان کشته و یا... گشتند.^۱

اهداف حقیقی قیام مختار

هدف مهم مختار نخست انتقام خون شهدای کربلا و تنها آرزوی قلبی او، ریشه‌کن کردن عوامل فاجعه عاشورا بوده است. سپس اجرای عدالت و احراق حقوق پاییمال شده اهل بیت علیه السلام و حمایت از محرومان و مستضعفان جامعه خود و تشکیل حکومتی بر مبنای عدل و عدالت علوی و مکتب تشیع.

مختار در ملاقات با سران شیعه در کوفه، هدف دعوت و قیام خود را چنین بیان می‌کند:

«هماناً مهدي (محمد حنفیه) فرزند علی علیه السلام وصي و جانشين پيامبر، مرا به عنوان امين و وزير و فرمانده، به سوي شما فرستاده است و به من فرمان داده است تاکسانى كه ريختن خون حسین علیه السلام را حلل دانسته‌اند را به قتل برسانم و به خوانخواهی اهل بیتش و دفاع از مستضعفین قیام کنم، پس شما اولين گروهی باشيد كه به ندای من پاسخ مثبت می‌دهيد.»^۲

ایشان در ملاقات دیگری با مردم کوفه، چنین گفت:

«من برای اقامه شعار اهل بیت و زنده کردن مردم آنان و گرفتن انتقام خون شهیدان به

سوی شما آمده‌ام»^۳

روشن‌ترین مطلبی که نمایانگر هدف و فلسفه قیام مختار است سخنانی است که هنگام بیعت گرفتن از مردم، بیان کرد. او هنگام بیعت عمومی این جمله را می‌گفت:

۱- ثورة الحسين علیه السلام، محمد مهدی شمس الدین، ص ۲۷۳ - ۲۷۴.

۲- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۵۸۰، ابن اثیر، ج ۶، ص ۱۷۲.

۳- البداية والنهاية، ج ۸، ص ۲۴۹.



«شما بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش و خونخواهی اهل بیت، و نبرد با کسانی که ریختن خون حسین علیهم السلام را حلال دانستند و دفاع از مستضعفین و جنگ با کسی که با ما سر جنگ دارد و صلح با آنکه از در صلح درآید، با ما بیعت می‌کنید پس اگر طرف می‌گفت: آری، با او بیعت می‌کرد.»^۱

مقدمات قیام مختار

آنگاه که امام حسین علیهم السلام بن عقیل را به نمایندگی خود به کوفه اعزام داشت، مسلم به منزل مختار وارد شد، و مختار از جمله کسانی بود که در همان ابتدا به طور سری با مسلم بیعت کرده بود و آنگاه که مسلم خروج کرد و قیام خود را علنی نمود، مختار در شهر نبود، او به مزرعه‌ی خود در منطقه «خطرنیه» به خارج شهر رفته بود و قرار نبود مسلم آن وقت قیام کند و قبلًاً وقت مشخصی را برای یارانش معین کرده بود، اما جریان دستگیری هانی و قضایای پیش بینی نشده، سبب شد که مسلم زودتر از موعد مقرر، قیام کند و مختار به مجرد شنیدن اوضاع کوفه به سرعت خود را به کوفه رساند...»^۲ اما هنگامی که مختار به کوفه رسید، اوضاع کوفه آشفته بود. مسلم دستگیر شده و به شهادت رسیده بود و رعب و وحشت بر شهر، حکم‌فرما بود. این زیاد به عنوان استاندار فاتح، بر اوضاع چیره شده و مردم را در مسجد برای اعلام پیروزی بیزید و حکومت وی جمع کرده بود.

آرزوی مختار این بود که زنده بماند و در کنار امام حسین علیهم السلام جانفشانی کند، اما دست ظلم و جنایت این زیاد، او را به زندان افکند، زیرا خطر او به شدت حکومت را تهدید می‌کرد. بنابراین این زیاد در همان جلسه دستور داد: مختار را به زندان بیفکند، مختار در زندان بود تا جریان کربلا به وقوع پیوست و همچنان در زندان بود تا این که امام حسین علیهم السلام به شهادت رسید. «فَأَمَّا يَرَى لِمَحْبُوسًا حَتَّى قُتِلَ الْحُسَيْنُ».^۳

مختار در زندان نامه‌ای به حجاج، برای عبدالله بن عمر داماد خود یعنی سوهر صفیه، نوشت و از وی خواست تانمه‌ای به شام برای بیزید بنویسد که او دستور به این زیاد دهد تا مختار را از زندان آزاد

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۲، و کامل ج ۴، ص ۲۲۶.

۲- انساب الاشراف، ج ۵۰، ص ۲۱۴، ج بیروت.

۳- انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۱۵، و کامل این اثیر، ج ۴، ص ۱۶۹.

کند. وقتی نامه فرزند خلیفه‌ی دوم به شام رسید، یزید فوراً نامه‌ای به ابن زیاد نوشت که: «به محض آنکه نامه‌ی مرا خواندی، مختار را رها کن و به او آسیبی نرسد و السلام.» و مختار بدنبال این نامه از زندان آزاد شد.^۱

مختار پس از آزادی از زندان راه حجاز را در پیش گرفت زیرا آنجا مرکز توحید و وحی، مرکز صحابه پیامبر و خاندان پیامبر، امام سجاد طیللا و اهل بیت و بازماندگان او در مدینه‌اند و عبدالله بن زبیر دشمن سرسخت بنی امية، حاکم مکه شد.

مختار بعد از حضور کوتاه در مکه و نزد ابن زبیر از او جدا شد و به شهر «طائف» (چند کیلومتری مکه) همان سرزمین آباء و اجدادی خود رفت و یک سال در آنجا ماند و مشغول تفکر و برنامه ریزی شد.

یزید در سال ۶۴ هـ، به درک واصل شد و همان سال مختار مجدداً از طائف به مکه آمد.^۲

مختار قبل از حرکت بسوی کوفه به نزد محمد حنفیه آمد و او را در جریان کارش قرار داد و گفت:

من تصمیم دارم به خونخواهی شما و به پشتیبانی شما قیام کنم، نظر شما چیست؟

محمد حنفیه ساكت شد ولی مختار سکوت او را دلیل بر رضایت او پنداشت و با خود گفت:

«همان سکوت ش اذن است برای من و با محمد حنفیه خدا حافظی کرد و عازم عراق شد.»^۳

سخن امام سجاد طیللا به محمد بن حنفیه

امام سجاد طیللا در جواب محمد حنفیه و سران شیعه چنین فرمود:

«يا عم، لو أَنَّ عَبْدًا زَنِيَّةً، تَعَصَّبَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، لَوْجَبَ عَلَى النَّاسِ مُوازِرَتُهُ، وَ
قَدْ وَلَيْكَ هَذَا الْأَمْرُ، فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ؛^۴ ای عم و جان! اگر برده‌ای از زنگبار، به حمایت ما
اهل بیت برخیزد، بر مردم واجب است او را یاری دهند و من تو را در این امر (قیام) نماینده‌ی
خود قرار دارم، پس به آنچه صلاح می‌دانی در این زمینه اقدام کن.»

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد، ج ۱، ص ۲۱۰، ج قدیم.

۲- کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۷۱.

۳- انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۱۸، ج بغداد.

۴- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۳، کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱۴.



آمادگی مختار برای قیام در کوفه

شهر کوفه با ورود مختار رنگ دیگری به خود گرفت، اکنون آغاز سال ۶۵ هـ است و مردم عراق بسیار شاد و امیدوارند، و عامل این زیاد و بنی امیه را بیرون کرده بود، و شیعیان کمترین اعتنایی به نمایندگان این زبیر در کوفه ندارند، و همه دل به این مرد انقلابی پسته و چشم امیدشان به سوی اوست.

مختار مورد استقبال گرم مردم کوفه واقع شد و او مرتب مردم را به رهبری محمد حنفیه و پشتیبانی از اهل بیت دعوت می‌کرد و می‌گفت: من برای اقامه‌ی شعار اهل بیت و زنده کردن مرام آنان و گرفتن انتقام خون شهدای ایشان، به سوی شما آمدهام،

بیعت شیعیان با مختار

وقتی شیعیان به ماهیت قیام مختار آگاهی لازم پیدا کردند، گروه‌گروه و دسته دسته با وی بیعت می‌کردند که در این میان می‌توان به نقش عبدالرحمن بن شريح و ابراهیم بن مالک اشاره کرد.

نقش ابراهیم فرزند برومیان مالک اشتر

در میان یاران مختار، هیچ چهره‌ای به اندازه‌ی چهره‌ی «ابراهیم»، فرزند برومیان مالک اشتر، بازوی توانای امیر المؤمنین علیه السلام، درخشندگی و شکوه ندارد. و نقشی که ابراهیم در این قیام داشت، عالی‌ترین و مؤثرترین بود، و شاید اگر حضور ابراهیم نبود معلوم نبود که این قیام تا چه اندازه به نتیجه برسد، زیرا بزرگان شیعه برای ابراهیم، مقامی بس بلند قائل بودند.

مختار با داشتن این اشتر، یاور قوی پنجهای پیدا کرد و او از درخشنان‌ترین چهره‌ی سرداران نظامی وی شد.

سه مانع مهم بر سرراه مختار

۱- آزاد کردن شهر کوفه و استقرار حکومت انقلابی در عراق.

۲- سرکوبی ضد انقلاب داخلی.

۳- تجهیز نیروی کافی برای جنگ با ارتش شام.



فرمان مختار

مختار رسماً فرمان قیام را صادر کرد و به هر یک از یاران خود مأموریتی داد و به یکی از آنان به نام سعید فرمان داد که: برو در نی‌ها آتش بیفکن و آن مشعل‌ها را برای اعلام قیام به مسلمانان برافراز.

شعار مختار

این شعار را اولین بار مسلمین در جنگ بدر، بکار بردنده در روایت نیز آمده است که: «**کان شاعر أصحاب رسول الله يوم بدري: يا متصور أمي**»^۱ ای پیروز بمیران!

جامعیت و جاذبه قیام مختار

جادبه این قیام به حدی بود که مردم از هر سوی به صفوف انقلابیون پیوستند. اکثر مورخان نوشته‌اند که گرایش ایرانیان مقیم عراق به نهضت مختار، بیش از هر طائفه‌ی دیگر بود.

نماز مختار

اول صبح انقلاب، نماز صبح مردان خدا با شکوه و عظمت، به امامت قهرمان جان سوخته اهل بیت علیهم السلام، برقرار شد، شاهدان آن نماز (از جمله، حمید بن مسلم و والبی و نعمان بن ابی جعده) گویند:

نماز صبح را به امامت مختار به جای آوردیم او در رکعت اول پس از حمد، سوره‌ی «والنازرات» و در رکعت دوم، سوره‌ی «عبس» را با لحنی زیبا و گیرا، قراشت کرد. به خدا سوگند، پیشوایی فصیح تر و خوش لهجه تراز او ندیده بودیم.^۲

پیروزی قیام مختار

پس از فتح قصر کوفه، مختار خود را برای ادائی نماز و سخنرانی در مسجد و اعلام رسمی پیروزی انقلاب مهیا می‌کرد.^۳

۱- تاریخ طبری، ج ۶ ص ۲۰

۲- بخار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۶۸

۳- تاریخ طبری، ج ۶ ص ۳۲



گویا آن روز، روز جمعه بود و مختار شخصاً نماز جمعه را اقامت کرد و دو خطبه جالب و پر محظا ایراد نمود. مختار در این دو خطبه، اهداف اصلی قیام خود و انقلاب را تشریح کرد و در قسمتی اشاره کرد: «ای مردم کوفه، من از جانب اهل بیت پیامبر ﷺ مأموریت یافتمام تا به خونخواهی امام مظلوم، حسین بن علی علیه السلام و شهدای کربلا، قیام کنم و انتقام خون آن گلگون کفنان را بگیرم و تا آخرین نفس باشد هرچه بیشتر، این هدف مقدس را تعقیب خواهم کرد.»

بیعت با مختار

با سقوط دار الاماره (استانداری) و فرار مفتضحانه استاندار ابن زبیر و پیروزی چشمگیر انقلابیون، شهر کوفه به طور کامل به تصرف نیروهای انقلاب درآمد و کوفه، این مرکز بزرگ قدرت عراق، به عنوان پایگاه انقلاب چهره‌ای دیگر به خود گرفت.

مختار پس از سخنرانی مهم و حماسی در مسجد جامع شهر، از منبر پائین آمد و کنار منبر نشست و مراسم بیعت رسمیاً اعلام شد، مردم گروه گروه دست این مرد بزرگ اسلام و مدافعان حقوق پایمال شده شیعیان و خونخواه شهیدان را به عنوان نماینده اهل بیت پیامبر ﷺ فشردند.

مردمی بودن مختار

با استفاده از تاریخ، مختار بر عکس فاتحان مغورو، پس از پیروزی با کمال بزرگواری و خصوص و احترام با مردم برخورد داشت و به آنان احسان و محبت می‌ورزید، خصوصاً به ضعفا و محروم‌ان که در حقیقت عمده‌ی نیروهای او را تشکیل می‌دادند، و با اشرف و سران قوم نیز در حد خودشان، با بزرگواری رفتار کرد، و آنان را در کار خود شرکت داد، و در امور خود با مردم و مشاورین، مشورت می‌کرد و مستبد و خود رأی نبود.^۱

انتقام در قیام مختار

مختار با توجه به قابلیت‌های فردی اش سعی داشت به اهدافش به نحو احسن و اکمل دست پیدا کند. البته مختار بی‌میل نبود که اگر فاتح شود تمام ریشه‌های ظلم را بخشکاند و حکومت‌های باطل

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۳، ج مصر و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۲۷ - ۲۲۶.

وغاصب را ساقط کند و حکومتی انقلابی بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ و ولایت اهل بیت علیهم السلام تشکیل دهد.

ممکن است بعضی اشکال کنند که چرا مختار این گونه، با قساوت و بی‌رحمی، نسبت به عاملان فاجعه‌ی کربلا برخورد کرد و در کوفه قتلگاهی بس و حشتناک به وجود آورد؟

دانشمند بزرگ شیعه، توفیق اعلم، در این باب می‌گوید:^۱

آری قاتلان امام حسین علیهم السلام این چنین گرفتار چنگال عدل بی‌رحمانه‌ی مختار شدند و تنها برخورد قاطع، و قساوت باری که در تاریخ از ملامت مصون مانده و عذر آن پذیرفته شده است، همین کار عادلانه مختار بود.

شورش داخلی شهر کوفه، علیه مختار، در روز ۲۴ ذی الحجه سال ۶۶ ه. ق، با پیروزی مختار به پایان رسید،^۲ و دشمن با تلفات سنگین قلع و قمع شد، بقایای سران قوم و اشراف کوفه، به سوی بصره گریختند و در پناه مصعب بن زبیر که از طرف برادرش عبدالله بن زبیر والی آنجا بود درآمدند. مختار می‌گفت: دین ما به ما اجازه نمی‌دهد که بگذاریم کسانی که حسین علیهم السلام را کشته‌اند در این دنیا، با امنیت و آسایش زندگی کنند.

اعدام‌های دسته جمعی

کلیه افرادی که در روز عاشورا با اسب خود بر بدن مقدس امام حسین و شهداء تاختند، تا آنجاکه سینه و پشت حضرت را له کردند^۳ مختار دستور داد همه‌ی آنان که تعدادشان ده نفر بود دستگیر کردند و دست و پایشان را بستند و از پشت به زمین خواباندند و به زمین میخ کردند و اسب‌ها رانعل تازه زدند و بر بدن‌های آن جانیان تاختند تا پیکرهای آنان را درهم شکستند و به هلاکت رسیدند.^۴ و همینطور سایر جنایتکاران را به شکل جنایتشان به عقوبت رساند.^۵

آری «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلِبٍ يَنْقَلِبُون».^۶

۱- اهل‌البیت (توفیق‌العلم)، ص ۵۱۷

۲- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۵۷

۳- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۷۴

۴- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۷۴

۵- در مقاله‌ای تحت عنوان «زبانکاران» در همین ره توش به عاقبت زشت برخی از جنایتکاران در کربلا، پرداخته شده است.

۶- سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۲۲۷

بررسی شباهاتی پیرامون عاشورا و بزرگداشت آن *

آیة الله محمد تقی مصباح یزدی

چکیده

ممکن است سؤالاتی به ذهن مردم بیاید که پاسخ به آنها، معرفت ما را نسبت به قیام سالار شهیدان علیهم السلام بیشتر می‌سازد.

چرا باید حادثه عاشورا را گرامی بداریم؟ گذشته‌ها در سرنوشت و آینده جامعه، نقش دارد و مردم هر جامعه‌ای از گذشته خود با احترام یاد می‌کنند و حادثه‌ی عاشورا از این قضیه مستثنی نیست. مردم قهرمانان ملی، مختار عین و دانشمندان را تجلیل می‌کنند که این کار به «حس حق‌شناسی» تعبیر می‌شود.

سؤال دیگر اینکه چرا برای بزرگداشت عاشورا، به گفتگو کفایت نمی‌شود و جلسات عزا برپا می‌گردد؟ توضیح اینکه برگزاری اینگونه سوگواری وقت‌گیر، مضر به اقتصاد و گاهش تولید را در بر دارد و گاهی دو ماه طول می‌کشد. در مورد امام حسین علیه السلام اقداماتی نظریگفتگو خوب ولی کافی نیست. انسان از نظر روانشناسی تنها عمل شناخت را نیاز ندارد بلکه محرک می‌خواهد و مجالس امام حسین ۷ این نقش دوم را ایفا می‌کند. در داستان موسی و سامری، مشاهده‌ی موسی، باعث شد که عصبانی شود در صورتی که قبل از ساله پرستی قومش را خبر دار شده بود. این واقعه نشان می‌دهد که دیدن، انگیزه واقع می‌شود و ما صحنه‌هایی را برای سوگواری می‌خواهیم که مردم را تحریک کند حال چرا باید یاد وقایع عاشورا منحصر در عزاداری باشد؟ جواب اینکه حرکت امام حسین علیه السلام سیر تاریخ را عوض کرد و به انسان‌ها درس استقامت داد و تنها راهی که نقش آفرینی می‌کند، همین گریستان و گریاندن است. چرا باید دشمنان امام حسین علیه السلام را لعن کرد؟ این کار نوعی بد بینی است. چرا اعلام برائت

می‌کنید؟ جواب این است که: انسان موجودی است که احساس مثبت و منفی دارد و در هر جایی، باید متناسب با وجود خود پیش رفت. در جایی باید گریه کرد و در جای دیگر خندید. در وجود ما محبت و ارزجار نهاده شده است. در جایی باید تأسی کرد و در جایی دیگر اعلان برائت و این توصیه قرآن است.

* برگرفته از کتاب «آذرخشی دیگر از آسمان کربلا»، شامل سخنرانی‌های آیت الله مصباح یزدی که درباره‌ی حادثه‌ی ابراد شده است.

مقدمه

در این ایام فرصت خوبی است سؤال‌هایی را که درباره مسائل مربوط به قیام آبی عبدالله در اذهان پدید می‌آید، مورد بحث قرار دهیم، تا معرفت همه ما، به ویژه جوانان عزیز نسبت به سالار شهیدان لشیل و قیام بزرگ او بیشتر شود.

نوجوانی که تازه به رشد فکری رسیده می‌خواهد همه‌ی مسائل و پدیده‌های اجتماعی و آنچه را در اطرافش می‌گذرد بفهمد، و علت آن‌ها را درک کند، تا ارزیابی روشنی از مسائل داشته باشد. نوجوان در ایام محرم می‌بیند جلساتی تشکیل می‌شود، مردم لباس سیاه می‌پوشند، پرچم‌های سیاه نصب می‌کنند. او مشاهده می‌کند هیأت‌های عزاداری، سینه زنی و زنجیرزنی تشکیل می‌شود و مردم اشک می‌ریزند. او شاهد پدیده‌هایی است که سابقهای در سایر ایام ندارد.

پرسش‌هایی را که در این زمینه مطرح می‌شود، می‌توان به چهار سؤال تحلیل کرد. سعی ما بر این است که هر یک از این سؤال‌ها را جداگانه جواب دهیم.

چرا باید حادثه‌ی عاشورا را گرامی بداریم؟

چرا باید بعد از گذشت نزدیک به چهارده قرن، یاد آن جریان و آن حادثه را زنده نگه داریم و مراسmi برای آن بر پا داریم؟

به سادگی می‌توان به هر نوجوانی تفهیم کرد که حوادث گذشته‌ی هر جامعه می‌توانند در سرنوشت و آینده آن جامعه آثار عظیمی داشته باشد.

اگر حادثه‌ی مفیدی بوده است و در جای خود منشأ آثار و برکاتی به شمار می‌رفته است، بازنگری



و بازسازی آن نیز می‌تواند مراتبی از آن برکات را داشته باشد.

علاوه بر این، در همه‌ی جوامع انسانی مرسوم است که از حوادث گذشته خود یاد می‌کنند؛ و به آن‌ها احترام می‌گذارند. خواه مربوط به دانشمندان و مخترعان، و خواه کسانی که قهرمان ملی بوده‌اند. همه عقای عالم برای این گونه شخصیت‌ها آیین‌های بزرگداشتی را منظور می‌کنند. این کار براساس یکی از مقدس‌ترین خواسته‌های فطری است که از آن به «حس حق‌شناسی» تعبیر می‌کنیم. علاوه بر این، یاد آن خاطره‌ها، در صورتی که در سعادت جامعه تأثیری داشته باشد عامل مؤثر دیگری را در زمان بیان خاطره‌ها می‌آفریند. گویا خود آن حادثه تجدید می‌شود.

حادثه‌ی عاشورا نقش تعیین کننده‌ای در روشن شدن راه هدایت مردم داشته است، لذا بزرگداشت آن، موجب می‌گردد تا بتوانیم از برکات آن در جامعه‌ی امروز نیز استفاده کنیم.

چرا برای بزرگداشت عاشورا به روش بحث و گفتگو اکتفا نمی‌شوی؟

ممکن است این خاطره‌ها به گونه‌ای تجدید شود که ضررهای اقتصادی و اجتماعی کم تری داشته باشد. نوجوانی را فرض می‌کنیم که هنوز تربیت دینی کاملی نیافته است. ممکن است این سؤال به ذهن او بیاید که انجام این قبیل امور ضررهای اقتصادی در پی دارد. تولید کم می‌شود، وقت اشخاص گرفته می‌شود، در حالی که راههای دیگری نیز برای بزرگداشت واقعه عاشورا وجود دارد. مثلًاً جلسات بحث، میزگرد یا سمینارهایی ترتیب داده شود، و با تماسای بحث و گفتگو خاطره‌ی این حادثه برای مردم تجدید شود. دیگر دو ماه عزاداری و گریه کردن و بر سر و سینه زدن، چرا باید صورت پذیرد؟

در تمام دنیا مراسمی تشکیل می‌دهند، بحث و گفتگو برگزار می‌کنند؛ اما چرا مراسم بزرگداشت عاشورا باید به این شکل باشد؟

جواب این است که البته بحث درباره شخصیت سید الشهداء علیهم السلام، تشکیل میزگردها،

کنفرانس‌ها، و امثال این قبیل کارهای فرهنگی، علمی و تحقیقات، بسیار مفید و لازم است. و در جامعه ما نیز انجام می‌شود اما آیا این اقدامات کافی است؟ جواب دادن به این سؤال متوقف بر این است که مانظری روان‌شناسانه به انسان بیندازیم و بینیم عواملی که در رفتار آگاهانه‌ی مامؤثر است فقط عامل شناختی و معرفت است یا عوامل دیگری هم در شکل دادن رفتارهای اجتماعی ما مؤثر

است.

هنگامی که در رفتارهای خود دقت کنیم در می‌باییم که در رفتارهای ما دست کم دو دسته از عوامل نقش اساسی ایفا می‌کنند. یک دسته عوامل شناختی، که موجب می‌شود انسان مطلبی را بفهمد و بپذیرد. قطعاً شناخت در رفتار ما تأثیر زیادی دارد، اما یگانه عامل مؤثر نیست. عوامل دیگری هم هستند که شاید تأثیر آن‌ها در رفتار مابیش تراز شناخت باشد. این عوامل را به طور کلی انگیزه‌ها، و به تعبیرات دیگری احساسات و عواطف، تمایلات، گرایش‌ها، میل‌ها و غرائز می‌نامند. هرگاه شما رفتار خود را تحلیل کنید، می‌بینید عامل اصلی که شما را به انجام آن رفتار واداشته است همین عوامل تحریک‌کننده و برانگیراننده است. مرحوم شهید استاد مطهری در این مورد تشییه‌ی داشتند. ایشان رفتار انسان را به خودرو تشبیه می‌کردند. یک خودرو برای حرکت به دو عامل نیازمند است. عاملی که انرژی مکانیکی را در خودرو تولید کند، تا خودرو به کمک آن بتواند حرکت کند. غیر از انرژی مکانیکی، یک خودرو باید چراغ هم داشته باشد تا راه را بنمایاند و خودرو داخل دست انداز و گودال و پرتگاه نیفتد. اگر در محیط تاریکی موتور خودرو خیلی خوب کار کند و انرژی مکانیکی هم تولید کند، اما راه را نبینیم، ممکن است با خطرهای بسیار جدی مواجه شویم. ممکن است تصادفاتی روی دهد همچنین وجود انسان هم به دونوع عامل نیازمند است. عاملی باید در درون ما باشد تاماً برانگیراند. باید برای هر کاری شور و شوکی نسبت به انجام آن کار پیدا کنیم، تا بر انجام آن اقدام کنیم. و دیگر این که باید بدانیم به چه دلیل باید این کار را انجام دهیم؟ و چگونه باید آن را انجام دهیم؟ مواردی از این قبیل از جمله عوامل شناختی است. لازم است با مراجعه به منابع، شناختهای لازم را به دست آوریم. اما فقط شناخت کافی نیست تاماً را به حرکت در آورد.

عامل روانی دیگری نیاز داریم تاماً را به سوی کار برانگیراند این گونه عوامل را انگیزه‌های روانی می‌نامند. اسم‌های دیگری هم دارد؛ ساققه، احساسات و عواطف و مانند آنها. تا این عوامل نباشد کار انجام نمی‌گیرد. حتی اگر انسان به یقین بداند که فلان ماده‌ی غذایی برای بدن او مفید است، اما تا اشتهاهی او تحریک نشود، به سراغ خوردن آن غذا نمی‌رود. مسائل اجتماعی و سیاسی هم همین حکم را دارد. هر چه شخص بداند فلان حرکت اجتماعی خوب و مفید است، تا انگیزه‌ای برای انجام آن حرکت نداشته باشد حرکتی انجام نمی‌دهد.

حال، بعد از این که پذیرفتیم برای حرکت‌های آگاهانه و رفتارهای انسانی دو دسته عوامل



شناختی و انگیزشی یا عواطف و احساسات لازم است و بعد از این که دانستیم حرکت سیدالشهداء علیه السلام چه نقش مهمی در سعادت انسان‌ها داشته است، متوجه خواهیم شد این شناخت خود به خود برای ما حرکت آفرین نمی‌شود. هنگامی دانستن و به یاد آوردن آن خاطره‌ها مرا به کاری مشابه کار امام حسین علیه السلام و به پیمودن راه او و امی دارد که در مانیز انگیزه‌ای به وجود آید و بر اساس آن، ما هم دوست داشته باشیم آن کار را انجام دهیم. جلسات بحث و گفتگو و سخنرانی‌ها می‌تواند آن بخش اول را تأمین کند، یعنی شناخت لازم را به ما بدهد.

هنگامی که صحنه‌ای بازسازی می‌شود با هنگامی که انسان بشنود چنین جریانی واقع شده، بسیار تفاوت دارد. شما می‌توانید این نکته را در زندگی خود تجربه کنید. همه‌ی ما می‌دانیم که در این شهر مردم محروم زیادی هستند اما دیدن یک شخص محروم با یک حالت رقت آور می‌تواند در ما تأثیری بخشد که صرف دانستن، هیچگاه آن اثر را ندارد.

اکنون به عنوان مثال داستانی را از قرآن کریم یادآوری می‌کنم که همه شنیده‌اند. می‌دانید که حضرت موسی علیه السلام از جانب خداوند به کوه طور دعوت شد تا در آن جا عبادت کند. آنچه به مردم گفته شد این بود که ایشان یک ماه در آن جا خواهد ماند. اما اراده‌ی خدا آن بود که حضرت موسی چهل روز بماند:

«وَاعْدَنَا مُوسَىٰ مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيَلَةً وَّأَتَمَّنَاهَا بِعَشِيرٍ»^۱

آن ده روز را مردم نمی‌دانستند، و این آزمایشی برای قوم بنی إسرائیل بود تا نشان دهد آنان تا چه اندازه در ایمانشان استوار هستند. بعد از این که سی روز تمام شد، بنی إسرائیل نزد هارون - که جانشین موسی بود - آمدند و پرسیدندند چرا برادرت نیامد؟ گفت منتظریم، به زودی می‌آید. روز بعد هم موسی نیامد. مجدداً پرسیدندند چرا موسی نیامد؟ از تأخیر او معلوم می‌شود که ما را تنها گذاشت و خود رفته است. سامری از این فرصت استفاده کرد و آن گوساله را ساخت و مردم را به پرستش گوساله دعوت کرد و گفت:

«هَذَا الْهُكْمُ وَإِلَهُ مُوسَىٰ؛^۲ این خدای شما است و خدای موسی نیز همین است.»

خدایی که موسی می‌گفت من در کوه طور با او مناجات کنم، آن خدایی که موسی را به رسالت

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۴۲.

۲- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۸۸.

میعوث کرده است، آن خدا همان است که من او را ساخته‌ام. بسیاری از بنی إسرائیل در برابر گویانه به سجده افتادند و مشغول پرستش آن شدند. خدای متعال در طور به حضرت موسی و حی کرد که در میان قومت چنین جربانی اتفاق افتاده است و در طی این غیبت ده روزه‌ی تو، مردم گویانه پرست شده‌اند. حضرت موسی هم شنید اما عکس العملی نشان نداد. ده روز تمام شد و بعد از چهل روز الواح آسمانی را که بر او نازل شده بود برای مردم آورد تا ایشان را به اطاعت از احکام الهی و عمل به شریعت نازل شده دعوت کند. وقتی حضرت برگشت دید مردم گویانه می‌پرستند. به محض این که دید در حال پرستش گویانه هستند، عصبانی شد، به گونه‌ای که الواح را به کناری پرتاب کرد:

«وَ أَلْقَى الْكِوَاخَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَحُرَّةً إِلَيْهِ»^۱ به سراغ برادرش حضرت هارون رفت، و سر او را گرفت و با عصانیت به سوی خود کشید و از او بازخواست کرد که چرا اجازه دادی مردم گمراه گردند؟

«أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي؟»^۲ به کل داستان کاری ندارم. منظورم تذکر فرق بین دانستن و مشاهده کردن است. خدا به حضرت موسی از ماجراهای گویانه پرستی قوم او خبر داده بود. حضرت موسی نیز در مورد آن هیچ شکی نداشت. زیرا خبری بود که خدا به او داده بود. وقتی خبر را شنید چندان آثار غضب در او ظاهر نشد. اما زمانی که بازگشت و دید که مردم گویانه می‌پرستند، آشفته شد و نتوانست تحمل کند.

مکرراً حوادث عاشورا را شنیده‌اید و در ذهن شما جای گرفته است. می‌دانید امام حسین علیه السلام روز عاشورا چگونه به شهادت رسید، اما آیا دانسته‌های شما اشک شما را جاری می‌کند؟ وقتی در مجالس شرکت می‌کنید و مرثیه خوان مرثیه می‌خواند، مخصوصاً اگر لحن خوبی هم داشته باشد و به صورت جذابی داستان کربلا را برای شما بیان کند، آن گاه می‌بینید که بی اختیار اشک شما جاری می‌شود. این شیوه می‌تواند در تحریک احساسات شما تأثیری داشته باشد که خواندن و دانستن چنان اثری را ندارد.

بنابراین صرف بحث و بررسی عالمانه‌ی واقعه‌ی عاشورا نمی‌تواند نقش عزاداری را ایفا کند. باید صحنه‌هایی در اجتماع به وجود آید که احساسات مردم را تحریک کند.

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۵۰.

۲- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۹۳.



چرا باید به یاد وقایع عاشورا عزادری کرد؟

یگانه راه برانگیختن احساسات و عواطف عزادری و گریه نیست. ممکن است با مراسم جشن و سرور هم تحریک شود. چرا باید گریه کرد؟ چرا باید به خود زد؟ چرا باید زنجیر بزنیم؟ بیاییم به جای این کارها جشن بگیریم، نقل و نبات پخش کنیم، تا احساسات مردم تحریک شود.

جواب این است که احساسات و عواطف انواع مختلفی دارد. تحریک هر نوع احساسات و عواطف، باید با حادثه مربوط مناسب باشد. شهادت ابی عبدالله مسیر تاریخ اسلام را عوض کرد. او بود که درسی برای حرکت، برای نهضت، برای مقاومت و برای استقامت تا روز قیامت به انسان‌ها داد. باید کلری مناسب با آن حادثه انجام داد. یعنی باید کاری کرد که حزن مردم برانگیخته شود، اشک از دیده‌ها جاری شود، شور و عشق در دلها پدید آید. و در این حادثه چیزی که می‌تواند چنین نقشی را بیافریند، همین مراسم عزادری و گریستان و گریاندن دیگران است؛ در حالی که خندیدن و شادی کردن هیچ وقت نمی‌تواند این نقش را ایفا کند. خندیدن هیچ وقت آدم را شهادت طلب نمی‌کند. هیچ وقت انسان را به شلمچه نمی‌کشاند.

چرا باید دشمنان امام حسین علیه السلام را لعن کرد؟

ممکن است سؤال دیگری پدید آید شما در این عزادری‌های خودکار دیگری هم می‌کنید. علاوه بر این که از امام حسین علیه السلام به نیکی یاد می‌کنید، و بر شهادت او گریه می‌کنید، بر دشمنان امام حسین علیه السلام هم لعن می‌فرستید. این کار برای چیست این کار نوعی خشونت و بدینی است. چرا می‌گویید:

«أَتَقْرَبُ إِلَى اللَّهِ بِالْبَرَائَةِ مِنْ أَعْدَائِكُ؛^۱ مِنْ بَا تَبَرِّى إِذْ دَشْمَنَ تُو، بَهْ خَدَا تَقْرَبُ

می‌جویم».

امروز زمانی است که باید با همه‌ی مردم با خوشی و شادی و لبخند رفتار کرد. امروز باید دم از زندگی زد، دم از شادی زد، دم از صلح و آشتی زد. امروز دیگر جامعه و مردم این کارها را نمی‌پسندند. بیایید به جای این هاراه آشتی را پیش بگیرید، به دشمنان هم لبخند بزنید، به آن‌ها هم محبت کنید.

مگر اسلام دین محبت، دین رافت و رحمت نیست؟

۱- زیارت عاشورا.

اگر کسانی از روی جهل این سوال را مطرح کنند، جواب مشکل نیست. اما احتمال قوی می‌دهیم آن‌ها از سیاست‌های دیگری پیروی کنند، و یا نقشه‌هایی را که دیگران کشیده‌اند اجرا کنند. البته فرض کنید اگر نوجوانی از ما سؤال کرد که چرا باید قاتلان ای عبده‌الله را لعن کرد؟ به جای لعن‌هایی که در زیارت عاشورا می‌خوانید صدمت‌به‌ی دیگر هم باز بر امام حسین علیه السلام بفرستید.

جواب این است آدمیزاد موجودی است که هم احساس مثبت و هم احساس منفی دارد. همان گونه که شادی در وجود ماهست، غم هم هست. خدام را این‌گونه آفریده است. در جای خودش باید خنده‌ید و به جای خود هم باید گریست. تعطیل کردن بخشی از وجودمان، به این معنی است که از داده‌های خدا در راه آنچه آفریده شده استفاده نکنیم. دلیل این که خدا در ما گریه را قرار داده، این است که در مواردی باید گریه کرد. البته مورد آن را باید پیدا کنیم، گریه برای خدا، به انگیزه‌ی خوف از عذاب یا شوق به لقای الهی و شوق به لقای محبوب در تکامل انسان نقش دارد.

خداآند در ما محبت را آفریده است تا نسبت به کسانی که به ما خدمت می‌کنند، نسبت به کسانی که کمالی دارند، به ابراز علاقه و محبت پردازیم. علاوه بر آن در وجود انسان نقطه‌ی مقابل محبت به نام بُغض و دشمنی قرار داده شده است. همان‌گونه که فطرت باعث می‌شود انسان کسی را که به او خدمت می‌کند دوست بدارد، فطرتش نیز بر این است که کسی را که به او ضرر می‌زند دشمن بدارد. دشمنی که دین را از انسان بگیرد، دشمنی که سعادت ابدی را از انسان بگیرد، آیا قابل اغماض است؟ قرآن می‌فرماید:

«إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا؛^۱ شیطان دشمن شما است، شما هم باید با او

دشمنی کنید.

با شیطان دیگر نمی‌شود لبخندزد و کنار آمد. و گرن‌هه انسان هم می‌شود شیطان. اگر باید با اولیای خدا دوستی کرد، با دشمنان خدا هم باید دشمنی کرد. این فطرت انسانی است و عامل تکامل و سعادت انسانی است. اگر «دشمنی» با دشمنان خدا نباشد، به تدریج رفته رفتار انسان با آن‌ها دوستانه می‌شود، و در اثر معاشرت، رفتار آن‌ها را می‌پذیرد و حرف‌هایشان را قبول می‌کند. کم کم شیطان دیگری مثل آن‌ها می‌شود. می‌گویید نه! ببینید قرآن چه می‌فرماید:

«وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخْوَضُونَ فِي آيَاتِنَا فَاعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخْوَضُوا فِي حَدِيثٍ



غَيْرِهِ؛^۱ چنانچه ببینی کسانی نسبت به دین بدگویی و اهانت می‌کنند، با سستی و با زبان مسخره و استهزا سخن می‌گویند، به آن‌ها نزدیک نشو. هر چه گفتند، گوش نده تا زمانی که به بحث دیگری بپردازند».

و در جای دیگر می‌فرمایید:

«وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنِ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكَفِّرُ بِهَا وَيُسْتَهْزِئُ بِهَا فَلَا تَكْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخْوُضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ؛ بعد می‌فرماید اگر کسانی این نصیحت را گوش نکردند، باید بدانند که عاقبت به آن‌ها ملحق خواهد شد».

«إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا»^۲

سرانجام کسانی که نسبت به استهزا کنندگان دین محبت می‌ورزند و به آن‌ها روی خوش نشان می‌دهند این است که تدریجًا حرف‌های استهزا کنندگان بر آن‌ها اثر می‌گذارد. وقتی حرفهایشان اثر کرده، در دل هایشان شک به وجود می‌آید. و اگر شک ایجاد شد، اظهار ایمان کردن نفاق می‌شود. انسان وقتی در دل ایمان ندارد اما در ظاهر بگوید من مسلمانم، این عین نفاق است. قرآن می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا؛ چنین کسانی که در دنیا به واسطه اثر همنشینی با کافران متفاق می‌شوند، در آخرت داخل جهنم با ایشان هم نشین خواهند بود».

نسبت به خوبانی که منشأ کمال هستند، و در پیشرفت جامعه مؤثر هستند باید ابراز دوستی کرد، و در مقابل، باید عملًا با کسانی که برای سرنوشت جامعه مضر هستند دشمنی کرد:

«قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعِدَاوَةُ وَالبغضاءُ أَبْدَأْ حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ»^۳

قرآن می‌فرماید شما باید به حضرت ابراهیم ﷺ و یاران او تأسی کنید. می‌دانید که حضرت

۱- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۶۴

۲- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۴۰

۳- سوره‌ی ممتوجه، آیه‌ی ۴



ابراهیم ﷺ در فرهنگ اسلامی جایگاه بسیار رفیعی دارد. پیغمبر اکرم ﷺ هم می‌فرمود من تابع ابراهیم هستم. اسلام هم نامی است که حضرت ابراهیم ﷺ به این دین و آیین داد:

«هُوَ سَمَّاًكُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلٍ»^۱

خداآوند می‌فرماید شما باید به ابراهیم ﷺ تأسی کنید. کار ابراهیم ﷺ چه بود؟ ابراهیم ﷺ و یارانش به بت پرستانی که با آن‌ها دشمنی می‌کردند و ایشان را از شهر و دیار خود بیرون راندند گفتند:

«إِنَّا بُرْئَةٌ مِنْكُمْ؛ مَا أَرْسَلْنَاكُمْ بِيَزَارِيمْ».

اعلان برآثت کردند. بعد به این هم اکتفا نمی‌کند. می‌فرماید بین ما و شما تاروز قیامت دشمنی و کینه برقرار است، مگر این که دست از خیانتکاری خود بردارید.

این که ما نسبت به دشمنان اسلام و شیطان بزرگ این قدر کینه داریم و اجازه نمی‌دهیم شعار «مرگ بر آمریکا» حذف شود، تأسی به حضرت ابراهیم ﷺ است. در بعضی موارد باید عبوس بود، باید اخم کرد، باید صریحاً گفت ما دشمن شماییم، ما آشتی نمی‌کنیم، مگر دست از خیانت بردارید. این دستور قرآن است.

گاهی متأسفانه امور مشتبه می‌شود. در موردی که باید جذب کنیم عملأً به دفع می‌پردازیم. کسی از روی نادانی سخنی به اشتباه و خطأ گفته و لغزشی برای او پیش آمده و بعد هم پشیمان گردیده است، و یا اگر برای او توضیح دهیم، از روی انصاف قبول خواهد کرد، نسبت به چنین کسی نباید دشمنی کرد. یعنی کسی مرتکب گناهی شد، نباید او را از جامعه طرد کرد، بلکه باید در صدد اصلاح او برآییم. او بیماری است که باید به پرستاری اش پرداخت. مگر کسی که تعمد داشته باشد و علنأً گناه را در جامعه رواج دهد.

در مورد دشمنان غذار، کینه توز و قسم خورده، خداوند می‌فرماید:

«وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا الظَّارِئُ حَتَّى تَتَّبَعَ مِلَّتَهُمْ»^۲

تا دست از انقلابات بزنداریم، آمریکا از شما راضی نخواهد شد.

۱- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۷۸.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۲۰

سیره‌ی تربیتی رسول خدا ﷺ

*مهدی عطaran^۱

مقدمه

خدای دانا و حکیم از نخستین روزهای آفرینش انسان، او را نیازمند به الگو و اسوه قرار داد و جالب‌تر این که خداوند در هدایت انسان، از روش‌های عملی و ملموس استفاده کرد. بدین صورت که، پس از کشته شدن هابیل توسط قabil کلاغی رامأمور ساخت تادفن و آداب آن را به صورت عملی به قabil آموزش دهد «فَبَعَثَ اللَّهُ عَرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيهِ كَيْفَ يَوْارِي سُوَءَةً أَخِيهِ؛ آنگاه خدا کلاغی را برانگیخت که زمین را به چنگال گود نماید تا به او بنماید که چگونه بدن مرده برادر را زیر خاک پنهان سازد!».^۲

شیوه‌های عملی بدلیل وضوح و کارآمدی آن و نیازمند نبودن به تفسیر و تأویل‌های متفاوت مورد توجه و عنایت می‌باشد.

خدای تبارک و تعالی در قرآن به پیروی از عمل و سیره رسول خدا امر فرموده است و آن بزرگوار را به نحو مطلق و بی هیچ قید و شرطی و همراه با تأکیدات فراوان، به عنوان الگو و اسوه و میزان برای عمل مسلمانان و بلکه تمامی انسان‌ها فرار داده است؛ چه آنجا که می‌فرماید «ولقد کان لكم في رسول الله أسوة حسنة»؛ قطعاً رسول خدا الگو و سرمشق نیکویی برای شماست^۳ و یا آنجا که

۱- محقق و نویسنده.

۲- سوره‌ی مائدہ، آیه‌ی ۳۱

۳- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۲۱

می فرماید: «**مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنِّهِ فَانهَوْا**»^۱ آنچه که رسول خدا به شما دستور داد عمل کنید و از آنچه که شما را پرهیز داد، دوری نمایید.

و چه در آیاتی چون «**وَمَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْنَ يُوحِيٰ**»؛ هرگز دوست شما (محمد) منحرف نشده و مقصد را گم نکرده و هرگز از روی هوا نفسم سخن نمی‌گوید و آنچه آورده است چیزی جز وحی نیست که به او وحی شده است.^۲

باید توجه داشت این سخن تنها در مورد آیات قرآن نیست بلکه به قرینه آیات گذشته سنت پیامبر ﷺ را نیز شامل می‌شود که آن هم بر طبق وحی الهی است.^۳

«سیوطی» در تفسیر «درالمنتور» حدیثی را نقل کرده است که شاهدی بر این مدعاست:

«هنگامی که رسول خد ﷺ پس از بسته شدن درهای خانه‌ایی که به مسجد پیامبر گشوده می‌شد، با اعتراض گروهی مواجه شد که می‌گفتند: «چرا در خانه‌های ما را بستی و در خانه علی (پسرعمویت) را بازگذاشتی فرمود؟» **أَيُّهَا النَّاسُ مَا أَنَا سَدَّدْتُهَا وَلَا أَنَا فَتَحَّتُهَا وَلَا أَنَا أَخْرَجْتُكُمْ وَأَسْكَنْتُهُمْ قَرَأً وَالنَّجْمٍ إِذَا هَوَىٰ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْنَ يُوحِيٰ**؛ ای مردم! من شخصاً درها را بستم و نگشودم و من شما را از مسجد بیرون نکرم و علی را ساکن ننمودم (آنچه بود وحی الهی و فرمان خدا بود) سپس این آیات را تلاوت کرد «**وَالنَّجْمٍ إِذَا هَوَىٰ... أَنْ هُوَ إِلَّا وَحْتَ يُوحِيٰ**».^۴

با توجه به این آیات، روشن می‌شود که هیچ خوی و خصالی پسندیده‌تر و سزاوارتر برای پیروی از اخلاق نیکو و رفتار کریمانه و شریف رسول مکرم اسلام ﷺ نیست و تاریخ و واقعیت‌های تاریخی و راویان نکته سنج و محدثان دقیق هم به این حقیقت گواهی می‌دهند که بزرگوارانه‌ترین خلق و خوی از آن رسول خد ﷺ بود و به حق، خداوند در قرآن، آن بزرگوار را به داشتن اخلاقی عظیم ستوده است «**إِنَّكَ لَعَلَىٰ حُكْمٍ عَظِيمٍ**»^۵

گزارش این اخلاق سترگ و بی نظیر از هیچ زبانی و بیانی، رساتر از کلام امیر بیان امام علی بن ابی طالب علیه السلام نیست، چرا که او، هم بیش از دیگران به آن بزرگوار تزدیک بود و از حالات و رفتار او بخوبی

۱- سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۷.

۲- سوره‌ی نجم، آیات ۲ و ۳ و ۴.

۳- تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۴۸۱.

۴- تفسیر درالمنتور، ج ۶، ص ۱۲۲ به نقل از تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۴۸۲ و ۴۸۱.

۵- سوره‌ی قلم، آیه‌ی ۴.



آگاه بود که خود در این باره می‌فرمود: «وَلَقَدْ كُنْتُ أَتِيْعَةً أَتْبَاعَ الْفَصِيلِ أَتَرْ أَمْهُ؛ وَمَنْ در پی او بودم در سفر و حضر - چنانکه شتر بچه در پی مادر»^۱ و هم اینکه برترین شاگرد مکتب آن بزرگوار، شخص علی بن ابی طالب بود و از همه اصحاب و یاران، در فراگیری و الگو پذیری موفق‌تر بود. در این نوشتار سیمای رسول خدا^{صلوات‌الله‌علی‌ہ} را از منظر علی ابن ابی طالب^{صلوات‌الله‌علی‌ہ} به نظاره می‌نشینیم. امید است با عنایتی ویژه و نگاهی عمیق به سیره برترین و کامل‌ترین انسان، برای خود فردایی روشن را رقم زنیم.

سیره‌ی عبادی و زهد رسول خدا^{صلوات‌الله‌علی‌ہ}

گریه و مناجات

«إِنَّهُ كَانَ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ يُسْمِعُ لِصَدِرِهِ وَ جَوْفِهِ أَرِيرُ كَأَزِيرُ الْمِرْجَلِ عَلَى الْأَثَافِيِّ مِنْ شِدَّةِ الْبُكَاءِ وَ قَدْ آمَنَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ عِقَالِهِ فَأَرَادَ أَنْ يَتَخَشَّعَ لِرِبِّهِ بِئْكَائِهِ وَ يَكُونَ إِمَاماً لِمَنْ اقْتَدَى بِهِ؛ وَقَتَى بِهِ نَمَازٌ مَيْ اِسْتَادَ از شدت خوف و اندوه و کثرت گریه، صدایی چون جوشیدن دیگی که بر آتش نهاده باشند، از سینه و درونش شنیده می‌شد. و این در حالی بود که از عقاب الهی ایمن بود. او با این کار می‌خواست بر مراتب خشوع و تواضع خود، در بیشگاه الهی بیفزاید و برای دیگران پیشوا و راهنمایی نمونه باشد».^۲

عاشه می‌گوید:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يُحَدِّثُنَا وَ نُحَدِّثُهُ، فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلَاةُ فَكَانَهُ لَمْ يَعْرِفْنَا وَ لَمْ نَعْرِفْهُ، رَسُولُ خدا^{صلوات‌الله‌علی‌ہ} با ما حرف می‌زد و ما با او سخن می‌گفتیم، همین که وقت نماز فرا می‌رسید او را حالتی دست یم داد که گویی نه او ما را می‌شناسد و نه ما او را می‌شناسیم»^۳

شهید ثانی در کتاب «اسرار الصلوٰۃ» روایتی را نقل می‌کند که رسول خدا^{صلوات‌الله‌علی‌ہ} با اشتیاق تمام انتظار وقت نماز را می‌کشید و چون وقت نماز می‌رسید به مؤذنش می‌فرمود: «أَرِحْنِي يَا بِلَالُ»؛ ای

بلال خوشحالمان کن»

۱-نهج البلاغه، خ ۱۹۲.

۲-بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۲۸۶.

۳-بحار الانوار، ج ۸۴، ص ۲۵۷.



نور چشم رسول خدا

پیامبر ﷺ می فرمود: «قُرْةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ؛ رُوْشَنِي چشم من در نماز است»^۱

روزه رسول خدا

فضیل بن یسار از امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود:

«رسول خدا ﷺ دو برابر نمازهای واجب، نماز مستحبی می خواند و همچنین دو برابر روزه واجب، روزه مستحبی می گرفت»

امام رضا علیه السلام: «چون ماه شعبان فرامی رسید، رسول خدا ﷺ در اول آن سه روز، در وسط سه روز و در آخر سه روز، روزه می گرفت و دو روز به ماه مبارک رمضان مانده افطار می کرد، سپس به روزه ماه رمضان مشغول می شد»^۲

شکر گزاری!

«وَلَقَدْ كَانَ يَبْكِي حَتَّى يُغْشِي عَلَيْهِ قَفْيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَيْسَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ غَفَرَ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنِبِكَ وَمَا تَأْخَرَ؟ قَالَ: بَلِّي أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا؟!؛ گاه اتفاق می افتاد که آن حضرت در اثر کشت گریه، به حال غشوه و بیهوشی می افتاد، یک بار به او گفتند: ای فرستاده خدا! مگر نه این است که گناهان گذشته و آینده شما را بخشوده‌اند؟ فرمود: درست است. اما آیا سزاوار نیست که من بنده سپاس‌گزاری باشم؟!»^۳

زهد

«مَا أَكَلَ حُبْزَ بُرُّ قَطُّ وَ لَا شَيْعَ مِنْ حُبْزٍ شَعِيرٍ ثَلَاثَ لِيَالٍ مُّتَوَالِيَاتِ قَطُّ؛ هرگز نان گندم نخورد و هرگز سه شب پیاپی از نان جوین سیرنخورد.

ثُوْفَقٌ و دِرْعَةُ مَرْهُونَةٌ عَنْدَ يَهُودِيٍّ بِأَرْبَعَةِ دَرَاهِمٍ؛ در حالی از دنیا رفت که زرهاش در برابر چهار

درهم در نزد مردی یهودی به گرو بود

مَا تَرَكَ صَفَرَةً وَ لَا يَضَاءً مَعَ مَا وُطِئَ لَهُ مِنَ الْبِلَادِ وَ مُكْنُنَ لَهُ مِنْ غَنَائِمِ الْعِبَادِ، او در شرایطی که سرزمین هایی بسیار در اختیار داشت و غنایم فراوانی از جنگها به دست آورده بود. زر و سیمی از خود

۱- بحار الانوار، ج ۸۶، ص ۳.

۲- سنن النبی، ص ۳۰۰، به نقل از عیون اخبار الرضا

۳- بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۲۸۶.



برجای نگذاشت.

ولَقَدْ كَانَ يَقْسِمُ فِي الْيَوْمِ الْوَاحِدِ ثَلَاثَ مَائَةً أَلْفِ وَ أَرْبَعَمِائَةً أَلْفِ وَ يَأْتِيهِ السَّائِلُ بِالْعَشْنِي
فَيَقُولُ: وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّداً بِالْحَقِّ مَا أَمْسَى فِي آلِ مُحَمَّدٍ صَاعٌ مِنْ شَعِيرٍ وَ لَا صَاعٌ مِنْ بَرٍّ وَ لَا
دَرَهْمٌ وَ لَا دِينَارٌ (گاه) در یک روز سیصد - چهارصد هزار درهم میان مردم تقسیم می‌کرد و چون شب فرا
می‌رسید و فقیری از او چیزی طلب می‌کرد، می‌گفت: «سوگند به آن که محمد را به حق برانگیخت در
خاندان محمد حتی پیمانه‌ای گندم یا جو یا درهم و دیناری برای شب نمانده است».^۱

«وَلَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ وَ يَجْلِسُ جِلْسَةَ الْعَبْدِ وَ يَخْصِفُ بِيَدِهِ نَعْلَهُ وَ
يَرْقَعُ بِيَدِهِ ثَوْيَهُ وَ يَرْكِبُ الْحِمَارَ الْعَارِي وَ يُرِدِّفُ خَلْفَهُ؛ وَ چون بُرْدَگَانْ وَ بِنْدَگَانْ بِر زَمِينَ مَى نَشَستَ وَ
غَذَا مَى خُورَدَ وَ بَا دَسْتَ خُودَ كَفْشَشَ رَا پِينَهَ مَى كَرَدَ وَ جَامِهَاشَ رَا وَصَلَهَ مَى نَمَودَ وَ بَرَ الْأَغَ بَرْهَنَهَ سَوَارَ
مَى شَدَ وَ دِيَگَرِي رَابِرَ تَرَكَ خُودَ سَوَارَ مَى كَرَدَ.

وَ يَكُونُ السَّتْرُ عَلَى بَابِ بَيْتِهِ فَتَكُونُ فِيهِ التَّصَارِيرُ فَيَقُولُ: يَا فُلَانَةَ - لَا إِحْدَى أَزْوَاجِهِ -
غَيْبِيَهُ عَنِّي فَإِنِّي إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرَتُ الدُّنْيَا وَ رَخَارِقَهَا؛ پرده‌ای بر در خانه او آویخته بود که
تصویرهایی داشت. یکی از زنان خویش را گفت: «این پرده را از من پنهان کن؛ چه اینکه هرگاه بدان
می‌نگرم، دنیا و زینت‌های آن را به یاد می‌آورم»

فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ وَ أَمَاتَ ذِكْرَهَا مِنْ نَفْسِهِ وَ أَحَبَّ أَنْ تَعْيِبَ زَيْنَتَهَا عَنِ عَيْنِهِ لِكِيلَا
يَتَّخِذُ مِنْهَا رِيَاشًا وَ لَا يَعْتَقِدُهَا قَرَارًا وَ لَا يَرْجُو فِيهَا مَقَامًا فَأَخْرَجَهَا مِنِ النَّفْسِ وَ أَشْخَصَهَا عَنِ
الْقَلْبِ وَ غَيَّبَهَا عَنِ الْبَصَرِ وَ كَذَلِكَ مَنْ أَبْغَضَ شَيْئًا أَبْغَضَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ وَ يُذَكَّرَ عَنْهُ؛ اوبه راستی
وَ قَلْبًا از دنیا دوری گزیده بود و یاد آن را از خاطر خود محظوظ نموده بود. دوست داشت که زینت دنیا از او
نهان ماند تا زیوری از آن بر نگیرد و بر باورش نزود که دنیا جای ثبات و آرمیدن است تا امید بقاو پایداری
در دلش نقش بندد. این بود که علاقه به دنیا را از خود بیرون کرد و از آن دل کند و چشم پوشید. آری، چنین
است رفتارکسی که چیزی را دشمن بدارد؛ خوش ندارد بدان بنگرد و یا نام آن نزدش بردش شود»^۲

مبارزه با زهد منفی

رسول خدا ﷺ به معنای واقعی زهد و ساده زیستی و بی رغبتی به دنیا و فریبندگی‌های

۱- احتجاج، طبرسی، ص ۲۲۶

۲- شرح نهج البالغه این ابی الحدید، ج ۹، ص ۱۶۱



آن، توجه داشته و در عمل بر این اساس عمل می‌کردند و از زهد ظاهربی و منفی نهی می‌فرمودند:

امیرالمؤمنین در این باره می‌فرمود:

«گروهی از یاران رسول خدا^{علیه السلام}، همبستر شدن با زن و غذا خوردن در روز و خوابیدن در شب را بر خود حرام کرده بودند، ام سلمه این جریان را به رسول خدا^{علیه السلام} گزارش داد. آن حضرت به سراغ آنان آمد و فرمود: آیا به زنان بی رغبتی دارید، در صورتی که من با زنان مجتمعت می‌کنم و روز غذا می‌خورم و شب می‌خوابم؛ پس هر کس از سنت من روی گردن شود از من نیست»^۱

و یا اینکه در مقام جلوگیری از انحراف مسلمانان و مقابله با زهد منفی فرمودند:

«شنیده‌ام یک فکر انحرافی در میان اصحاب من پیدا شده، این چه روش غلطی است که در میان مسلمان‌ها بروز کرده؟ من که پیامبر هستم گوشت می‌خورم، از غذای لذیذ استفاده می‌کنم، لباس خوب می‌پوشم، عطر استعمال می‌کنم، با زنان معاشرت و مبادرت دارم، پس آن کسی که روشن، سیره من نباشد از من نیست»^۲

سیره‌ی فردی

«کان رسول الله^{علیه السلام} يَخْرُجُ إِلَى عَمَّا كَانَ يُعْنِيهِ؛ پیامبر^{علیه السلام} زبان خود را از غیر سخنان مورد لزوم باز می‌داشت.

يُحَسِّنُ الْحَسَنَ وَ يُقْوِيُهِ وَ يَقْبِحُ الْقَبِحَ وَ يُوَهِّنُهُ؛ کار خوب را تحسین می‌کرد و از آن پشتیبانی می‌نمود و کار رشت را تقبیح و آن را توبیخ می‌کرد.

مُعْتَدِلُ الْأَمْرِ غَيْرُ مُخْتَفِي؛ میانه رو بود، و افراط و تغیریط نمی‌کرد
لا يَقْعُلُ مُخَافَةً أَنْ يَغْفِلُوا وَ يَمْلِوُ؛ از کار مردم غافل نمی‌شد مبادا آنان غفلت ورزند و به انحراف افتند».

الَّذِينَ يَلُونَهُ مِنَ النَّاسِ خِيَارُهُمْ، أَفْضَلُهُمْ عِنْدَهُ أَعْمَلُهُمْ نصيحةً لِلْمُسْلِمِينَ وَ أَعْظَمُهُمْ عِنْدَهُ مَنْزَلَةً أَحْسَنُهُمْ مُؤْسَاةً وَ مَوَازِرَةً؛ اطرافیان او از نیکان مردم بودند از آن میان کسانی نزد او برتر به شمار می‌آمدند که نسبت به مسلمانان دلسوزتر و خیرخواهتر بودند. (و در دیدگان او) کسانی بزرگ می‌نمودند که با برادران دینی خود جانب برابری و خدمت به آنها را برگزیده باشند.

۱- دعائیم الاسلام، ج ۲، ص ۱۹۱

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۷۴



و يُعطى كُل جُلْسَائِه نَصِيبَه حتى لا يَحْسَب أَحَدٌ من جُلْسَائِه أَنَّ أَحَدًا أَكْرَمُ عَلَيْهِ مِنْهُ؛ حَقُّ هُرِيكَ از اهْل مجلس را ادا می کرد تا کسی احساس نکند که دیگری نزد وی گرامی تر است.

قَدْ وَسَعَ النَّاسُ مِنْهُ حُلْقَه و صَارَ لَهُمْ أَبَاً؛ أَخْلَاقُ خوش او چنان مردم را فراگرفته بود (و آنان را شیفته ساخته بود) که همگان وی را چون پدری مهریان می دانستند.

مُجْلِسُه مُجْلِسٌ حِلْمٍ و حَيَاءٍ و صِدْقٍ و أَمَانَةٍ؛ مجلس (شريفش)، مرکز حلم و حیا و راستی و امانت بود.

لَا تُرْفَعُ فِيهِ الْأَصْوَاتُ و لَا تُؤْنَيْ فِيهِ الْحُرْمَ و لَا تُشَتَّطْ فَلَتَاتُهُ، مُتَعَادِلِينَ مُتَوَاصِلِينَ فِيهِ بالِتَّقْوَى؛ در مجلس او آواز بلند نمی شد و حرمت اشخاص هتك نمی گشت و لغزشها در جاهای دیگر بازگو نمی شد. اهل مجلس - با هم - به ادب و تواضع رفتار می کردند و به سبب تقوا و پرهیزگاری پیوندی دوستانه داشتند.

يَوْقُرُونَ الْكَبِيرَ و يَرْحَمُونَ الصَّغِيرَ؛ سالمدان را احترام می کردند و به کوچکترها مهریان بودند.^۱
 «ما صَافَحَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ أَحَدًا قَطُّ مُنْزَعٍ يَدَهُ مِنْ يَدِهِ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الَّذِي يَنْزَعُ يَدَهُ؛ هرگز نشد با کسی مصافحه کند و زودتر از طرف مقابل دست از دست او برگیرد بلکه صبر می کرد تا وی دست خود را رها سازد.

وَمَا رُئِيَ مُقَدِّمًا رِجْلَهُ بَيْنَ يَدَيِ جَلِيسٍ لَهُ قَطُّ؛ وَهِيَجَاهُ دِيدَهُ نَشَدَ پِيشَ روی کسی پای خود را دراز کند.

وَمَا انتَصَرَ لِتَقْسِيمِ مِنْ مَظَالِمَهُ حَتَّى يُنَتَهِكَ مَحَارُمُ اللَّهِ فِي كُونُ حِينَئِذٍ غَضَبَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى؛ در صدد انتقام و تلافی از ستمی که به او می شد برنمی آمد مگرگاهی که حرمت های الهی هتك نمی گشت که در این صورت خشم او برای خدا برافروخته می شد.

وَمَا سُئِلَ شَيْئًا قَطُّ قَالَ: لَا؛ چیزی از آن حضرت درخواست نشد که جواب منفی بدهد.
 وَمَا رَدَّ سَائِلَ حَاجَةً قَطُّ إِلَّا بِهَا أَوْ يَمْسِيْرُ مِنَ الْقَوْلِ؛ هرگز خواهش سائلی را رد نکرد، چنانچه برایش مقدور بود حاجت او را بر می آورد و گرنه با گفتار خوش او را خرسند می ساخت.

وَكَانَ أَحْفَّ النَّاسِ صَلَاتَهُ فِي تَهَامَ؛ نماز او - در عین تمام و کمال - از همه نمازها سبکتر و کان أَقْصَرَ النَّاسِ خُطْبَةً وَ أَقْلَمُهُمْ هَذِرًا؛ و خطبهاش از همه خطبهها کوتاهتر و از بیهوده گویی

۱- بخار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۵۰.



برکنار بود.

و کان يُعْرَفُ بالرِّيحِ الطَّيِّبِ إِذَا أَقْبَلَ ؛ با بُوي خوشی که از او به مشام می‌رسید حضورش احساس می‌شد.^۱

«کان رَسُولُ اللَّهِ إِذَا قَعَدَ عَلَى الْمَائِدَةِ قَعَدَ قِعْدَةً لِلْعَبْدِ وَ كَانَ يَتَكَبَّرُ عَلَى فَخِذِهِ
الْأَيْسَرِ؛ چون کنار سفره قرار می‌گرفت مانند بندگان می‌نشست و بر ران چپ تکیه می‌کرد.^۲
خوراک حضرت

«کانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا وُضِعَتِ الْمَائِدَةُ بَيْنَ يَدَيْهِ قَالَ: «بِسْمِ اللَّهِ، اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا نَعْمَةً مَشْكُورَةً
تَصْلِيْلُ بَهَا نَعْمَةَ الْجَنَّةِ»؛ هنگامی که سفره گسترده می‌شد این چنین دعا می‌کرد: «پروردگارا! به ما توفیق
شکر و سپاس نعمت را عطا کن و آن را با نعمت‌های بهشتی ات پیوند ده»
و کانَ إِذَا وَرَضَعَ يَدَهُ فِي الطَّعَامِ قَالَ: «بِسْمِ اللَّهِ، اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِيمَا رَزَقْنَا وَ عَلِيهِ
خَفَفْهُ؛ وَ چون دست به طرف غذا می‌برد نام خدا را برزیان جاری می‌کرد و می‌گفت: «پروردگارا! آنچه به ما
روزی کرده‌ای مبارک گردان».^۳

«وَ كَانَ يَأْكُلُ مِمَّا يَلْبِيْهِ؛ هنگام غذا خوردن، از جلو خود میل می‌فرمود.
ما أَكَلَ مُتَكِبِّلًا قَطُّ حَتَّى فَارَقَ الدُّنْيَا... وَ كَانَ لَا يَذُمُ ذَوَافًا وَ لَا يَمْدُحُهُ؛ تا زنده بود، در حال تکیه
دادن غذا میل نفرمود. هیچ خوراکی را تعریف و یا مذمت نمی‌کرد».^۴

سیره‌ی اجتماعی (معاشرتی)

«کانَ رَسُولُ اللَّهِ دَائِمًا بِالشِّرْ، سَهْلًا الْخُلُقِ لِبَيْنِ الْجَانِبِ؛ همواره خوشرو و خوشخو و فروتن بود
لِيس بِفَظٍ وَ لَا صَخَابٍ وَ لَا فَحَاشٍ وَ لَا عَيَابٍ وَ لَا مَذَاجٍ؛ خشن و تند خو و فحاش و عیب جو
نبود، کسی را بیش از استحقاق مرح نمی‌کرد
خود داری از سه چیز

قد تَرَكَ نَفْسَهُ مِنْ ثَلَاثَةِ: الْمَرَاءِ وَ الْإِكْثَارِ وَ مَا لَا يُعْنِيهِ؛ خود را از سه خصلت بازداشته

۱- بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۷.

۲- سنن النبی، ص ۱۶۴.

۳- مکارم الاخلاق، ص ۱۴۷.

۴- سنن النبی، ص ۴۶.



بود: جدال، پرحرفی، بیهوده‌گویی.

رها کردن مردم در سه چیز

و تَرَكَ النَّاسَ مِنْ ثَلَاثٍ: كَانَ لَا يَدْمُ أَحَدًا وَ لَا يُعِيرُهُ وَ لَا يَطْلُبُ عَوْرَتَهُ وَ لَا عَشَارَتَهُ وَ لَا يَتَكَلَّمُ إِلَّا فِيمَا يَرْجُو ثَوَابَهُ؛ درباره مردم از سه کار پرهیز می‌کرد: هرگز کسی را سرزنش نمی‌کرد و از او عیب نمی‌گرفت؛ در جست و جوی لغزشها و عیب‌های مردم نبود، جز در جایی که امید ثواب داشت سخن نمی‌گفت.

و لَا يَقْطَعُ عَلَى أَحَدٍ كَلَامَهُ حَتَّى يَجُوزَ فَيَقْطَعُهُ بِنَهْيٍ أَوْ قِيَامٍ؛ هرگز سخن کسی را نمی‌برید، مگر آنکه از حد مشروع تجاوز می‌کرد. در آن صورت با نهی یا برخاستن از مجلس، گفتار او را قطع می‌نمود.^۱
 «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ لِلْقَادِمِ مِنْ مَكَّةَ»: تَقَبَّلَ اللَّهُ شُكُوكَ وَ عَفَّرَ ذَنَبَكَ وَ أَخْلَفَ عَلَيْكَ نَفَقَتَكَ؛ در دیدارش از زائرین مکه این چنین می‌فرمود: «خدا اعمال حج تو را قبول کند و گناهات را بیامزد و آنچه خرج کرده‌ای به تو باز گردداند».^۲

احترام به دیگران

(الف) با یاران

رسول خدا^{صلوات الله عليه وآله وسلام} ضمن سفارش به شوخ طبعی و مزاح، خود نیز با یاران شوختی می‌کرد. امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ لَيْسَرُ الرَّجُلَ مِنْ أَصْحَابِهِ إِذَا رَأَهُ مَعْمُومًا بِالْمَدَاعِبِ وَ كَانَ اللَّهُ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ يُبَغِضُ الْمُعَبَّسَ فِي وِجْهِ أَخِيهِ؛ رسول خدا^{صلوات الله عليه وآله وسلام} هرگاه یکی از یارانش را غمگین می‌یافتد او را با شوختی خرسند می‌ساخت و می‌فرمود: خداوند کسی را که در روی برادرش چهره درهم کشد، دشمن می‌دارد»^۳

(ب) با بانوان

امام صادق علیه السلام: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يُسَلِّمُ عَلَى النِّسَاءِ وَ يُرْدَوْنَ عَلَيْهِ، السَّلَامُ؛ رسول

خدا^{صلوات الله عليه وآله وسلام} به زن‌ها سلام می‌کرد، آنها نیز جواب سلامش را می‌دادند»^۴

۱- بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۵۲.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۲۳۲.

۳- سنن النبی، ص ۶۰

۴- اصول کافی، ج ۲، ص ۶۴۸

روزی بانوئی سالخورده در مدینه به دیدن پیامبر ﷺ آمد. آن حضرت با احترام کامل و شادی تمام به استقبال او شتافت، جامه خود را زیر پای او پهن کردن آنگاه چون دیدار به پایان رسید همسر رسول خدا ﷺ راز آن احترام را جویاشد، پیامبر فرمود: «این بانویی است که در زمان حیات خدیجه به دیدن ما می آمد»^۱

آن حضرت می فرمود: «أَلَا حَيْرُكُمْ حَيْرُكُمْ لِنِسَائِهِ وَأَنَا حَيْرُكُمْ لِنِسَائِيٍّ؛ آگاه باشید که بهترین شما کسانی هستند که با زن‌های خود مهربان تر باشند و من از این لحاظ بهترین شما هستم»^۲

ج) با کودکان

رسول خدا ﷺ چون کودکان انصار را می دید دست بر سر ایشان می کشید و به آنها سلام می کرد و برایشان دعا می نمود.^۳

چون حضرت رسول خدا ﷺ از سفر بر می گشت کودکان به استقبال وی می آمدند پیامبر ﷺ می ایستاد و می فرمود تا آنها را با خود سوار کنند و خود بعضی را بر مرکب می نشاند و بعضی را می فرمود تا اصحاب سوار کنند.^۴

امام صادق علیه السلام: رسول اکرم ﷺ نماز ظهر را با مردم به جماعت گزارد و دو رکعت آخر را با سرعت و با ترک مستحبات به پایان رساند. پس از نماز مردم گفتند: یا رسول الله آیا در نماز پیش آمدی شد؟ حضرت پرسید مگر چه شده؟ عرض کردند: دو رکعت آخر را با سرعت ادا کردید، فرمود: مگر صدای گریه و استغاثه کودک را نشنیدید؟^۵

روزی آن حضرت در نماز سجده را طول داد، وقتی نماز تمام شد مأمورین گفتند: یا رسول الله چنین سجده‌ای از شما ندیده بودیم، گمان کردیم وحی به شما رسیده است فرمود: «وحی نرسیده بود، فرزندم حسن در حال سجده بر دوشم سوار شد، نخواستم شتاب کنم و کودک را به زمین بگذارم، آنقدر صبر کردم تا خود از کتفم پایین آمد»^۶

۱-محجة البيضاء، ج ۳، ص ۹۸

۲-شرف النبی، ص ۶۵

۳-همان، ص ۸۵

۴-اصول کافی، ج ۶، ص ۴۸

۵-بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۸۲

كفتار

محصو مبين

عليه السلام

خطبہ امام سجاد علیہ السلام در گوفه

ثُمَّ إِنَّ رَبَّ الْعَالِيِّينَ عَلَيْهِ أَوْمَاءَ إِلَى النَّاسِ أَنْ أَسْكُوا وَقَامَ قَائِمًا فَجَمِدَ اللَّهُ؛ سپس امام سجاد علیہ السلام با دست اشاره به مردم کرد که ساکت شوید (همه ساکت شدند) آنگاه برخاست وایستاد و پس از حمد و ثنای خداوند فرمود:

شناساندن خود

أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَأَنَا أُعْرُفُهُ بِنَفْسِي؛ ای مردم! هر کس که مرا می‌شناسد که می‌شناسد و هر کس مرا نمی‌شناسد خودم را به او معرفی می‌کنم.
أَنَا عَلَيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلَيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛ من علی پسر حسین فرزند علی بن ابیطالب هستم.
أَنَا ابْنُ الْمَذْبُوحِ بِشَطْطِ الْفَرَاتِ مِنْ غَيْرِ ذَلِيلٍ وَلَا تَرَاثٍ؛ من پسر کسی هستم که در کنار شط فرات، بدون آنکه خونی را از او طلبکار باشند و خواستار قصاص شوند، او را سر بریدند.

أَنَا ابْنُ مَنْ أَنْتَهَكَ حَرَيْمَهُ وَسُلِّيَّتْ نَعِيمَهُ وَأَنْتَهَبَ مَالَهُ وَسُبِّيَّ عِيَالَهُ؛ من پسران کسی هستم که حریم او را شکستند و نعمتش را سلب کردند و مال او را به یغما برندند و اهل بیت او را به اسیری گرفتند.

أَنَا أَبْنُ مَنْ قُلِّلَ صَبَرًا وَكَفَى بِذَلِكَ فَحْرًا؛ من پسر کسی هستم که او را با فسالت و بی‌رحمی کشتند و این افتخار (شهادت) ما را بس است.

اقرار گرفتن امام از مردم کوفه و یادآوری بی‌وقایی آنان

أَيُّهَا النَّاسُ! أَنْشَدْتُكُمُ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ؛ ای مردم! شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید...

أَنْتُمْ كَتَبْتُمْ إِلَى أَبِي وَخَدَاعَمَهُ؟ بَرَى بَدْرِمَ نَامَهُ نُوشْتَيْدَ ولَى اُورَفَرِيْبَ دَادِيدَ؟



وأَعْطَيْتُمُوهُ الْعَهْدَ وَالْمِيثَاقَ وَالْبَيْعَةَ وَحَذَّلْتُمُوهُ؟ و عهد و پیمان بستید و بیعت کردید و در عین حال (با او جنگیدید) و او را بی یاور گذاشتید؟

نفرین امام سجاد علیه السلام

فَتَبَّأْ لِمَا قَدَّمْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ نفرین باد بر شما که چه توشه‌ای برای خود به پیش فرستادید.
وَسَوَءَ لِرَأْيِكُمْ و زشت باد رأی و نظر شما.

یادآوری قیامت

يٰأَيُّهَا عَيْنٌ تَنْظُرُونَ إِلٰى رَسُولِ اللَّهِ إِذْ يَقُولُ لَكُمْ: باکدام چشم، رسول خدا علیه السلام را می‌نگردید
آن هنگام که به شما بفرماید:

فَتَلَمَّعَ عِتْرَتِي وَانْتَهَكُمْ حُرْمَتِي خَانِدَانِي مَرَاكِشْتِي وَحَرِيمِي مَرَا شَكْسْتِي
فَأَسْتَمِ مِنْ أُمْتِي پس شما از امت من نیستید.

عكس العمل مردم

فَأَرَتَنَّعَتْ أَصْوَاتُ النَّاسِ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ وَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: از هرسو، صدای های مردم بلند گردید
و بعضی به بعضی دیگر گفتند:

هَلَكْتُمْ وَمَا تَعْلَمُونَ. هلاک شدید و نفهمیدید.

درخواست امام علیه السلام از مردم برای قبول نصیحتش

فَقَالَ عَلِيًّا: رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً أَقِيلَ نَصِيحَتِي وَوَصِيَّتِي فِي اللَّهِ وَفِي رَسُولِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ اِمام علیه السلام فرمود:
خدا رحمت کند کسی را که نصیحت مرا پذیرد و سفارش مرا درباره خدا و رسول خدا علیه السلام و اهل بیت شنیدن قبول کند.

فَإِنَّ لَنَا فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ چرا که رسول خدا علیه السلام برای ما، اسوه حسنہ می باشد

همدردی مردم و اعلام همکاری

فَقَالُوا جَمِيعًا: نَحْنُ سَامِعُونَ مُطِيعُونَ، حَافِظُونَ لِزِمَامِكَ غَيْرُ زَاهِدِينَ فِيكَ وَلَا رَاغِبِينَ
عنک (در این هنگام) همه حاضران گفتند: ما گوش به فرمان و فرمانبردار تو هستیم، پیمان تو را حفظ می کنیم، دل به تو می بندیم و از تو جدا نمی شویم.

فَمَرْنَا بِأَمْرِكَ يَرْحَمُكَ اللَّهُ قَائِمًا حَرَبٌ لِحَرِيكَ وَسَلْمٌ لِسِلْمِكَ به ما فرمان بده که رحمت خدا بر تو باد؛ همانا مطیع فرمان تو هستیم. جنگ می کنیم با هر که با تو جنگ کند و صلح می کنیم با هر که با تو



صلح کند.

**لَنَأْخُذَنَّ يَزِيدَ وَنَبَرًا مِنْ ظَلَمَكَ وَظَلَمَتَا وَإِزِيدٌ (عَنْهُ اللَّهُ) قَصَاصٌ مِنْ نَمَائِيمَ وَازْكَسَانِي كَهْ بَهْ تو
وَمَا سَمَّ كَرْدَنْدَ بِيزَارِي مِنْ جَوَئِيمَ.**

دست رد زدن امام علیہ السلام به گفتار مردم کوفه

فقال: هیهات هیهات أیهه العَذَرَةُ الْمَكَرَةُ هیهات و هرگز ای فربکاران دغلبار
حیلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ شَهَوَاتِ أَنْفُسِكُمْ بین شما و خواسته هایتان پرده‌ای کشیده شده است.
أَتُرِيدُونَ أَنْ تَأْتُوا إِلَيَّ كَمَا أَتَيْتُمْ إِلَى أَبِي مِنْ قَبْلٍ آیا می خواهید همان گونه مرا یاری کنید که
پدرم را در گذشته یاری کردید؟

**كَلَّا وَرَبُّ الرِّاقِصَاتِ إِلَى مِنِي قَاءِنَ الْجُرْحَ لَمَّا يَنْدَمِلُ هرگز، سوگند به پروردگار آن شترانی که
 حاجیان را به منی و عرفات می برند، هنوز زخمها التیام نیافته اند**

قُتِلَ أَبِي بِالْأَمْسِ وَأَهْلُ بَيْتِهِ مَعَهُ دِيَرُوز، پدرم و اهل بیتش کشته شدند.
وَلَمْ يُسِّنِي ثَكْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هنوز داغ رسول خدا علیہ السلام فراموش نشده است.
وَثَكْلُ أَبِي وَتَنِي أَبِي وَ وجَدَه بَيْنَ لَهَاتِي داغ پدرم و فرزندان پدرم و جدم، موی رخسارم را سفید
کرده است

وَمَرَأَتُهُ بَيْنَ حَنَاجِرِي وَ حَلْقِي وَغُصَصِهِ يَجْرِي فِي فِرَاشِ صَدْرِي وَ تَلْخِي آن در بین حلقوم و
حنجره‌ام، و اندوه آن در سینه‌ام باقی مانده است.

وَمَسَأَتِي أَنْ لَا تَكُونُوا لَنَا وَلَا عَلَيْنَا ثُمَّ قال خواسته من از شما این است که (حد اقل بی تفاوت
باشید) نه از ما طرفداری کنید و نه با ما از در جنگ و دشمنی درآید. پس امام سجاد علیہ السلام سخنان خود را با
این ایات پایان داد.

گناه بزرگ و کیفر سخت

**لَا غَرَرَ إِنْ قُتِلَ الْحُسَينُ وَشَيْخُهُ
قَدْ كَانَ خَيْرًا مِنْ حُسَينٍ وَأَكْرَمًا**

عجب نیست اگر حسین علیہ السلام (از روی ظلم) کشته شد چرا که (پدرش علی علیہ السلام) که از او برتر و گرامی تر بود
کشته شد.

**فَلَا تَفَرَّحُوا يَا أَهْلَ كُوفَةَ بِالَّذِي
أَصَابَ حُسَينًا كَانَ ذَالِكَ أَعْظَمَا**

*- «راقصات» به شترانی گفته می شود که زائران خانه خدا را از مگه به منی و عرفات می برند.



ای مردم کوفه! از آنچه که بر حسین اصابت کرد شادمان نباشد چراکه گناهی بزرگتر از هر گناه مرتكب شده‌اید.

قَيْلُ بِشَطِ النَّهَرِ رُوحِ فِدَاةٍ جَهَنَّمَا

جانم به فدای آن حسینی که در کنار نهر فرات کشته شد کیفر آن کسانی که او را کشتن و خوار ساختند آتش دوزخ است

خطبه‌ی امام سجاد در مسجد جامع دمشق

رُوَى أَنَّ يَزِيدَ لَعْنَةَ اللَّهِ أَمْرَ بِنَبِرٍ وَخَطِيبَ لِيُخِيرِ النَّاسَ بِمَسَاوِيِ الْحُسَينِ وَعَلَيِّ وَمَا فَعَلَ
روایت شده است که یزید (لعن الله) به خطیبی دستور داد به بالای منبر رود و از علی علیله و حسین علیله و آنچه کردند، (هر آنچه می‌خواهد) بدگویی کند.

فَصَعِدَ الْخَطِيبُ الْمِنْبَرَ خَطِيبُ الْمِنْبَرِ رَفَعَ

فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ أَكْثَرَ الْوَقْعَةَ فِي عَلَيِّ وَالْحُسَينِ حَمْدَ خَدَّا گفت و او راستود، سپس از علی علیله و حسین علیله در بدگویی فروگذار نمود
وَأَطْنَبَ فِي تَقْرِيظِ مُعَاوِيَةٍ وَيَزِيدَ لَعْنَهُمَا اللَّهُ فَدَكَرَهُمَا بِكُلِّ جَمِيلٍ! و در مدح و ستایش یزید و معاویه - که لعنت خداوند بر آن دویاد - به تفضیل داد سخن داد و از آن دو به همه (خصلت‌های) نیک یاد بنمودا

اعتراض امام علیله به خطیب

وَيَلَّكَ أَيُّهَا الْخَاطِبُ إِشْتَرِيتَ رِضَا الْمَخْلوقِ بِسَخْطِ الْغَالِقِ عَلَى بْنِ حَسِينٍ عَلِيَّاً (از پائین منبر)
فریاد زد: وای بر توای سخنران! خشنودی مخلوق را به خشم خالق خردی.
فَتَبَوَّأْ مَقْعَدَكَ مِنَ النَّارِ پس جایگاهت را آتش دوزخ فراگرفت.

نقاضی امام علیله برای سخنرانی

ثُمَّ قَالَ عَلَيُّ بْنُ الْحُسَينِ عَلِيَّاً: سپس امام سجاد علیله فرمود:
یا یزید! ائذن لی حتی اصعد هذه الأعواد ای یزیدا به من اجازه بده تا بالای این چوبها بروم.
فَأَتَكَلَّمُ بِهِ كَلِمَاتٍ، لِلَّهِ فِيهِنَّ رِضاً وَ لِهُؤُلَاءِ الْجُلَسَاءِ فِيهَا أَجْرٌ وَ تَوَابٌ و سخنانی بگوییم که در آن خشنودی خدا باشد و برای حاضران موجب اجر و پاداش گردد



فَأَبْيَ يَرِيدُ عَلَيْهِ ذَلِكَ يَزِيدُ أَيْنَ در خواست را رد کرد.

تقاضای مردم از یزید

قال: مردم گفتند:

يا أمير المؤمنين: إِذْنَ لَهُ فَلَيَصُدَّ الْمِنْبَرَ فَلَعَلَّنَا نَسْمَعُ مِنْهُ شَيْئًا ای اميرالمؤمنین اجاره بده او
بالای منبر رود شاید ما از او چیزی بشنویم

هراس یزید

قال: إِنَّهُ إِنْ صَعَدَ الْمِنْبَرَ هَذَا لَمْ يَتَزَلَ إِلَّا يَقْضِيَحْتَى وَقَضِيَحَةً آلِ أَبْيَ سُفِيَانَ يَزِيدَ گفت: اگر او
بالای منبر رود فرود نمی آید مگر اینکه من و دو دمان ابوسفیان را به افتضاح و رسوای بکشاند.
قَيْلَ لَهُ يَا أمير المؤمنين: وَمَا قَدْرُ مَا يَحْسُنُ هَذَا؟ شخصی گفت: ای امیر مومنان هر چه این
شخص بگوید چنان اهمیت ندارد، (بگذار برود و سخنی بگوید).

اقرار یزید به معلومات و کمالات اهل بیت پیامبر ﷺ

قال: إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ قَدْ رَقَوا الْعِلْمَ رَقًا يَزِيدَ گفت: این شخص (اشارة به امام سجاد علیه السلام) از
خاندانی است که علم (وکمال) را با تمام وجود به کام خود آورده اند.

در خواست مکرر مردم برای سخنرانی امام سجاد علیه السلام

فَلَمْ يَرَالوْا يِهِ حَتَّى أُذِنَ لَهُ مردم پیوسته از یزید تقاضا می کردند که اجازه دهد تا اینکه ناگزیر یزید
اجازه داد.

تشریف فرمایی امام علیه السلام به منبر و شروع سخنرانی

فَصَعَدَ الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَتْنَى عَلَيْهِ امام علیه السلام بالای منبر رفتند و حمد و ثنای خداوند گفتند
ثُمَّ خَطَبَ خطبه ایکنی منها العیون و او حَلَّ منها القُلُوبُ و سپس خطبه ای ایراد فرمود که بواسطه
آن، چشمها به گریه افتاد و قلبها لرزان گشت

فضائل و کمالات اهل بیت

ثُمَّ قال: أَيُّهَا النَّاسُ أُعْطِينَا سِتَّاً وَفُضْلَنَا بَسِعَ سِبْعٍ فرمود: ای مردم به ما شش چیز داده شد و به
هفت چیز، ما بر دیگران برتری داده شدیم.

أَعْطَيْنَا الْعِلْمَ وَالْحِلْمَ وَالسَّمَاحَةَ وَالْفَصَاحَةَ وَالشَّجَاعَةَ وَالْمَحَاجَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ به ما علم،
حلم، جوانمردی (یخشش)، فصاحت، شجاعت، و دوستی در دل مومنان داده شد.



و فَضَّلَنَا بِأَنَّ مِنْا النَّبِيُّ الْمُخْتَارُ مُحَمَّدًا أَعْلَمُ بِالْمُؤْمِنِينَ اما آن هفت چیز که ما به آن برتری داده شدیم

عبارت است از اینکه، پیامبر برگزیده، حضرت محمد ﷺ از ماست.

و مِنَ الصَّدِيقِ صَدِيقٌ (ونخستین کس که به او ایمان آورد یعنی علی علیه السلام) از ماست

و مِنَ الطَّيَّارِ جعفر طیار از ماست

و مِنَ أَسْدِ اللَّهِ وَ أَسْدُ رَسُولِهِ شیر خدا و شیر رسول خدا، (یعنی حضرت حمزه) از ماست

و مِنَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ فَاطِمَةَ الْبَتُولِ؛ برترین بانوی جهانیان، فاطمه زهرا از ماست

و مِنَ سَبِطًا هَذِهِ الْأُمَّةِ دو سبط پیامبر در این امت (یعنی حسن و حسین علیهم السلام) از ماست

مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي أَنْبَأَتُهُ بِحَسَبِي وَ نَسَبِي هر کس که مرا شناخت که

شناخت، و هر کس که نشناخت او را به حسب و نسبم خبر می دهم

حسب و نسب امام علیه السلام

أَئِهَا النَّاسُ: ای مردم:

أَنَا أَبْنُ مَكَّةَ وَ مِنِي، من پسر مکه و منی هستم

أَنَا أَبْنُ زَمَّرَ وَ صَفَا، من فرزند زمم و صفا هستم

أَنَا أَبْنُ مَنْ حَمَلَ الرُّكْنَ بِأَطْرَافِ الرِّدَاءِ، من پسر آن کسی هستم که حجر الاسود را در میان عبای

خود نهاد و بجای خود گذاشت

أَنَا أَبْنُ حَيْرٍ مَنْ اشَرَّ وَ ارْتَدَى، من پسر بهترین انسان ها هستم که لباس احرام پوشید

أَنَا أَبْنُ حَيْرٍ مَنْ انتَعَلَ وَاحْتَقَى، من پسر بهترین انسان ها هستم که کفش پوشید و (برای طوف) پا

برهنه شد

أَنَا أَبْنُ حَيْرٍ مَنْ طَافَ وَ سَعَى، من پسر بهترین انسان ها هستم که طواف کرد و سعی صفا و مروه

نمود

أَنَا أَبْنُ حَيْرٍ مَنْ حَجَّ وَ لَبَّى، من پسر بهترین انسان ها هستم که حج بجا آورد و لبیک گفت

أَنَا أَبْنُ مَنْ حُمِّلَ عَلَى الْبَرَاقِ فِي الْهَوَاءِ، من پسر آن کسی هستم که در هوا بر براق (برای سفر

معراج) حمل شد.

أَنَا أَبْنُ مَنْ أُسْرِيَ بِهِ مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى، من پسر آن کسی هستم که از

مسجد الحرام به مسجد الاقصی سیر داده شد.



أَنَا ابْنُ مَنْ بَلَغَ يِهْ جَبَرَائِيلُ إِلَى سِدْرَةِ الْمُتَنَّهِيِّ، مِنْ پَسْرَانَ كَسِيْ هَسْتَمْ كَهْ (در شب معراج)
جبائیل او رابه سدره المنتهی رساند.

أَنَا ابْنُ مَنْ دَكَى قَنْدَلَى فَكَانَ قَابَ قَوْسِينَ أَوْ أَدْنَى، مِنْ پَسْرَانَ كَسِيْ هَسْتَمْ كَهْ آنَقْدَرْ بهْ خَدا
نزدیک و نزدیکتر شد تا آنکه فاصله او به اندازه دوکمان یا نزدیکتر بود.

أَنَا ابْنُ مَنْ صَلَّى بِمَلَائِكَةِ السَّمَاءِ، مِنْ پَسْرَانَ كَسِيْ هَسْتَمْ كَهْ فَرَشْتَگَانَ آسمَانَ بهْ او اقتدا کرده و
نمَارْ خواندند

أَنَا ابْنُ مَنْ أُوحِيَ إِلَيْهِ الْجَلِيلُ مَا أُوحِيَ، مِنْ پَسْرَانَ كَسِيْ هَسْتَمْ كَهْ خَدَای بَزرَگْ بهْ او وَحْیَ کرد
أَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى مَنْ پَسْرَانَ كَسِيْ هَسْتَمْ بِرَزْیَدَه خَدا هَسْتَمْ

أَنَا ابْنُ عَلَى الْمُرْتَضَى، مِنْ پَسْرَانَ عَلَى مَرْتَضَى هَسْتَمْ
أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ حَرَاطِيمَ الْخَلْقِ حَتَّى قَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مِنْ پَسْرَانَ كَسِيْ هَسْتَمْ كَهْ سَرَانَ مُشْرِكِینَ
راکوبید تا (آن که) به خدای یکتا ایمان آورندند.

أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ يَيْنَ يَدَیِ رَسُولِ اللَّهِ سَيِّدِنَا وَ طَعَنَ بِرُمَحِينَ وَ هَاجَرَ الْهِجْرَاتِينَ وَ بَايَعَ
الْبَيْعَيَّيْنَ وَ قَاتَلَ بَيْتَرِ وَ حُتَّيْنَ وَ لَمْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنِ مِنْ پَسْرَانَ كَسِيْ هَسْتَمْ که در پیشاپیش رسول
خَدا هَلَّیَتَه با دو شمشیر جنگید و با دو نیزه نبرد می کرد و دوبار هجرت کرد و دوبار بیعت کرد و در جنگ
بدر و حنین (با دشمن) جنگید و به اندازه یک چشم برهم زدن کافر نشد (و کفر نورزید).

أَنَا ابْنُ صَالِحِ الْمُؤْمِنِيَّ وَ وَارِثِ النَّبِيِّنَ وَ قَامِعِ الْمُلْحِدِينَ وَ يَعْسُوبِ الْمُسْلِمِيَّنَ وَ نُورِ
الْمُجَاهِدِينَ وَ زَيْنِ الْعَابِدِينَ وَ تَاجِ الْبَكَائِينَ وَ أَصْبَرِ الصَّابِرِينَ وَ أَفْضَلِ الْقَائِمِينَ مِنْ «آلِ يَسْ» وَ
رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِيَّنَ، مِنْ پَسْرَانَ صَالِحِ مُؤْمِنَانَ وَ وَارِثِ پِيَامْبَرَانَ وَ نَابُودَكَنْنَدَه مَلْحَدَانَ وَ پِيشَوَاهِي مُسْلِمَانَانَ وَ
ما یه روشنی چشم مجاهدان و زینت پرستش کنندگان خدا و سرور بسیار گریه کنندگان (برای خدا) و
صبورترین صبرکنندگان و برترین قیام کنندگان از آل یس (یعنی) رسول پروردگار جهانیان هستم.

أَنَا ابْنُ الْمَوَيَّدِ بِجَبَرَائِيلَ، الْمَصْوِرِ بِمِيكَائِيلَ، مِنْ پَسْرَانَ كَسِيْ هَسْتَمْ که بوسیله جبائیل تائید و
بوسیله مکائیل یاری شد

أَنَا ابْنُ الْمَحَامِيِّ عَنْ حَرَمِ الْمُسْلِمِيَّ وَ قَاتِلِ النَّاكِثِيَّنَ وَ الْقَاسِطِيَّنَ وَ الْمَارِقِيَّنَ، مِنْ پَسْرَانَ كَسِيْ هَسْتَمْ
هَسْتَمْ که از حرم مسلمانان حمایت کرد و با خارج شدگان از دین و بیعت شکنان و یاغیان نبرد کرد.
وَ الْمَجَاهِدِ أَعْدَاءِ النَّاصِبِيَّنَ، (من پسرا آن کسی هستم که) با دشمنان قسم خوردهاش جنگ نمود



(وجهاد کرد).

وَأَفْخِرُ مَنْ مَشَىٰ مِنْ قُرْيَشٍ أَجْمَعِينَ، (من پسر آن کسی هستم که) سرافراز ترین فرد از همه قریش است

وَأَوَّلٌ مَنْ أَجَابَ وَاسْتَجَابَ لِلَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (من پسر آن کسی هستم که) اونخستین فرد از میان مؤمنین است که خدا و رسولش را تصدیق نمود (وبه آنها ایمان آورد)

وَأَوَّلُ السَّابِقِينَ وَقَاصِمِ الْمُتَعَدِّدِينَ وَمُبَيِّدِ الْمُشْرِكِينَ وَسَهِمٌ مِنْ مَرَامِي اللَّهِ عَلَىِ النَّاقِقِينَ
(من پسر آن کسی هستم که) پیشتاز پیشگامان و کوبنده متباوزان و نابود کننده مشرکان و تیری از تیرهای خدا بر منافقان بود.

وَلِسَانٍ حِكْمَةً رَبِّ الْعَالَمِينَ وَنَاصِرٍ دِينِ اللَّهِ وَوَلِيٌّ أَمْرِ اللَّهِ وَبُسْتَانٍ حِكْمَةً اللَّهِ وَعَيْبَةً عِلْمِهِ
(من پسر آن کسی هستم که) زبان حکمت پرور دگار و یاری کننده دین خدا و ولی خدا و باغ حکمت و منبع علم او بود.

سَمْعٌ سَخِيٌّ بَهْلُولٌ رَّكِيٌّ أَبْطَحِيٌّ رَّضِيٌّ مَرْضِيٌّ مِقْدَامٌ هَمَامٌ صَابِرٌ صَوَامٌ قَوَامٌ شَجَاعٌ قُمقَامٌ
(آنکس که) جوانمرد، بخشندۀ، زیبا، هوشمند، پاک، از سرزمین حجاز، راضی و مرضی خدا، پیشوای بلند همت، صابر، بسیار روزه‌گیر، و تهذیب شده و بسیار عبادت کننده (خدا) بود.
قَاطِعُ الْأَصْلَابِ وَمُفَرِّقُ الْأَحْزَابِ (او که) قطع کننده نسل مشرکان و پراکنده کننده گروههای کفر بود.

أَرْيَطُهُمْ عِنَانًا وَأَنْبَثُهُمْ جَنَانًا وَأَجْرَاهُمْ لِسَانًا وَأَمْضاهُمْ عَزِيزَةً وَأَشَدُهُمْ شَكِيمَةً، (او که) از همگان پر جرئت تر و قوی دل تر و با صلابت تر و خلل ناپذیرتر (در برابر کافران) بود.
أَسَدٌ بَاسِلٌ وَغَيْثٌ هَاطِلٌ يَطْحَنُهُمْ فِي الْحُرُوبِ إِذَا إِزْدَلَتِ الْأَسْنَةُ وَقَرَتِ الْأَعْنَةُ طَحَنَ الرَّحِيٌّ وَيَذْرُؤُهُمْ فِيهَا ذَرَوْ الرِّيحَ الْهَشِيمِ، شیر دلاوری که در جنگ‌ها هنگام بهم خوردن نیزه‌ها و نزدیک شدن پیشتازان جنگ، کافران را مانند خورد کردن سنگ آسیاب، می‌کرد و درهم می‌کوبید.

لَيْثُ الْحِجَازِ وَكَبَشُ الْعَرَاقِ، (او که) شیر حجاز و یکه سوار عراق بود.
مَكَّيٌّ مَدَنَيٌّ أَبْطَحِيٌّ تَهَامَيٌّ خِينَيٌّ عَقَبَيٌّ بَدَرَيٌّ أَحْدَيٌّ شَجَرَيٌّ مُهَاجِرَيٌّ، (آن کسی که) سردار مکه و مدینه و (سردار) منی و عقبه و (سردار) بدر و احد بود. او یکه تاز بیعت رضوان و هجرت به شمار می‌رفت.



مِنَ الْعَرَبِ سَيِّدُهَا، وَمِنَ الْوَغْنِ لَيْثُهَا، آقا وَ سَيِّدُ عَرَبٍ وَ بَهْلَوَانْ جَنْگ بُود.
وَارِثُ الْمَشْعَرِينَ، وَأَبُو السَّبِطَيْنِ، الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، وَارِثُ مَشْعَرٍ وَعَرْفَاتٍ وَپدر دو سبط رسول
خدا علیهم السلام حسن و حسین علیهم السلام بود.

ذاك جدّى علیٰ بنُ أبى طالبٍ این شخص جدّ من علی بن ابیطالب علیهم السلام است.

ثم قال:

أنا ابنُ فاطمَةَ الزَّهْرَاءِ، من پسر فاطمه زهرايم؛
أنا ابنُ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ من پسر بانوي زنانم؛
أنا ابنُ خَدِيجَةَ الْكَبْرِيِّ، من فرزند خديجه كبرایم؛
أنا ابنُ الْمَقْتُولِ ظُلْمًا، من پسر کسی هستم که از روی ظلم کشته شد؛
أنا ابنُ مَجْزُورِ الرَّأْسِ مِنَ الْقَلَا، من پسر کسی هستم که سرش از قفا بریده شد؛
أنا ابنُ الْعَطْشَانِ حَتَّى قَضَى، من پسر تشنہ کامی هستم که بالب تشنہ به شهادت رسید؛
أنا ابنُ طَرِيقِ كَرْبَلَا، من پسر کسی هستم که پیکرش در زمین کربلا افتاده است؛
أنا ابنُ مَسْلُوبِ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ، من پسر کسی هستم که عمامه و عبايش ریوده شد.

گریه مردم

فَلَمْ يَرِلْ يَقُولُ أَنَا حَتَّى ضَجَّ النَّاسُ بِالْبُكَاءِ وَالتَّعْبِ امام سجاد علیهم السلام همچنان گفت و گفت و
مردم زار زار می گریستند و صدای ناله و گریه بلند شد.

فرمان یزید به گفتن اذان

وَخَشِيَّ يَزِيدُ لَعْنَةُ اللهِ أَنْ يَكُونَ فِتْنَةً يَزِيدُ (لعنه الله) ترسید که مبادا فتنه و آشوبی به پا شود
فَأَمَرَ الْمَؤْذِنَ قَطَطَعَ عَلَيْهِ الْكَلَامَ بِهِ مَؤْذِنَ دَسْتُورَ دَادَ (که اذان بگوید) و سخن امام علیهم السلام را قطع کند.

افشای ماهیت بنی امیه

فَلَمَّا قَالَ الْمَؤْذِنُ «الله أكبير» وَقَتَى مَوْذِنٌ گفت اللهم اكبر

قالَ عَلَىٰ لَا شَيْءَ أَكْبَرٌ مِنَ اللهِ امام علیهم السلام فرمود: هیچ چیزی بزرگتر از خدا نیست
فَلَمَّا قَالَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، وَقَتَى گفت: اشهد ان لا اله الا الله (شهادت می دهم که معبدی جز

خدا نیست)

قال علیٰ بن الحسین: شهد بها شعری و بشری و لحمی و ذمی امام علیهم السلام فرمود: مو و یوست و



گوشت و خونم به یکتایی خداگواهی می‌دهد

فَلَمَّا قَالَ الْمُؤْذِنُ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَقْتَيْ مُؤْذِنٍ گفت: شهادت می‌دهم که محمد ﷺ

پیامبر خداست

التَّمَتَ مِنْ فَوْقِ الْمِنَارِ إِلَى يَزِيدَ فَقَالَ: امام علیہ السلام از بالای منبر متوجه یزید شد و فرمود:

مُحَمَّدُ هَذَا جَدَّى أَمْ جَدُّكَ يَا يَزِيدُ؟ ای یزید محمد ﷺ جد من است یا جد تو؟

فَإِنْ رَعَمْتَ أَنَّهُ جَدُّكَ فَقَدْ كَذَبَتَ وَكَفَرْتَ! اگر می‌پنداری که جد توسط دروغ می‌گویی و کفر

می‌ورزی

وَإِنْ رَعَمْتَ أَنَّهُ جَدُّى فَلَمَّا قَتَلَتَ عِتَرَتَهُ؟ وَإِنْ جَدَّ من است پس چرا عترت و خاندان او را کشته؟

سخنای شیعه سخنان علی طیلله

قالَ بَشِيرُ بْنُ خَزِيمَ الْأَسْدِيِّ: بشیر بن خزیم اسدی، می‌گوید:
وَنَظَرَتُ إِلَى زَيْبَ بْنَتِ عَلَى طِيلله يَوْمَئِنْ، وَلَمْ أَرْ رَالله حَفَرَةً قُطُّ أَنْطَقَ مِنْهَا؛ آن روز زینب
دختر علی طیلله توجه مرا به خود جلب کرد (زیرا) به خدا سوگند زنی را که سراپا شرم و حیا باشد سخنران تر
از او ندیده‌ام

كَانَهَا تَقْرُعُ عَنْ لِسَانِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى طِيلله بْنِ أَبِي طَالِبٍ طِيلله؛ گویی سخن گفتن را از زبان
امیرالمؤمنین علی طیلله فراگرفته و القاء می‌کند.

وَقَدْ أَوْمَأَتِ إِلَى النَّاسِ أَنْ اسْكُنُوا؛ با دست به سوی مردم اشاره کرد و گفت: ساکت باشید.
فَارَدَتِ الْأَنْفَاسُ وَسَكَنَتِ الْأَجْرَاسُ؛ نفسها در سینه‌ها حبس شد و زنگها که در گردن مرکبها بود
از حرکت ایستاد.

حمد و ستایش خداوند

ثُمَّ قَالَتْ: سپس فرمود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ، وَ الصَّلَاةُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ طِيلله وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الْأَخِيَارِ؛ ستایش مخصوص خدا است
و درود بر پدرم محمد صلوات الله عليه وآله وآله وآله و بر فرزندان پاک و برگزیده او.

سرزنش مردم کوفه

يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، يَا أَهْلَ الْخَتْلِ وَالْعَدْرِ؛ اي مردم کوفه! اي نیرنگ بازان و بی وفایان
أَتَبْكُونَ؟! فَلَا رَقَاتِ الْعَبِرَةِ وَلَا هَدَاتِ الرَّنَّةِ؛ آیا برای ماگریه می‌کنید! اشکتان خشک مباد و ناله



شما فرو ننشیند

إِنَّمَا مَثَنُكُمْ كَمَثْلِ الَّتِي تَقْضَتْ غَرَائِهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا، تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْتَكُمْ؛ مَثَلًا
شَمَا مَثَلَ آنَ زَنِى اسْتَكْهَامَ خَوْدَ رَا، پَسْ از استحکام، وَامِى تابید در حالیکه سوگند (و پیمان) خود را
و سیله خیانت و فساد قرار می دهید.

أَلَا وَهُلْ فِيكُمْ إِلَّا الصَّلَفُ وَالنَّطْفُ وَمَأْقُولُ الْإِيمَاءِ وَغَمْرُ الْأَعْدَاءِ، أَوْ كَمَرْعَى عَلَى دَمَتَةِ، أَوْ
كَفْصِيَّةٌ عَلَى مَلْحُودَةٍ؛ چه فضیلتی در شما هست؟ جز لاف و گراف و آلودگی و سینه های پر کینه، به ظاهر
همچون کنیزان تملق گو و در باطن همانند دشمنان سخن چین یا مانند سبزی هایی هستید که در
لجنزارها روئیده و یا نقره های که با آن قبر مرده را بیارایند.

أَلَا سَاءَ مَا قَدَّمْتَ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ إِنَّ سَخْطَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَفِي الْعَذَابِ أَنْثُمْ خَالِدُونَ؛ بَدَانِيدَ کَه
برای آخرت خود، کردار زشتی از پیش فرستادید که به خشم خداوند گرفتار و در عذاب جاوید خواهد
ماند.

أَتَبْكُونَ وَ تَتَنَحِّيُونَ؟ آیا اگر یه می کنید و فریاد به گریه بلند کردیدا ید؟
إِي وَاللَّهِ قَابِكُوا كَثِيرًا وَاضْحَكُوا قَلِيلًا، آری بخدا سوگند بايستی زیاد گریه کنید و کمتر بخندید
فَلَقَدْ دَهْبُثُمْ بِعَارِهَا وَ شَنَارِهَا وَ لَنْ تَرَحَضُوا بِعَسْلٍ بَعْدَهَا أَبْدًا دامن خود را به عار و ننگ آلوده
نموده اید که هرگز نمی توانید آن را بشوئید

وَ أَتَيْتُ تَرَحَضُونَ قَتْلَ سَلِيلٍ خَاتَمِ الْأَثْيَاءِ وَ سَيِّدِ شَبَابٍ أَهْلِ الْجَنَّةِ چگونه می توانید خون پسر
خاتم پیامبران و سید جوانان اهل بهشت را بشوئید؟

وَ مَلَادِ خَيْرَتِكُمْ وَ مَفْرَعِ نَازِلَتِكُمْ وَ مَنَارِ حُجَّتِكُمْ وَ مَدَرَّةِ شُسْتِكُمْ؛ (کسی که) پناه نیکان شما و
گریزگاه پیش آمد های ناگوار شما و جایگاه رفیع حجت شما و رهبر بزرگ قوانین شما بود
أَلَا سَاءَ مَا تَرِزُونَ؛ بَدَانِيدَ کَه کار زشتی را انجام دادید

وَ بَعْدًا لَكُمْ وَ سُحْقًا؛ (از رحمت خدا) دور باشید و نابود گردید
فَلَقَدْ خَابَ السَّعْيُ، وَ تَبَكَّتِ الْأَيْدِي؛ کوشش ها به هدر رفت و دست های شما از کار بریده شد.

وَ خَسِرَتِ الصَّفَقَةُ؛ در سودای خود زیان دیدید.
وَ بُؤْثَمْ بِعَضَبٍ مِنَ اللَّهِ؛ وَ گرفتار خشم خدا شدید
وَ ضُرِبَتِ عَلَيْكُمُ الدِّلْلَةُ وَالْمَسْكَنَةُ؛ وَ سکهی خواری و بدبخشی به نام شما زده شد.



وَيَأْكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ أَتَدْرُونَ أَىٰ كَيْدِ رَسُولِ اللَّهِ قَرِيبُمْ؟؛ وَإِنَّ بِرَ شَمَا إِذْ مَرْدَمْ كَوْفَهْ! آيَا
مَى دَانِيدَ كَهْ جَغْرَى از رَسُولِ خَداَ اللَّهِ تَعَالَى رَابِرِيدِدْ؟

وَأَىٰ كَرِيمَةِ لَهُ أَبْرَزُمْ؟؛ وَچَهْ پَرْدَه نَشِينَى رَازِ حَرْمَشْ بِيرُونْ كَشِيدِدْ؟
وَأَىٰ دَمَ لَهُ سَقَكُمْ؟؛ وَچَهْ خُونَى رَازِ او رِيختِيدْ؟
وَأَىٰ حُرْمَةِ لَهُ اَنْتَهَكُمْ؟؛ وَچَهْ احْتَرَامِي رَازِ او هَتَكْ كَرِيدِدْ؟

لَقَدْ چِشْمَ بِهَا شَوَاهَهَ صَلَعَاهَ، عَنْقَاهَ سَوَادَاهَ، فَقَمَاهَ، حَرَقَاهَ، كَطْلَاعَ الْأَرْضِيَ وَمَلَاءِ السَّمَاءِ؛ مُسْلِمًا
کاری بس بزرگ، زشت، سخت، تاروا، خشونت بار و شرم آور به لبریزی سراسر زمین و گنجایش آسمان
انجام دادید.

أَفَعَجِبُمْ أَنْ تَمْطُرَ السَّمَاءُ دَمًا؟؛ آیا برای شما شگفت آور است که آسمان در این جریان خون ببارد؟
عذاب آخرت در انتظار کوفیان

وَلَعْذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ، وَأَنْثُمْ لَا تُنَصَّرُونَ فَلَا يَسْتَخْفَنُكُمُ الْمَهْلُ؛ همانا عذاب آخرت، ننگین تر
است و کسی شما را یاری نمی کند و از مهلتی که به شما داده شده استفاده نکنید
فَإِنَّهُ لَا تَحْفَزُهُ الْبِدَارُ وَلَا يَخَافُ فَوَّتَ الْأَلَّارِ؛ همانا پیشی گرفتن شما خدا را شتابزده نمی کند و از
فوت انتقام (کنونی) نمی هراسد.

وَإِنَّ رَبَّكُمْ لِيَالِيِّرِ صَادِ؛ همانا پروردگار شما در کمین گاه است.

خطبه‌ی حضرت زینب علیها السلام در مجلس ابن زیاد در کوفه

توهین ابن زیاد به حضرت زینب علیها السلام

وَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَحَكُمْ وَقَتَلَكُمْ وَأَكَذَّبَ أَحْدَوْتَكُمْ؛ ابن زیاد (علیه اللعنه) گفت: حمد و
سپاس خداوندی را که شما را رسوا کرد و شما را به قتل رساند و دروغ شما در گفتار تان را آشکار ساخت.

پاسخ زینب علیها السلام

فَقَالَتْ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا بِمُحَمَّدٍ الْأَنْبَيْتَ وَطَهَّرَنَا تَطْهِيرًا؛ حمد و سپاس خداوندی را سزاست
که ما را به محمد ﷺ گرامی داشت و ما را بطور کامل پاک و مطهر ساخت.

إِنَّمَا يُفْتَضَحُ الْفَاسِقُ وَيُكَذَّبُ الْفَاجِرُ وَهُوَ غَيْرُنَا؛ همانا فاسق رسوا می شود و بدکار دروغ می گوید و
او دیگری است نه ما.

نگاه عارفانه‌ی زینب علیها السلام

فَقَالَ كَيْفَ رَأَيْتِ صُنْعَ اللَّهِ يَأْهِلَ بَيْتِكَ؟ ابن زیاد (علیه‌اللعنة) گفت: کار خدا را نسبت به (برادر و اهل بیت) چگونه دیدی؟

قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا؛ حضرت زینب علیها السلام فرمود: من جز خیر و زیبایی چیزی ندیدم
هُوَ لِاءُ قَوْمٍ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ فَبَرَزُوا إِلَى مَضَاجِعِهِمْ؛ اینان افرادی بودند که خداوند مقام شهادت را سرنوشت‌شان ساخت از این‌رو (داوطلبانه) به خوابگاه‌های ابدی خود شتافتند.
وَسَيِّجَمَعُ اللَّهُ بَيْتَكَ وَيَبْيَهُمْ فَتَحَاجُّ وَتُخَاصِمُ؛ بزوی خداوند بین آنان و تو را جمع کند تا تو را به محکمه بکشد.

فَانظُرْ لِمَنِ الْفَلَجِ؛ اکنون بنگر (در آن دادگاه و محکمه چه کسی پیروز و چه کسی درمانده است؟
هَبَائِتَكَ أُمُكَ يا ابْنَ مَرْجَانَةَ؛ مادرت به عزایت بنشیند ای پسر مرجانه!
خشم ابن زیاد (لعنه الله)

فَقَضِيَّابْنُ زِيَادٍ؛ ابن زیاد (از سخنان حضرت زینب علیها السلام) خشمگین شد (به گونه‌ای که تصمیم به کشن حضرت زینب علیها السلام گرفت)
وَقَالَ لَهُ عَمْرُو بْنُ حَرِيثَ: إِنَّهَا امْرَأَةٌ وَلَا تُؤَاخِذُ بِشَيْءٍ مِنْ مَنْطِقَهَا؛ عمرو بن حریث که در مجلس حاضر بود به ابن زیاد گفت: این زنی بیش نیست، زن را باید به گفتارش مجازات کرد.
شَفَاعِي دَلِيلُ ابْنِ زِيَادٍ در...

فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: لَقَدْ شَفَاعَنِي اللَّهُ مِنْ طُغَاتِكِ وَالعَصَّاءِ الْمَرَدَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكِ؛ خداوند دل مرا با (کشن) خاندان طغیانگرت و گنهکاران قانون شکن از اهل بیت شفا بخشید.

حسین علیه السلام رکن استوار
فَبَيْكَتْ ثُمَّ قَالَتْ: لَقَدْ قَتَلْتَ كَهْلِي وَقَطَعْتَ فَرْعَي وَاجْتَثَتْ أَصْلِي؛ زینب علیها السلام گریست و سپس فرمود: به جانم سوگند، فامیل مرا کشتی و شاخه‌های مرا بریدی و ریشه مرا کندي.
فَإِنَّ شَفَقَيْتَ بِهِذَا فَقَدْ أَشْتَقَيْتَ؛ اگر شفای دلت در این است، باشد.

تحقیر به زینب علیها السلام!
فَقَالَ عَيْبَدُ اللَّهِ: هَذِهِ سَجَاعَةُ ابْنِ زِيَادٍ (علیه‌اللعنة) گفت: این زن با آهنگ و قافیه سخن می‌گوید و لَعْمَرِي كَانَ أَبُوكِ شَاعِرًا سَجَاعًا؛ سوگند به جانم که پدرت (نیز) شاعر قافیه پرداز بود.



تعجب زینب

قالَتْ: إِنَّ لِي عَنِ السَّجَاعَةِ لُشْغًا! حضرت زینب عليها السلام فرمود: ای پسر زیاد مَن را به قافیه پردازی چه کار؟

وَإِنِّي لَا عَجَبٌ مِمَّن يَشْتَقِي بِقَتْلِ أَتِمَّتِهِ؛ وَمَن تَعْجَبَ مِنِّي كَمْ ازْكَسَى كَمْ بَالَّا قَتْلَ امَامَانِشَ، دَلْشَ رَا شَفَا
می بخشد

وَيَعْلَمُ أَنَّهُمْ مُنْتَهَمُونَ هَنَّهُ فِي آخِرَتِهِ؛ وَمَنْ دَانَدَهُ أَنَّهَا دَرَ فَرَدَاهُ قِيَامَتُهُ أَوْ انتِقامَهُ می گیرند.

خطبه‌ی حضورت زینب عليها السلام در مجلس یزید در شام
حمد و سپاس خداوند

قامت زینب عليها السلام بنت علی بن ابی طالب فقالت: زینب دختر علی بن ابی طالب برخاست و
فرمود:

الحمد لله رب العالمين و صلی الله علی رسوله وآلہ اجمعین؛ حمد و سپاس مخصوص خداوند
که پروردگار جهانیان است و درود خدا بر پیامبر صلوات اللہ علیہ و آله و سلم و همه اهل بیت او.
استناد به آیه قرآن

صَدَقَ اللَّهُ كَذَلِكَ يَقُولُ: ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَوُوا السُّوَاءَ أَنْ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا
يَسْتَهِزُونَ^۱; خداوند متعال راست فرمود که: سرانجام کسانی که اعمال بد مرتكب شدند به جایی رسید که
آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به سخریه گرفتند.

پیروزی یزیدا

أَظْنَتْ يَا يَزِيدُ حَيْثُ أَحْذَتْ عَلَيْنَا أَقْطَارَ الْأَرْضِ وَآفَاقَ السَّمَاءِ؛ ای یزیدا تو پنداری که چون
اطراف زمین و آفاق آسمان را بر ما بستی (و راه چاره را بر ما مسدود نمودی)

فَأَصْبَحَتْ أَسْاقُ كَمَا سُاقُ الْأَسْارِي؛ با ما را هماند بردگان (به هرسو) کشاند
إِنْ بِنَا عَلَى اللَّهِ هُوَانَا وَبِكَ عَلَيْهِ كَرَاهَةٌ؟ (می پنداری) که ما نزد خدا خوار هستیم و تو نزد خدا
گرامی هستی؟

وَإِنَّ ذَلِكَ لِعِظِيمٍ خَطَرِيَّ عِنْدَهُ؟ (می پنداری) این چیره شدن تو بر ما، بیانگر شکوه آبروی تو در

(۱) سوره‌ی روم، آیه‌ی ۱۰.



پیشگاه خداست؟

فَسَمَحْتَ بِأَنْفِكَ وَتَظَرَّتَ مِنْ عِطْفِكَ جَذْلَانَ مَسْرُورًا؛ (از اینرو) بینی بالاکشیدی و تکبر نمودی
و به خود بالیدی، و خرم و شادان شدی
حِينَ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ مُسْتَوِسَعَةً وَالْأَمْوَارُ مُتَسِّغَةً؛ آن زمان که دیدی دنیا در چنبر کمند تو بسته
و کارهای تو آراسته شده است
وَحِينَ صَفَا لَكَ مُلْكُنَا وَسُلْطَانُنَا؛ و آن زمان که ملک و مقام رهبری ما، برای تو صاف و هموار
گشته‌اند.

مَهْلًا مَهْلًا أَتَسْبِيَتْ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى؛ آرام باش آرام باش، آیا سخن خدا را فراموش کرده‌ای (که
فرمود):

**وَلَا يَحْسَبَنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ حَيْزٌ لَا يَنْفَسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لَيْزِدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ
عَذَابٌ مُهِينٌ؛** آنها که کافر شدند تصور نکنند که اگر به آنها مهلت می‌دهم به سود آنهاست ما به آنها مهلت
می‌دهیم که برگناهانشان بیفزایند و عذاب خوارکننده‌ای برای آنها باشد.

جَنِيَاتٍ يَزِيدُ درِ حَقِّ اهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ

أُمِنَ الْعَدْلِ يَابْنَ الطُّلَقَاءِ تَخْدِيرُكَ حَرَائِرَكَ وَإِمَاءَكَ؟؛ ای پسرکسانی (که جدمان پیامبر در فتح
مکه اسیرشان کرد و سپس آنان را آزاد نمود) آیا عدالت است که تو زنان و کنیزان خود را پشت پرده
بنشانی؟

وَسُوْقَكَ بَنَاتَ رَسُولِ اللَّهِ سَبَايَا؟؛ و دختران رسول خدا را به صورت اسیر به این سو و
آن سو بکشانی؟

قَدْ هَتَّكْتَ سُتُورَهُنَّ وَأَبْدَيْتَ وُجُوهَهُنَّ؛ پوشش آنان را دریدی و روی آنان را گشودی
تَحَدُّو بِهِنَّ الْأَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ؛ تا دشمنان آنان را از شهری به شهر دیگر ببرند
وَيَسْتَشَرِفُهُنَّ أَهْلُ الْمَنَاهِلِ وَالْمَنَاقِلِ؛ بومی و غریب چشم به آنها بدوزند
وَيَتَصَقَّحُ وُجُوهَهُنَّ الْقَرِيبُ وَالْبَعِيدُ وَالدَّنَى وَالشَّرِيفُ؛ نزدیک و دور، شریف و غیر شریف چهره
آنان را بنگرند.

لَيْسَ مَعْهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَلِيُّ وَلَا مِنْ حِمَاتِهِنَّ حَمَيٌّ؛ از مردان آنها سپربرستی نمانده و از حمایت
کنندگان ایشان (نگهدار) و کمک گننده‌ای باقی نمانده است.



انتظار مدارا از یزیدا

کَيْفَ يُرْتَجِعُ مَرَاقِبَةً مَنْ لَفَظَ فِوْهُ أَكْبَادَ الْأَزْكِيَاءِ؛ بِرَاسِتِيْ چَگُونَه تَوْقَعُ وَامِيد دَلْسُوزِي اَزْ پَرْ آن
کسی باشد که دهانش جگر پاکان را جوید و ببرون انداخته

وَبَتَ لَحْمَهُ بِدَمِ الشُّهَدَاءِ؛ وَگُوشتش از خون شهیدان روئید؟

وَكَيْفَ يَسْبَطِي فِي بُغْضِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَنْ نَظَرَ إِلَيْنَا بِالشَّنِفِ وَالشَّنَانِ وَالاحْنُ وَالْأَضْغَانِ؟
چگونه در بعض و کینه نسبت به ما اهل بیت کوتاه آید (و کندی کند) آن کسی که به ما با نظر دشمنی و
کینه توزی می نگرد

ثُمَّ تَقُولُ غَيْرَ مُتَائِمٍ وَلَا مُسْتَعْظِمٍ؛ سَپِسْ بَدْوَنْ آنَكَهُ خَوْدَ رَاغْنَهْ كَارْ بَدَانِي وَبَزْرَگِي اِينْ گَناه را در ک
کنی می گویی:

لَا هِلْوَا وَاسْتَهْلَوا فَرِحا

کاش پدرانم بودند و شادی سرمی دادند و می گفتند: دست مریزاد ای یزید.

مُنْتَهِيَا عَلَى ثَيَايَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، سِيدِ شَيَافِ أَهْلِ الْجَتَّةِ تَنَكُّثُهَا بِمَخْفَرِتِكَ؛ در حالی که با چوب
خیزان اشاره به دندانهای ابا عبدالله سرور جوانان اهل بهشت طبله می کنی و بر دندانهای او می زنی.

كَيْفَ لَا تَقُولُ ذَلِكَ؛ چرا چنین نگویی

وَقَدْ تَكَأْتُ الْقُرْحَةُ وَاسْتَأْصَلَتُ الشَّافَةُ؛ تو که پوست از زخم دل ما برداشتی و شکافتی و ریشه کن
کرده

إِلَيْرَاقِيَّكَ دَمَاءِ ذِرَيَّةِ مُحَمَّدٍ لَّهُ شَفَاعَةٌ نُجُومُ الْأَرْضِ مِنْ آلِ عَبْدِالْمَطَّلِبِ؛ با این خونی که از فرزندان
محمد طبله و ستارگان (درخشان روی) زمین از خاندان عبدالملک (بر زمین) ریختی.

وَتَهْتِفُ بِأَشْيَاخِكَ؛ پدرانت را صدا می زنی

رَعَمْتَ أَنَّكَ ثَنَادِيْهِمْ؛ و می پنداری که صدایت به گوش آنان می رسد

فَلَقَرَدَنَّ وَهَبِيْكَا حَوْرَدَهْمَ؛ (ولی) به همین رودی به آنها که آنها هستند خواهی رفت

وَلَتَوَدَّنَّ أَنَّكَ شَلَّاتَ وَيَكَمَّتَ؛ و (آن وقت) آرزو می کنی که ای کاش دستت شل بود و زبانت لال

وَلَمْ تَكُنْ قُلْتَ مَا قُلْتَ وَفَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ؛ و آنچه گفتی، نمی گفتی، و آنچه کردهای نمی کرده

دعا و نفرین

اللَّهُمَّ خُذْ لَنَا بِحَقِّنَا؛ خُدْ أَحْقَقَنَا مَا رَابَازْستان



وَاتَّقُمْ مِنْ ظَلَّمَنَا؛ وَإِذْ آتَانَكَهُ بِهِ مَا سَتَمْ كَرِدَنَدْ انتقام بِغَيرِ
وَاحْلُلْ غَصَبَكَ بِمَنْ سَفَكَ دِمَائَنَا وَقَتَلَ حُمَائَنَا؛ وَخَشْمُ خُودَ رَا بِرْ كَسَانِيَ كَهْ خُونَهَيْ مَا رَا
رِيختَنَدْ وَيَارَانَ ما رَا كَشْتَنَدْ فَرُودَأَرْ
اَقدَامْ يَزِيدْ بِرْ عَلِيهِ خُودَا
فَوَاللهِ مَا فَرِيتَ إِلَّا چَلَدَكَ؛ سُوْگَنْدَ بِهِ خَدا، جَزْ پُوْسْتَ خُودَ رَا نَدَرِيدَي
وَلَا جَزَزَتْ إِلَّا لَحَمَكَ؛ وَجَزْ گُوْشْتَ خُودَ رَا نَبِرِيدَي
رَسوَایِيَ در آخِرت

وَلَتَرْدَنَّ عَلَى رَسُولِ اللهِ؛ هَرَآيِنَه بِرْ رَسُولِ خَداَلَهَبِرْغَنَهَ وَارَدَ گَرَدِي
بِمَا تَحَمَّلْتَ مِنْ سَفَكِ دِمَاءِ ذُرَيْتِهِ؛ بَا هَمِينَ بَارِيَ كَهْ اَزْ رِيختَنَ خُونَ فَرَزَنَدَانَ رَسُولِ خَداَلَهَبِرْغَنَهَ
وَاتَّهَكَتَ مِنْ حُرْمَتِهِ مِنْ عَتَرَتِهِ وَلَحَمَتِهِ؛ وَهَتَكَ حَرْمَتَ اوْ دَرْ مُورَدَ خَانَدَانَ وَخَوِيشَاؤَنَدَانَشَ بِرْ
دوش دارِي.

انتقام الهی!
حَيْثُ يَجْمَعَ اللَّهُ شَمَلَهُمْ وَيَلْمَ شَعْنَهُمْ وَيَأْخُذْ بِحَقِّهِمْ؛ هَنَگَامِیَ كَهْ خَداَونَدَ هَمَه رَا جَمَعَ مَیْ نَمَایِدَ و
پَراَکَنَدَگِیَ آنَانَ رَا گَرَدَارَدَ وَحَقَ آنَانَ رَا باَزَگَیرَدَ
وَلَا تَحَسَّبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزَّقُونَ؛ هَرَگَزَ گَمَانَ مَبِرِيدَ
آنَانَکَه در راهِ خَداَکَشَتَه شَدَهَانَدَ، مَرَدَهَانَدَ بَلَکَه آنَهَا زَنَدَهَانَدَ وَدر پَیَشَگَاهِ خَدا اَز نَعْمَتَهَا وَمَوَاهِبِ بَرَخُورَدَار
مَیْ باَشَنَدَ

پَیَروزِی در دَادَگَاهِ الهی!
حَسِيبُكَ بِاللهِ حَاكِماً؛ هَمِينَ تو رَا بَسَ كَهْ خَداَونَدَ حَاكِمَ وَدَاعِرَ اَسْتَ
وَبِمُحَمَّدٍ حَصِيمَاً؛ وَمُحَمَّدَ [خَوْنَخَواهَ ما] وَدَشْمَنَ تَوْسَتَ
وَبِجَبَرَئِيلَ ظَهِيرَاً؛ وَجَبَرَائِيلَ پَشْتَبِيانَ اوْسَتَ

خوارِی معاویِه در آخِرت
وَسَيَعْلَمُ مَنْ سَوَّى لَكَ وَمَكَنَكَ مِنْ رِقَابِ المُسْلِمِينَ؛ بَزُودِی آنَ کَسَ کَهْ تو رَا فَرِیبَ دَادَ وَبَرَگَرِدنَ
مرَدَمَ سَوَارَکَردَ (يعْنِي معاویِه) خواهد فَهَمِیدَ کَهْ:
پَیَشَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلَاً وَأَيُّكُمْ شَرُّ مَكَانًا وَأَضَعَفُ جَنَدًا؛ بَرَای سَتَمَکَارَانَ عَوْضَ بَدَی خَواهَدَ بَودَ و



(خواهد فهمید که) کدامیک از شما جایگاهش برتر و سپاهش ناتوانتر است.

حقارت یزید و بزرگی ملامت او

ولئنْ جَرَّتْ عَلَيَ الدُّوَاهِيْ مُخَاطِبَكَ، اگرچه پیشامدهای ناگوار روزگار، مرا به سخن گفتن با تو
کشانده ولی (در عین حال)

إِنِّي لَا سَتَصِغْرُ قَدْرَكَ؛ ارزش تو در نظر من ناچیز و اندک

وَاسْتَعْظِمُ تَقْرِيْبَكَ؛ و سرزنش تو بزرگ

وَأَسْتَكِثُ تَوْبِيْخَكَ؛ و ملامت و توبیخ تو بسیار است

لَكُنَ الْعُبُونُ عَبْرِيْ وَالصَّدُورُ حَرَّيْ؛ (ولی چه کنم که) چشمها پر اشک است و سینه‌ها سوزان

اظهار شگفتی

أَلَا فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِتَلِ حِزْبُ اللهِ الْجَبَاءِ بِحِزْبِ الشَّيْطَانِ الطُّلَقَاءِ؛ آگاه باش که بسی
شگفت آور است که افراد نجیب حزب خدا در جنگ با احزاب شیطان که بر دگان آزاد شده بودند، کشته
می‌شوند

بيان جنایات یزیدیان

فَهَذِهِ الأَيْدِيْ تَنْطِفُ مِنْ دِمَائِنَا؛ خون ما از سر پنجه‌های شما می‌ریزد
وَالْأَفْوَاهُ تَسْحَلُ مِنْ لُحُومِنَا؛ و گوشتهای ما از دهن‌های شما بیرون می‌افتد

وَتِلْكَ الْجُنُثُ الطَّوَاهِرُ الزَّوَاكِيْ تَتَبَاهُ الْعَوَاسِلُ؛ این پیکرهای پاکیزه که خوراک گرگ‌های درنده
شما گشته

وَتُعَفَّرُهَا أُمَّهَاتُ الْفَوَاعِلُ؛ و در زیر چنگال بچه کفتارها، به خاک آلوده شده است.

به مجازات رسیدن یزید در آخرت

ولَئِنْ أَتَحَدَّتَنَا مَغْمَمًا لَتَحِدَّنَا وَشِيكًا مَغْرِمًا؛ اگر (امروز) ما رابرای خود غنیمتی می‌پنداری به همین

زودی خواهی دید که ما به زیانت بوده‌ایم

حینَ لَا تَحِدُ إِلَّا مَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ؛ و آن هنگامی است که هرجه از پیش فرستادهای خواهی دید

وَمَا رَبِّكَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ؛ و پروردگار تو بر بندگان ستم روانمی دارد

شکایت به خدا و توکل بر او

فَإِلَى اللهِ الْمُشْتَكِيْ وَعَلَيْهِ الْمُعْوَلُ؛ من به خدا شکایت می‌برم و به او توکل می‌کنم

سعی نافرجام!

فَكِيدْ كَيْدَكَ واسعَ سَعِيَكَ وناصِبْ جُهْدَكَ؛ هر نیرنگی که خواهی، بزن و هر اقدامی که توانی، بکن
و هر کوشش که داری، درین مدار

فَوَاللَّهِ لَا تَمْحُو ذِكْرَنَا؛ سوَّيْنَدْ بَهْ خَدَاكَهْ (نمی توانی) نَامْ مَاهْ مَحْوَكْنَی

ولَا ثُمَيْثُ وَحِيتَنَا؛ وْ (نمی توانی) وَحِيْ مَاهْ رَأْخَامَوْشْ نَمَایِ

ولَا ثُدْرِكُ أَمْرَنَاؤْ بَهْ غَایْتْ مَاهْ نَخْوَاهِي رَسِیدْ

ولَا تَدْحَضْ عَنْكَ عَازَّهَا؛ وَ نِنْگَ اِينْ سَتْمَ رَاهْ خَوْدْ نَتوانِي زَدَدْ

نَاتَوَانِي يَزِيدْ

وَهَلْ رَأَيْكَ إِلَّا فَتَنَدْ؟؛ رَاهْ تَوْسِيْتْ اَسْتْ

وَأَيْأَمُكَ إِلَّا عَدَدْ؟؛ وَ مَدْتْ حَكْوَمَتْ تَوَانِدَكَ اَسْتْ.

وَجَمْعُكَ إِلَّا بَدَدْ؟؛ وَ جَمْعِيْتْ تَوْپَراَكِنَدَهْ اَسْتْ.

لَعْنَتْ خَدَا بَرْ سَتْمَگَرا

يَوْمَ يَنْبَادِي الْمَنَادِي؛ آن روزی که منادی فریاد می‌زند:

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ؛ آگاه باشد، لَعْنَتْ خَدَا بَرْ گَرُوهْ سَتْمَکَارَانْ بَادْ.

حَمْدُ و سَيْاسَ خَداونَد

فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَتَمَ لِأُولَئِنَا بِالسَّعَادَةِ وَالْمَغْفِرَةِ؛ حَمْدُ و سَيْاسَ خَداونَدِ رَاکَهْ ما رَاهْ سَعادَتْ و

مَغْفِرَتْ قَرِين سَاختْ.

وَلِآخِرِنَا بِالشَّهَادَةِ وَالرَّحْمَةِ؛ وَآخِرِينَ ما رَاهْ شَهَادَتْ وَ رَحْمَتْ فَائزَگَرْدَانِیدْ

وَتَسَاءْلُ اللَّهِ أَنْ يُكَمِّلَ لَهُمُ التَّوَابَ؛ از درگاه خدا می‌خواهیم که پاداش آنان (شهیدان) را کامل کند

وَيَوْحِبَ لَهُمُ الْمَزِيدَ؛ وَ بَرْ پاداش آنان بِيَفْرَازِيدْ

وَيُحِسِّنَ عَلَيْنَا الْخِلَاقَةَ؛ وَ ما رَاهْ بازماندَگَان نِیک آنها گَرْدَانِدْ

إِنَّهُ رَحِيمٌ وَدُودٌ؛ او مهربان و پر مهر است

وَحَسَبْنَا اللَّهَ وَنَعَمَ الْوَكِيلُ؛ خَداونَد ما رَاهْ بَسْ است و (او) وَكِيلْ (و سرپرست) نیکو می‌باشد.

مجموعه‌ی احادیث*

تغییر ارزشها

فَقَدْ نَزَلَ بِنَا مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَتَنَكَّرَتْ وَأَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا وَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةُ الْإِثَاءِ وَخَسِيسُ عِيشٍ كَالْمَرْعَى الْوَبِيلٍ؛ بِرَمَا مَصِيبَتِي نَازِلٌ شَدِيدٌ كَمَى بَيْنِي دُنْيَا وَاقِعًا دَغْرِگُونْ شَدِيدٌ وَچَهْرَهِي كَرِيَهِي بِهِ خُودَ گَرْفَتَهُ اسْتَ. خُوبِي هَايِي دُنْيَا از مِيَانِ رَفْتَهُ وَاز آنِ جَزْ تَهْمَانِدَهِي آبِي وَجزِ مَحْصُولِ نَاسَالْمِي باقِي نَمَانِدَهُ اسْتَ.

تمثیلی درباره امامت

مُحَمَّدُ بْنُ سَنَانَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّلَا قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ لِرَجُلٍ: أَعْلَمُ يَا فُلَانُ إِنَّ مَنْزِلَةَ الْقَلْبِ مِنَ الْجَسَدِ بِمَنْزِلَةِ الْإِمَامِ مِنَ النَّاسِ الْوَاجِبِ الطَّاعَةِ عَلَيْهِمْ أَلَا تَرَى أَنَّ جَمِيعَ جَوَارِحَ الْجَسَدِ شُرَطٌ لِلْقَلْبِ وَتَرَاحِمَةُ لَهُ، مُؤَدِّيَةٌ عَنْهُ؟ مُحَمَّدُ بْنُ سَنَانَ از بَعْضِي يَارَانَ خُودَ وَاز اِمامَ صادِقَ عَلِيِّلَا نَقْلَ می کَنَدَ کَه شَنِیدَمَ بِهِ شَخْصِی می گَفتَ: فُلَانِی بَدَانَ کَه قَلْبَ نَسْبَتَ بِهِ جَسَدَ هَمَانِدَ اِمامَ وَ پَیْشوَای مردمَ اسْتَ، اِمامِی کَه وَاجِبِ الْطَّاعَةِ باشَدَ، مَلَاحِظَهِ می کَنَیَ کَه تَمَامَ اِنْدَامَ بَدَنَ، پَلِیسَ وَکَارِگَزارَ وَ خَدِمتَ کَارَ قَلْبَ هَسْتَنَدَ؟

الْأَذْنَانِ وَالْعَيْنَاتِ وَالْأَنْفُ وَالْفَمُ وَالْيَدَانِ وَالْرِجْلَانِ وَالْفَرْجُ فِيَنَ الْقَلْبُ إِذَا هُمْ بِالنَّظَرِ فَتَحَ الرَّجُلُ عَيْنَيْهِ وَإِذَا هُمْ بِالْاسْتِمَاعِ حَرَّكَ أَذْنَيْهِ وَفَتَحَ مَسَامِعَهُ فَسَمِعَ وَإِذَا هُمْ الْقَلْبُ بِالشَّمْ استَشَقَ بِأَنْفِهِ فَأَدَّى تَلَكَ الرَّائِحَةَ إِلَى الْقَلْبِ وَإِذَا هُمْ بِالْأَطْعَنِ تَكَلَّمَ بِاللُّسَانِ وَإِذَا هُمْ بِالْبَطْشِ عَمِلَتَ الْيَدَانِ وَإِذَا

* مَصَادِرِ اینِ مَجمُوعَهِ در رهْ توْشَهِ راهِیَانِ نورِ شَمَارَه ۱۷ وَیَزِهِ مُحَرم ۱۳۷۷ ذَكْرَ شَدَهُ اسْتَ.

هَمَّ بِالْحَرْكَةِ سَعَتِ الرُّجْلَانِ وَإِذَا هَمَّ بِالشَّهْوَةِ تَحَرَّكَ الذَّكْرُ. فَهَذِهِ كُلُّهَا مُؤْدِيَةٌ عَنِ الْقَلْبِ
 بِالْتَّحْرِيكِ؛ گوش، چشم، بینی، دهان، دست، پا و... (همه‌ی این‌ها در خدمت قلب‌اند) مثلاً قلب هر وقت
 اراده کند که ببینند چشم باز می‌شود و هرگاه بخواهد بشنود گوش به حرکت می‌آید و سوراخ آن باز می‌شود
 و هرگاه بخواهد ببیند کار می‌افتد و آن بو رابه قلب می‌رساند. و هرگاه بخواهد سخن بگوید زبان به
 تکلم می‌آید و هرگاه بخواهد تنبیه کند، دست‌ها به کار می‌افتدند و هر وقت بخواهد حرکت کند پاها به راه
 می‌افتدند و... پس همه‌ی این‌ها از قلب دستور می‌گیرند و به حرکت درمی‌آیند.
وَكَذَلِكَ يَنْبَغِي لِإِلَامِ أَنْ يُطْعَأَ لِلْأَمْرِ مِنْهُ؛ این چنین سزاوار است که یک امام دستوراتش عملی
 شود.

نامه امام حسین علیه السلام به معاویه درباره یزید

الحسین بن علی علیه السلام إِنَّهُ كَتَبَ إِلَى مَعَاوِيَةَ كِتَابًا يَقْرَئُهُ فِيهِ وَيُنَكِّثُهُ بِأَمْوَالِ صَنْعَهَا كَانَ فِيهِ: «ثُمَّ
 وَلَيْتَ أَبْنَكَ وَهُوَ غُلَامٌ يَشَرِّبُ الشَّرَابَ وَيَلْهُو بِالْكَلَابِ فَخُنْتَ أَمَانَتَكَ وَأَخْرَيَتَ رَعِيَّكَ وَلَمْ
 تُؤْدِ نَصِيحَةَ رَبِّكَ فَكَيْفَ ثُولَى عَلَى أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ مَنْ يَشَرِّبُ الْمُسِكِرَ؟ وَشَارِبُ الْمُسِكِرِ مِنْ
 الْفَاسِقِينَ وَشَارِبُ الْمُسِكِرِ مِنَ الْأَشْرَارِ وَلَيْسَ شَارِبُ الْمُسِكِرِ بِأَمْيَنٍ عَلَى دِرْهَمٍ فَكَيْفَ عَلَى
 الْأُمَّةِ؟!؛ امام حسین علیه السلام در نامه‌ای که به معاویه می‌نویسد او را به خاطر چند موضوع سرزنش و اظهار
 ناخشنودی می‌کند از جمله این که: «تو پسرت را به ولایت عهدی گماردی درحالی که او جوانی است
 مشروب خوار و سگ باز در امانت خیانت کردی و رعیت را به تباہی کشاندی و خواسته‌ی خدایت را عملی
 نساختی. راستی چگونه کسی را که شراب می‌نوشد بر امت محمد، حاکم ساختی؟ درحالی که شارب الخمر
 از فاسقان و بدکاران و از اشرار است و هرگز شارب الخمر بر یک درهم امین نیست چه رسد بر یک امت!

یزید از زبان هیأتی که با او دیدار کرد

۴- عبدالله بن عروه گوید: عثمان بن محمد بن ابو سفیان هیئتی را از اهالی مدینه نزد یزید فرستاد که
 در میان ایشان [افرادی] هم چون عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه انصاری و عبدالله بن ابو عمرو بن
 حفص بن مغیره‌ی مخزومی و منذر بن زییر و دیگر بزرگان مدینه حضور داشتند آنان پیش یزید آمدند؛
 یزید آنان را گرامی داشت و به آنان نیکی کرد و جوابیز زیادی به آنان داد. آنان از نزد یزید به مدینه



بازگشتند، وقتی به مدینه آمدند در میان مردم ایستادند و آشکارا او را مورد سرزنش قرار دادند. گفتند ما از پیش کسی می‌آئیم که دین ندارد، شراب می‌نوشد، طنبور می‌نوارد و بردگان برایش می‌نوازند، سگ بازی می‌کند و با شتردزدان و جوانان عزب شب نشینی دارد. ما شما را شاهد می‌گیریم که او را خلخ و برکنار کردیم. مردم هم از ایشان تبعیت کردند.

مسافرت به قصد امر به معروف و نهی از منکر

ابن عباس: بینا أنا أطوفُ بِالْبَيْتِ إِذْ لَقِيْتُ الْحُسْنَى بَنَ عَلَىٰ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ. فَعَانَقْتُهُ ثُمَّ ضَمَّمْتُهُ إِلَيَّ وَقُلْتُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا تُرِيدُ؟ قَالَ: أُرِيدُ أَنْ أُسِيرَ، قَالَ: قُلْتُ: تَسْتَدِّكَ اللَّهُ تَسْبِيرُ إِلَى قَوْمٍ قَتَلُوا أَبَاكَ وَطَغَوْا أَخَاكَ أَهْلَ الْعِرَاقِ؟ وَأَنْتَ بَقِيَّتُنَا وَجَمَاعَتُنَا فَقَالَ: حَلٌّ عَنِّي يَابْنَ عَبَّاسَ فَإِنِّي أَسْتَحِي مِنْ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ أَنْ أَلْقَاهُ وَلَمْ آمُرْ فِي أُتْتَنَا بِمَعْرُوفٍ وَلَمْ أَنْهِ عَنْ مُنْكَرٍ؛ ابن عباس: هنگامی که من طواف می‌کردم با حسین بن علی^{علی‌الله‌ی} بخورد کردم.. در میان رکن و مقام با او مصافحه و معانقه کردم، او را در آغوش گرفته و گفتم: ای ابا عبدالله چه تصمیمی داری؟ گفت: می‌خواهم به سفر بروم. گفتم: ترا به خدا می‌خواهی نزد کسانی بروی که پدرت را کشتند و تیر به برادرت زدند (یعنی اهل عراق) در حالی که تو بازمانده‌ی جمع ما هستی. امام فرمود: ابن عباس مرا راحت بگذار من از خدای خود شرم می‌کنم که با او ملاقات کنم در حالی که در میان امت خود امر به معروف و نهی از منکر نکرده باشم.

جامعه‌های دور از رحمت

فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَلْعَنِ الْقَرْنَ الْمَاضِيَ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ إِلَّا لِتَرْكِهِمُ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهِيَّ عَنِ الْمُنْكَرِ. فَلَعْنَ اللَّهِ السُّفَهَاءُ لِرُكُوبِ الْمَعَاصِي وَالْحُلْمَاءُ لِتَرْكِ التَّنَاهِيِ؛ عَلَىٰ^{علی‌الله‌ی}: خداوند سبحان ملت‌های گذشته را لعنت نکرد مگر به خاطر این که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کرد. خداوند،

جهالان را برای انجام گناه لعنت کرد و عاقلان را برای ترک نهی از منکر.

بیوند امر به معروف و دعا

عائشة: دَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ^{علی‌الله‌ی} فَعَرَفَتُ فِي وَجْهِهِ أَنَّ قَدْ حَضَرَ شَيْءٌ فَتَوَضَّأَ وَمَا كَلَمَ أَحَدًا



فَأَصِقْتُ بِالْحُجْرَةِ أَسْمَعْ مَا يَقُولُ فَقَعَدَ عَلَى الْمِنْبَرِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ لَكُمْ: مُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَا عَنِ الْمُنْكَرِ قَبْلَ أَنْ تَدْعُوا فَلَا أُجِيبُ لَكُمْ وَتَسْأَلُونِي فَلَا أُعْطِيْكُمْ وَتَسْتَشِرُونِي فَلَا أُنْصُرُكُمْ؛ عَايِشَةَ گوید: پیامبر ﷺ بر من وارد شد از چهره‌اش فهمیدم مسئله مهمی در نظر دارد آن حضرت وضو گرفت و با هیچ کس سخن نگفت من خود را به دیوار چسباندم تا بینم چه می‌گوید. بر منبر نشست و حمد خدا کرد و او را ستود و گفت: ای مردم! خداوند به شما می‌گوید: امر به معروف و نهی از منکر کنید پیش از آن که دعا کنید و من جواب شما را ندهم و از من چیزی درخواست کنید و به شماندهم و از من یاری بجویید و شما را یاری نکنم.

آثار ترك امر به معروف و نهي از منكر

رياست گرفتن اشوار و بي تفاوت در مقابل ارزشها

رسول الله ﷺ: إِذَا لَمْ يَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَلَمْ يَنْهَا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلَمْ يَتَبَعُوا الْأَخْيَارَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ شِرَارَهُمْ فَيَدْعُونَ عِنْدَ ذَلِكَ خَيَارَهُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ؛ رسول خدا ﷺ فرمود: وقتی امر به خوبی نکردند و از بدی باز نداشتند و به دنبال نیکان اهل بیت من نرفتند، خداوند بدها را بر آنان مسلط می‌کند در این زمان خوبان دعا می‌کنند ولی دعايشان مستجاب نمی‌شود.

الإمام علي عليه السلام - من وصيته للحسنين عند الشهادة - :

لَا تَرُكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهِيَّ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيُؤْلَى عَلَيْكُمْ شِرَارُهُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ؛ على عليه السلام - در وصیت آن حضرت به امام حسن و امام حسین به هنگام شهادت - امر به معروف و نهی از منکر را ترك نکنید و گرنه بدان بر شما مسلط می‌شوند سپس دعا می‌کنید و استجابت نمی‌شود.

محرومیت از برکت و حی

رسول الله ﷺ: إِذَا عَظَمْتَ أُمَّتِي الدُّنْيَا نُزِعَتْ مِنْهَا هَيْبَةُ الْإِسْلَامِ وَإِذَا تَرَكَتِ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهِيَّ عَنِ الْمُنْكَرِ حُرِّمَتْ بَرَكَةُ الْوَحْيِ؛ رسول اکرم ﷺ: آن گاه که امت من به دنیا اهمیت دادند، شکوه اسلام از آنان گرفته می‌شود و آن گاه که امر به معروف و نهی از منکر را ترك کردند از برکت و حی محروم می‌شوند.

از دست رفتن برکت

رسول الله ﷺ: لَا يَزَالُ النَّاسُ يُخَيِّرُ مَا أَمْرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَا عَنِ الْمُنْكَرِ وَتَعَاوَتُوا عَلَى



البِرِّ فَإِذَا لَمْ يَعْلَمُوا ذَلِكَ نُزِّعَتْ مِنْهُمُ الْبَرَكَاتِ وَسَلَطَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ نَاصِرٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ؛ رسول اکرم ﷺ: مردم همواره زندگی خوب دارند تا زمانی که امر به معروف و نهی از منکر کنند و بر کار نیک همیاری داشته باشند. اگر چنین نکنند برکت از ایشان گرفته می‌شود و عده‌ای از آنان بر دیگران مسلط می‌شوند و هیچ کس نه در آسمان و نه در زمین یاور آنان نخواهد بود.

همنشینی همراه با بی‌تفاوی

رسول الله ﷺ: إِنَّ أَوَّلَ مَا دَخَلَ النَّاسُ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ كَانَ الرَّجُلُ يَلْقَى الرَّجُلَ فَيَقُولُ: يَا هَذَا إِنَّكِ اللَّهَ وَدَعَ مَا تَصْنَعُ فَإِنَّهُ لَا يَعْلُمُ لَكَ ثُمَّ يَلْقَاهُ مِنَ الْغَدِ وَهُوَ عَلَى حَالِهِ فَلَا يَمْنَعُهُ ذَلِكَ أَنْ يَكُونَ أَكْيَلَهُ وَشَرِيكَهُ وَقَعِيدَهُ فَلَمَّا قَعَلُوا ذَلِكَ حَسَبَ الرَّبُّ اللَّهُ قُلُوبَ بَعْضِهِمْ بِبَعْضٍ ثُمَّ قَالَ: «لُعْنُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ...»؛ رسول اکرم ﷺ: همانا نقصان بنی إسرائیل از آنجا شروع شد که وقتی به هم می‌رسیدند می‌گفتند از خدا بترس و این کار را نکن، این برای تو مشروع نیست ولی فردا که با همان شخص رویرو می‌شدند در حالی که او هیچ تغییری در عمل خود نداده بود با او هم غذا و هم نشین می‌شدند. وقتی چنین کردند خداوند دل‌های آنان را با هم یکی کرد و سپس در حق آنان گفت: آنان که از بنی إسرائیل کافر شدند لعنت شدند...

کوچک شمردن شعار توحید

رسول الله ﷺ: لَا تَرَالُ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» تَنْفُعُ مَنْ قَالَهَا وَتَرُدُّ عَنْهُمُ الْعَذَابَ وَالنَّقْمَةَ مَا لَمْ يَسْتَحِقُوا بِحَقِّهَا. قالوا يا رسول الله وما الاستخفاف بحقها؟ قال: يظہر العمل بمعاصي الله فلا يُنکر ولا يُعَيَّر؛ رسول اکرم ﷺ: همواره کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» به گوینده‌اش سود می‌رساند و عذاب را از ایشان دور می‌کند تا زمانی که آن را کوچک شمارند. گفتند: ای رسول خدا! چگونه کوچک شمرده می‌شود؟ فرمود: منکرات و گناهان علنى می‌شود و کسی از آن نهی نمی‌کند.

گناه علنى، خوار کردن دین خدا

رسول الله ﷺ: فِيمَا رَوَاهُ جَعْفُرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ طَالِبٍ: إِنَّ الْمُعْصِيَةَ إِذَا عَمِلَ بَهَا الْعَبْدُ سِرًا لَمْ تَضُرْ إِلَّا عَامِلَهَا وَإِذَا عَمِلَ بَهَا عَلَانِيَةً وَلَمْ يُعَيَّرْ عَلَيْهِ أَصْرَرَتُ الْعَامَةَ. قال جعفر بن محمد ﷺ: وَذَلِكَ أَنَّهُ يَذْلِلُ بِعَمَلِهِ دِينَ اللَّهِ وَيَقْتَدِي بِهِ أَهْلُ عَدَاؤِ اللَّهِ؛ رسول اکرم ﷺ: به نقل امام جعفر صادق از پدرش طیب‌الله: معصیت آن گاه که به صورت پنهانی از بندۀ سرزند زیان نمی‌رساند مگر به عامل آن ولی اگر از کسی به صورت علنى سرزد و کسی او را نهی و سرزنش نکرد به جامعه زیان می‌رساند.



امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: علت این است که باگناه آشکار دین خدا خوار می‌گردد و دشمنان خدا به آن شخص اقتدا می‌کنند.

اگر گناه، علنی و عادی شود...

الإِمَامُ عَلَىٰ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يُعَذِّبُ الْعَامَةَ بِذَنْبِ الْخَاصَّةِ إِذَا عَمِلَتِ الْخَاصَّةُ بِالْمُنْكَرِ سِرًّا مِنْ غَيْرِ أَنْ تَعْلَمَ الْعَامَةَ فَإِذَا عَمِلَتِ الْخَاصَّةُ بِالْمُنْكَرِ جِهَارًا فَلَمْ يُعَيِّرْ ذَلِكَ الْعَامَةَ اسْتَوْجَبَ الْفَرِيقَانِ الْعَقوَبَةَ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى؛ عَلَىٰ: ای مردم! خداوند متعال، جامعه را باگناه فرد عذاب نمی‌کند البته در صورتی که فرد آن گناه را پنهانی آنجام دهد و کسی از آن باخبر نگردد اما زمانی که فرد گناهی را آشکارا انجام داد و جامعه او را سرزنش نکرد همه سزاوار کیفر الهی می‌شوند.

اگر قدرت اصلاح داشته باشد...

رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يُعَذِّبُ الْعَامَةَ بِعَمَلِ الْخَاصَّةِ حَتَّى تَكُونَ الْعَامَةُ تَسْتَطِيعَ تَغْيِيرَ عَلَى الْخَاصَّةِ فَإِذَا لَمْ تُغَيِّرِ الْعَامَةُ عَلَى الْخَاصَّةِ عَذَّبَ اللَّهُ الْعَامَةَ وَالْخَاصَّةَ؛ رَسُولُ الْأَكْرَمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: خداوند جامعه را به خاطر گناه فرد عذاب نمی‌کند تا جامعه فرصت داشته باشد فرد را وادر به ترک گناه کند ولی اگر جامعه، فرد را وادر به ترک نکرد خداوند همگی را عذاب خواهد کرد.

بخشنامه معاویه برای لعن علی

أبو الحسن مدائني گوید: «پس از سال قحطی، معاویه دستور العمل واحدی برای کارگزارانش بدین مضمون فرستاد که: هر کس چیزی درباره فضیلت علی علیه السلام و خانواده اش بگوید خونش هدر است. از آن پس سخترانان و خطیبان در هر منطقه‌ای و بر فراز هر منبری علی را لعن می‌کرددند و از او برآفت می‌جستند و به بدگویی از او و خانواده اش می‌پرداختند. در این میان وضع اهالی کوفه از همه بدتر بود زیرا در کوفه شیعیان علی، زیاد بودند و معاویه، زیاد بن سمیه را فرماندار آنجا کرد و بصره را هم به آن ضمیمه کرد. زیاد به تعقیب شیعیان پرداخت. او که در زمان علی علیه السلام از شیعیان بود همه را می‌شناخت از آین رو هرجا آنان را یافت کشت، رعب و وحشت زیاد ایجاد کرد، دست و پا برید، چشم درآورد و بر شاخه‌های درختان خرمابه دار آویخت و خلاصه آنان را از عراق بیرون راند و آواره ساخت به گونه‌ای که فرد مهمی در آنجا باقی نماند».

کرامات،
مقتل و اشعار

کرامات اهل بیت علیهم السلام

استشفا از تریت امام حسین علیه السلام

ابن قولویه در کتاب کامل الزیارات از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: به مدینه رفتم و بیمار شدم. حضرت امام محمد باقر علیه السلام مقداری آشامیدنی در ظرفی که دستمالی بالای آن بود، به وسیله غلام خود برایم فرستاد و گفت: «این را بخور که امام علیه السلام به من امر فرموده است که برنگردم تا این دارو را بیاشامی».

چون گرفتم و خوردم، شربت سردی بود در نهایت خوش طعمی و بوی مشک از آن بلند بود.

پس غلام گفت: «حضرت فرمود چون بیاشامی به خدمتش بروی».

من تعجب کردم که گویا از بندی رها شدم. برخاستم و به در خانه‌ی آن حضرت رفته، رخصت طلبیدم. حضرت فرمود: «صَحَّ الْجِسْمُ قَادِّهُلْ؛ بَدَنْتْ سَالَمْ شَدَهُ دَاهِلْ شَوْ».

گریه کنان داخل شدم و سلام کردم. دست و سرش را بوسیدم. فرمود: «ای محمد، چرا گریه می‌کنی؟»

عرض کردم: «قربانت گردم می‌گریم بر غربت و دوری راه از خدمت شما، و کمی توانایی در ماندن در ملازمت شما که ببیوسته به شما بنگرم»

فرمود: «آیا به زیارت قبر حسین علیه السلام می‌روی؟»

گفتم: «بلی با بیم و ترس بسیار».

فرمود: «هر قدر ترس بیشتر است ثوابش بزرگ‌تر است و هر کس در این سفر، خوف بیند از ترس روز قیامت این باشد و با آمرزش از زیارت برگزد».



بعد فرمود: «آن شربت را چگونه یافته؟»

گفتم: «گواهی می‌دهم که شما اهل بیت رحمتید و تو وصی او صیایی. هنگامی که غلام شربت را آورد، توانایی نداشتم که برپا بایستم و از خودم نامید بودم و چون آن شربت را نوشیدم چیزی را از آن خوشبوتر و خوشمزه‌تر و خنک‌تر نیافتیم. غلام گفت، مولایم فرمود بیا؛ گفتم با این حال می‌روم هرچند جانم برود و چون روانه شدم گویا از بندی رها شدم. پس سپاس خدای را که شما را برای شیعیان رحمت گردانیده است.»

فرمود: «ای محمد! آن شربت را که خوردی از خاک قبر حسین علیه السلام بود و بهترین چیزی است که من به آن استشمامی نمایم و هیچ چیزی را با آن برابر مکن که ما به اطفال و زنان خود می‌خورانیم و از آن خیر بسیار می‌بینیم.»

عرض کردم: «قرباتن گردم؛ ما بر می‌داریم و طلب شفا از آن می‌کنیم.»

فرمود: «شخصی آن را بر می‌دارد و از حائز بیرون می‌رود. آن رادر چیزی نمی‌پیچد، پس هیچ جن و جانوری و چیزی که درد و بلایی که داشته باشد نیست، مگر آنکه آن را استشمام می‌کند و برکتش برطرف می‌شود و برکتش را دیگران می‌برند و آن تربت که به آن معالجه می‌کنند باید چنین باشد و اگر این علت که گفتم نباشد، هر که آن را به خود بمالد یا از آن بخورد البته در همان ساعت شفامی باید و آن نیست مگر مانند حجر الاسود که نخست مانند یاقوتی در نهایت سفیدی بود و هر بیماری و دردناکی خود را بر آن می‌مالید در همان ساعت شفامی یافت و چون صاحب آن دردها و اهل کفر و جاهلیت خود را بر آن مالیدند سیاه شد و اثرش کم گردید.»

عرض کردم: «فدایت شوم آن تربت مبارک را من چگونه بردارم؟»

فرمود: «تو هم مانند دیگران آن تربت را بر می‌داری، ظاهر و گشوده و در میان خورجین در جاهای چرکین می‌افکنی پس برکتش می‌رود.»

گفتم: «راست فرمودی.»

فرمود: «قدرتی از آن به تو می‌دهم، چطور می‌بری؟»

عرض کردم: «در میان لباس خود می‌گذارم.»

فرمود: «نزد ما از آن هر قدر که می‌خواهی بیاشام و همراه مبر که برای تو سالم نمی‌ماند.»



آن حضرت دو مرتبه از آن به من نوشانید و دیگر آن درد به من عارض نشد.^۱

خشنودی امام حسین علیه السلام

بعضی از موثقین اهل علم در نجف اشرف نقل کردند از مرحوم عالم زاهد شیخ حسین بن شیخ مشکور که فرمود: در عالم رؤیا دیدم در حرم مطهر حضرت سیدالشهداء علیهم السلام مشرف هستم و یک نفر جوان عرب وارد حرم شد و بالبخند به آن حضرت سلام کرد و حضرت هم بالبخند جوابش را داد. فردا شب که شب جمعه بود، به حرم مطهر مشرف شدم و در گوشه‌ای از حرم توقف کردم ناگاه همان عرب که در خواب دیده بودم -وارد حرم شد و چون مقابل ضریح مقدس رسید بالبخند به آن حضرت سلام کرد. ولی حضرت سیدالشهداء علیهم السلام را ندیدم و مراقب آن عرب بودم تا از حرم خارج شد. عقبیش رفتم و سبب لبخندش را با امام علیهم السلام پرسیدم. تفصیل خواب خود را برایش نقل کردم و گفتم: «چه کرده‌ای که امام علیهم السلام بالبخند به تو جواب می‌دهد؟»

گفت: «پدر و مادرم پیرند و در چند فرسخی کربلا ساکنیم، شب‌های جمعه که برای زیارت می‌آمدم یک هفته پدرم را سوار بر الاغ کرده می‌آوردم و هفته‌ی دیگر مادرم را می‌آوردم؛ تا این‌که شب جمعه‌ای که نوبت پدرم بود، چون او را سوار کردم، مادرم گریه کرد و گفت: «مرا هم باید ببری، شاید هفته‌ی دیگر زنده نباشم.»

گفتم: «باران می‌بارد و هوا سرد است؛ مشکل است». نیزیرفت. ناچار پدر را سوار کردم و مادر را به دوش کشیدم و با زحمت بسیار آنها را به حرم رسانیدم و چون در آن حالت با پدر و مادر وارد حرم شدم، حضرت سیدالشهداء علیهم السلام را دیدم و سلام کردم. آن بزرگوار برویم لبخند زد و جوابم را داد و از آن وقت تا به حال هر شب جمعه که مشرف می‌شوم، حضرت را می‌بینم و با تبسیم جوابم می‌دهد.^۲

مداوای چشم آیت الله بروجردی

مرحوم آیت الله بروجردی می‌گفت: «دورانی که در بروجرد بودم، چشمانم کم نور شده بود و به شدت درد می‌کرد. تا این که روز عاشورا هنگامی که دسته‌های عزاداری در شهر به راه افتاده بود،

۱- گناهان کبیره، ج ۲، ص ۳۴۶.

۲- داستان‌های شگفت، ص ۱۷۷.



مقداری گل از روی سر یکی از بچه‌های عزادار دسته که به علامت عزاداری گل به سر خود مالیده بود -برداشتمن و به چشمان خود کشیدم، فوراً چشمانم، دید خود را باز یافت و دردش تمام شد.«^۱

رؤیای علامه‌ی امینی درباره کیفیت عذاب شمر

علامه‌ی امینی ارادت خالصانه‌ای به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام داشت. فرزند ایشان نقل می‌کرد:

«پدرم در آخرین بیماری، به من فرمود: «من این داغ و عقده‌ی دلم را از کربلا نگشوده‌ام؛ من برای سید الشهداء علیهم السلام در عمرم، گریه‌ی سیری نکرده‌ام؛ با خداوند عهد کرده‌ام که اگر خوب شدم، پنج سال در کربلا ساکن شوم، شاید گریه‌ی سیری بکنم و این عقده‌ی دلم را به پایان برم.» ولی اجل مجالش نداد.

آن مرحوم می‌گفت: مدت‌ها فکر می‌کردم که خداوند، چگونه «شمر» راعذاب می‌کند و جزای آن تشننه لبی و جگرسوختگی حضرت سید الشهداء علیهم السلام، را چگونه به او می‌دهد؟ در عالم خواب، دیدم آقا امیر مؤمنان علیهم السلام در مکانی خوش آب و هوا، روی صندلی نشسته و من هم خدمت آن جناب ایستاده‌ام. دو کوزه نزد ایشان بود. فرمود: «این کوزه‌ها را بردار و برواز آنجا آب بپاور». اشاره به محلی فرمود که بسیار با صفا و طراوت بود؛ استخری پر آب و درختانی بسیار شاداب در اطراف آن بود که صفا و شادابی محیط و گیاهان، قابل بیان و وصف نیست. کوزه‌ها را برداشته، رو به آن محل نهادم؛ آنها را پر آب نمودم و حرکت کردم تا به خدمت آقا امیر مؤمنان علیهم السلام بازگردم. ناگهان دیدم هوا رو به گرمی نهاده است و هر لحظه گرمی هوا و سوزندگی صحرابیشتر می‌شود. دیدم از دور کسی رو به من می‌آید. هرچه او به من نزدیک‌تر می‌شود، هوا گرم‌تر می‌گردد؛ گویی همه‌ی این حرارت از آتش اوست. در خواب به من الهام شد که او شمر، قاتل حضرت سید الشهداء علیهم السلام است. وقتی به من رسید. دیدم هوا به قدری گرم و سوزان شده است که دیگر قابل تحمل نیست. آن ملعون هم از شدت تشنگی، به هلاکت نزدیک شده بود. رو به من نمود که از من آب را بگیرد. مانع شدم و با خود گفتم، اگر هلاک هم شوم نمی‌گذارم از این آب قطره‌ای بنوشد. حمله‌ی شدیدی به من کرد و من ممانعت می‌نمودم. دیدم کوزه‌ها را از دست من می‌گیرد؛ آنها را به هم کوبیدم. کوزه‌ها شکست و آب آنها به

۱- سیماه فرزانگان، ج ۳، ص ۱۸۶



زمین ریخت. چنان آب کوزه‌ها بخار شد که گویی قطره آسی در آنها نبوده است. او که از من ناامید شد رو به استخر نهاد. من بی اندازه غمگین و مضطرب شدم که مبادا آن ملعون از آن استخر بیاشامد و سیراب گردد. به مجرد رسیدن او به استخر، چنان آب استخر ناپدید شد که گویی سال‌ها یک قطره آب در آن نبوده است. او از استخر مایوس شد و از همان راهی که آمده بود بازگشت. هر چه دورتر می‌شد، هوا رو به صافی و شادابی می‌رفت و آب استخر به حالت اول بازگشت. به حضور حضرت علی^{علیہ السلام} شرفیاب شدم، فرمود: «خداؤند متعال این چنین آن ملعون را جزا و عقاب می‌دهد. اگر یک قطره آب آن استخر را می‌نوشید از هر زهری تلختر، و از هر عذابی برای او در دنا کتر بود.»

بعد از این فرمایش، از خواب بیدار شدم.^۱

زيارت امام حسین^{عليه السلام}، بوائت از جهنم

سلیمان بن اعمش می‌گوید:

در کوفه مرا همسایه‌ای بود. روزی به او گفت: «چرا به زیارت قبر امام حسین^{عليه السلام} نمی‌روی؟» گفت: «چون بدعت است و هر بدعتی موجب گمراحتی است و گمراحتی موجب دوزخ است». من چون این سخنان را شنیدم از او روی برگردانیدم. چون شب جمعه شد، با خود گفتم. «صبح می‌روم و برخی از فضایل امام حسین^{عليه السلام} را برای همسایه‌ام بیان کنم، بلکه از خواب غفلت بیدار شود». وقتی که به خانه‌ی اورفتم، گفتند، دیشب به زیارت کربلا رفت. من نیز به سرعت هرچه تمام‌تر به کربلا رفتم. وقتی به آنجا رسیدم دیدم که او در رکوع و سجود است در حالی که اصلاً از عبادت خسته نمی‌شود. به او گفت: «تو که می‌گفتی زیارت امام حسین^{عليه السلام} بدعت است. چرا به زیارت آمده‌ای؟» گفت: «عزیز من، آن وقت که این حرف رامی گفتم، قایل به امامت آن حضرت نبودم؛ تا این‌که شب گذشته (شب جمعه) در خواب دیدم حضرت پیامبر^{صلوات الله علیه و آله و سلم} و امیر المؤمنین^{عليه السلام} و جمعی از پیامبران و برخی از امامان معمصون، به زیارت آن حضرت آمده‌اند و هودجی همراه ایشان بود. پرسیدم که در این هودج کیست؟ گفتند: «فاطمه زهرا^{عليه السلام} است که به زیارت فرزند خود امام حسین^{عليه السلام} آمده است». من به نزدیک هودج رفتم، دیدم که از آن هودج، کاغذ پاره‌هایی می‌ریزد. پرسیدم: «این رفعه‌ها چیست؟»

۱. داستان دوستان، ج ۳، ص ۶۳؛ یادنامه‌ی علامه‌ی امینی^{فقیه}، ص ۱۳ و ۱۴.



گفتند: «این‌ها برائت آزادی از خدای تعالی می‌باشد برای زائرین قبر امام حسین^{علیه السلام} در شب جمعه».

در این زمان هاتفی آواز داد: «ما و شیعیان ما در بلندترین درجه از درجات بهشت هستیم.» پرسیدم: «این جماعت کیستند که به زیارت آمده‌اند؟»

گفتند: «حضرت پیغمبر^{صلوات الله علیه و سلام} با انبیا و ائمه‌ی هدی.»

چون این واقعه را دیدم، برشاستم و به سرعت تمام به این محل آمدم و مشغول گریه و زاری و توبه شدم و با خود، قرار گذاشتم که تا حیات من باقی باشد از این مکان شریف دوری نکنم.» سلیمان بن اعمش گوید: «من نیز او را دعای خیر نمودم و چند روز با او به سر بردم؛ آنگاه از او مفارقت کرده، به منزل خود برگشتم.^۱

خاک خون الود کربلا

ام‌سلمه می‌گوید: رسول خداشی از ما به مدت طویلی غایب شد. و سپس به نزد ما آمد و دیدیم آن حضرت گردآلود و با موهای ژولیده مراجعت کرده و در یک دست خود چیزی دارد که انگشت‌هارا بسته است. عرض کردم: یا رسول الله چرا شما را بدین وضع پریشان و ژولیده می‌بینم؟

حضرت فرمود: در این وقت، مرا سیر دادند به محلی در عراق که نامش کربلا است، و مصعر حسین فرزند من و جماعتی از فرزندان اهل بیت مرا به من نشان دادند، و من شروع کردم که خون‌های آنان را جمع کنم، و اینک آن خون‌هادر دست من است و دست خود را به سوی من باز کرد و فرمود: بگیر آن‌ها را و محفوظ نگاهدار امن خون‌ها را گرفتم و توجه کردم دیدم شبیه خاک قرمزرنگ است؛ در شبیه‌ای نهادم و سر آن را بستم و محفوظ داشتم. چون حسین از مکه به طرف عراق حرکت کرد هر صبح و شب، شبیه را می‌گرفتم و می‌بودیدم و برای مصیبت آن حضرت می‌گریستم. چون روز دهم محرم - یعنی همان روزی که حسین^{علیه السلام} در آن شهید شد - در آن شبیه نگاه کردم دیدم تبدیل به خون تازه شده است.^۲

۱- تحفة المجالس، ص ۲۱۲.

۲- ارشاد مفید، ص ۲۷۱.



جنائزه سالم حز

سید نعمت الله جزایری در کتاب «انوار نعمانیه» می‌نویسد: «جماعتی از مردمان معتمد و موّثق برای من نقل کردند که چون شاه اسماعیل، بغداد را به تصرف خود درآورد، برای زیارت قبر حضرت سیدالشّهداء به کربلا آمد.

چون از بعضی مردم شنیده بود که به جناب حز طعن می‌زنند به قبر حز آمد، و دستور داد قبر را نبش کنند.

چون قبر حز را نبیش کردند، دیدند که به همان هیئت و کیفیتی که شهید شده خوابیده است؛ و بر سر او دستمالی دیدند که با آن، سر حز بسته شده بود.

شاه اسماعیل چون در کتب تواریخ خوانده بود که در واقعه کربلا، سر حز مورد اصابت قرار گرفت و حضرت سید الشّهداء دستمال خود را بر سر حز بست و حز با همان دستمال دفن شده است برای باز کردن و برداشتن دستمال تصمیم گرفت.

چون آن دستمال را باز کردند خون از سر حز جاری شد به طوری که از آن خون قبر پرشد.

و چون دستمال را بستند خون باز ایستاد و چون دوباره باز کردند خون جاری شد.

و هرچه کردند که بتوانند آن خون را به غیر از همان دستمال بند بباورند و از جریانش جلوگیری کنند میسر نشد.

از اینجا دانستند که این قضیه، موهبت الهی است که نصیب حز شده است و به سبب حسن حال حز و سعادتمندی اوست که چنین کرامتی برای او مانده است.

شاه اسماعیل دستور داد قبه‌ای بر مزار او بنادردند و خادمی را بر آن گماشت تا آن بقیه را خدمت کند.^۱

ملائکه در حرم امام حسین

اسحاق بن عمار می‌گوید: من به حضرت صادق علیه عرض کردم:

شب عرفه را در حائر حضرت امام حسین علیه بیتوه کردم، و پیوسته مشغول به نماز بودم

و در آنجا قریب پنجاه هزار نفر بودند که همگی دارای صورت‌های زیبا بوده و به بوهای عطر

۱- تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۶۰.



معطر شده بودند؛ و آنها نیز تمام طول شب را به نماز مشغول بودند؛ ولیکن همین که صبح طالع شد، سجده کردم و چون سراز سجده برداشتم از آن جمعیت کسی راندیدم.

حضرت فرمود:

پنجاه هزار نفر از فرشتگان برای یاری امام حسین علیهم السلام به کربلا فرود آمدند ولی وقتی رسیدند که آن حضرت به درجه شهادت رسیده بود؛ و آنها به آسمان بالا رفتند. خداوند به آنها وحی فرستاد: شما برای نصرت فرزند حبیب من به زمین کربلا رفتید، ولی او کشته شده بود و نتوانستید او را یاری کنید؛ حال به زمین پائین روید؛ و با حالت پریشان، ژولیده و گردآلود تا روز قیامت در اطراف قبر حسین علیهم السلام مقیم باشید.^۱

علی علیهم السلام در کربلا

«هرثمة بن سلیم» می‌گوید:

ما با امیرالمؤمنین علی علیهم السلام برای جنگ صفیین حرکت کردیم؛ چون آن حضرت در بین راه در کربلا فرود آمد، ما با آن حضرت نماز جماعت بپای داشتیم.

چون از نماز فارغ شد، مقداری از خاک را برداشت و بوئید و فرمود:

«وَاهَا لَكِ يَا تُرْيَةً لِيَحْشَرَنَّ مِنِكِ قَوْمٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ؛ عَجَباً از توای خاک، سوگند به خدا که از میان تو جماعتی بر می خیزند که بدون حساب داخل بهشت می شوند.»

چون هرثمه از جنگ صفیین به نزد زنش «جزداء دختر سمير» که از شیعیان امیرالمؤمنین علیهم السلام بود بازگشت به او گفت: ای جراء می خواهی از دوست ابوالحسن برای تو مطلبی نقل کنم که تعجب کنی! چون وارد کربلا شد مشتی از خاک برگرفت و بوکرد و... او ادعای علم غیب می کند؟ زن گفت: ای مرد! دست از این گونه سخن ها بردار، امیرالمؤمنین جز کلام حق نمی گوید. هرثمه می گوید: چون عبیدالله بن زیاد لشکری برای جنگ با حسین علیهم السلام به کربلا فرستاد، من نیز در میان آن لشکر بوده و به کربلا رفتم. چون به منزلگاه حسین علیهم السلام و اصحابش رسیدم به یاد آوردم که این زمین همان زمینی است که ما با امیرالمؤمنین علیهم السلام در راه صفیین در آن وارد شدیم.



و همان نقطه‌ای را که امیرالمؤمنین از حاکش بوبید شناختم و آن کلماتی را که فرموده بود به خاطر آوردم لذا از این حرکت به کربلا ناخشنود شدم.

عنان اسب را به طرف حسین علیه السلام گردانید و در مقابلش ایستاده و سلام کردم؛ و آن حدیثی را که در این سرزمین از پدرش شنیده بودم برای او بازگو کردم.

حضرت حسین علیه السلام فرمود: اینک آیا موافق ما هستی یا از مخالفین ما؟

عرض کردم: ای پسر رسول خدا نه از مخالفین شما هستم و نه از مخالفین شما؛ من فعلًا اولاد و عیال خود را رها کرده و آمده‌ام و بر آنان از ابن زیاد نگرانم.

حضرت فرمود: پس از این سرزمین به سرعت کوچ کن تا منظره‌ی جنگ با ما را نبینی؛ سوگند به آن خدایی که جان حسین در دست قدرت او است هر کس امروز واقعه نبرد با ما را ببیند و ما را یاری نکند داخل در آتش خواهد شد.

هر شمه می‌گوید: من در این حال با سرعتی هرچه تمام‌تر پا به گریز نهادم.^۱

اشتیاق به لقاء خدا

«عباس بن شبیب شاکری» که از اصحاب حضرت سید الشهداء بوده و از معاریف شجاعان روزگار بود، در مقابل آن حضرت ایستاد و عرض کرد: در روی کرۀ زمین از نزدیکان و غیر نزدیکان، هیچکس در نزد من، عزیزتر و گرامی‌تر از تو نبوده است؛ و اگر می‌توانستم این ستمی را که این قوم بر تو روا می‌دارند، با چیزی، عزیزتر و گرامی‌تر از جان خودم، از تو دور کنم، البته می‌نمودم.

سلام بر تو، شهادت می‌دهم که من بر منهاج هدایت تو و پدرت هستم، آنگاه در حالی که بر پیشانی او ضربتی رسیده بود با شمشیر برخنه به سوی لشکر حرکت کرد و صدرازد: «الا وَجْلٌ؛ آیا مردی نیست که به نزد من بیاید؟»

همگی از دور او فرار کردند چون به شجاعت او پی برده و می‌دانستند که شجاع‌ترین مردم است.

عمر بن سعد فریاد برآورد: «او را سنگ باران کنید». لشکریان از هر طرف، او را هدف سنگ‌های خود قرار دادند و پیوسته سنگ به سویش پرتاب می‌کردند.

عباس چون چنین دید؛ زره از بدن خود افکند و کلاه خود خود را انداخت و با شمشیر برخنه بر

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید

مردم حمله کرد و بیشتر از دویست نفر که یکجا به او حمله می‌بردند همه را متواری ساخته و فراری داده و زخمی می‌نمود.

در این حال، لشکر از چهار طرف او را در میان گرفت و آنقدر سنگ زدند تا جان به جان آفرین تسلیم کرد.

پس از شهادت، جماعت بسیاری در بریدن سر او و ربودن آن نزاع کردند. عمر بن سعد گفت: این مرد را یک نفر نکشته است؛ بلکه تمام لشکر در خون او شریک بوده است؛ و بدین گفتار، رفع نزاع نمود.

کرامت امام رضا علیه السلام

محمد قمی- رضوان الله عليه - در کتاب «فوائد الرضویة» در شرح حال شیخ مهدی معروف به ملا کتاب - که آرزو داشت در راه مکه از دنیا برود و بالآخره هم به آرزوی خود رسید - می‌نویسد: شیخ علی گفت: در سفری که به زیارت حضرت رضامیراث مشرف می‌شد، من در خدمت شیخ مهدی، امین مخارجش بودم.

به مشهد مقدس وارد شدیم، پول ما پس از چند روز زیارت تمام شد و کسی را هم نمی‌شناختیم که وجهی به عنوان قرض از او بگیریم؛ ناچار جریان را به مهمان‌های همراه شیخ گفتم؛ آنان برخاسته، متفرق شدند و من و جناب شیخ به حرم مطهر مشرف شدیم. پس از نماز و زیارت - در حالی که شیخ دست به دعا برداشته بود - شخصی را دیدم که در کنار شیخ ایستاده و کیسه پولی - که در دست داشت - در دست شیخ نهاد؛ همین‌که شیخ آن کیسه را در دست خود دید به آن شخص گفت: شما اشتباه کردید که کیسه را به من دادید (منظورش این بود که شاید به دیگری بایست می‌دادید).

اما آن شخص گفت: مگر نمی‌دانی که هر امام، مظہر صفاتی از صفات الهی است و علی بن موسی الرضا علیه السلام متکفل احوال غریبان است. این کیسه پول از جانب آن حضرت به تو رسیده است.

مرحوم شیخ از این امر، متحیر بود؛ چون نظرش به من افتاد، اشاره کرد که نزد او روم. چون نزد او رفتم، کیسه را از میان دستش برداشتمن. به بازار رفتم و برای شب غذایی مطبوع



فراهم کردم، شب همه رفقا جمع شدند؛ چون چشمشان به آن غذا افتاد، با تعجب گفتند:
تو که امشب ما را مایوس کرده بودی - در حالی که غذای امشب از شب‌های قبل لذیذتر و
بهتر است - من جریان کیسه پول را برای آنان شرح دادم و گفتم که در آن کیسه سیصد یا
دویست اشرفی بود.

مرحوم مروج صاحب «کرامات رضویه» می‌نویسد:

به همین جهت، حضرت رضاعلیّ معروف به ضامن غریبان است و در حکایت ابوالوفای
شیرازی حضرت رسول ﷺ در خواب، دستورهایی به او می‌دهد و در خصوص توسل جستن
دوستان اهل بیت از جمله فرمود: به جهت سلامتی در سفرها و صحراءها و دریاها حضرت
رضاعلیّ را به شفاعت نزد خدا ببر و در دعای توسل به محمد و آل طاهرين آن حضرت در
مقاتیح الجنان نقل نموده:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ وَلِيِّكَ الرَّضَا عَلَىٰ بْنِ مُوسَى إِلَّا سَلَّمْتَنِي بِهِ فِي جَمِيعِ
أَسْفَارِي فِي الْبَارِي وَالْبِحَارِ وَالْقِفارِ وَالْأُودِيَةِ وَالْفَيَافِيِّ مِنْ جَمِيعِ مَا أُخْفَأْتُهُ وَاحْذَرْهُ
إِنَّكَ رَوْفٌ وَرَحِيمٌ؛ خَدِیا! تو را به ولیت علی بن موسی الرضا علیه السلام سوگند می‌دهم که مرا در
تمام سفرهایم در بیابانها و دریاها و صحراءها و درهها و جنگلها از آنچه می‌ترسم و بیم دارم؛
سالم بداری تو رئوف و مهربانی!»

ضامن زانوان

محمدث نوری - رضوان الله عليه - در «دارالسلام» نقل می‌کند:

یکی از خدمتگزاران حرم مطهر حضرت رضاعلیّ گفت: در شی که نوبت خدمت من بود،
در رواقی - که به «دارالحفظ» معروف است - خوابیده بودم. ناگاه در خواب دیدم که در حرم
مطهر باز شد.

خود حضرت رضاعلیّ از حرم بیرون آمد و به من فرمود: برخیز و بگو مشعلی بالای گلدسته
بپرند و روشن کنند؛ زیرا که جماعتی از اعراب بحرین به زیارت من می‌آیند و ایشان، راه را گم
کرده‌اند؛ از طرف «طرق» (محلى در دو فرسخی مشهد) هم اکنون آنان سرگردانند. برف هم
می‌بارد؛ مبادا تلف شوندابرو به متولی بگو چند مشعل روشن کنند و با جمعی بروند و آن



زائران را ملاقات کرده، بیاورند.

خواب بیتنده گفت: من از خواب بیدار شدم و فوراً از جای حرکت کردم و رفتم سرکشیک را از خواب بیدار کردم و جریان خواب را برایش توضیح دادم با تعجب برخاست و با یکدیگر آمدیم. در حالی که برف می‌بارید مشعلدار را خبر کردیم. او با سرعت رفت و مشعلی روی گلدهسته روشن کرد، بعد جماعتی از خدام به خانه متولی باشی رفتیم و خواب را نقل کردم. متولی با جماعتی مشعل‌ها را روشن کرده؛ با ما همراه شد و از شهر بیرون آمدیم و به طرف «طرق» به راه افتادیم؛ نزدیک «طرق» به زوار رسیدیم. آنان در آن هوای سرد، میان بیابان سرگردان بودند.

پس از ملاقات جویای حالشان شدیم؛ گفتند: ما در شدت برف و طوفان نمی‌توانستیم راه را تشخیص دهیم بالآخره از شدت سرما دست و پای ما از حس و حرکت بازماند و تن به مرگ دادیم. از چهارپایان خود پیاده شدیم، همه یک جادور هم جمع شدیم و فرش‌ها را روی خود انداختیم و شروع به گریه و زاری کردیم. در میان ما مردی صالح و طالب علم بود؛ همین که چشمش به خواب رفت، حضرت رضائیه را در خواب زیارت کرد.

آن حضرت به او فرمود: «برخیزید، دستور داده‌ام مشعل در بالای گلدهسته قرار بدهند؛ از روشنایی مشعل به آن سمت حرکت کنید متولی به استقبال شما خواهد آمد». این بود که ما حرکت کردیم و به راه افتادیم؛ همان جهت روشنایی مشعل را هدف قرار داده‌ایم تا اینجاکه شما به ما رسیدید؛ متولی آنان را به شهر آورد و به خانه خود برد و پذیرایی نمود.

آری، حضرت رضائیه ضامن غریبان و امام رئوف است و به زائران و دوستان خود توجهی خاص دارد.

عنایت امام زمان

مطلوبی که از نظر شما می‌گذرد مربوط است به شفای جوانی که بعد از مراجعه از اروپا و جواب یأس و نامیدی از تمام اطبای مربوطه اعم از ایران و غیره از عنایات حضرت احادیث به وسیله امام زمان بهره‌مند گردیده و شرح ابتلاء و شفای او را به قلم جناب آقای میرخانی -که از اجله‌ی علمای



طهران است می خوانید.

شبوی در یکی از هیئت‌های مذهبی شرکت داشتم و به مناسبت ماه شعبان و تعلق داشتن ایام و لیلایی به ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - تمام منبر درباره آن حضرت بود. بعد از پایان منبر یکی از دوستان به من گفت: هیچ خبری از آقای اشتربی دارید که مدتی است نمی‌آمده ولی امشب آمده. من از علت نیامدن مشارالیه پرسیدم. گفت: فرزند ایشان که جوانی هیجده ساله است به مرض صعب و سختی مبتلا و پس از معالجات و مداوای زیاد از نسخه‌ها اثری ندیده و عاقبت به وسیله حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - از خدا شفا گرفت.

آقای اشتربی در این باره چنین گفت:

جوانی هیجده ساله دارم و او در سه سال قبل به بیماری خطیرناکی گرفتار شد به گونه‌ای که از اول زمان بیماری تا هنگام عمل جراحی سه سال طول کشید و بعد از انجام عمل به یک مرض دیگری مبتلا گردید. که اطبای تهران از معالجه او عاجز و مأیوس شده و مرگ را برای او پیش بینی می‌کردند. ولی از آنجایی که بشر در هیچ حالی نباید نالمید باشد مریض مذبور را برای معالجه به اروپا برد و به متخصصین مراجعه کرد و بعد از معاینات دقیق کوچک‌ترین نتیجه‌ای عاید نشد و گفتند: مریض را هرچه زودتر به تهران برگردانید زیرا مرگ او حتمی است و بهتر است در منزل خود بمیرد !!

به تهران برگشتیم و متوجه حضرت ولی عصر - ارواحنا له الفداء - شده تا بلکه بدین وسیله بتوانم به حاجت خود رسیده و شفای کامل فرزندم را بگیریم.

شب‌های در اتاق مخصوص خودم که کنار اتاق بیمار بود، به توسل استغال داشتم و مادرش نیز در اتاق دیگر مشغول دعا بود. تا آن‌که یکی از این شب‌ها، جوان مریض پیشنهاد کرد که خود نیز با مادر مقام توسل برآید ولی نمی‌دانست که در توسل چه بگوید.

من پیشنهاد او را پذیرفته به او گفتم یک هزار مرتبه بگو «یا صاحب الزمان ادرکنی». او ذکر مذبور را یاد گرفته اما چون زبانش یارای گفتار نداشت به زحمت مشغول شد.

جوان بیمار می‌گوید:

با قلبی شکسته و مملو از اندوه که در اثر مداوا و معالجات زیاد حتی رفقن به خار از

کشور و جواب یأس از دکترها مرگ را برای خود حتمی می‌دانستم با اخلاص هرچه تمام به ذکر مزبور مشغول شدم و تا هفت‌صد مرتبه گفتم «یا صاحبِ الرِّزْمَانِ أَدْرِكَنی». ناگاه دیدم آقایی کنار بسترم نشسته اما چون نقاب بر چهره‌اش بود صورت او را ندیدم. از من احوال پرسی کرد و فرمود: سیصد مرتبه از ذکر تو مانده است؟ گفتم: بلی! فرمود: «دویست مرتبه آن را من می‌گوییم و صد مرتبه را تو بگو!»

من خواستم دست خود را حرکت داده و به طرف زنگی که نزد من بود برم و بدین وسیله پدر و مادرم را خبر کنم که بیایند و آقا را ببینند ولی دستم قادر به حرکت نبود. بالاخره بعد از آن که یکصد مرتبه ذکر را گفتم، آقا به من فرمود: خوب شدی بلند شو!! من هم بدون درنگ برخاستم و در خود احساس درد نکردم ولی دیگر آقا را ندیدم. از فرط خوشحالی با دست خود به در کوبیدم و پدر و مادرم را صدا کردم، آن‌ها با شنیدن صدای من آمدند و مرا نشسته دیدند.

تعجب کردند و لباسم را بالا برده و اثری از زخم‌های مزبور ندیدند اظهار شادمانی کردند.
 بیا ای خسرو خوبیان حجاب از چهره ماهات
 به یک سونه تجلی کن چو خورشید جهان آرا
 تو بی آب حیات و خضر، روز و شب تو را جوید
 گـهـی در دامـنـ خـشـکـیـ، گـهـی انـدـرـ دـلـ درـیـا
 زـ حـدـ بـگـذـشتـ مـهـجـورـیـ، زـ مشـتـاقـانـ مـکـنـ دورـیـ
 رـ خـ مـاهـ اـیـ نـکـوـ مـنـظـرـ، مـبـپـوشـ اـزـ عـاشـقـ شـیدـاـ
 چـهـ دـلـهـاـ خـونـ شـدـ اـزـ عـشـقـتـ، چـهـ تـنـهـاـ سـوـختـ درـ هـجـرـتـ
 تـفـقـدـکـنـ اـزـ اـیـنـ دـلـهـاـ، تـرـحـمـکـنـ بـرـ آـنـ تـنـهـاـ
 سـرـ سـوـدـایـیـ خـودـ رـاـ بـهـ پـیـشـ پـایـتـ اـنـدـازـمـ
 قـدـمـ بـگـذـارـ بـرـ چـشـمـمـ اـگـرـ دـارـیـ سـرـ سـوـدـاـ*



شفای مرد فلچ

عالیم جلیل القدر « حاج شیخ حسن » - از نوادگان مرحوم صاحب جواهر - از حاج منشید بن سلمان - که انسان عارف و بصیر و با خدا و مورد اعتماد بود - نقل کرد:

مردی از طایفه « براجعه » به نام « مخیلف » پاهاش فلچ می‌شود و سه سال از ابتلای او به این مرض می‌گذرد و هر چه معالجه و درمان می‌کند اثری نمی‌بیند. ولی چون از عاشقان ابی عبدالله علیه السلام است با اینکه فلچ است و پاهاش حرکت نمی‌کند به رفقایش می‌گوید: « زیر بغل مرا بگیرید و مرا به مجلس عزاداری حضرت سید الشهداء علیه السلام ببرید ». عزاداری حضرت سید الشهداء علیه السلام ببرید.

مردم هم کمکش می‌کردند و او را به حسینیه می‌آوردند. چون به سختی می‌نشست همه‌اش به محمد و آل محمد صلوات الله علیہم اجمعین متولی می‌شد و آنها رادر درگاه حق، شفیع قرار می‌داد تا خوب شود.

یکی از علمای صاحب نفوذ و معروف خوزستان، حسینیه‌ای داشت که دهه اول محرم در آنجا سوگواری با عظمتی برپا می‌کرده و در آن شهر رسم بود که وقتی سخنان یا مداخ به ذکر مصیبت می‌رسید مردم می‌ایستادند و بالهجه‌های مختلف جواب می‌دادند و بعد به سر و سینه می‌زدند. روز هفتم محرم مرسوم بود که مصیبت « حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام » را می‌خواندند. در این روز زیر بغل « مخیلف » را گرفتند و کنار منبر نشاندند که پایش را زیر منبر دراز کرد.

ذاکر به خواندن شهادت نامه و مصیبت رسید. اهل مجلس از زن و مردم قیام کردند و با نوحه و زاری و عزا به سر و صورت و سینه می‌زدند، همین که جوش و خروش بلند شد و همه گرم عزاداری شده و از خود بی خود شدند، فریاد « واعباساً » بلند شد و گویا در و دیوار مجلس با عزاداران هم ناله بود. که یک مرتبه دیدند « مخیلف » در دمند و فلچ، و زیر منبر نشسته ا روی پاهاش ایستاد و میان سینه‌زن‌ها آمده و به سر و سینه و صورت می‌زند و نوحه سرایی می‌کند، و می‌گوید:

« من مخیلفم که آقا حضرت عباس علیه السلام مرا شفا داد »

وقتی که مردم خرمشهر این معجزه و کرامت را از ناحیه « حضرت ابوالفضل علیه السلام » دیدند شور و غوغایی به پاشد و تمام عزاداران به سوی « مخیلف » هجوم آورند و لباس‌هاش را به عنوان تبرک پاره کردند و دست و صورتش را بوسه می‌زدند.

آن روز مجلس عزاداری ادامه پیدا کرد، با این که بنا بود ظهر اطعام کنند، ولی تازدیکی‌های شب



طول کشید و همچنان مردم با شور و هیجان و احساسات وصفناپذیر آرامش نداشتند و صدای واعباس را باگریه بلند جواب می دادند.

تا این که کم کم جوش و خروش حسینی به حال عادی برگشت و از او سؤال کردند: «چطور شفا پیدا کرده؟!»

جواب داد: وقتی که مردم ایستادند و به سر و سینه می زدند و گریه می کردند و می گفتند: «اوایلا علی العباس» از خود بی خود شده و حالت خواب و بیداری به من دست داد، یک وقت دیدم آقایی خوش سیما و نورانی و بلند قامت، سوار بر اسب بلند بالا و درشت اندام به مجلس حاضر شد و پیش من آمد و فرمود: «مخیلف چرا بلند نمی شوی با این مردم همراهی کنی و برای عباس به سر و سینه بزنی؟!»

گفتم: «آقا جان علیل هستم».

فرمود: «برخیز و به سر و سینه بزن».

گفتم: «آقا نمی توانم مريضم».

باز حضرت فرمودند: بلند شو.

گفتم: «آقا جان پس دستت را بده تا بگیرم و بلند شوم».

یک وقت صدای زد: «مگر نمی بینی دست در بدن ندارم».

گفتم: «پس چطور بایstem».

فرمود: رکاب اسب مرا بگیر و بلند شو».

دست به رکاب گرفتم و از زیر منبر بلند شدم، یک وقت دیدم هیچکس نیست. فهمیدم، آقا حضرت ابالفضل قمر بنی هاشم علیهم السلام مرا شفا داده است. من هم خودم را میان جمعیت عزاداران انداختم و با آنان به عزاداری پرداختم.^۱

قبر ابوالفضل العباس علیهم السلام

در زمان «مرحوم علامه بحر العلوم رضوان الله تعالى عليه» قبر مقدس حضرت ابوالفضل العباس علیهم السلام خراب شد. «علامه بحر العلوم» دستور داد تا قبر شریف، ترمیم و تعمیر شود.

۱- سردار کربلا، ص ۲۶۲



بنابراین شد که روز معین به اتفاق استاد بنابه سردار مقدس بروند و قبر را تجدید عمارت کنند.
در روز مقرر علامه همراه استاد بنا وارد سردار و زیر زمین شدند.

معمار نگاهی به قبر و نگاهی به علامه کرد و گفت: آقا اجازه می فرمائید سؤالی بکنم؟
فرمود: بپرس؟

استاد بنای گفت: «ما تا حالا خوانده و شنیده بودیم «مولانا العباس علیہ السلام» اندامی موزون و رشید و قد
بلند و چهارشانه داشته، به طوری که وقتی سوار بر اسب می شده زانوهایش برابر گوش‌های اسب قرار
می گرفته.

پس بنابراین باید قبر مقدس هم بزرگ و طولانی باشد، ولی من می بینم صورت قبر کوچک
است؟!»

آبا شنیده‌های من دروغ است، یا کوچکی قبر علت خاصی دارد؟!
علامه بحر العلوم به جای جواب، سر به دیوار گذاشت و سخت گریه کرد.
گریه طولانی علامه، معمار را ناراحت و مضطرب نمود و عرضه داشت: آقای من چرا گریان و
اندوهناک شدید و سرشک غم از دیدگان فرو می ریزید؟!
مگر من چه گفتم، آیا از سؤالی که من کردم تأثیری بر شماروی آورد؟
علامه فرمود: استاد بنا! پرسش تو دل مرا به درد آورد. چون شنیده‌های تو درست و صحیح است،
اما من به یاد مصایب و دردهای وارده بر عمومیم عباس علیہ السلام افتادم.

آری عباس بن علی علیہ السلام اندامی رشید و قد و قامتی بلند داشت، ولیکن به قدری ضربت شمشیر و
نیزه بر بدن نازنین او وارد کردند که بدنش را قطعه قطعه نمودند و آن اندام رشید به قطعات خونین
تبديل شد.

آیا انتظار داری بدن پاره «حضرت عباس علیہ السلام» که به وسیله «حضرت امام سجاد علیہ السلام» جمع
آوری و دفن شد قبیری بزرگتر از این قبر داشته باشد؟!»^۱

اعطای فرزند

یکی از مداعان و ذاکران حضرت ابا عبد الله علیہ السلام می گفت:

۱- شخصیت حضرت ابوالفضل علیہ السلام، ص ۱۲۴.

«یک روز سوار تاکسی شدم، تا به یکی از مجالس سوگواری «حضرت ابا عبدالله^{علیه السلام}» بروم.
در طی راه فهمیدم راننده تاکسی شخصی آشوری و عیسیوی مذهب است. وقتی که به
مقصد رسیدم، خواستم پول کرایه را از جیبم درآورم، گفت: پول را پیش خودت نگهدار، من از
شما پول نمی‌گیرم.

گفتم: چرا؟ گفت: من با خودم عهد و پیمان بسته‌ام که از خدمتگزاران به «حضرت
ابالفضل^{علیه السلام}» کرایه نگیرم.

گفتم: برای چه؟ گفت: به خاطر این‌که من کرامتی دیده و یادگاری از آن حضرت دارم، که
به پاس همان عنایت، از خادمان آن جناب، کرایه نمی‌گیرم. گفتم: داستان چیست؟ برای من
تعریف کن!؟

گفت: داستان این است که من از نعمت وجود فرزند بی بهره بودم، چند سال پس از
ازدواج، در صدد معالجه‌های گوناگون برآمدم و نتیجه‌ای نگرفتم، به اولیای دین متولّ شدم
بهره‌ای نبردم. در اثر معاشرت با رانندگان مسلمان نام «عباس^{علیه السلام}» و آبرومند بودن آن حضرت
را نزد خدا شنیده بودم، پس از نالمیدی از اولیای دینم، به خدا توجه نمودم و گفت: «پروردگارا
اگر این «عباس» در خانه‌ی تو آبرو دارد من به واسطه‌ی او از تو فرزند می‌خواهم»، این توسل را
کردم، بعد از مدتی زنم حامله شد و فرزندی برایم آورد و من به وسیله‌ی حضرت عباس دارای
فرزند شدم. از آن زمان تا حالا با خودم عهد کردم از خادمان حضرتش کرایه نگیرم». ^۱

مصابیب*

عطش امام حسین

MSCIBIT عطش امام حسین علیه السلام، اعظم مصابیب است؛ زیرا جبرئیل هم وقتی برای حضرت آدم علیه السلام روضه می خواند، به «MSCIBIT عطش» اشاره می کند. وقتی پروردگار عالم اراده فرمود که توبه‌ی آدم علیه السلام را قبول نماید، پرده از جلو چشمیش برداشته شد و در ساق عرش، اسمی خمسه‌ی آل عبا را دید. حضرت آدم سؤال کرد: ای جبرئیل آنان را چگونه بخوانم؟ گفت: بگو:

«یا حَمِيدٌ بِحَقٍّ مُّحْمَدٌ يَا عَلِيٌّ بِحَقٍّ عَلِيٌّ! يَا فَاطِرٌ بِحَقٍّ فَاطِةٌ! يَا مُحْسِنٌ بِحَقٍّ الْحَسَنُ وَالْحَسِينُ! وَمِنْكَ الْإِحْسَانُ!».

حضرت آدم سؤال کرد: چرا در موقع بردن نام حسین علیه السلام قلبم شکست و اشکم جاری شد؟ جبرئیل عرض کرد: چون برای فرزندت مصیبتی رُخ می دهد که تمام مصابیب در کنار آن کوچک است.

آدم پرسید: آن مصیبت چگونه است؟

جبرئیل گفت:

«يَقْتَلُ عَطْشَانًا غَرِيبًا وَحِدَادًا فَرِيدًا، لَيْسَ لَهُ نَاصِرٌ وَلَا مَعِينٌ وَلَوْ تَرَاهُ يَا آدَمُ وَهُوَ يَقُولُ: وَاعْطَشَاهُ! وَأَقْلَهُ نَاصِرَاهُ! حَتَّى يَحُولَ الْعَطْشُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّمَاءِ كَالدُّخَانِ فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ إِلَّا بِالسُّيُوفِ وَشُرُبِ الْحَوْفِ فَيَذْبَحُ ذِبْحَ الشَّاةِ مِنْ قَفَاهُ وَيَهَبُ رَحْلَهُ وَتُشَهَّرُ رَأْسُهُ وَرُؤُوسُ أَنصَارِهِ فِي الْبَلَادِنِ وَمَعَهُ النِّسْوَانُ؛ او را با لب تشنه می کشند در حالی که غریب و تنها است و یار و

*- برگرفته از منابر استاد نظری منفرد با اضافات و تجدید نظر.



یاوری ندارد و اگر ای آدم او را در آن روز ببینی که می‌گوید: «وای از تشنگی و کمی یار و یاور». تشنگی چنان بر او غلبه می‌کند که آسمان به چشمش تیره و تار می‌آید مثل اینکه دود فاصله شده است. پس هیچ کس او را یاری نمی‌کند مگر با شمشیر که به جانش افتد و او را مانند گوسفند ذبح می‌کنند و سرش را از قفا ببرند و دشمنان پس از کشتن اموالش را غارت نمایند و سرهای او و یارانش را شهر به شهر بگردانند و زنانش را اسیر نمایند.^۱

حضرت مسلم

«مسلم بن عقیل» را بعد از دستگیری به مجلس «عبدالله» آوردند. در حین ورود به مجلس، سلام نکرد:

«فَقَالَ لِهِ الْحَرْسِيُّ، سَلَّمَ عَلَى الْأَمِيرِ، فَقَالَ لَهُ أَسْكُتْ وَيَحْكَ! مَا مُوْلَى بِأَمِيرٍ؟ مَأْمُورِينَ گفتند: به امیر سلام کن، گفت: خاموش، او امیر من نیست.»

چون خبر شهادت حضرت «مسلم بن عقیل» و «هانی بن عروة» به سید الشهداء^{علیهم السلام} رسید، قال الراوی: «و ارتَجَ الموضع بِالْبَكَاءِ لِتَلَقِّي عَقِيلٍ و سَأَلَتِ الدُّمُوعُ كُلَّ مَسِيلٍ؛ همه یکپارچه برای مسلم گریه کردند و اشک ریختند.^۲

«سید باقر هندی^{علیهم السلام} می‌فرماید:

«رَمَوْكَ مِنَ الْقَصْرِ إِذْ أُوْثَقُوكَ فَهَلْ سَلَمَتْ فِيكَ مِنْ جَارِحةٍ؟

تو را با دست بسته از بالای قصر پرتاب کردند، آیا جایی از بدن تو سالم ماند؟!

«أَتَنْضِي وَ لَمْ تَبِكِ الْبَاسِكِيَّاتِ أَمَّا لَكَ فِي الْمِصْرِ مِنْ نَائِحةٍ؟

ای مسلم! آیا کشته می‌شوی در حالی که زنان گریه کننده برای تو گریه نمی‌کنند؟ آیا در شهر، برای تو نوحه کننده‌ای نیست؟!

«لَئِنْ تَقْضِ نَحْبًا فَكَمْ فِي زُرُودٍ^۳

۱- بحار الانوار، ج ۴، ص ۲۴۵، حسین^{علیهم السلام} نفس مطمئنه، ص ۴۱.

۲- الملہوف، ص ۳۰.

۳- «زرود» نام محلی است که خبر شهادت مسلم به امام حسین^{علیهم السلام} رسید. در بعضی از کتب مقاتل آمده است مسلم، دختری یازده ساله داشته به نام «حمیده» که همراه امام حسین^{علیهم السلام} به کربلا می‌آمده، چون خبر شهادت مسلم به امام^{علیهم السلام} ←



اگر در کوفه کسی برای تو گریه نکرد، در عوض در محل «زرود» که خبر شهادت تو به امام حسین علیه السلام

رسید برایت گریه کردند». ^۱

یک تن و این همه دشمن چه کنم؟!
چون نمک خورده، نمکدان شکنند
شب، در خانه به رویم بستند
شام از بام، به من سنگ زند

ای خدا! شب شده و من چه کنم؟!
کوفیان هم، همه پیمان شکنند
صبح با من همه پیمان بستند
صبح بر دامن من چنگ زند

شب عاشورا

در شب عاشورا، سید الشهداء علیه السلام اجازه‌ی بازگشت داد و چنین فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَىٰ أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالْبُوُّةِ وَعَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ وَفَقَهْتَنَا فِي الدِّينِ، أَمَّا بَعْدُ؛ فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أُوفِيَ وَلَا حَيَّرًا مِنْ أَصْحَابِي وَلَا أَهْلَ بَيْتٍ أَبْرَرُ وَلَا أَوْصَلِ عَنْ أَهْلِ بَيْتِي... إِنِّي قَدْ أَذِنْتُ لَكُمْ فَانطِقُوا جَمِيعًا فِي حِلٍّ لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنْ ذِمَّامٍ وَهَذَا اللَّيْلُ قَدْ عَشِيقُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمِيلًا؛ بار خدایا تو را سپاس می‌گوییم که ما را با نبوت بزرگی بخشیدی و قرآن آموختی و فهم دین عطا فرمودی، من یارانی، باوفاتر و نیکوتراز یارانم سراغ ندارم و خاندانی نیکوکارتر و شریفتر از خاندانم نمی‌شناسم... من اکنون به همگی شما اجازه دادم و بیعت خود را برداشتم، تا شب به پایان نرسیده است از اینجا برگردید». ^۲

منتها آیا اصحاب می‌توانستند امام علیه السلام را تنها بگذارند؟ آیا حفظ جان امام علیه السلام بر اصحاب، واجب نبود؟ و اگر کسی حضرت را تنها گذاشته باشد، مؤاخذه نمی‌شود؟

سرگیرد و برون رود از کربلای ما گفت ای گروه، هر که ندارد هوای ما

→ رسید، به خیمه آمد و دختر را طلبید و او را نوازش کرد. دختر از این حرکت امام علیه السلام مظلومی را احساس کرد و گفت: «گویا پدرم شهید شده است». امام حسین علیه السلام نتوانست از گریه خودداری کند، فرمود: «دخترم! من، به جای پدرت و دخترانم، خواهاران تو هستند». اینجا بود که با منتشر شدن این خبر، ضیجه و ناله و گریه و صیحه در میان زن‌ها و فرزندان عقیل برخاست و همه مشغول عزاداری شدند. (معالم السبطین، ج ۱، ص ۱۶۳)

۱ - منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۸۶

۲ - ابصار العین، ص ۹؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۱۸



ندا داده تن به خواری و ناکرده ترک سر
 این عرصه نیست جلوه‌گه روبه و گراز
 برگرد آن که با هوس کشور آمده
 ما راهوای سلطنت مُلک دیگر است

نتوان نهاد پای به خلوت سرای ما
 شیرافکن است بادیهی ابتلای ما
 سرنورد به افسر شاهی گدای ما
 کاین عرصه نیست در خور فر همای ما

«نیّر تبریزی»

علی اکبر^{علیه السلام}

«مرحوم سید ضیاءالدین دَرْزی - از وعاظ بیست سال قبل تهران - در شب هشتم یا نهم محرم، جوانی پایین منبر از ایشان سؤال می‌کند که مقصود از این شعر حافظ چیست؟

مرید پیر معانم ز من من رنج ای شیخ!
 ایشان در پاسخ می‌گوید: مراد از «شیخ» حضرت آدم^{علیه السلام} است که وعده‌ی نخوردن گندم را داد ولی عمل نکرد. و مراد از «پیر معان»، امیرالمؤمنین^{علیه السلام} است که به وعده، عمل کرد و در تمام عمر، نان گندم نخورد.

«مرحوم دَرْزی» برای سال آینده نیز برای همان مجلس دعوت می‌شود، ولی عمرش کفاف نمی‌دهد و رحلت می‌کند. در ماه محرم و در همان شب، به خواب آن جوان می‌آید و می‌گوید: سال قبل، این سؤال را از من پرسیدی و من جوابی دادم، ولی چون به این عالم آدمم، معنای شعر این طور کشف شد که مراد از «شیخ»، حضرت ابراهیم^{علیه السلام} و منظور از «پیر معان»، سید الشهداء^{علیه السلام} و مراد از «وعده»، ذبح فرزند است که حضرت ابراهیم وفای به امر کرد، ولی سید الشهداء^{علیه السلام} حقیقت وفا را در کربلا در مورد حضرت علی اکبر^{علیه السلام} انجام داد.^۱

موقع رفتن علی اکبر به میدان، سید الشهداء^{علیه السلام} نگاه مأیوسانه‌ای به دنبال جوانش کردوگریه کرد: «نَظَرَ إِلَيْهِ نَظَرَةً آِيْسِ مِنْهُ وَ أَرْخَى عَيْنَيْهِ وَ بَكَى ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ أَشَهُدُ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشَبَهُ النَّاسَ حَلْقًا وَ حُلْقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِكَ؛ خَدَايَا تو شاهد باش که جوانی به میدان می‌رود که از نظر چهره و اخلاق و سخن گفتن شیوه ترین فرد به رسولت بود.»

لیک قدری بَرِ من راه برو

من نگویم مرو ای ماه، برو



هیچ دانی که چه آری به سرم
قدرتی آهسته من آخر پدرم
ای مسیح‌ها! نفسی می‌کشیم

ای جگرگوشی من، ای پسرم
مردو این گونه شتابان ز برم
نه همین از پی خود می‌کشیم

سویت ای بحر حقیقت تاختم
از یسم عشق بزد آبی به جان
بار دیگر کارزار آغاز کن
منتظر در راه تو بنشسته است
کو بود ساقی بزم عاشقان

گفت باب از عطش بگداختم
شه زبان خود نهادش در دهان
گفت هان! آهنگ رفتن ساز کن
جد تو، دیده به سویت بسته است
تا کنند سیرابت ای پژمرده جان!

مدتی جنگید تا به وسیله‌ی تیری که «منقد بن مرهی عبدی» به طرف حضرت علی اکبر پرتاب
کرد، به شهادت رسید:

«فَنَادَى يَا أَبْنَاهُ! عَلَيْكَ مِنِّي السَّلَامُ، هَذَا جَدِّي يَقْرُؤُكُ السَّلَامُ وَ يَقُولُ لَكُ، عَجْلٌ
الْقُدُومَ عَلَيْنَا؛ ای پدر! سلام مرا پذیرا باش، اکنون جدم را ملاقات کردم و بر تو سلام
می‌فرستاد و به تو می‌گفت: زود نزد من بیا.»

چون امام حسین علیه السلام فریاد حضرت علی اکبر علیه السلام را شنید با عجله آمد و بر بالین جوانش نشست و
فرمود:

«قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَاتِلُوكَ يَا بُنَيَّ! قَمَا أَجْرَأْهُمْ عَلَى اللَّهِ وَ عَلَى اسْتِهَاكِ حُرْمَةِ
الرَّسُولِ صلوات الله عليه وآله وآله وآله ثُمَّ اسْتَهَلتَ عَيْنَاهُ بِالدُّمُوعِ وَ قَالَ: عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَقَاءِ، خَدَا بَكَشَدَ،
کشنده‌گان تو را چقدر اینان به خدا و رسولش گستاخی روا داشتند، سپس چشمان حضرت پر
از اشک شد و فرمود: پس از تو اُف بر دنیا.»

زان که دانست چه آمد به سرش	رنگ خود باخت ز بانگ پرسش
دید زینب ز خشم رنگ پرید	تابه من بانگ تو در خیمه رسید
خواستم زنده ببینم رویت	آمدم با چه شتابی سویت



«فوضع خَدَّه عَلَى خَدِّه؛ گُونه‌اش را بِرْ گُونَه عَلَى اكْبَرْ گَذَّاشَت».

* * *

به تماشای شه و شهزاده	لشکر کوفه همه استاده
همه گفتند حسین جان داده	شه روی نعش علی افتاده
آن که جان داد به او زینب بود ^۱	به یقین جان حسین بر لب بود

حضرت ابوالفضل علیه السلام

عالی بزرگوار «شیخ کاظم سبتي» می‌گفت: یکی از علمای بزرگ و معروف، نزد من آمد و فرمود: من از طرف «آقا حضرت عباس علیه السلام» برای شما پیغامی آورده‌ام.
گفتم: بفرمایید چه پیغامی است؟ من در خدمت شما هستم.

فرمود: من در عالم رؤیا به محضر مقدس و باسعادت «حضرت ابوالفضل علیه السلام» مشرف شدم، حضرت به من فرمود: به «شیخ کاظم سبتي» بگو: چرا این مصیبت را نمی‌خوانی؟ از این به بعد این مصیبت را هم بخوان، و آن این است که «هر وقت سواری از پشت اسب به زمین می‌افتد، در وقت افتادن، دست‌های خود را سپر قرار می‌دهد و دست‌هایش را اول به زمین می‌رساند تا وقت افتادن، دست حایل شود و سوارکار با صورت به زمین نیفتند.

چه حالی خواهد داشت آن کسی که سینه‌اش مورد هدف تیرها قرار گرفته باشد و دست‌هایش را هم بریده و با گرز آهنین بر سرش زده باشند و امیدش نیز از رساندن آب به خیام حرم قطع شده باشد و با صورت به زمین افتند». ^۲

دادی دو دست و دست دو عالم به سوی توست	ساقی توبی و باده‌ی ما از سبوی توست
ای ماه هاشمنی لقب و پور بوتراب	داروی درد ما به خدا خاک کوی توست
ای یادگار و زاده‌ی مشکل گشا علی <small>علیه السلام</small>	هر دل شکسته در طلب و جست و جوی توست
باب حوایج همه‌ی خلق عالمی	در جمع عاشقان همه جا گفت و گوی توست

۱- شعر از علی انسانی.

۲- به نقل از کرامات العباسیة.



محبت به حضرت ابوالفضل علیه السلام

در ایام بیماری «علامه‌ی امینی» علیه السلام - صاحب کتاب شریف الغدیر - فردی برای عیادت به منزل موقت ایشان در تهران رفت. علامه، سخت بیمار و به پشت خوابیده بود. آن فرد در ضمن حرف‌هایش گفت: آقا! مثلاً اگر انسان به «حضرت عباس علیه السلام» علاقه و محبت نداشته باشد به کجا ایمان او صدمه می‌خورد؟! «علامه‌ی امینی» متغیر شده و با آن حالت تقاضت، نشست و فرمود: «به حضرت ابوالفضل علیه السلام که سهل است، اگر به بند کفش من - که نوکری از نوکران حضرت ابوالفضل علیه السلام هستم، از این جهت که نوکرم - علاقه نداشته باشد، والله به رو در آتش خواهد افتاد». ^۱

باب الحوایج

یکی از القاب حضرت عباس علیه السلام «باب الحوایج» است. «سید صالح حلی» علیه السلام در اشعارش می‌گوید:

«باب الحوایج ما دعته مروعة
فی حاجة إلٰا و يقضى حاجتها»

حضرت عباس علیه السلام باب الحوایجی است که هیچ شخص گرفتاری او را صدآنمی‌زند مگر آن که حاجت روا می‌شود».

* * *

<p>از آب دیدگان تن خود شست و شوکنند در روز حشر رتبه‌ی او آرزو کنند از خاک کوی او طلب آبرو کنند آنان که منکرند بگورو به رو کنند از شاه تا گدا همه رو سوی او کنند! باب الحوایجش همه جا گفت و گو کنند</p>	<p>عشاق چون به درگه معشوق رو کنند قربان عاشقی که شهیدان کوی عشق عباس نامدار که شاهان روزگار بی دست ماند و داد خدا، دست خود به او گر دست او نه دست خدایی ست پس چرا درگاه او که درگه باب الحوایج است</p>
--	--

حضرت عباس علیه السلام چون بر زمین افتاد: «نادی باعلی صوتِه: اُدرِکنی یا أخی، فَانْقُضْ عَلَیِ أبو عبد الله كالصَّقِرِ فَرَآهُ مَقْطُوعَ اليمينِ وَ اليسارِ، مَرْضُوحَ الجَيْنِ، مَشْكُوكَ العَيْنِ بِسَهْمٍ، مُرْتَثًا بالجَرَاهَةِ، فَوَقَقَ عَلَيْهِ مُنْحَنِيًّا وَ جَلَسَ عِنْدَ رَأْسِهِ يَكِي حَتَّى فَاضَتْ نَفْسُهُ»

با صدای بلند، برادر را صدا زد، حضرت مانند باز شکاری، سریعاً خود را باليین عباس رساند در حالی



که دو دست عباس قطع شده، پیشانی اش شکسته و چشمش با اصابت تیری مجروح شده بود. حضرت، با کمر خمیده، در بالین سر او گریه کنان نشست». ^۱

که نگویند حسین داغ برادر دیده
دیده بر هم مَنِه ای سرو به خون غلتیده

عبدالله بن حسن عليه السلام

یکی از شهدای کربلا «عبدالله بن حسن بن علی بن ابی طالب عليه السلام» است. وی هنوز به سن بلوغ نرسیده بود. چون تنها بی عموی بزرگوارش را مشاهده کرد، از خیمه خارج و به طرف میدان جنگ شتافت. «فَلَعْقَتْهُ زَيْنَبُ لِتَحْبِسَهُ فَأَبَى، قَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ إِحْسِنْهِ يَا أُخْيَةً؛ زَيْنَبُ عليه السلام بِهِ دَنْبَالِشَّ آمَدَهُ مَانِعَ رَفْتَنَ اَوْ بِهِ مَيْدَانَ شَوْدَهُ، وَلَى نُوجَوَانَ، حَاضِرٌ بِهِ مَرَاجِعَتَنَى شَدَّهُ. اِمَامُ عليه السلام صَدَّا زَدَهُ خَوَاهِرَمَ دَسْتَ اَوْ رَابِّيَرَدَ وَنَگَذَارَ بِهِ مَيْدَانَ بِيَادِهِ، اَمَا عَبْدَاللهُ مَصْمَمَ بُودَ اَزْعَمَوِي بِزَرْگَوارَشَ حَمَائِتَ كَنْدَتَاخُودَ رَابَهُ عَمَوْ رَسَانِيدَ.

«بَحْرُ بْنُ كَعْبٍ» خواست با شمشیر به امام حسین عليه السلام حمله کند، اما «عبدالله» دست خود را سپر قرار داد و گفت: «وَيَلَكَ يَابَنَ الْحَبَيْثَةِ! أَنْتَلُ عَمَّيْ؟» شمشیر به دست عبدالله جوان خورد و دستش به پوست آویزان شد. اینجا بود که عبدالله مادرش را صدرازد. «فَأَخَذَهُ الْحُسَيْنُ عليه السلام وَضَمَّهُ إِلَيْهِ وَقَالَ يَابَنَ أُخْيَ إِصْبَرْ عَلَى مَا نَزَلَ بِكَ وَاحْتَسِبْ فِي ذَلِكَ الْخَيْرِ، فَإِنَّ اللَّهَ يُلْعِنُكَ بِآبَائِكَ الصَّالِحِينَ؛ حضرت او رادر کنار خود گرفت و فرمود: ای پسر برادر ای این مصائب صبر کن و این ها را خیر بدان، همانا خداوند تو را به اجداد طاهرینت ملحق می کند». ^۲

* * *

سوی شه شد روان چون قطعه‌ی ماه که این کودک برون ناید ز خرگاه	یکی طفلى برون آمد ز خرگاه در آن دم، خواهران را گفت آن شاه
دوان تارفت در آغوش آن شاه بگفت ای یادگار یار دیرین	گریزان از حرم گردید آن ماه شهرش بگرفت همچو جان شیرین
نمی‌بینی مگر پیکان بُرَان	چرا بیرون شدی از خرگه ای جان

۱ - ابصار العین، ص ۳۰

۲ - ابصار العین، ص ۳۸؛ ملهوف، ص ۵۱



حوالت کرد تیغی بر سر شاه
بر آن شمشیر، دست خود سپر کرد
به شه گفتا ببین چون کرد بامن
بزد بر سینه اش تیری چنان سخت
پرید از دست شه تانزد بابا

(عمان سامانی)

به ناگه کافری زان قوم گمراه
ز بهر حفظ شه، کودک حذر کرد
جداگر دید دست کودک از بُن
چو دیدش حرمته آن کفر بدخت
که کودک جان بداد و بی مهابا

قاسم آمد نزد پیر می فروش
تشنه‌ی آبیم اعمو آبیم بده
جرعه‌ای زان باده هم بر من بنوش
کن ز جام عشق مستم ای عمو!
افتخار دادن جانم دهی
بهر جنگیدن کفن پوشم کنی
می کشم بهر شهادت انتظار
پیش مرگ اصغر خود کن مرا
چون نبرد من تماشایی بود
مرحبا برگو و شیدا کن مرا

روز عاشورا به صد جوش و خروش
گفت جامی از می نایم بده
ای می «قالوا بلی» را جرعه نوش
طالب جام السیتم ای عمو!
آمدم تا اذن میدانم دهی
آمدم کز ناله خاموشم کنی
سیزده ساله ام اندر روزگار
همجوار اکبر خود کن مرا
ای عمو! هنگام شیدایی بود
اذن جنگم ده تماشا کن مرا

«إِسْتَأْدَنَ فِي التِّقَالِ قَلَمٌ يَأْدَنَ لَهُ فَمَا زالَ يَهْ حَتَّى أَدِنَ لَهُ؛ اجازه رفتن به میدان خواست اما، امام
اجازه نمی داد و آنقدر اصرار ورزید تا امام اجازه داد»

<p>در ره قرآن، فدایی کن مرا</p> <p>دست رد بر سینه‌ی قاسم مزن</p> <p>به طرف میدان آمد و جنگید تا در لحظه‌ی آخر، امام حسین <small>علیه السلام</small> را صدرا زد. حضرت، خود را با</p>	<p>جان زهرا کربلا بی کن مرا</p> <p>ای عمو! حق علی بت شکن</p>
---	--



عجله بر بالین «قاسم» رساند و دید که قاسم پاها را به زمین می‌زند:

کاش نمی‌دید عمو پیکرت
کاش نمی‌دید تو را اینچنین
«ثُمَّ قَالَ اللَّهُ أَعْلَمُ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ أَوْ يُجِيبُكَ فَلَا يَنْفَعُكَ إِجَابَتْهُ؛ سخت است بر
عمویت که او را صدا بزنی ولی نتواند پاسخ تو را بدهد یا پاسخ تو را بددهد، ولی فایده‌ای برای تو نداشته باشد». ^۱

اصحاب سید الشهداء علیهم السلام

چون «مسلم بن عوسجه» بر زمین افتاد، حضرت امام حسین علیه السلام همراه «حبیب» بر بالین او حاضر شدند. حبیب گفت: «اگر نبود این که ساعتی دیگر من هم به تو ملحق می‌شوم، دوست داشتم وصی تو باشم».

گفت: «آری تو را سفارش می‌کنم که در راه حسین علیه السلام کشته شوی».

حبیب گفت: «همین کار را خواهم کرد». مدتی گذشت تا این که به وسیله‌ی ضربت «بدیل بن صریم» از بنی تمیم، حبیب بر زمین افتاد، «حسین بن تمیم»، شمشیری بر فرقش زد و به شهادت رسید. مرد تمیمی، سر حبیب را جدا کرد. حسین بن تمیم گفت: «من هم در کشتن او با تو شریک هستم».

تمیمی گفت: «من قاتل حبیب هستم».

حسین گفت: «من طمعی در جایزه ندارم، سر را تو ببر و از عبیدالله جایزه بگیر، لکن لحظه‌ای سر را به من بده که به گردن اسبم بیندازم و جولان بدhem تا مردم بدانند که من در قتل حبیب شریک هستم». ولی تمیمی حاضر نمی‌شد تا این که بستگان طرفین، به همین نحو بین آنان اصلاح دادند. «ابو مخنف» نقل کرده است: «لَمَّا قُتِلَ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ هَدَّ ذَلِكَ الْحُسَيْنَ؛ شهادت حبیب، حسین علیه السلام را شکست داد».

«مرحوم سماوی» چنین می‌گوید:

فَلَقِدْ هَدَّ قَتْلَهُ كُلُّ رَكِنٍ
إِنْ يَهِدَّ الْحَسِينَ قَتْلُ حَبِيبٍ



قَتَّلُوا مِنْهُ لِلْحُسَينِ حَبِيباً جَامِعاً فِي فَعَالِهِ كُلَّ حُسْنٍ؛

«شهادت حبیب نه تنها حسین علیه السلام را شکست، بلکه تمام ارکان شکسته شد.

با شهادت حبیب، دوستی را از حسین گرفتند که جامع افعال نیکو بود». ^۱

وداع امام حسین علیه السلام با حضرت زینب علیها السلام

از روایات و گفتار مقتول نویسان استفاده می‌شود که امام حسین علیه السلام در روز عاشورا چندین وداع با چند نفر و گاهی با همه‌ی اهل بیت علیهم السلام داشته است و زینب علیها السلام در مصیبت همه‌ی آن وداع‌ها از نزدیک، شاهد و ناظر بوده است، ولی آنچه را که نام حضرت زینب علیها السلام در آن آمده را یادآوری می‌کنیم: در وداع اول، امام حسین علیه السلام همه‌ی بانوان و کودکان را جمع کرد و آنها را به صبر و استقامت امر نمود، تا این که به زینب علیها السلام فرمود:

«أَخْيَة! إِيْتِينِي بِشَوْبٍ عَتِيقٍ لَا يَرْغَبُ فِيهِ أَحَدٌ، أَجْعَلْهُ تَحْتَ ثِيابِيِّ، لِئَلَّا أَجْرَدَ بَعْدَ قَتْلِي؛ خواهِر جانم اجامهی کهنه و بی ارزشی به من بده تادر زیر لباس‌های خود، آن را پیوشم تا دشمنان (از روی طمع) آن را از بدنم بیرون نیاورند و مرا پس از کشتن، بر هنه نسازند».

سرانجام جامه‌ی کهنه‌ای را آوردند، امام آن را گرفت و پاره پاره کرد و زیر لباس‌هایش پوشید.^۲ در همین وداع بود که امام علیه السلام، علی اصغرش را طلبید تا با او وداع کند، سپس او را به میدان برد، تا برایش آب بگیرد، که بر اثر اصابت تیر دشمن، به شهادت رسید.^۳

در وداع دیگر، امام حسین علیه السلام دختران و خواهرانش؛ سکینه، فاطمه، زینب و ام کلثوم را به نام، صدا کرد و فرمود: «آخرین سلامم بر شما باد، این دیدار، آخرین دیدار است و اندوه جانکاه نزدیک شده است». آنگاه امام علیه السلام سخت گریه کرد، زینب علیها السلام عرض کرد: «برادرم! خدا چشمت را نگریاند چرا گریه می‌کنی؟»

امام حسین علیه السلام فرمود: «كَيْفَ لَا لَبِيْكِي وَ عَمَّا قَلِيلٍ شُساقُونَ يَبْيَنُ اللَّهُدِيْ؛ چگونه گریه نکنم با این که شما را به زودی به اسیری در میان دشمنان خواهند بردند».

۱- ابصر العین، ص ۶۰؛ البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۸۳.

۲- لهوف، سید بن طاووس، ص ۱۲۴.

۳- بحر الانوار، ج ۴۵، ص ۶۴.



زینب^ع همراه بانوان حرم فریاد می‌زند:

«الوداع، الوداع، الفراق، الفراق؛ اکنون هنگام وداع و جدایی است». ^۱

کز سنگ، ناله خیزد اندر وداع یاران
بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران

اجساد مطهر شهداء

«وَلَمَّا رَأَى الْحُسَيْنَ مَصَارِعَ فِتْيَانِهِ وَأَحْبَبِيهِ عَزَمَ عَلَى لِقَاءِ النَّاسِ بِمُهَجَّرِهِ وَنَادَى:

«هل مِن ذَبَّابٍ يَذْبَّبُ عن حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟ هل مِن مُوَحَّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا؟ هل
مِن مُغَيْثٍ يَرْجُو اللَّهَ إِغْاثَتِنَا؟ هل مِن مُعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِغْاثَتِنَا؟ فَارْتَقَعَتْ
أَصْوَاتُ السَّاسِإِ بالْقَوْيلِ؛ چون حسین^ع کشته شدن جوانان و عزیزانش را دید، آمده‌ی
گذشتن از خود و جانبازی شد، لذا با صدای بلند فرمود: آیا کسی هست که از حريم
پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} دفاع کند؟ آیا خدا پرستی هست که از خدا برتسد به خاطر ما؟ آیا کسی هست که
به خاطر خداوند به فریاد ما برسد و ما را کمک نماید؟ اینجا بود که صدای گریه و ناله‌ی زن‌ها
بلند شد». ^۲

اما دیگر برای حسین^ع کسی باقی نمانده‌لذا متوجه ابدان شهدا شد و فرمود:

«يا أبطال الصفا و يا فرسان الهيجاء، ما لي أنا ديكُم فلا تُجِيبوني و أدعوكُم فلا
تَسْمَعُونِي... قُوموا عن نومنِكُمْ أَيُّهَا الْكَرَامُ، و ادْفَعوا عَنْ حَرَمِ الرَّسُولِ الطُّغَاهَةِ
اللِّثَامَاءِي قَهْرَمَانَانْ وَ اِي سوارَانْ جنگ جو چرا پاسخ مرا نمی‌دهید، و شما را فرامی‌خوانم ولی
ندای مرا پاسخ نمی‌گویید، ای بزرگواران از خواب برخیزید و ستمکاران فرومایه را از حرم
رسول خدا دور سازید». ^۳

شاعر عرب می‌گوید:

«فَنَادَاهُمْ قَوْمًا عِجَالًا فَمَا الْعَرَى بِسَدَارٍ وَ لَا هَذَا الْمَقَامُ مُقَامٌ
فَمَاجَتْ عَلَى وَجْهِ الصَّعِيدِ جُسُومُهُمْ وَ لَكُوأَذْنَ اللَّهِ الْقِيَامَ لَقَامُوا

۱ - تذكرة الشهداء، ص ۳۰۷.

۲ - لهوف، ۴۹.

۳ - ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۷۷



بدنهای مطهر شهدا را صدرا زد که زود برخیزید چرا بر هنر در این خاک افتاده اید در حالی
که اینجا جای خواهید نیست؟ در پاسخ، بدن های شهدا روی خاک حرکتی کردند که اگر
خداآوند اجازه بدهد و زنده شویم، بر می خیزیم. (یعنی ای حسین علیه السلام تو از حضرت مسیح
کمتر نیستی، ما را با آن دم مسیحایی زنده کن تا برخیزیم و از تو دفاع کنیم)».

کجا رفتند آن رعناء جوانان همه دست از جهان شستند و رفتند
همه بار سفر بستند و رفتند

محبیت امام حسین علیه السلام

سید الشهداء علیه السلام تا زنده بود، اجازه نمی داد کسی به خیمه ها نزدیک شود، حتی
خواستند به خیمه ها حمله کنند، فریاد بر آورد: «اگر دین ندارید، آزاد مرد باشید!»

ای سپه دون به کجا می روید جانب ناموس خدا می روید؟!

تاریخ بر سر نیزه سرم کس به اسیری نبرد دخترم

«إِنِّي أَقَاوِلُكُمْ وَتَقَاوِلُنَّنِي، وَالنِّسَاءُ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ فَامْنَعُوا عَتَاقِكُمْ وَجْهَ الْكُمْ
وَطَفَاقِكُمْ مِنَ التَّعَرُضِ لِعَرَمِي مَا دُمْتُ حَيًّا؛ این منم که با شما جنگ می کنم و شما نیز با
من سر جنگ دارید و بر زنان حرجی نیست. تا زنده هستم سرکش ها، نادان ها و ظالمان را از
حرم من دور کنید.»

قالَ أَقْصُدُونِي بِنَقْسِي وَأَتُرُكُوا حَرَمِي َلَدْ حَانَ حَيْنِي وَلَاحَتْ لَوَائِحُهُ
«قَالَ شِمْرُ - لَعْنَهُ اللَّهُ - : لَكَ ذَلِكَ يَابَنَ فَاطِمَةَ!؛ پس شمر گفت: ای پسر فاطمه! این

حق را به تو می دهم».

سپس فریاد کشید: از حرم حسین دور شوید و متوجه شخص حسین گردید و هر چه نیرو دارید

در کشتن حسین به کار ببرید. لذا از دو طرف، جنگ سخنی در گرفت. در این حال، عطش سید

الشهداء علیه السلام زیاد شده بود و طلب آب می کرد، اما کسی نبود که حسین علیه السلام را سیراب نماید.^۱

* * *

از آب هم مضایقه کردند کوفیان خوش داشتند حرمت مهمان کربلا



بودند دیو و دد همه سیراب و می مکید
خاتم، ز قحط آب سلیمان کربلا
زان تشنگان هنوز به عیوق می رسد
فرياد العطش ز بیابان کربلا

**«حَصْرُوهُ مِنْ مَاءِ الْقُرَاطِ وَشَرِيهُ
وَلِكُلٌّ ذِي رُوحِ الْحَيَاةِ مُحَلَّهُ
تَبَأْلِقَوْمٍ قَدْ سَقَوا أَسْعَامَهُمْ
وَالسَّبَطُ مِنْ حَرَّ الظَّمَاءِ يَتَمَلَّهُ؛**

حسین را از نوشیدن آب فرات منع کردند، در حالی که هر موجود زنده‌ای از آن استفاده می‌کرد.

نفرین بر مردمی که حیواناتشان را (هم) سیراب کردند، اما فرزند پیامبر ﷺ از تشنگی به خود

می‌پیچید».

چون جراحات سید الشهداء زیاد شد، به گونه راست از اسب بر زمین افتاد

**«وَهُوَ يَقُولُ: إِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَعَلَى مِلَةِ رَسُولِ اللَّهِ وَخَرَجَتْ رَيْنَبُ مِنْ بَابِ
الْفُسْطَاطِ وَهِيَ تَنَادِي: وَآخَاهُ وَآسِيَدَاهُ! وَآهَلَ بَيْتَاهَا! لَيْتَ السَّمَاءُ أَطْبَقَتْ عَلَى
الْأَرْضِ».**

کامد به مقتل، شمر سیه دل	آن دم بریدم، من از حسین دل
او سوی مقتل، من سوی قاتل	او می‌دوید و من می‌دویدم
او خنجر از کین، من ناله از دل	او می‌کشید و من می‌کشیدم
او روی سینه، من در مقابل	او می‌نشست و من می‌نشستم
او از حسین سر، من از حسین دل	او می‌برید و من می‌بریدم

«صَاحَ شِمَرٌ بِأَصْحَابِهِ مَا تَنْتَظِرُونَ بِالرَّجُلِ، فَعَمَلُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ؛ شمر فرياد

زد: چرا منتظرید؟! پس هر کس از هر طرف به حضرت حمله کرد». ^۱



مصابیت علی اصغر^{علیه السلام}

مرحوم «سید عبدالرزاق مقرم» می‌نویسد: خون سه شهید در روز عاشورا به آسمان صعود کرد و قطره‌ای از آن به زمین برنگشت:

۱- حضرت علی اکبر^{علیه السلام} که در زیارت‌نامه آمده:

«بَأَبِي أَنْتَ دَمَكَ الْمُرْتَقَى إِلَى حَبِيبِ اللَّهِ».

۲- حضرت علی اصغر^{علیه السلام} که در زیارت‌نامه آمده:

«السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ الرَّضِيعِ الْمَرْمِيِّ الصَّرِيعِ الْمُصْعَدِ بِدَمِهِ إِلَى السَّمَاءِ».

۳- سید الشهداء^{علیه السلام} وقتی تیر به بدن مبارکش اصابت کرد، خون‌ها را به آسمان پاشید و قطره‌ای از آن به زمین برنگشت.^۱

البته این مساله شواهد تاریخی زیادی دارد چنانچه پیامبر^{علیه السلام} در مورد شهدای احمد فرمود:

«لُؤْهُمْ بِدِمَاهِمْ وَجَرَاحِهِمْ، فَإِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ يُحَرِّخُ فِي اللَّهِ إِلَّا جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِجَرَاحِهِ؛ این شهدا را با همین بدن‌های مجروح و خون آلود، دفن کنید؛ زیرا هر کس در راه خدا

جراحتی بردارد، در قیامت هم با همان بدن مجروح، محشور می‌شود».^۲

یا امیرالمؤمنین^{علیه السلام} در مورد شهدای جمل فرمود:

«وَأَرُوا قَتْلَانَا فِي ثَيَابِهِمُ الَّتِي قُتِلُوا فِيهَا».^۳

عظمت حضرت علی اصغر اینجا روش می‌شود که خون این شهید باید ذخیره بماند تا روزی مورد احتجاج قرار گیرد. در آن لحظه آخر، امام^{علیه السلام} برای وداع، جلو خیمه آمد و به خواهرش فرمود: «ناولینی ولدی الصَّفِيرَ حَتَّى أُوْدَعَهُ فَأَخَذَهُ وَأَوْمَأَ إِلَيْهِ لِيَتَبَلَّهُ فَرَمَّاهُ حَرَمَةُ بْنِ الْكَاهِلِ الأَسْدِيِّ (لَعْنَةُ اللَّهِ تَعَالَى) بِسَهْمٍ فَوَقَعَ فِي نَحْرِهِ فَذَبَحَهُ ثُمَّ حَفَّ لَهُ عِنْدَ الْفُسْطَاطِ حَفِيرَةً فِي جَفَنِ سَيِّفِهِ فَدَفَنَهُ فِيهَا بِدِمَائِهِ؛ فرزند خرسال را بیاور تا او وداع

کنم، چون او را کرفت و حواسِ بیوسد، حرمله تیری پرتاپ کرد که به گلوی علی اصغر اصابت

نمود و حضرت، در کنار خیمه برای او قبری را حفر کرد و او را با همان وضع خون آلود، دفن

۱- علی الْاکْبَر، مقرم، ص ۸۶.

۲- مفارزی، واقعی، ج ۱، ص ۳۰۹.

۳- جمل، شیخ مفید، ص ۲۱۱.

نمود». ۱

* * *

بخواب ای غنچه نشکفته، اصغر	بخواب ای نوگل پژمان و پریر
ندیده دامن پر مهر مادر	بخواب آسوده اندر دامن خاک
که خاموش است صحرا بار دیگر	بخواب و خواب راحت کن شب و روز
توبی، صحرا و چندین نعش بی سر	همه افتاده در خوابند و خاموش

شب عاشورا

شب عاشورا امام حسین علیه السلام تنها از خیمه خود بیرون آمد و برای شناسایی به طرف بیابان رفت و به بررسی بلندی‌ها و گودال‌ها و فراز و نشیب‌های بیابان پرداخت. نافع بن هلال می‌گوید: من پشت سر امام به راه افتادم. (تا اگر از ناحیه دشمن به او آسیب برسد از او دفاع کنم) امام فهمید و به من فرمود «برای چه بیرون آمده‌ای؟

عرض کرد: «از این‌که تنها بیرون رفتی پریشان شدم چرا که لشکر این طاغوت، در همین زدیکی است.»

امام فرمود: «برای بررسی فرازها و گودال‌های بیابان آمده‌ام، تا هنگام حمله دشمن و حمله‌ما، میدان و کمین‌گاه‌های میدان را بشناسیم.»

نافع می‌گوید: سپس امام بازگشت و دستم را گرفت و فرمود: همان واقع می‌شود و وعده خدا خلاف ناپذیر است!! سپس به من فرمود: «آیا نمی‌خواهی شبانه بین این دو کوه بروی و جان خود را از این گیر و دار نجات دهی؟»

نافع تاین سخن راشنید، روی دو پای امام افتاد و بوسید و با سوز و گداز می‌گفت: «امادرم به عزایم بنشیند (اگر بروم)! شمشیرم معادل هزار درهم و اسبیم معادل هزار درهم است. خداوند افتخار همسویی با تو را به من عطا کرده، از تو جدا نگردم تا در راه تو قطعه قطعه شوم.»

سپس امام به خیمه زینب علیها السلام وارد شد. نافع در مقابل خیمه در انتظار امام ایستاد، شنید زینب به برادرش می‌گوید: «آیا اصحاب خود را امتحان کرده‌ای؟ من ترس آن دارم که هنگام خطر تو را تنها



بگذارند».

امام فرمود: «سوگند به خدا آنها را آزمودم، دیدم همه آماده و استوار هستند و همانند اشتیاق کودک به پستان مادرش، اشتیاق به مرگ دارند».

نافع می‌گوید: وقتی که این سخن را از زینب علیها السلام شنیدم، گریه کردم و نزد حبیب بن مظاہر آمد و آنچه را شنیده بودم به او گفتم:

حبیب گفت: «سوگند به خدا اگر انتظار فرمان امام نبود هم اکنون با شمشیر به سوی دشمن حمله می‌کردم».

گفت: «من گمان می‌برم با نوان حرم با حضرت زینب علیها السلام این گونه سخن بگویند و پریشان گرددند، مناسب است که اصحاب راجمع کنی و نزد خیمه زینب علیها السلام برویم و با گفتار خود، قلب آنها را گوارا و استوار سازیم».

حبیب، اصحاب راجمع کرد و سخن نافع را به آنها گفت، همه گفتند: «اگر انتظار فرمان امام نبود، هم اکنون به دشمن حمله می‌کردیم. چشمتو روشن تو خاطرت آرام باشد که ما استوار هستیم».

حبیب برای آنها دعا کرد و باهم به کنار خیام با نوان آمدند و صد از دند: «ای گروه با نوان و حرم‌های رسول خدا علیها السلام این شمشیرهای جوانمردان شما است که سوگند یاد کرده‌اند در نیام نکنند مگر این که گردن دشمنان را بزنند. این نیزه‌های جوانان شما است که قسم خورده‌اند بر زمین نیفکنند مگر این که به سینه‌های دشمن فرو گنند».

أُسرا و قتلگاه

زینب علیها السلام و سایر زن‌ها و بچه‌ها گفتند ما را به قتلگاه ببرید تا بدنب امام حسین علیها السلام را ببینیم. چون وارد قتلگاه شدند و نگاهشان به بدنهای شهداء افتاد، بالله و افغان به چهره زدند.

زینب علیها السلام در کثار بدنب برادر آمد، متنهی چگونه بدنب حسین علیها السلام را در میان آن اجساد مظہر به خون آغشته، شناسایی کرده روشن نیست، اما وصال شیرازی در زبان شعر می‌گوید، زینب علیها السلام که نتوانست بدنب برادر را بشناسد، بلکه حسین علیها السلام از حلقوم ببریده خواهر را صدای زد:

می‌گفت و می‌گریست چه جانسوز نالهای کامد ز حنجر شه لب تشنجان برون

کی عندلیب گلشن جان، آمدی بیا ره گم نکرده، خوش به نشان آمدی، بیا



در کنار بدن برادر، نشست و به ناله‌ای در دنک و دلی شکسته، از داغ برادر و برادر زادگان، پیامبر ﷺ را صدرا زد: «يَا مُحَمَّدَاهُ، صَلَّى عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ، هَذَا حُسَيْنٌ مُرَمَّلٌ بِالْدِمَاءِ».

پس با زبان پرگله، آن بضعة الرسول رو کرد در مدینه که یا آیها الرسول
این کشته فتاده به هامون حسین تست وین صید دست و پا زده در خون حسین است
قال الراوی: «فَأَبَكَتْ وَاللَّهُ كُلُّ عَذُولٍ وَصَدِيقٍ»! .

آنگاه در موقع وداع، دو جمله، هم با بدن برادر سخن گفت:

نمی‌روم ولی مرا، به تازیانه می‌برند	به سوی شام و کوفه چه ظالمانه می‌برند
نمی‌روم ولی مرا، به این بهانه می‌برند	سر تو را به نوک نی، زند این ستمگران

مصيبت سکينه

اهل بیت از قتلگاه عبور کردند، زینب آنچنان ناله کرد که دوست و دشمن را به گریه در آورد، آنگاه سکینه بدن آغشته به خون پدر را در بغل گرفت.

* * *

حق داری ای پدر جان! زیرا که سر نداری	بابا چرا سراز خاک یک لحظه برنداری
بابا مگر تو با ما عزم سفر نداری	ما را سوار کردند با ضرب تازیانه

* * *

«فاجْتَمَعَتْ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ حَتَّى جَرُوهَا عَنْهُ»^۱

مزینیدم که در این دشت مراکاری هست	گر چه گل نیست ولی صفحه گلزاری هست
ساربانا تو مزن این همه آواز رحیل	آخر این قافله را قافله سالاری هست

به یاد از رقیه علیها السلام

هنگامی که حضرت زینب علیها السلام با همراهان به مدینه باز گشتند، زن‌های مدینه برای عرض تسلیت، به حضور زینب علیها السلام آمدند. حضرت زینب علیها السلام حوادث جان‌سوز کربلا و کوفه و شام را برای آنها بیان می‌کرد و آنها گریه می‌کردند، تا این‌که به یاد حضرت رقیه افتاد و فرمود:

۱- لهوف، ص ۵۵؛ البداية والنهاية ج ۸، ص ۱۹۳.

۲- لهوف، ص ۵۶.



«اما مصیبت وفات رقیه^{علیها السلام} در خرابه شام، کمرم را خم کرد و مویم را سفید نمود.»

زن‌ها وقتی که این سخن راشنیدند، صدایشان به‌گریه بلند شد و آن روز به یاد رنج‌های جانگداز

رقیه^{علیها السلام} بسیار گریستند.^۱

شرح حال کربلا کردی بیان
تا بگوییم از رقیه خردسال
نه چراغی بود، نه کاشانه‌ای
کودکی در خاک پنهان کرده‌ام

زینب کبری برای آن زنان
گفت: زن‌ها! بشنوید از رنج حال
جای دادندی به ما ویرانه‌ای
در خرابه شور و افغان کرده‌ام

* * *

دائماً چشم امیدش به در است
به خیالش که پدر می‌آید

کودکی را که پدر در سفر است
هر صدائی که ز در می‌آید

امام حسین^{علیه السلام} دختر چهار ساله‌ایی داشت.^۲ شبی در شام پدر را در عالم رؤیا دید و شکایت از ستم‌های مردم نمود، اما چون بیدار شد، جای پدر را خالی دید.

بگفت ای عمه ببابایم کجا رفت

بدی این دم برم، دیگر چرا رفت

لذا سر پدر را برایش آوردند، مدتی، خیره، خیره به سرنگاه کرد و می‌گفت: چه کسی رگ‌گلوی تورا برید و مرا در این سن یتیم کرد؟ تا این‌که لبها یش را بر لبان پدر نهاد و روحش از قفس دنیا پرواز کرد.

لبش را بر لبس بنهاد و جان داد^۳

رسوز عشق بر عالم نشان داد

قرآن خواندن سر مطهر بر سر نیزه

سر مبارک ابی عبدالله^{علیها السلام} در مواردی تکلم کرده و قرآن خوانده است:

۱- «زید بن ارقم» می‌گوید: «سر مبارک را دیدم که در حال خواندن قرآن است: **أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ**

أَحْشَابَ الْكَهْفِ وَ الرِّئَمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا!» موی بر تم راست شد و گفت: این ماجرا عجیب‌تر از جریان اصحاب کهف و رقیم است.

۱- حضرت رقیه، علی فلسفی، ص ۴۸، به نقل از ناسخ التواریخ، ص ۵۰۷.

۲- فقط صاحب ریاحین الشريعة نام او را «رقیه» ذکر کرده است. (ریاحین الشريعة، ج ۳، ص ۲۹۰).

۳- نفس المهموم، ص ۲۵۹.



۲- وقتی سر را به درختی آویزان می‌کنند و نوری از آن ساطع می‌شود، قرآن می‌خواند: «وَسَيَغْلُمُ
الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَبَبٍ يَتَقْبَلُونَ».

۳- «هلال بن نافع» می‌گوید: مردی را دیدم که سر را حمل می‌کند و سر مقدس به او می‌گوید: «بین سر و بدنم جدایی انداختی، خداوند بین سر و بدن جدایی بیندازد».

۴- «سلمه بن کهیل» می‌گوید: از سر بریده حضرت شنیدم که می‌خواند: «فَسَيَكُفِّيْكُمُ اللَّهُ وَ
هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ».

۵- «ابن وکیده» صدایی می‌شنود اما نمی‌داند که از سر مقدس است یا از دیگری، سر، او را مورد خطاب قرار می‌دهد که: «يَا بَنَ وَكَيْدَةً! أَمَا عَلِمْتَ أَنَّا مَعْشَرَ الْأَئِمَّةِ أَحْيَاهُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ».

۶- «منهال بن عمر» می‌گوید: سر را در دمشق دیدم و مردی سوره کهف می‌خواند صدایی از سر مقدس شنیده شد که می‌فرمود: «أَعْجَبُ مِنْ أَصْحَابِ الْكَهْفِ فَتْلَى وَ حَمْلَى».^۱

البته این استبعادی ندارد، زیرا حضرت موسی صلی الله علیه و آله و سلم از درختی شنید که: «يَا مُوسَى أَنِّي أَنَا رَبُّ
الْعَالَمِينَ».^۲

یا در خیر، زن یهودیه گوسفندی را مسموم کرد و جلو پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گذاشت، حضرت فرمود: «كُفُوا أَيْدِيْكُمْ إِنَّ هَذِهِ الدُّرَّاعَ ثُخِرْنِي أَنَّهَا مَسْمُوَةٌ؛ دَسْتَ بَكْشِيدَ، اِنْ پَاقَةَ
گوسفند به من خبر می‌دهد که مسموم است».^۳

«تذكرة الشهداء» نقل می‌کند که از «شیخ مفید» سؤال کردند آیا خواندن قرآن از بالای نی در مورد سر مبارک حسین صلی الله علیه و آله و سلم صحیح است؟ می‌فرماید: روایتی از ائمه نرسیده ولی از آن جایی که دست و پای گنهکاران در قیامت شهادت می‌دهد من منکر نیستم.

از سوره کهف است ترا از چه حکایت؟	گفتم سر پر خون ز که داری تو شکایت
بینم زپس پرده چو مه روی نکویت	ای قرص قمر از چه پر از خون شده رویت
در کوفه مگر هست تو را همسفر ای سر	اندر عقب قافله داری نظر ای سر

۱- مقتل الحسين، مقرم، ص ۴۳۴.

۲- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۳۰.

۳- معازی، واقدی، ج ۲، ص ۶۷۸.



یزید و سر مقدس

قال الراوی:

«ثُمَّ أَدْخِلَ ثَقْلَ الْحُسَيْنِ وَنِسَاءَهُ وَمَنْ تَحْلَفَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ عَلَى يَزِيدَ بْنَ مَعَاوِيَةَ لِعْنَهُمَا اللَّهُ وَهُمْ مَقْرُونُونَ فِي الْعِبَالِ... ثُمَّ وَضَعَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ بَيْنَ يَدَيْهِ... ثُمَّ دَعَا يَزِيدُ - عَلَيْهِ الْلَّعْنَةُ - بِقَضِيبٍ خِيزَرَانَ فَجَعَلَ يَنْكُتُ بِهِ ثَنَائِيَا الْحُسَيْنِ». ^۱

فاقل علیه ابو برزه الأسلمی و قال: وَيَحْكُمْ يَا يَزِيدُ أَنْكُتُ بِقَضِيبِكَ شَغْرَ الْحُسَيْنِ؟ ^۲؛ یزید، دستور داد زن‌ها و بچه‌های امام حسین ^{علیه السلام} را در حالی که به ریسمان بسته شده بودند، وارد مجلس کنند... آنگاه سر مقدس ابی عبدالله ^{علیه السلام} را مقابل خود گذاشت و با چوب خیزان به دندان‌های حسین ^{علیه السلام} می‌زد. ابو برزه اسلامی گفت: وای بر تو ای یزید! به لب و دندانی چوب می‌زنی که خودم مرتب می‌دیدم پیامبر ^{صلوات الله علیه و آله و سلم} آن لب‌ها را بوسه می‌زد.

گیرم که خیمه، خیمه آل عبا نبود	آنش به آشیانه مرغی نمی‌زنند
گیرم حسین، سبط رسول خدا نبود	لب تشننه کی کشند کسی را کنار آب؟!
ای کاش! روی دست پدر این جفا نبود	دنیا ندیده کودک لب تشننه را کشند
گیرم لبش به خواندن ذکر خدا نبود	رأس بریده را، که زند چوب خیزان

در مجلس یزید

پیش‌بینی سید الشهداء ^{علیه السلام} به فرزندش امام سجاد ^{علیه السلام} که حکایت من همانند حضرت یحیی است در دو مکان محقق شد، یکی در مجلس ابن زیاد و دوم در مجلس یزید هنگامی که دستور داد زن‌ها و بچه‌ها را در حالی که در ریسمان بسته شده بودند، حاضر کردند.

«قال علی بن الحسین ^{علیه السلام} أَنْشِدَكَ اللَّهُ يَا يَزِيدُ، مَا ظَنَكَ بِرَسُولِ اللَّهِ لَوْ رَآنَا

عَلَى هَذِهِ الصِّنْتَةِ؟ اَنْ اَلَّا پیامبر ^{صلوات الله علیه و آله و سلم} باید و ما را در چین صحمه‌ای ببیند، چه جوابی داری؟».

«ثُمَّ وَضَعَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَجْلَسَ النِّسَاءَ خَلْفَهُ لَثَلَاثَةٍ يَظْرُنَ إِلَيْهِ، فَرَآهُ علی بن الحسین ^{علیه السلام} فَلَمْ يَأْكُلْ بَعْدَ ذَلِكَ أَبَدًا، وَأَمَّا زَيْنَبُ فَإِنَّهَا لَمَّا رَأَتْهُ أَهْوَتْ إِلَيْ

جَبِّهَا فَشَقَّتُهُ ثُمَّ نَادَتْ بِصَوْتٍ حَزِينٍ يَقْرَعُ الْقُلُوبَ: يَا حُسَيْنَاهُ، يَا حَبِيبَ رَسُولِ اللهِ،
يَابَنَ مَكَّةَ وَمِنِي، يَابَنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَا سَيِّدَةَ النِّسَاءِ، يَابَنَ بِنْتِ الْمُصْطَفَى؟ قَالَ الرَّاوِي:
فَأَبَكَتْ وَاللهِ كُلُّ مَنْ كَانَ فِي الْمَجْلِسِ؛ سَرْ مَبَارِكَ رَا درِ مُقَابِلِ خُودَ گَذَاشْت وَ زَنْهَا رَا درِ
جَابِي نَشَانِدَ كَهْ نَگَاهِشَانْ بَهْ سَرْ مَبَارِكَ نِيفَتْد، چُونْ نَگَاهَ عَلَى بَنِ الْحَسِينِ بِنِ الْحَسِينِ بَهْ سَرْ بَرِيدَه
افَتَادِ دِيَگَرِ غَذَا نَخُورَد وَ چُونْ نَگَاهَ زَيْنَبَ بِنِ الْحَسِينِ بَهْ سَرْ بَرِيدَه بَرَادَرِ اَفَتَادِ، دَسْتِ بَرَد وَ گَرِيبَانِ پَارِه
كَرَد، آنَگَاهَ بَا صَدَائِ اَنْدوْهَنَاكِي كَهْ دَلَهَا رَا بهْ لَرَزَه درِ مَيْآورَد وَ هَمَّهُ أَهَلِ مَجْلِسِ رَا بهْ گَرِيرِه
انْدَاخْت، گَفت: يَا حَسِينَاهَا يَا حَبِيبَ رَسُولِ اللهِ....»^۱

شادِي از این‌که رأسِ حسین را بریده‌ای	اندر سریر ناز، تو خوش آرمیده‌ای
بنشین که روی خارِ مغیلانِ دویده‌ای	من ایستاده بَر سَرِ پَا وَ كَسَى نَگَفت
	زَيْنَ العَابِدِينَ <small>بِنِ الْحَسِينِ</small> مَيْ فَرِمَادَ:

«خَرَجَنَا مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بِنِ الْحَسِينِ فَمَا نَزَّلَ مَنْزِلًا وَ لَا رَجَلَ مِنْهُ إِلَّا ذَكَرَ يَحِيَّيْ بَنَ
زَكَرِيَّا...؛ هُمَّاهَ پَدْرَمِ سِيدِ الشَّهَدَاءِ بِنِ الْحَسِينِ بَهْ عَرَاقِ مَيْ آمَدِيم، درِ هَرِ مَنْزِلِي كَهْ فَرَودِ مَيْ آمَدِيَا زَ

آنَ كَوْجَ مَيْ كَرَد، بَهْ يَادِ حَضَرِ يَحِيَّيْ بِنِ الْحَسِينِ مَيْ اَفَتَادِ وَ مَيْ فَرَمُودِ: اينِ دِنِيَا چَقَدِرِ بَيِ اَرْزَشِ اَسْت
كَهْ سَرِ يَحِيَّيْ بِنِ الْحَسِينِ رَا بهْ عنَوانِ هَدِيهِ بَرَايِ زَنِ بَيِ اَعْفَتِهَايِ بَنِي إِسْرَائِيلِ بَهْ هَدِيهِ
بَرَدَنَد».^۲

حضرت به این وسیله می‌خواست آینده را برای فرزندانش ترسیم کند که شما هم روزی با چنین
مصادیبی مواجه خواهید شد. و سرِ حسین را در مجلس یزید خواهید دید.

زَيْنَبَ شُورِيدَه دَل، مَظَهَرَ غَيْبِ وَ عَيَانِ	عَصْمَتْ كَبَرِيَه حَقَ مَطْلَعَ صَبَحِ جَهَانِ
گَفت: چَهِ خَواهِي دَگَرَ اَز دَلِ ما بَيِ كَسانِ	چُونَ كَهْ بَهْ دَسْتِ يَزِيدِ، دَيَدِ يَكِي خَيْزَرَانِ
موْسَى عَمَرَانِ مَنْ زَكُوه طَورَ آمَدَهِ	اينِ سَرِ پَرِ خَاكِ وَ خُونِ زَرَاهِ دورَ آمَدَهِ
بَهْ پَيِشَ چَشَمانِ مَنْ دَرِ بَرِ طَفَلَانِ اوِ	چَوبِ مَزَنِ اَيِ يَزِيدِ بَرِ لَبِ وَ دَنَدانِ اوِ

۱- لهوف، ص ۷۵.

۲- تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۲۱ به نقل از نور الثقلین.

اشعار، مناجات و مراثی

«بلبل غمگین»

گل به چمن خفت ز سرمای وی
در پس آن روی جهان ناپدید
تاقه زمان می‌رسد از ره بهار
بال خود از شبنم آن ترکند
همره زوجش به گلستان پردازید
بلبل غمیده! بهاران رسید
دامن که هسار دل افروز بود
کرد برون آخر آن ماه و سال
دید به ناگه منه نوآشکار
شادی او یکسره از دل پرید
گوکه نشان از غم و آه است این
ماه عزیزداری و ماتم بود
عالم و ادم شده آندوهگین
سبط پیغمبر ﷺ که به دین بود جان
عبد خدا بود و به حق رهنا
خواست کند چهره دین را عیان

فصل زمستان شد و شباهی دی
برف فراوان چو حاجابی سفید
بلبل غمگین همه در انتظار
تابه چمن نغمه خود سرکند
غنچه و گل را به چمن بنگرد
شد منه اسفند و بدادش نوید
چند صباحی که به نوروز بود
بلبل غمگین سرش از زیر بال
تاکه بخواند به چمن با هزار
چون به افق آن منه نورا بددید
گفت به زوجش که چه ماه است این؟
گفت که این ماه محرم بود
باز بپرسید چرا این چنین
گفت که چون در ده مین روز آن
او که چنان جذب خودش مصطفی ﷺ
با زن و فرزند و جگر گوشگان

واکنند از دین الهی کمند
 تشننه لب از او ببریدند سر
 باتن رنجور و دلی ریش ریش
 لیک نکردند به مقصود پشت
 خوشدل و آرام ز دیدار حق
 خانه دین را به جهان ساختند
 با دل افسرده به کنجی خزید
 چون که بشد آگه از آن تشننه لب
 از غم آن کشته ولامقام
 تابچکد بر رخ گل اشک من
 نزد هر آن گل که بگریم دمی
 هر چه بر او اشک بریزم کم است
 گلشن و گل راهمه وامی نهم
 بلکه کنم گریه بر آن کشتگان
 در غم مولای دو عالم بنال
 گر چه که نوروز و بهاران بود
 می سزدت سینه اندوهگین
 خاک عزا بر سر و رویت بپاش
 ماه عزا هست به شادی مکوش
 فصل عزا موسم لبخنده نیست^۱

دین خسدا را بر هاند ز بند
 لیک گروهی ز خدا بسی خبر
 همراه یاران وفادار خویش
 دشمن دین یک یکشان را بکشت
 سر بنهادند به دربار حق
 گر چه در آن معركه سر باختند
 ببل غمیده چو این را شنید
 در نظرش روز بشد همچو شب
 گفت دگر چه چه باشد حرام
 گریه کنم از غم او در چمن
 قطره اشکم بشود شبنمی
 آنچه از و در دل من شد غم است
 بر سر خود خاک عزا می نهم
 فصل بهاران نشوم نخمه خوان
 مؤمن خوش سیرت و نیکو خصال!
 گر چه نکو گلشن و بستان بُود
 چونکه محرّم شده با آن قرین
 کمتر از آن ببل غمگین مباش
 گر چه بهار آمده رنگین می پوش
 خنده و شادی ز تو زیبنده نیست



راز دل

می‌کنم قفل دلم پیش تو باز
بندۀ عاصی و شرمندۀ تو
سایه مهر تو باشد به سرم
حق توبی سالک هر راه توبی
خسته گردیدم و بی‌توشه و یار
هادیم باش و ببخشاگنهم
گوئیا کور بدم در همه جا
من پشیمانم و باز آمدہام
گر برانی به کجا روی آرم
شرط آنکه بپذیری تو مرا
چون قمر پاک و شب افروز بده
باب عرفان به حیاتم بگشا

ای خدایی که توبی بندۀ نواز
تسو خدایی و منم بندۀ تو
هر کجا می‌روم و می‌گذرم
بر سپهر دل من ماه توبی
از پی قافله با حالت زار
ای خدا بندۀ گم کرده رهم
هر رهم طی شده جز راه خدا
لیک اکنون به نیاز آمدہام
آمدم دل به تو من بسپارم
آمدم دوست شوم دوست خدا
بار الها دل پر سوز بده
سینه‌ام وادی سینا بمنا

مناجات

شدم پناهندۀ پناهم بده
ایمنی از جرم و گناهم بده
در ره دین عزت و جاهم بده
اثر برین ناله و آهم بده
نور به شب‌های سیاهم بده

آمدہام سوی تو راهم بده
پشت مرا شکست بارگناه
ثروت دنیا نکنم آرزو
ناله و آهم بود از شوق وصل
اشک مرا گوهر شب تاب کن

بار الها!

آگه از رنج و غم بنهان توبی
خانه بر دوشم مرا سامان توبی
بندۀ مسکینم و یزدان توبی

بار الها! در در را درمان توبی
در جهان آرزو سرگشته‌ام
نمتم بخشیده‌ای از حد فزوں



خالق کون و مکان سُبحان تو بی
جلوه گاه کعبه ایمان تو بی
خود هم آغازی و هم پایان تو بی
چشم دل را جلوه و تابان تو بی
همدم یکتا و هم پیمان تو بی
صاحب هستی خود امکان تو بی
آن چه در عالم بود مخلوق تست
هستی من از تو باشد ای کریم
نیستم از تو برون ای ذوالجلال
نور مهر تو بود در چشم جان
گر چه من پیمان شکن باشم ولیک
ذره ناچیز ای خورشید عشق

مناجات

بسوی خسته حالان کن نگاهی
گدایی راز رحمت گاهگاهی
که بر حال پریشانم گواهی
که جز لطف ندارم تکیه گاهی
که دل بی رهنما افتاد به چاهی
گدایی، دردمندی، عذرخواهی
اسیری، شرمساری، روسياهی
زپا افتاد از بارگناهی
که بخشد از کرم کوهی به کاهی
کریمی، دلنوازی، دادخواهی
خوش آن دل که دارد با تو راهی
که دیگر در بساطم نیست آهی
که برتر از مقام و عز و جاهی
الهی بی پناهان را پناهی
چه کم گردد زسلطان گرنوازد
مرا شرح پریشانی چه حاجت
الهی تکیه بر لطف تو کردم
دل سرگشتم را رهنمای باش
نهاده سر به خاک آستانت
امید لطف و بخشش از تو دارد
تهی دستی، که با اشگ ندامت
گرفتم دامن بخشنده ای را
رحمیمی، چاره سازی، بینیازی
خوش آن کس که بندد با تو پیوند
مران از آستانت بینوا را
مقام و عز و جاهت چون ستایم

رحلت پیامبر ﷺ

شعله ور داغ دیرین ز سینه	پیک ماتم رسید از مدینه
از غم هجر آن بی قرینه	بی شکیب است و هم بی سکینه



عشق راز خشم بر پیکر آمد
مسلمین خاک غم بر سرآمد
مرگ جانسوز پیغمبر آمد
گوییان اگهان محشر آمد
مسوئس و غمگسار تو بودیم
کاش ما در کنار تو بودیم
همچو شمع مزار تو بودیم
یا که همراز ویار تو بودیم

در شهادت امام مجتبی علیه السلام

ای ماهی دریا برایت گریه کرده
پیغمبر و زهرا برایت گریه کرده
عالم محیط غربت، رائیر ندارد تربیت
مظلوم حسن جان مظلوم حسن جان
ای اولین مظلوم عالم بعد بابا
در خانه خود هم غریب از جور اعدا
شریک زندگانیت، گردیده خصم جانیت
مظلوم حسن جان، مظلوم حسن جان
با آنهمه صدق و صفا و پاکی دل
شد مزد خوبیهای تو زهر هلاحل
پیوسته شد خون بر دلت، تا همسرت شد قاتلت
مظلوم حسن جان مظلوم حسن جان
هنگام تشعییت به جای ذکر و تکبیر
تابوت و تن با همه یکی گردیده از تیر
کنار قبر مادرت، شد نیر باران پیکرت
مظلوم حسن جان مظلوم حسن جان
خالی بود صحن غم افزای بقیعت
بر راز رینت بسته درهای بقیعت



سلام ما به قبر تو، درود ما به صیر تو
 مظلوم حسن جان مظلوم حسن جان
 شـبـهـاـ بـوـدـ زـوارـ قـبـرـتـ گـرـدـ صـحـراـ
 آـبـیـ نـمـیـ رـیـزـدـ بـرـآنـ جـزـ اـشـکـ زـهـرـاـ
 فـدـایـ لـطـفـ وـ كـرـمـتـ،ـ ماـ رـاسـانـ بـهـ حـرـمـتـ
 مـظـلـومـ حـسـنـ جـانـ مـظـلـومـ حـسـنـ جـانـ

شب درد آلد

چـوـ خـورـشـیدـ اـزـ نـظـرـهـاـشـدـ نـهـانـ آـهـسـتـهـ آـهـسـتـهـ دـوـبـارـهـ نـیـلـگـونـ شـدـ آـسـمـانـ آـهـسـتـهـ آـهـسـتـهـ
 شـبـیـ تـارـیـکـ وـ درـدـ آـلـوـدـ،ـ چـوـنـ رـوـزـسـیـهـ بـخـتـانـ فـکـنـدـهـ سـایـةـ غـمـ بـرـجـهـانـ آـهـسـتـهـ آـهـسـتـهـ
 غـبـارـ ظـلـمـتـ وـ گـرـدـ غـمـ وـ آـهـ دـلـ طـفـلـانـ شـدـهـ درـ بـیـتـ زـهـرـاـ حـکـمـرـانـ آـهـسـتـهـ آـهـسـتـهـ
 چـوـ لـخـتـیـ بـگـذـرـدـ اـزـ شـبـ عـلـیـ آـمـادـهـ مـیـگـرـدـ بـرـایـ غـسلـ زـهـرـایـ جـوـانـ آـهـسـتـهـ آـهـسـتـهـ
 بـرـیـزـدـ آـبـ اـسـمـاـ تـاـ عـلـیـ اـزـ زـیـرـ پـیـرـاهـنـ بـشـوـیدـ جـسـمـ آـنـ آـزـرـدـ جـانـ آـهـسـتـهـ آـهـسـتـهـ
 دـلـ زـینـبـ زـغـمـ سـوـزـدـ ولـیـ اـزـ خـوفـ نـامـحـرـمـ بـرـآـردـ اـزـ دـلـ سـوـزانـ فـغـانـ آـهـسـتـهـ آـهـسـتـهـ
 نـگـرـددـ تـاـعـدـوـ حـاضـرـ پـیـ تـشـبـیـعـ آـنـ بـانـوـ شـوـدـ مـوـلاـ بـقـبـرـسـتـانـ ولـیـ آـهـسـتـهـ آـهـسـتـهـ
 کـنـارـ قـبـرـ زـهـرـاـ اـشـکـ رـیـزـدـ تـاـ سـحـرـ اـمـشـ
 چـنـانـ شـمـعـیـ،ـ اـمـیرـ مـؤـمنـانـ آـهـسـتـهـ آـهـسـتـهـ

عذر ارغوانی

جوـانـیـ گـرـچـهـ مـیـ باـشـدـ بـهـارـیـ زـنـدـگـانـیـ رـاـ
 ولـیـ اـزـ بـسـ سـتـمـ دـیدـمـ نـمـیـ خـواـهـمـ جـوـانـیـ رـاـ
 الاـیـ خـاتـمـ پـیـغمـبـرـانـ بـرـخـیـزـ وـ بـینـ حـالـمـ
 فـلـکـ بـارـفـتـنـتـ بـگـرفـتـ اـزـ مـنـ شـادـمـانـیـ رـاـ
 اـگـرـ خـواـهـیـ بـدـانـیـ خـصـمـ باـزـهـرـاـ چـهـاـ کـرـدـهـ
 مـپـرسـ اـیـنـ مـاجـراـ اـزـ مـنـ بـبـینـ قـدـ کـمـانـیـ رـاـ



حمایت از امام خویش کردم آنچنان بابا

که بر من داد دشمن هم نشان قهرمانی را
پدر این روزها بنشسته میخوانم نمازم را
مفصل خوان از این مجلل حدیث ناتوانی را
چه باک ارغصب شد حق من وحیدر که در محشر
کند بر پا خدایم دادگاه حق ستانی را
زچشم کودکان خود رخم را میکنم پنهان
که تانیلی نبینند این عذر ارغوانی را

زبان حال کودکان فاطمه

رفتی زدنیا یا خدا داده شفایت	مادر چرا دیگر نمی‌آید صدایت
مظلومه مادر مظلومه مادر	فروغ دیده علی اول شهیده علی
یاری نما از همسر خانه نشینت	برخیز و با آن خطبه‌های آتشینت
مظلومه مادر مظلومه مادر	فروغ دیده علی اول شهیده علی
من دخترت بودم چرا با من نگفتی	با همسرت از سیلی دشمن نگفتی
مظلومه مادر مظلومه مادر	فروغ دیده علی اول شهیده علی
گه در احد گه بیت الاحزان گریه کردی	رفتی زشهر و در بیابان گریه کردی
مظلومه مادر مظلومه مادر	فروغ دیده علی اول شهیده علی

سلطنت مظلوم

دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نگشته

آری آن جلوه که فانی نشود نور خدادست

پرچم سلطنت افتاد، کیان راز کیان

سلطنت، سلطنت تست که پاینده لواست



نه بقا کرد ستمگر، نه بجا ماند ستم

ظالم از دست شد و پایه مظلوم بجاست

زنده را زنده نخوانند که مرگ از پی اوست

بلکه زنده است شهیدی که حیاتش زقفاست

دولت آن یافت که در پای تو سرداد ولی

این قباد است نه بر قامت هر بی سرو پاست

زینب

چو خود را دید بی سalar و صاحب	بستول دومین ام المصاب
بنات النعش را جمع آوری کرد	بر اطفال برادر مادری کرد
که تصویرش زده آتش به جانم	من از تحریر این غم ناتوانم
در این معنی بگفت این شعر نیکو	مگر آن شاعر فرخنده نیرو
وگر غم اندکی بودی چه بودی	اگر دردم یکی بودی چه بودی
نمودی دست و پای خویش را گم	بستول دومین شد در تلاطم
گهی در خیمه و گاهی برون شد	دلش زین ماجری دریای خون شد
میان خیمه بیمارم بسوزد	از آن ترسم که آتش بر فروزد

اشکی بر تربت و قیه

من رقیه دختر ناکام شاه کربلایم

بلبل شیرین زبان گلشن آل عبايم

میوه باغ رسولم پاره قلب بستولم

دست پرورد حسینم نور چشم مصطفایم

کعبه صاحبدلانم قبله اهل نیازم

مستمندان را پناهم دردمندان را دوايم



من یتیم من اسیرم کودکی شوریده حالم
 طایری بشکسته بالم رهروی آزرده پایم
 گلبنی از شاخصار قدس و تقواو فضیلت
 کودکی از آسمان عفت و شرم و حیایم
 شعله بردامان خاک افکنده آه آتشینم
 لرزه بر ارکان عرش افتاده از شور و نوایم
 گرچه دراین شام ویران گشتهام چون گنج پنهان
 دستگیر مردم افتاده پا و بینوایم
 من گلابم بوی گل جویید از من زانکه آید
 بوی دلجوی حسین از خاک پاک با صفائیم

تماشای یار

گر قسمتم شود که تماشاکنم ترا
 ای نور دیده جان و دل اهداکنم ترا
 این دیده نیست قابل دیدار روی تو
 چشمی دگربده که تماشاکنم ترا
 تو در میان جمعی و من در تفکرم
 کاندر کجا برآیم و پیداکنم ترا
 هر صبح جمعه ندبه کنان در دعای صبح
 از کردگار خویش تمذاکنم ترا
 یابن الحسن اگر چه نهانی زچشم من
 در عالم خیال، هوبداکنم ترا
 گویند دشمنان که تو بنمودهای ظهور
 زین افترای محض مبراکنم ترا

توسل به حضرت ولی عصر(عج)

ای نبی راعزت اجداد یابن العسكري
 ای علی را ارشد اولاد یابن العسكري
 چاره شد از دست ای بیچارگان را دستگیر
 از تو جوید شیعه استمداد یابن العسكري



رحم کن بر غربت اسلام و بر اسلامیان

هر دو را شد موقع امداد یابن العسکری

در کجایی العجل ای بی پناهان را پناه

نیست تاب اینهمه بیداد یابن العسکری

مرغ دل شد مبتلا چون صید در کنج قفس

این دل از غم کی شود آزاد یابن العسکری

ما به دنیا عزّت و یک آبرویی داشتیم

آبروها شد همه برباد یابن العسکری

ظلم کردند آنقدر برحیدر و اولاد او

تاعزا شد بهرما اعیاد یابن العسکری

کشتن یک مادری مانند زهرا کی رود

تاقیامت از دل اولاد یابن العسکری

بود مشغول عزاداری که ناگه آمدند

بر سرش یک عده چون جlad یابن العسکری

ضریبت مسمار آن در شد بجایی منتهی

گشت محسن کشته بیداد یابن العسکری

فاطمه بین در و دیوار از بی طاقتی

شد بلند از سینه اش فریاد یابن العسکری

ضمان

مناسبات‌های ماه صفر

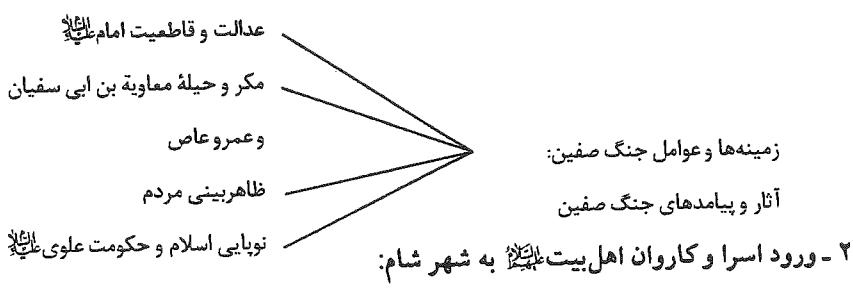
■ اول صفر:

۱ - جنگ صفين:

جایگاه جهاد در اسلام

دسته‌بندی مخالفین حکومت امام علی علیهم السلام:

قاعدین
ناکشین
فاسطین
مارقین



■ سوم صفر:

۱ - ولادت امام محمد باقر علیهم السلام:

تحلیل راجع به امام محمد باقر علیهم السلام:

بررسی مناقب و فضائل حضرت
بررسی کرامات حضرت و کلمات حضرت
بررسی وضعیت پدر، مادر، تولد، حوادث
بررسی شخصیت علمی امام و باقرالعلوم بودن
بررسی شاگردان حضرت



انتقال قدرت از امویان و مروانیان به عباسیان

شکل‌گیری مبارزه علمی با دشمن

خلفای زمان حضرت و نحوه برخورد با آن‌ها

استفاده امام از شرایط زمانه

تحلیل راجع به زمان حضرت علی‌الله:

■ ۵ صفر:

به روایتی شهادت حضرت رقیه علی‌الله:

نقش کودکان در نیضت عاشورا

بیوگرافی حضرت رقیه و شهادت ایشان

کرامات حضرت رقیه در طول تاریخ

حوالثی که در ارتباط با ایشان و حرم ایشان و ارتباط علماء با ایشان رخ داده

جایگاه امامت و ولایت

شخصیت پدر، مادر امام کاظم علی‌الله، کنیه و القاب

کرامات، مناقب و فضائل حضرت علی‌الله

تحلیل دوران‌های زندگی حضرت

بررسی کلمات حضرت

بررسی شاگردان حضرت

۱ - ولادت امام کاظم علی‌الله:

تحلیل شخصیت امام کاظم علی‌الله:

تحلیل قدرت عباسیان در زمان هارون الرشید

برخورد امام علی‌الله با دستگاه خلافت

تحلیل نوع مبارزه حضرت با دستگاه و ارتباط

با قبل و بعد

تحلیل شهادت حضرت

تحلیل زمان حضرت:

۲ - شهادت امام حسن علی‌الله:

(که بنا بر نقلی در ۷ صفر و بنا بر نقل دیگر در ۲۸ صفر است)

■ ۸ صفر:

رحلت سلمان فارسی علی‌الله:

تحلیل سیستم تربیت یاران توسط اهل بیت علی‌الله

ایمان سلمان

سابقه سلمان

درجه و جایگاه سلمان در نزد اهل بیت علی‌الله

ویژگی‌های سلمان

زمان حضرت سلمان

تحلیل شخصیت حضرت سلمان:

نقش سلمان در تاریخ شیعی ایران



۹ صفر:

شهادت عمار یاسر:

تحلیل شخصیت عمار، یاسر و سمیه در صدر اسلام

ویزگی‌های تربیت در مکتب اسلام و اهل بیت علیهم السلام

نقش عمار در کنار پیامبر اکرم علی‌الله و امام علی علیهم السلام

۱۴ صفر:

شهادت محمد بن ابی بکر (استاندار مصر در زمان حضرت علی علیهم السلام):

تحلیل شخصیت محمد بن ابی بکر

جایگاه محمد بن ابی بکر در نزد امام علی علیهم السلام

۲۰ صفر:

اربعین حسینی:

فلسفه کلمه اربعین در منابع دینی

تحلیل این که چرا برای امام حسین علیهم السلام اربعین داریم و برای شخصیت‌های دیگر مثل پیامبر اکرم علی‌الله و ائمه علیهم السلام نداریم؟

نقش اربعین امام حسین علیهم السلام در تداوم راه حضرت و تکمیل نهضت عاشورا

تحلیل تاریخی اربعین و حوادث آن

تحلیل فرازهای ارزشمند زیارت اربعین و بررسی اربعین از دیدگاه ائمه علیهم السلام، بزرگان

نقش اربعین حسینی و اربعین شهادت در انقلاب اسلامی ایران

۲۸ صفر:

۱ - رحلت پیامبر اکرم علی‌الله:

تحلیل جایگاه نبوت و رسالت در مکاتب الهی:

تحلیل شخصیت پیامبر اکرم علی‌الله:

ویزگی‌ها

آثار و برکات

اختیارات

آبا و اجداد

پدر و مادر

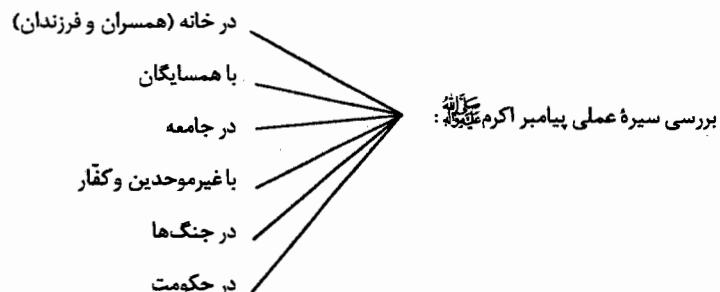
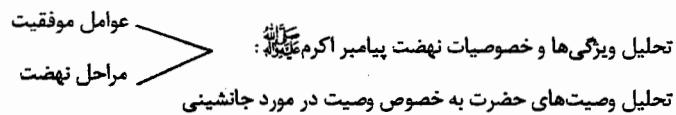
دوران تولد و کودکی

دوران جوانی

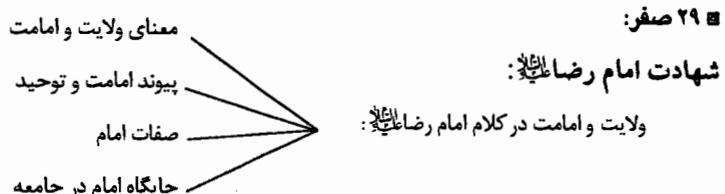
دوران میان سالی قبیل از بعثت

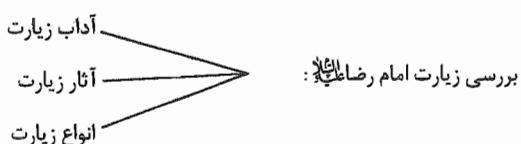
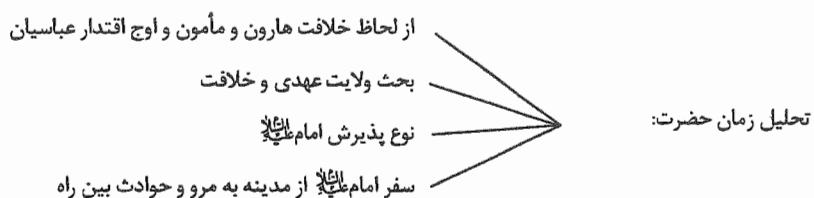
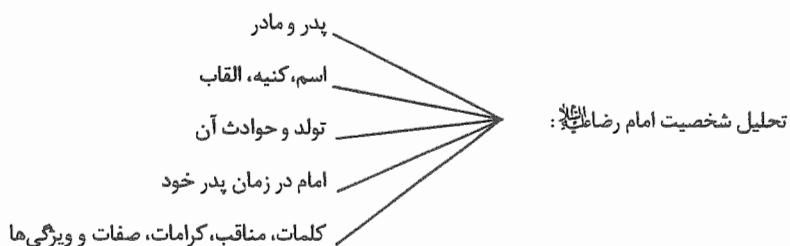
دوران بعداز بعثت:

رحلت حضرت



۲- شهادت امام مجتبی علیه السلام:





نقش حضرت زینب عليها السلام، در نهضت عاشورا*





علل تداوم و اسرار جاودانگی نهضت عاشورا*

۱- مشیت الهی بر تحقق و تداوم عاشورا: روضه خوانی جبرئیل برای حضرت آدم، نوح، ابراهیم علیهم السلام

۲- استواری نهضت عاشورا بر پایه حق: استواری عاشورا بر عنصر حق طلبی، عدالت خواهی و...

۳- حسین محبوب‌دلها: دلهای همه خدایران کانون محبت حسین است

۱- تسليم و رضای والی حسین: «رضالله رضاناً أهلَ الْبَيْتِ»

۲- اخلاص و یکتاپرستی

۳- شکیبایی همه جانبی: «ولَقَدْ عَجِبْتَ مِنْ صَبَرِكَ مُلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ»

۴- شهادت و از خود گذشتگی: «إِنَّ لِقْتَلِ الْحَسِينِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا يَبْرُدُ أَبَدًا»

ویژگیهای محبوبیت حسین

۴- رهبری بی نظیر: به کارگیری صحیحترین اصول مدیریتی توسط امام، همانند ترک مدينه و هجرت به مکه، قطع مراسم حج و خروج نابهنهنگام از مکه، همراه بردن زنان و کودکان، خطبه‌ها، دعوتها و...

۵- اسیران پیروز: اگر آنان نبودند، حکومت یزید حادثه عاشورا را تحریف می‌کرد.

۱- امام زین‌العابدین: «قَتِيلَ ابْنِ رَسُولِ اللهِ جَائِعاً قَتِيلَ ابْنِ رَسُولِ اللهِ عَطْشَانَا».

۱- تعالیم

۲- امام رضا: توصیه به دعبل در روضه‌خوانی بر امام حسین

۶- تعالیم

۱- اندوه‌واشک‌پیامبر: «مَنْ يَكُنْ أَوْ تَبَاكِي عَلَى الْحَسِينِ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ».

۶- تعالیم

۲- ترغیب به برپایی مجالس حسینی: پیامبر: «عَلَيْكَ بِمَجَالِسِ الذِّكْرِ».

۵- ائمه

۳- صرف اموال برای احیای یاد امام حسین علیهم السلام

در حفظ

۴- تشویق به سرودن شعر

نهضت

۵- توصیه به زیارت قبر حسین علیهم السلام: «مَنْ زَارَهُ كَمْنَ زَارَ اللَّهَ فِي عَرِيشِهِ».

عاصورا

گزینش توجه به تربت حسین علیهم السلام: امام صادق: «کام فرزندان خود را پس از ولادت با

۱- تعالیم

تربت قبر حسین علیهم السلام بردارید».

۲- تعالیم

۷- یاد کردن حسین علیهم السلام: هنگام بوشیدن آب

گفتاری

۸- بزرگداشت اربعین حسینی

سیمای حمامی امام سجاد علیه السلام*

۱- خفغان در دوره امامت ایشان. مسعودی: شیعیان مخفی می‌شدند، آنها تحت تعقیب بودند و جان و مالشان در امان نبود.

۱- احیای نهضت عاشورا

۲- طرح علنی مسأله ولایت و امامت

۳- حمایت مخفی از قیامهای مخلصانه

۴- مبارزه با عالمان درباری

۵- مبارزه در پوشش دعا

۲- اهداف امام سجاد:

۱- گریه بر سید الشهداء، تاجایی که به یکی از بُکاء پنجگانه لقب گرفت.

۲- یادآوری حادثه عاشورا، هرگاه بر سفرهای می‌نشست می‌گریست و می‌فرمود: «قتل ابن رسول الله جائعاً قتل ابن رسول الله عطشاناً».

۳- توصیه به زیارت امام حسین: خطاب به کمیل: «هر روز حضرت را

زیارت کن، اگر نمی‌توانی هفتاهای یکبار و اگر نمی‌توانی ماهی یکبار.»

۴- سجده بر تربت امام حسین

۱- شکستن ابهت دشمن، خطاب به یزید: «هیچگاه فرزندان طلاقا نمی‌توانند حکم قتل انبیا و اوصیا را صادر کنند، مگر از اسلام خارج شوند.»

۲- افشاگری و سخنرانیهای عمومی: خطابهای کوفه و شام

۳- ارشاد مردم: ارشاد پیرمرد شامی که در شام به ایشان دشنام داد و

قرائت: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوْدَةُ فِي الْقُرْبَى». *

۳- روش‌های امام در احیای عاشورا



عاشرها و جلوه‌های معنوی*

۱- شب عاشورا: «أَلَّهُمَّ ذُوَّيْ الْحِلْ وَهُمْ مَا بَيْنَ رَأْكِنْ وَسَاجِدٍ وَقَارِئِ الْقُرْآنِ»

«بَاتُ الْحَسِينُ وَأَصْحَابُه طَوْلَ لَيْلَتِهِمْ يَضْلُّونَ وَيَسْتَغْفِرُونَ وَيَتَضَرَّعُونَ».

ظاهر عاشورا: خطاب به یادآورنده وقت نماز: «ذکرت الصلاة جعلك الله من المصلين». نماز ظهر

عاشرها و سپر شدن سعید بن عبد الله حنفی برای امام و شهادت او.

۱- هنگام خروج از مکه «رَضِيَ اللَّهُ رِضاً أَهْلَ الْبَيْتِ نَصِيرٌ غَلَى بَلَانِهِ وَبُوقَنَا أَجْرَ الصَّابِرِينَ»

۲- امیدوارم آنچه خدا برای ما خواسته باشد خیر باشد چه کشته شویم، چه پیروز گردیم.

۳- خطاب به سکینه: «فَاصْبِرْيِ عَلَى قَسْاءِ اللَّهِ وَلَا تَشْتَكِي، فَإِنَّ الدُّنْيَا فَانِيَّةٌ وَالآخِرَةُ باقِيَّةٌ»

۴- در قتلگاه: «...صَبِرْاً عَلَى قَضَائِكَ يَا رَبَّ لِإِلَهٍ سِواكَ...»

۱- خدایا می‌دانی آنچه از ما انجام گرفت، برای کسب قدرت یا متعای دنیا نبود، بلکه برای آن که

بود معلم دین را نشان دهیم و در شهرها اصلاح آشکار کنیم.

۲- «أَمَنَ كَانَ بِإِلَّا فِينَا مُهْجَتَةً مُؤْطَنًا نَفْسَةً عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ فَبِرَحْلَةِ مَعْنَا»

۱- صبح عاشورا: «اللَّهُمَّ أَنْتَ ثَقَتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ وَأَنْتَ رَجَائِي فِي كُلِّ شَدَّةٍ وَأَنْتَ لِي

فِي كُلِّ أَمْرٍ نَزَّلَ بِي يَقِنَّةً وَعَدَّةً»

۲- در لحظات آخر: «...أَدْعُوكَ مَحْتَاجًا وَأَرْغُبُ إِلَيْكَ فَقِيرًا وَأَفْرَعُ إِلَيْكَ خائِفًا وَأَبْكِي إِلَيْكَ مَكْرُوبًا

وَأَسْتَعِينَ بِكَ ضَعِيفًا وَأَتَوَكَّلُ عَلَيْكَ كَافِيًّا».

۱- روز عاشورا بسیار این ذکر را می‌گفت: «لَا حُولَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ».

۲- وقت نشستن تیر بر قلب مبارکش: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَرَى مَا يَصْنَعُ بُولَدُ نَبِيِّكَ».

۳- در قتلگاه: «صَبِرْاً عَلَى قَضَائِكِ...»

۱- نماز

۲- رضا

و تسلیم

۳- اخلاق

۴- توکل

۵- یاد خدا



سیمای اهل بیت از دیدگاه قرآن، سنت و تاریخ*

۱- آیه تطهیر: «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسُ أَهْلَ النَّبِيِّ وَيَطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا»

۲- آیه مودت: «قُلْ لَا أُسْتَلِّكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي النَّبِيِّ»

۳- آیه مباھله: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَائَنَا وَنِسَائَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبَتَهُل...»

۴- آیه: «فَقَاتَلَنِي آدُمٌ مِنْ زَيْدِ كَلْمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَابُ الزَّحِيمٌ»

۱- حدیث نقلين: «إِنِّي تَرَكْتُ فِيْكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوْ بَعْدِي: كِتَابُ اللَّهِ خَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعِزْتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا غَائِي الْحَوْضَ فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهَا»

۲- حدیث سفینه: «أَلَا إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي فِيْكُمْ مُثْلُ سَفِينَةٍ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَّا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِّقَ»

۳- پیامبر اکرم ﷺ: «کسی که مشتاق است زندگی و مرگش همچون زندگی و مرگ من باشد و در بهشت عدن مسکن گزیند، باید علی را بعد از من دوست بدارد و دوستان او را دوست بدارد و بعد از من به اهل بیتم اقتدا کند؛ زیرا آنها عترت من هستند، از طینت من خلق شده و فهم و علم من نصیبانشان گشته است؛ پس وای بر آنان که فضل اهل بیت را تکذیب کرده، قطع صله من درباره اهل بیت کنند و خدا شفاعت من را نصیب آنها نگرداند!»

۱- «ما شجره نبوتیم، جایگاه رسالت، و مرکز رفت و آمد فرشتگان، معادن داش و چشم سارهای حکمتها. یاور و دوستدار ما رحمت حق را منظر است و دشمنان ما در انتظار مجازاتند.»

۲- «آن کس که در بستر خویش بمیرد ولی به طور شایسته خدا و پیامبر و اهل بیتش را بشناسد شهید از دنیا رفته و اجر و پاداشش بر خداست.»

۱- دفاع از حقائیت اسلام در مقابل سایر ادیان: تشکیل جلسه مناظره با علمای یهود و نصاری

۲- مبارزه با روایات جعلی و اسرائیلیات: با بیان احادیث صحیح، بطلان احادیث جعلی را آشکار می کردد و معارف اسلامی را به گوش مسلمانان می رسانند.

۳- تربیت شاگردان: مكتب امام باقر و امام صادق علیهم السلام

۱- در قرآن

۲- از
دیدگاه
سنت

۳- در
نهج البلاغه

۴- نقش
تاریخی
اهل بیت



۱- وفاداری اصحاب: امام حسین علیه السلام: «فَإِنَّى لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرٌ مِّنْ أَصْحَابِي وَلَا أَهْلَ بَيْتٍ أَبْرَأُ»

[در راه دوست کشته شدن آرزوی ماست دشمن اگر چه تشنه به خون گلوی ماست]

گردیدم دور یار چو پروانه دور شمع چون سوختن در آتش عشق، آرزوی ماست]

۲- فدایکاری: امام سجاد علیه السلام: «زَحْمَ اللَّهِ الْعَبَاسَ فَلَقَدْ أَثْرَ وَأَبْلَى وَفَدَى أَخَاهُ بِتَقْسِيهِ حَتَّى قُطِّعَتْ يَدَاهُ»

۳- صبر زینت علیه السلام:

ای به یک روز مادر دو شهید وی فدای دو نازنین پسرت

ای که در طول کمتر از یک روز ماند هفتاد داغ بر جگرت

۴- نادمان: امام حسین علیه السلام: «أَنْتَ الْحَرَّ كَمَا سَمَّتَكَ أَمَّكَ وَأَنْتَ الْحَرَّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»

۵- کرهنسال: امام حسین علیه السلام: (ای حبیب تو شخصی با کمال بودی، در یک شب قرآن ختم می‌کردم).*

۶- عاقبت خوش: امام حسین علیه السلام درباره زهیر بن قین: «خداؤند تو رادر پیشگاه قرب خود جای دهد و قاتل تو را العنت کندا»

۷- رازداری: امام حسین علیه السلام بعد از شهادت قیس بن مسهر این آیه را خواند: «وَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَةً وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَطِرُ»

۸- محبت و مودت: عباس خطاب به امام حسین علیه السلام عرض کرد: «هیچ کس در روی زمین نزد من عزیزتر و محبوبتر از تو نیست».

۹- جان نثاری: حنظله بن سعد در روز عاشورا خود را سپر جان امام حسین نمود: «وَقَفَ بَيْنَ يَدَيِ الحسینِ يَقِيَّةَ السَّهَامِ وَالرَّماَحِ وَالسَّيْوَفِ بِوَجْهِهِ وَتَحْرِهِ»

۱۰- پایداری و وظیفه‌شناسی: مسلم بن عوسمجه به امام حسین علیه السلام عرض کرد: «لَمْ أَفَارِقْ كَهْ حَتَّى أَمُوتْ مَعَكَ» و «إِنَّمَا تَعَذَّرُ عِنْ دَلِيلِهِ مِنْ أَدَاءِ حَقَّكَ»

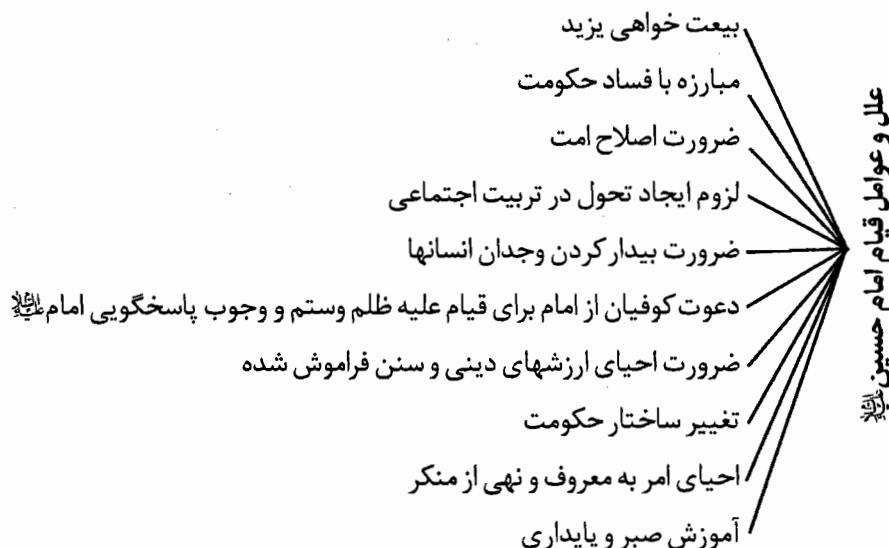
۱۱- قومیت‌زادی: امام حسین علیه السلام درباره جنون سیاه پوست فرمود: «اللَّهُمَّ بَيْضَ وَجْهَهُ وَطَيْبَ رِيحَهُ وَاحْشِرْهُ مَعَ الْأَبْرَارِ»

۱۲- نمازگزاران: امام حسین علیه السلام خطاب به ابوثمامه صائدی فرمود: «ذَكَرَتِ الصَّلَاةَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ»

۱۳- پیشگامان شهادت: علی اکبر اولین شهید از بنی هاشم



علل و عوامل قیام امام حسین علیه السلام

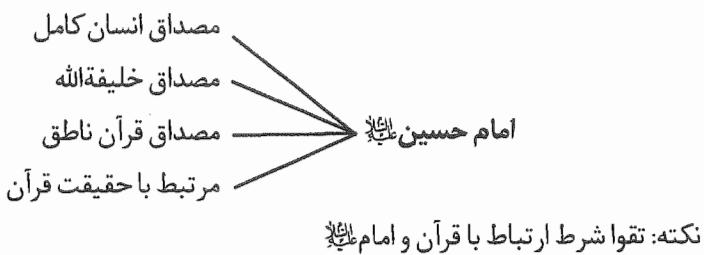


زمینه‌های قیام امام حسین علیه السلام***



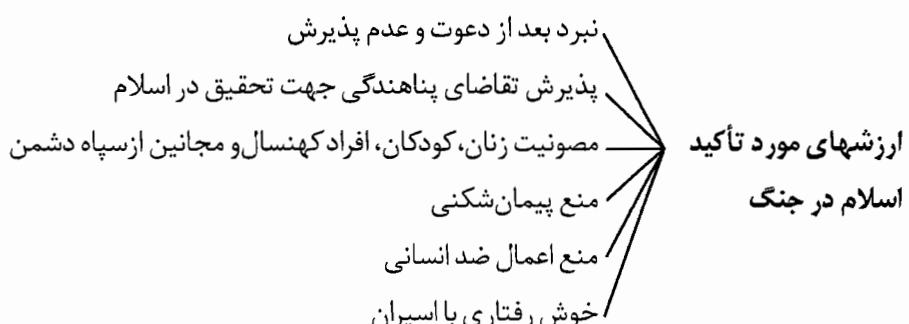
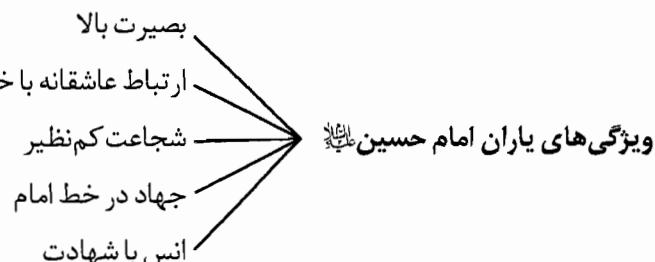
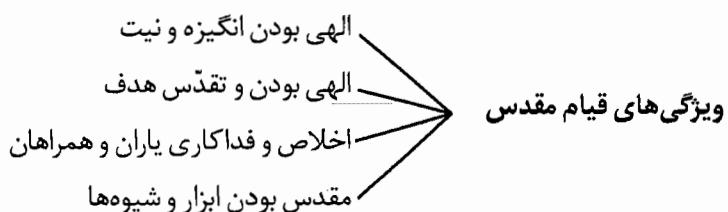
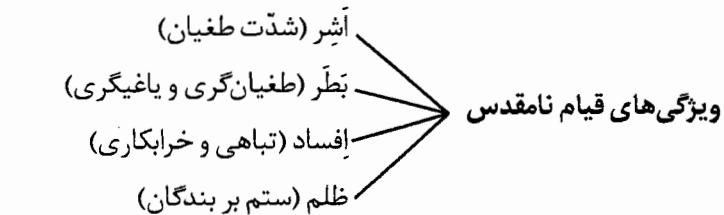


امام حسین علیه السلام و حفظ اسلام*





ویژگیهای قیام الهی





بررسی صلح امام حسن عسکری و قیام امام حسین علیهم السلام

سؤال: چه شد که امام حسن علیهم السلام صبر و شکیبایی را پیش خود ساخت و امام حسین علیهم السلام جهاد و شهادت را اختیار نمود؟

در مقطع امام حسن علیهم السلام مردم برای جنگ آماده

نبودند و آرامش را می خواستند

اوپایع و شرایط سیاسی

در مقطع امام حسین علیهم السلام مردم از امام علیهم السلام برای

قیام علیه ظلم و فساد حکومت یزید دعوت

کردند

جواب: تحلیل صلح و قیام بستگی به سده مخصوص دارد

معاویه؛ شخصی ظاهر الصلاح و عوام فریب بود

که ظواهر اسلام را رعایت می کرد و در نظر مردم

شام، مقدس بود

وضعیت خلافت و خلیفه

یزید؛ ظاهر و باطنش فاسد و پلید و این وضعیت

بر همگان آشکار بود

در مقطع امام حسن علیهم السلام، یاران سست عنصر،

بی وفا و وابسته به مظاہر دنیا

یاران

در مقطع امام حسین علیهم السلام؛ یاران فداکار، باوفا

و ایثارگر



سیمای اهل بیت ﷺ (از دیدگاه قرآن، سنت و تاریخ)*

آیه تطهیر: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذَهِّبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيَطْهَرَكُمْ تَطْهِيرًا». ^۱

آیه مودت: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوْدَةُ فِي الْقَرِبَى». ^۲

آیه مباھله: «فَمَنْ حَاجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبَتِّهُنَّ فَتَجْعَلُ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ». ^۳

آیه: «فَتَلَقَّى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ». ^۴

اهل بیت در قرآن

حدیث نقلین

حدیث سفینه

اهل بیت از دیدگاه سنت

خطبه‌های ۱۵۴، ۱۰۹، ۹۷، ۸۷، ۴، نهج البلاغه

دفاع از حقانیت اسلام در مقابل سایر ادیان

مبارزه با روایات جعلی

نقش تاریخی اهل بیت

تریبیت شاگردان و تدوین اسلام ناب در قالب یک مذهب

*- ره توشهی راهیان نور، محرم ۱۳۷۷.

۱- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۳.

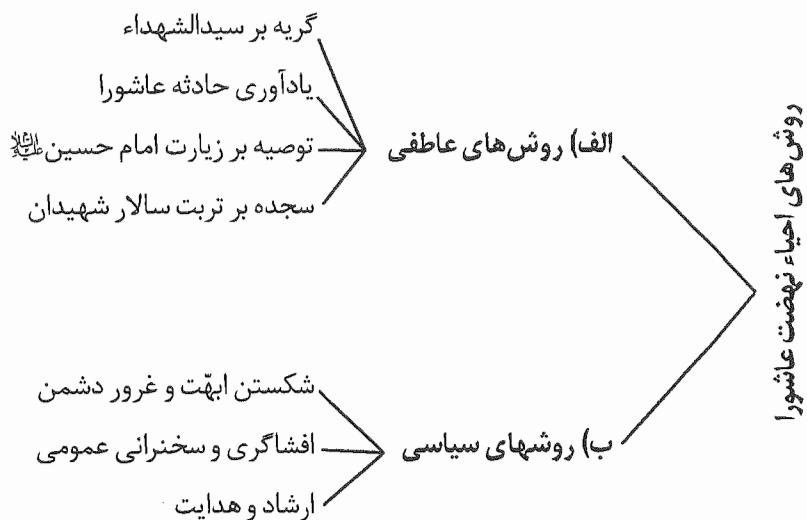
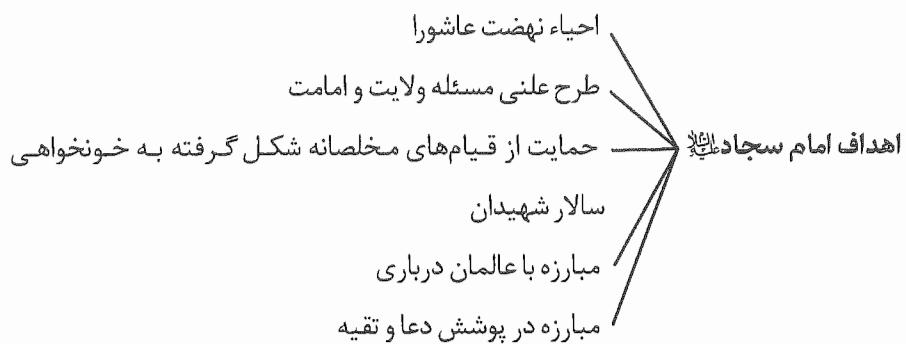
۲- سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۳.

۳- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۶.

۴- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۷.



* سیمای حمامی امام سجاد علیه السلام*



درس‌ها و پیام‌های عاشورا





* ویژگی‌های امام حسین علیه السلام

- ۱- در ولادت
- ۲- در کلام الهی
- ۳- به عنوان مظہر صفات انبیاء
- ۴- در کلام مخصوصین علیهم السلام
- ۵- ویژگی‌های شخصیتی امام حسین علیه السلام
- ۶- ویژگی‌ها در شهادت حضرت
- ۷- ویژگی‌های در زیارت حضرت
- ۸- ویژگی‌های امام حسین علیه السلام از زبان اهل سنت

ویژگی‌های امام حسین علیه السلام

۱- ویژگی‌های امام حسین علیه السلام
۲- ولادت

الف - تکلم قبل از ولادت: همانند مادر خود فاطمه زهراء علیها السلام که قبل از ولادت با مادر خود سخن می‌گفت او هم با مادر سخن می‌گفت. به روایت حضرت زهرا علیها السلام، او می‌گفت: «من شهیدم، من مظلومم، غریبم، عطشانم».

ب - تکلم بعد از شهادت: امام حسین علیه السلام تنها کسی است که پس از شهادت سخن گفته است و این آیه را تلاوت کرده است: «ام حسبت ان اصحاب الکھف والرقیم کانوا من آیاتنا عجباً»^۱

ج - مشتق بودن نام حضرت از نام خداوند: در حدیث آمده است که خداوند می‌فرماید: «أنا المحسن و هذا الحسين».^۲

د - شش ماهه به دنیا آمدن حضرت: امام صادق علیه السلام: کان بین الحسن والحسین علیهم السلام طهر و کان بینهما من المیلاد ستة اشهر و عشرة.

ه - جمع دو حالت حزن و فرح در میلاد حضرت: پیامبر میان دو چشمان امام حسین علیه السلام را بوسیدند و سه بار فرمودند: لعن الله قواماً هم قاتلوك یا بُنیّ.

و - تبرک جستن ملاتکه به قنداقه حضرت: ملائکه قنداقه امام حسین علیه السلام را به آسمان می‌بردند تا بدان تبرک جویند.

*- ره‌توشهی راهیان نور، محرم ۱۳۸۰.

۱- سوره‌ی کھف، آیه‌ی ۹

۲- ثار الله، ص ۴۶ به نقل از فراند السقطین، ج ۱، ص ۳۷



۱- ویژگی‌های حضرت در کلام الهی

الف - شان نزول برخی آیات در باره حضرت مانند:

آیه‌ی ۶۱ آل عمران (آیه‌ی مباھله)

آیه‌ی ۳۳ احزاب (آیه‌ی تطهیر)

آیه‌ی ۲۳ سوری (آیه‌ی ذوالقربی)

آیات ۷ و ۸ انسان (آیات اطعام)

آیات سوره فجر: امام صادق علیه السلام: منظور از نفس مطمئنه حسین علیه السلام
می‌باشد.

ب - خازن وحی الهی بودن حضرت: در حدیث قدسی آمده است: «وجعلت حسيناً خازناً وحيناً و...»^۱

۲- به عنوان مظہر صفات انبیاء

الف - هدایتگر مردم. پیامبر ﷺ فرمود: ان الحسین مصباح الهدی و سفينة النجاة.

ب - نترسیدن از غیر خدا: قیام در مقابل یزید و معرفی چهره پلید او با شجاعت.

ج - اهل جهاد و شهادت.

د - توکل بر خداوند: الهم انت ثقتي.

ه - از بهترین صبرکنندگان: صبراً على بلائك.

و - امر به معروف و نهی از منکر کردن: ارید ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر.

ز - تلاش برای نجات مردم از زندان جهالت و ضلالت: و بذل مهجّته فيک لیستنقذ

عبدَك من الجهالة وحيرة الضلالة.

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۷۲، ح ۳.



الف - در کلام پیامبر: «حسین منی و انا من حسین»^۱ «الحسن والحسین سید اشباب اهل الجنة»^۲ «ان لقتل الحسين حرارة فی قلوب المؤمنين لا تبرد ابداً»^۳ «احبَّ اللَّهُ مِنْ احْبَّ حُسْنِي». ^۴

ب - کلام امیر المؤمنین علیه السلام: یا عَبْرَةَ كُلِّ مُؤْمِنٍ. فقال: أنا يا ابناه؟ قال: نعم يا بنى؛ اى کسی که نام تو موجب جاری شدن اشک در دیدن هر مؤمن است.^۵

ج - در کلام فاطمه زهراء علیه السلام: كنت لا احتاج في الليلة الظلماء إلى مصباحٍ وجعلت اسمع اذا خلوت في مُضلاي التسبیح والتقدیس في باطنی.^۶

د - در کلام امام حسن علیه السلام: ان الذي يؤتى الى سُمْ فاقتُلُ به ولكن لا يوم كيومك يا ابا عبد الله.^۷

ه - در کلام خود آن حضرت: «..انا قتيل العبرة، لا يذكرني مؤمن إلا استعتبر؛ من کشته اشک هستم، هیچ مؤمنی مرا یاد نمی کند مگر آنکه سرشک غم از دیدگان وی جاری می شود». ^۸

و - در کلام امام سجاد علیه السلام: انا ابن من بکت عليه ملائکه السماء انا ابن من ناحت عليه الجن في الارض والطير في الهواء..^۹

ز - در کلام امام باقر علیه السلام: ما بکت السماء على احدٍ بعد يحيى بن زكريا الا على بن الحسين بن علي علیه السلام فانها بکت عليه اربعين يوماً.^{۱۰}

ح - در کلام امام صادق علیه السلام: إنَّ فيه (طین قبر الحسین) شفاءً من كل داء وامناً من كل خوف.^{۱۱}

ط - در کلام امام کاظم علیه السلام: امام رضا در حالات پدر خود در روز عاشورا: «هنگامی که ماه محرم فرامی رسید لبخند برلبان پدرم دیده نمی شد تاروزدهم که آن روز، روز مصیبت و اندوه و گریه برای او بود». ^{۱۲}

ی - امام حسین علیه السلام در کلام امام زمان (عج): اگرچه زمانه مرا به تأخیر انداخت... ولی از صبح و شام در یاد تو سرشک غم از دیده می بارم و به جای اشک، خون می گریم.^{۱۳}

۴- ویژگی های امام حسین علیه السلام ۵- کلام مخصوصین علیه السلام

۱- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۷۱.

۲- همان، ص ۲۶۵.

۳- مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۸.

۴- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۷۱.

۵- همان، ج ۴۴، ص ۲۸۰.

۶- همان، ج ۴۳، ص ۲۷۳ (آنگاه که حسین هنگام بارداری به شش ماهگی رسید، در شب تاریک به چراغ نیاز نداشت و هنگام عبادت خدا صدای تسبیح و تقدیس وی را می شنیدم).

۷- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۱۸ (آنچه موجب شهادت من می شود ستمی است که به کامم می ریزند، اما هیچ روزی (مصلیتی) مانند روز (مصلیت) تو نخواهد بود).

۸- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴.

۹- همان، ج ۴۵، ص ۲۸۴.

۱۰- همان، ص ۲۱۱.

۱۱- سفينة البحار، ج ۱، ص ۴۵۵ (چاپ اسوة).

۱۲- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴.

۱۳- بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۳۲۰.



۱- ویژه‌های شنیدنی امام حسین علیه السلام

- الف - ویژه بودن مریبیان حضرت: پیامبر و امیرالمؤمنین و فاطمه زهراء علیهم السلام.
- ب - وجود محبت امام حسین در قلوب مؤمنین: پیامبر ﷺ: إنَّ للحسين فِي
بواطن المؤمنين معرفةً مكنونةً^۱ و در نقل دیگری «محبّة مكنونةً» آمده است.
- ج - عزت خواهی امام حسین علیه السلام: «الا ان الدعي ابن الدعی قد رکز بین اشتبین بین
السلة والذلة وهیهات منا الذلة». ^۲
- د - مقام شکر و رضای حضرت: در لحظات آخر و پس از آن همه مصیبت: صبراً
علی قضائک یا رب لا إله سواک.^۳
- ه - بارگاه آن حضرت زیارتگاه همه انبیا. «ما من نبی إلا و قد زار کربلا».
- و - تمام بودن نماز مسافر در حرم امام حسین.
- ز - اختصاص امامت به نسل امام حسین: امام عسکری علیه السلام: اللهم انی استلک بحق
المعوّض من قتلہ ان الائمة من نسلیه.^۴
- ح - شفاء در تربت حضرت. امام رضا علیه السلام: «فإن كل تربة لنا محرمة الا تربة جدي
الحسين فإن الله (عزوجل) جعلها شفاءً لشيعتنا وأوليائنا». ^۵
- ط - استجابت دعا زیر قبه آن حضرت.
- ی - شفاعت حضرت: هم در دنیا و هم در آخرت دارای شفاعت ویژه‌ای هستند.

۱- همان، ج ۴۳، ص ۲۷۲.

۲- موسوعة کلمات الحسین علیه السلام، ص ۴۲۳.

۳- همان، ص ۵۱۰.

۴- بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۳۴۷.

۵- سفينة البحار، ج ۱، ص ۴۵۵ (چاپ اسوة)



الف - خبر خداوند تبارک و تعالی و پیامبر اکرم و امیر المؤمنین و امام مجتبی علیهم السلام

به شهادت آن حضرت.

ب - شهادت فرزندان و برادران، خویشان و یاران در مقابل دیدگان حضرت.

ج - جدا کردن سرها از بدن.

د - دواندن اسبها بر بدن های شهدا.

ه - غارت و آتش زدن خیمه ها.

و - اسارت اهل بیت.

ز - عظمت مصیبت حضرت در آسمانها و زمین.

ح - گریستن آسمان و زمین و همه موجودات بر آن حضرت.

۱- ویژگی های شهادت حضرت

الف - استحباب زیارت حضرت در مناسبت های مختلف.

ب - ویژه بودن ثواب زیارت حضرت.

ج - اختصاص زیارت اربعین و چهل روز عزاداری برای حضرت.

د - توصیه ائمه به گریه، عزاداری و زیارت حضرت.

ه - جواز گریه و نوحه سرایی برای حضرت. امام صادق علیه السلام: آن البکاء و الجزع

مکروه... ما خلا البکاء والجزع على الحسين بن عليّ.

۲- ویژگی های زیارت حضرت

الف - ابن ابی الحدید: ابو عبدالله الحسین بن علی بن ابی طالب الذي عرض عليه

الامان واصحابه فائف من الذل؛ به حسین بن علی و یارانش پیشنهاد امنیت

(امان نامه) داده شد ولی ذلت را پذیرفت.

ب - سبط بن جوزی: الحسین علیه السلام ساکنٌ فی القلوب والضمائر.

ج - عالم دیگر می گوید: فکما ان الجلوس فی مجلس القرآن عبادة فالجلوس

فی مجلس الحسین عبادة فکما ان القرآن شفاء ورحمة فتریة قبر الحسین

شفاء جميع الأمراض.

۳- ویژگی های امام حسین از زبان اهل سنت

مناسبات‌های ویژه

الف. شهادت آیت الله سید محمد باقر صدر و خواهرش بنت الهدی صدر

در ۲۵ ذیقعده ۱۳۵۳ هق در خانواده‌ای اهل علم و تقوا، در شهر کاظمین، فرزندی به دنیا آمد که نامش رامحمد باقر گذاشتند.

هنوز چند سالی از این تولد مبارک نگذشته بود، که سید محمد باقر صدر از نعمت وجود پدر محروم شد و سربرستی وی بر عهده برادر بزرگوارش سید اسماعیل صدر و مادر بزرگوارش قرار گرفت. در نوجوانی همراه برادرش عازم نجف اشرف شد و در حوزه این شهر مشغول فراگیری علم و تحقیق در فقه، اصول و سایر علوم اسلامی گردید. پس از اینکه به درجه اجتهاد نائل آمد، درس خارج فقه را بر پایه متن عروة الوثقی عرضه کرد و با توجه به اینکه این علوم را با سبکی نوین و با تحقیقات انجام یافته لازم مطرح می‌کرد، مجلس درسشن روتقی شایسته یافت و مورد استقبال عموم طلاب و فضلای حوزه قرار گرفت. تأثیفات بسیار ارزشمند ایشان در علوم و زمینه‌های مختلف از جمله اقتصاد، فلسفه، تاریخ و بانکداری و... حکایت از تبحر و نبوغ وی در علوم گوناگون دارد. فتاوی ایشان که با درخواست بسیار سازمان‌ها و کنگره‌های اسلامی در کتابی با عنوان فتاوی الواضحه منتشر شد با

استقبال بی شائبه‌ای روپرتو و در مدت کوتاهی چندین بار تجدید چاپ گردید.

آیت الله صدر در حوزه، سیستم آموزشی جدیدی را بنیان نهاد و با ارائه طرح در زمینه اجتهاد و مرجعیت، ضمن فعال و پویا کردن آن به اصلاح برخی از نارسایی‌ها پرداخت؛ از این رو، قسمتی از دروس خارج فقه و اصول خود را به دروس تفسیر تبدیل ساخت و در خلال آن، مفاهیم اصیل اسلامی



را در زمینه‌های تنوع فکری، سیاسی و اجتماعی، تجزیه و تحلیل کرد و هر کدام از شاگردان خود را به تحقیق در یکی از شاخه‌های علوم اسلامی موظف نمود، ایشان با تبادل این علوم در جلسات درس، موجبات باروری فکری شاگردان خود را فراهم ساخت.

آیت الله صدر و امام خمینی

در پی پیروزی انقلاب اسلامی ایران در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، آیت الله صدر در پیامی به شاگردان خود اعلام نمود:

در این لحظات پرشکوه که پیروزی بی نظیر و تردیدناپذیر اسلام، به دست ملت مسلمان ایران و به رهبری حضرت امام خمینی به منصه ظهور رسیده است... بر هر یک از شما واجب شرعی است که با تمام توان در خدمت انقلاب اسلامی قرار گیرید؛ چرا که هر کار سازنده‌ی جدیدی حتی به همکاری ناتوان ترین مردم هم نیازمند می‌باشد. و نیز لازم است این واقعیت روشن گردد که رهبری امام خمینی تجسم عینی آرمان‌های اسلام در ایران امروز است. از این رو باید پیرامون آن را گرفت و با اخلاص با چنین رهبری برخورد کرد و به حمایت از اهداف و مصالح آن پرداخت و به میزانی که او خود در چنان هدفی ذوب گردیده، در شخصیت عظیم او ذوب شد.

دستگیری آیت الله صدر

به دنبال فشارهای زیاد رژیم بعث عراق بر آیت الله صدر، امام خمینی با ارسال پیامی به ایشان خواستار حضور وی در سنگر جهاد خویش در نجف اشرف کما فی السابق شدن و مقاومت را توصیه فرمودند؛ شهید صدر نیز ضمن اعلام تبعیت از امام، آمادگی خود را در این راه و پذیرش هرگونه تآلّمات روحی و جسمی اعلام کرد

در پی انتشار این خبر، مردم عراق به منظور همبستگی با معظم له از نقاط مختلف عراق به سوی نجف اشرف عزیمت کردند و پشتیبانی خود را از ایشان اعلام داشتند.

رژیم عراق که از این قیام، وحشت‌زده شده بود با حمله به مردم حدود بیست هزار نفر زن و مرد را دستگیر و روانه زندان‌ها کرد. آیت الله صدر به منظور اعلام انججار از این حمله وحشیانه، روز شانزده



رجب ۱۳۹۹ هق را روز اعتصاب عمومی اعلام کرد. به دنبال آن، مردم عراق دست از کار کشیدند و مغازه‌ها را تعطیل کردند.

فردای آن روز یعنی ۱۷ رجب، عوامل بعثی ضمن حمله به منزل آیت الله، ایشان را دستگیر کردند و با خود برdenد. در پی دستگیری آیت الله صدر، شهیده بزرگ بنت الهدی صدر همشیره‌ی مکرم ایشان نقش رهبری را بر عهده گرفت.

با اوج گرفتن اعتراضات، رژیم بعث، آیت الله صدر را آزاد کرد ولی آنها را در منزل خودشان محصور و زندانی نمود و از رفت و آمد مردم به بیت ایشان جلوگیری به عمل می‌آورد.

در تاریخ ۱۹ جمادی الاول ۱۴۰۰ (شانزدهم فروردین ۱۳۵۹) ساعت ۳ بعد از ظهر، عمال بعثی با هجوم به منزل آیت الله صدر، مجدد او را دستگیر و به زندان منتقل کردند. صبح روز بعد نیز با حمله‌ی دیگری، همشیره ایشان، نویسنده معروف بنت الهدی صدر را نیز دستگیر و به بغداد بردند. آیت الله صدر در زندان در معرض شدیدترین شکنجه‌ها قرار گرفت و سرانجام نیز به همراه همشیره‌ی مکرمش در روز سه شنبه ۱۹ فروردین ۱۳۵۹، در زندان عراق به شهادت رسیدند. پس از اینکه جنازه مطهر شهید به بستگانش تحويل شد، آنها با مشاهده آثار ضرب و جرح بسیار، جنازه ایشان را غرق به خون یافتند؛ ضمن اینکه محسن ایشان نیز کاملاً سوخته بود جنازه این دو شهید بزرگوار پس از غسل و کفن در جوار مرقد امیر المؤمنین علی علیه السلام و در مقبره‌ی خانوادگی به خاک سپرده شد.

ب. شهادت استاد مرتضی مطهری

امام خمینی رهنما:

او در عمر کوتاه خود اثرات جاویدی به یادگار گذاشت که پرتوی از وجود بیدار و روح سرشار

از عشق به مکتب بود. اقبالی روان و فکری تولاندر تحلیل مسائل اسلامی و توضیح حقیقیق

فلسفی با زبان مردم بی قله^۱ و اضطراب، به تعلیم و تربیت جامعه پرداخت. آثار قلم و زبان او

بی استثناء آموزنده و روان بخش است و مواضع و نصائح او که از قلی سرشار از ایمان و

عقیدت نشأت می‌گرفت برای عارف و عامی سودمند و فرح زاست.

۱. مضطرب و ترس آور

سخن‌گفتن از استاد مطهری بسیار مشکل است؛ زیرا شخصیت والای ایشان دارای جنبه‌های روحی و معنوی بسیاری است که در این نوشتار کوتاه‌نمی‌توان به آنها پرداخت. «ومعلم اخلاق، معلم فلسفه، معلم تفسیر، معلم عرفان، و معلم اقتصاد بود».

برای اینکه بتوانیم از زندگی و حیات علمی و عملی ایشان آگاه شویم، لازم است از دوران کودکی ایشان به قلم خود استاد یاد کنیم:

«من که بچه بودم در حدود سال‌های ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ در خراسان زندگی می‌کردم در مدرسه‌ها همه بسته شده بود و تقریباً در مسجدها به یک معنی بسته بود؛ در آن هنگام که ۱۵ و ۱۶ ساله بودم، درباره‌ی هر چیزی فکر می‌کردم و راضی نمی‌شدم الا به تحصیل علوم دین»

این چنین بود که استاد تمایلی به طلبگی در خود یافت و برای تحصیل علوم اسلامی به قم رفت «اما من پا را در یک کفش کرده بودم که باید به قم بروم»

استاد در سال ۱۳۱۵ پس از اینکه مقدمات را در حوزه علمیه مشهد گذراند به قم رفت. از اینجا دوران تازه‌ای در زندگی استاد آغاز می‌شود. هر چند که تحولات روحی استاد از خیلی پیشترها آغاز شده بود اما دوران تنها‌ی استاد با مهاجرت ایشان به قم شکل گرفت.

«در سال‌های اول مهاجرت به قم، که هنوز از مقدمات عربی فارغ نشده بودم چنان در این اندیشه‌ها غرق بودم که شدیداً میل به تنها‌ی در من پدید آمده بود. وجود هم حجره را تحمل نمی‌کردم...»

استاد مطهری، خود از جمله شخصیت‌های موفقی بود که در زندگی از ارشاد عالمان ربانی و مریبان الهی برخوردار بوده است. اگر به حیات پربرکت او که همواره با ذکر خداوندی همراه بوده است نگاهی بیندازیم، هم چنین شهادت و دیدار محبوب که آخرین حد حیات انسانی است، متوجه می‌شویم که استاد، مسیر تکاملی خویش را با ترکیه، تهذیب نفس و تلمذن زد اساتید ربانی طی کرده و در این راه از هر تلاشی دریغ نورزیده و دست آخر نیز پیروز از این میدان بیرون رفته است.

از نوشته‌های استاد برمی‌آید که بنای شخصیت والای ایشان را از همان کودکی، پدر پی ریزی کرده و سپس از محضر علمای دیگر بهره‌های فراوانی برده است.

استاد شهید درباره‌ی پیر و مراد خویش امام خمینی رهنیت چنین می‌گوید:



«پس از مهاجرت به قم، گمشده خود را در شخصیتی دیگر یافت. فکر کردم که روح تشندهام از این شخصیت سیراب خواهد شد. من که دوازده سال در خدمت این مرد بزرگ تحصیل کرده‌ام، باز وقتی که در سفر اخیر در پاریس به ملاقات و زیارت ایشان رفتم، چیزهایی از روحیه‌ی او درک کردم که نه فقط بر حیرت من، بلکه بر ایمانم نیز اضافه کرد. وقتی برگشتم، دوستانم گفتند: چه دیدی گفتم آمنَ بِهَدْفِهِ، آمنَ بِسَبِيلِهِ، آمنَ بِقُولِهِ و آمنَ بِرَيْهِ. امام به مردم ما شخصیت داد. خودِ واقعی و هویت اسلامی را به آنان بازگرداند. او توانست ایمان از دست رفته‌ی مردم را به آنها بازگرداند و آنها را به خودشان مؤمن کند.

استاد پس از قیام پانزده خرداد

مأموران سواک در ساعت یک بامداد ۱۵ خرداد ۴۲ - کمی قبل از دستگیری امام - در قم به منزل استاد هجوم بردن و ایشان را پس از بازجویی به زندان قزل قلعه انتقال دادند. در همان دوران بود که اشعاری زیبا در مدح امام و مراد خویش سرود: صبا از ما ببر یک لحظه پیغامی به روح الله
که ای یاد تو مونس، روز و شب در این قفس ما را
فعالیت‌های استاد در «حسینیه ارشاد»، «مسجد جاوید» و «مسجد الجواد»، نقطه اوج تلاش‌های فرهنگی ایشان در سالهای ۴۲ تا ۵۵ می‌باشد. تا سال ۵۵، استاد به فعالیت‌های مخفی و نیمه علنی پرداخت و در وحدت نظری بین طلاب و دانشجویان، نقش مؤثری ایفا نمود. سرانجام این اسطوره‌ی دانش و مبارز خستگی ناپذیر، به دست گروهک «فرقان» در ساعت ۲۲/۳۰ شب یازدهم اردیبهشت سال ۱۳۵۸، به شهادت رسید.

ویوگی‌های استاد شهید:

- ۱- جامعیت: انسانی چند بعدی و همه سو نگر بود.
- ۲- مدافعان مرزهای ایدئولوژیک: همواره نگران انحراف فکری و فرهنگی جامعه بود.
- ۳- مدافعان روحانیت اصیل: اصلاح نقایص روحانیت را حیاتی می‌دانست.
- ۴- آشنا به نیازهای جامعه: آنها را دقیقاً می‌شناخت و پاسخ می‌داد.



- ۵- مردم گرا: هرگز خود را به قشر خاصی محدود نکرد.
- ۶- مجهرز به بیان و قلم ساده: با استفاده از لغات سخت، مردم را به مشکل نمی‌انداخت.
- ۷- معروف اسلام ناب: چهره‌ی اسلام را از زنگارها و پیرایه‌ها منزه می‌ساخت.
- ۸- نقد کننده اندیشه‌ها: از شعاردادن پرهیز می‌نمود و با منطق، عقاید نادرست را نقد می‌کرد.
- ۹- دارای شرح صدر: از قدرت تحمل بالایی برخوردار بود و با آرامش برخورد می‌نمود.
- ۱۰- حق گو و اصول گرا: به حفظ اصول مکتب می‌اندیشید و از مصلحت سنجی پرهیز داشت.
- ۱۱- مرد دین و سیاست: با دین گرایان سیاست‌گریز و سیاستمداران دور از دین مبارزه می‌کرد.
- ۱۲- مسئولیت پذیر در مقابل نسل جوان: نیاز آنها را می‌شناخت و به زبان آنها سخن می‌گفت.
و بالاخره او عاشق رهبرش بود:

«آن سفر کرده که صدھا قافله دل همراه اوست، نام او، یاد او، شنیدن سخنان او، روح گرم و پر خروش او، اراده و عزم آهنین او، استقامت او، شجاعت او، روشن بینی او، ایمان جوشان او که زبانزد خاص و عام است، یعنی جان جانان، قهرمانان قهرمانان، نور چشم و عزیز ملت ایران، استاد عالی قدر و بزرگوار ما، حضرت آیت الله العظمی خمینی...».

انقلاب اسلامی و جهان معاصر، بازتابها، تأثیرات و گسترهای نفوذ در دو دهه‌ی اخیر

حجه‌الاسلام خسرو زال پور

چکیده

انقلاب اسلامی، در عرصه نظری بر نظریه‌های سیاسی و بین المللی تأثیر گذاشت و در بعد عملی نیز تأثیراتی را پدید آورد. بیان جایگاه انقلاب در میاری محدود و کلی، در زمینه گسترش، نفوذ اسلام و بازتاب‌های عملی و نظری موضوع این مقاله است.

انقلاب اسلامی و زمینه‌ها - انقلاب در کشوری وقوع یافت که جزیره‌ی ثبات غرب بود و علاوه بر این، در عصر جدایی دین از سیاست، انقلابی مبتنی بر مذهب شکل گرفت. در اوائل، انقلاب یک تئوری راهنمای عمل پذیرفته شد، انقلابی که تعاریف جدیدی داشت و مارکسیسم را در گوشه‌ای نهاد.

انقلاب اسلامی در جهان معاصر - انقلاب اسلامی، سراغار رشد اسلام در دوران اخیر است؛ هرچند سایر ادیان نیز رشد نسبی داشتند. از سوی دیگر کمونیسم نتوانست انتظارات را برآورد و به کناری رفت. این مسئله باعث شد مسلمانان هویت خود را اثبات کنند. نظام سرمایه داری نتوانست بشریت را از سرگشتنی نجات دهد و ملی گرایی عربی هم قادر نبود إسرائیل را براند. این عوامل و عوامل دیگری باعث شدند که مردم به اسلام پناه ببرند.

سطوح تأثیرات - انقلاب بر کشورهای اسلامی و حتی مسیحی، تأثیر گذارد و باعث شد اولاً به بیداری مسلمانان و خیزش‌ها بین‌جامد و ثانیاً گرایش به مذهب را افزایش دهد.

تحت تأثیر انقلاب ما، جنبش‌های اسلامی افزایش چشم‌گیری داشتند و حتی در قضیه فلسطین، روی گردانی از رهبرانشان و توجه به اسلام مشهود است. این تأثیر در کشورهای دیگر اوج و فرودهایی دارد.

گرایشات و نفوذ گسترش اسلام - مهم‌ترین کمبود بشریت جهان حاضر، بحران معنویت است که جهان غرب و تحصیل کرده‌های آنان توجه ویژه‌ای به اسلام پیدا کرده‌اند. در امریکا بیشترین رشد نسبت به گرایش به اسلام وجود دارد. همچنین گسترش معارف شیعی رشد چشم‌گیری داشته است که مسئولیت حوزه‌های علمیه را افزایش می‌دهد.

مقدمه

انقلاب اسلامی ایران چگونه پدیده‌ای بود؟ شاخصه‌ها و ویژگی‌های آن چیست؟ عرصه‌ها و بازتاب‌ها و عمق و گستره آن چیست؟ این عرصه‌ها در دو بعد نظری و عملی مطرح است. در عرصه نظری می‌توان در سطحی وسیع تر بازتاب انقلاب را بر نظریه‌های سیاسی و بین‌المللی، اجتماعی و حتی فرهنگی مورد بررسی قرار داد. در عرصه عملی سطوح گوناگونی مطرح است. از سطح فردی گرفته تا سطح یک حزب، سازمان و جنبش تا سطح ملی و بین‌المللی باید دید در این سطوح در عرصه عملی انقلاب اسلامی چه تأثیراتی بر آنها به جای گذاشته است. بهر حال باطیف گسترده‌ای از این نوع تأثیرات رو برو هستیم. طبعاً پاسخگوئی به این سوالات از بضاعت و توان این مجال خارج است. بلکه این مقاله در مقیاسی محدود در پی آنست تا ضمنن بیان جایگاه انقلاب اسلامی در زمینه گسترش و نفوذ اسلام دورنمایی هر چند کلی در عرصه تأثیرات و بازتاب‌های عملی انقلاب در بعضی از سطوح یاد شده ارائه نماید. چراکه:

آب دریا را اگر نتوان کشید
بل به قدر تشنگی باید چشید.

انقلاب اسلامی

آنچه که در رابطه با انقلاب اسلامی ایران از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و آن را به عنوان پدیده‌ای منحصر به فرد در دهه‌های پایانی قرن بیستم مطرح می‌کند. آنست که ۱) انقلاب



اسلامی در کشوری به وقوع پیوسته بود که غرب آن را جزیره ثبات در منطقه می‌خواند.^{۲)} واژه این مهم‌تر آن است که در عصر سکولار (جدایی دین از سیاست) انقلابی مبتنی بر مذهب صورت گرفته و به رغم چندین قرن بیان اینکه مذهب در وادی اجتماعی و سیاسی حرفی برای گفتن داشته باشد، انقلابی با نام مذهب شکل گیرد. و ملت‌ها را به جلو بخواند و تمام مظاهر ضد دینی موجود را ارتجاعی بخواند. و این چیزی بود که برای تمام اندیشمندان جای تعجب فراوان داشت. بویژه در ارتباط با مذهبی که تا آن زمان بر اساس تبلیغات انجام شده مبتنی بر جدائی مذهب از سیاست بود. چگونه می‌شود در چنین عصری، انقلابی با نام خدا ایجاد کرد. انقلابی که در عرصه معرفت شناسی خود همه را به مبارزه بطلبید و تبعاً بازتاب نظری بسیار غنی و گسترده‌ای را بدنبال خواهد داشت.

هر چند گفتمان انقلاب اسلامی در ابعاد مختلفش در فرایند کوتاه انقلاب و بعد از آن که تا کنون اندیشمندان انقلابی خود بر سر قدرت بوده‌اند. آنطور که باسته است. مجال نظریه‌پردازی انقلاب را نمی‌یابند و دلایل آن كالبد شکافی نمی‌شود. با وجود این، در اوائل انقلاب این پدیده در ایران و سایر کشورها بسیار شگفت‌انگیز بوده و به عنوان یک تئوری راهنمای عمل پذیرفته می‌شود. خصوصاً اینکه نقطه نقل این گفتمان مبتنی بر امت محوری است و مرزها را فرو می‌ریزد در بعده جغرافیایی و انسانی مفاهیم جدیدی را ارائه می‌کند. و از همه چیز تعریف جدیدی می‌دهد و مرز معرفت‌شناسی آن با مرزهای جغرافیائی محدود نمی‌شود. و بسیاری از نهضت‌های آزادیبخش مورد حمایت قرار می‌گیرند. این نحوه نگرش به مسائل سیاسی و اقتصادی تأثیر بسزایی در غرب باقی گذاشت. بسیاری از متفکران غرب سعی کردند. خود را از تنگی‌های معرفتی که توسط اندیشمندان خود ساخته شده بود برهانند و از منظر دیگری به جهان نگاه کنند و به خود اجازه دادند نقش مذهب را در حیات سیاسی خود در نظر بگیرند.

بسیاری از نظریه‌پردازان انقلاب با خاور و افول انقلاب در ارائه نظریه‌های انقلاب به شدت با

سردرگمی مواجه می‌شوند. تئوری‌هایی که قصد داشتند انقلاب اسلامی را در چارچوب نظری خشک خود توضیح دهند دچار تلاطم می‌شوند. و هیچ یک نتوانستند تعریف جامعی از انقلاب اسلامی ارائه دهند. این اولین چالش‌هایی است که در جهان تئوریک به وجود می‌آید. ایدئولوژی مارکسیسم نیز که خود بر آمده از انقلاب بود به دلیل دیواره خشک ضد مذهبی و غیر مذهبی



بیشترین ضربه را از انقلاب اسلامی ایران دریافت کرد.

اسلام در جهان معاصر (ریشه‌ها و عوامل رشد آن)

انقلاب اسلامی ایران را می‌توان سرآغازی بر رشد اسلام‌گرایی در دهه‌های اخیر دانست. در خصوص علل رشد مذهب و بویژه اسلام در سال‌های اخیر صاحبنظران بسیاری سخن گفته‌اند. بطوری که می‌توان گفت نقش مذهب در زمان ما یکی از موضوعات مطرح در علوم انسانی است. بدون شک اسلام ظرف دهه‌های اخیر از صورت یک دین الهی صرف به یک عامل حرکت‌افرین در عرصه اجتماعی و سیاسی تبدیل شده است. در ریشه‌یابی علل این تحول عوامل مختلفی ذکر شده است. وقوع انقلاب اسلامی در ایران، افول کمونیسم و نظایر آن، اما به این نکته باید توجه داشت. که مسئله تنها مربوط به اسلام نیست بلکه مذهب به طور کلی مورد توجه قرار گرفته و نقش جدیدی در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی یافته است. ولی از آنجاکه اسلام از بیشترین ظرفیت و توان تأثیرگذاری برخوردار است تأثیر بیشتری نسبت به سایر ادیان و مذاهب از خود بر جای گذاشته است.^۱

عامل دیگر، از بین رفتن انتظاری بود که از کمونیسم در قرن بیستم می‌رفت در سال ۱۹۸۹ کمونیسم رسم‌آور اعتراف کرد که طرحش برای پی افکنندن جامعه آرمانی به شکست انجامیده است. لذا نهضت‌های مذهبی نخست می‌کوشند تا ابهام و آشفتگی جهان را نزد پیروان خود بر اساس اصول مذهبی پاسخ‌گویند و در مرحله بعد طرح‌هایی را برای دگرگونی نظام اجتماعی با تکیه بر فرامین خود ارائه دهند.^۲

اسلام‌شناسی انگلیسی در دهه ۶۰ پیش بینی کرده بود تا سال ۲۰۰۰ اسلام و چند مذهب دیگر به نیروهای سیاسی مهم و تعیین‌کننده در جهان تبدیل خواهند شد. وی این گونه استدلال کرده بود که تنها مذهب است که می‌تواند پیروان خود را برای دفاع از هدف‌ها و اعتقاداتشان تا سرحد مرگ بسیج کند. ریچارد نیکسون نیز در کتاب خود «فراتر از صلح» گفته است که مذهب

۱- رضا نظر آهاری، نقش و اهمیت سیاسی اسلام در عرصه روابط بین الملل، مجله سیاست خارجی، سال دهم، ش. ۲، تابستان ۷۵، ص. ۴۷۹.

۲- همان، ص. ۴۸۰.



قرنها محرك انسان‌ها بود و توانسته قلوب پیروان خویش را تسخیر کند در حالی که دولت از انجام

این کار عاجز بوده است.^۱

جدای از دلایلی که به عنوان زمینه‌های رشد مذهب اشاره شد دلایل خاصی نیز وجود دارد که نقش اسلام را در عرصه‌های اجتماعی سیاسی و بین‌المللی افزایش داده است. پاره‌ای از این عوامل عبارتند از:

الف: انقلاب اسلامی ایران

همانطور که ذکر شد، انقلاب اسلامی ایران را می‌توان سرآغازی بر نفوذگسترش اسلام در دهه‌های اخیر نامید. به عقیده «فرد هالیدی» انقلاب اسلامی ایران اولین انقلاب در تاریخ معاصر بوده است که ایدئولوژی حاکم، شکل سازمانی، اعضای رهبری و اهدافش در ظاهر و باطن مذهبی است. این ویژگی مذهبی به همراه اتفاقاتی که به طور همزمان به وقوع پیوست، ناگهان توجه جهان اسلام را به خود جلب کرد.^۲

ب: شکست ایدئولوژی‌های غیر اسلامی

با فروپاشی نظام شوروی ایدئولوژی کمونیستی که ادعای رهبری بشر را داشت، در اساسی‌ترین و مهم‌ترین مراکز استراتژیک جهانی رنگ باخته است. شکست کمونیسم نه تنها به عنوان از بین رفتن کلیه وعده‌هایی که برای عدالت اقتصادی و اجتماعی و داعیه مبارزه با سلطه داده شد، تلقی گردید. بلکه با اضمحلال شوروی و تعمیم آن جمهوری‌های مسلمان نشین در آسیای مرکزی و قفقاز پدید آمدند که وجه غالب بیشتر آنها اسلام بود. تلقی مسلمانان از علت افول کمونیسم ویژگی ضد دینی آن بود. و اینک مسلمانان می‌توانستند با انجام وظایف اسلامی خود هویت خویش را اثبات کنند.^۳

از سوی دیگر جهان اسلام رنجور از دوران استعمار و تجربیات ناموفق ملی‌گرایی، سوسیالیسم و سکولاریسم برای حل مشکلات عمیق جوامع اسلامی اکنون در کلیت خود با یک تمایل رو به رشد به سوی اسلام و ارزش‌های آن رو برو شده است. برای بسیاری از مسلمانان

۱- اطلاعات سیاسی، اقتصادی، ش ۷۹-۸۰، ص ۳۶.

۲- رضا، نظر آهاری، همان، ص ۴۸۳.

۳- همان، ص ۴۸۳.

اسلام‌خواهی دعوتی است برای بازگشت به اصول بنیادین اسلام که روزی تمدن درخشنان مسلمانان را باعث شده بود. در حقیقت ظهور بینش‌ها و مذاهب مختلف در اسلام به نوعی واکنشی نسبت به انحرافات یا انحرافات فرضی از اسلام حقیقی بوده است.^۱

این امر البته در دین نیز ریشه دارد. دو مفهوم اصلاح و مصلح دو واژه قرآنی است که برای توصیف اصلاحات و ارشادات پیامبران در جوامع گناهکار و دعوت آنها به بازگشت به راه خدا و انطباق با معیارهای الهی بکار رفته است.^۲

ملی گرائی (ناسیونالیسم عربی) در کشورهای عربی پس از سال‌ها هواداری مسلمانان از این آرمان نتوانست اسرائیل را از سرزمین‌های اشغالی بیرون براند. آرمان سوسیالیسم در کشورهای مسلمان حتی قبل از اضمحلال کمونیسم در شوروی وجهه خود را از دست داده بود. لذا تنها عامل اسلام بود که اینک مورد توجه قرار می‌گرفت.^۳

با پایان یافتن عصر طلائی مسلمانان و جابجایی قدرت میان کشورهای اسلامی و غرب در قرن نوزدهم مسلمانان خود را در موضع دفاعی‌تر در برابر توسعه‌طلبی اروپایی‌ها می‌یافتدند. تهاجم و تحمیل سیاست‌های اروپایی و تسلط آنان بر منابع ثروت مسلمانان تاریخ و هویت سیاسی آنان را نیز تهدید می‌کرد. این روند در قرن بیستم به دلیل پیدایش وضعیتی متفاوت تشدید شد. سردمداران کشورهای اسلامی برای پیشبرد برنامه‌های مدرنیزه کردن نظامی، اقتصادی و سیاسی جوامع اسلامی به دنبال پیروی از یافته‌ها و فن آوری‌های غرب، بشدت متأثر و ملهم از آنان بودند. حاکمیت غربی‌ها و موضوع مدرنیته، اعتقادات و عادات سنتی مسلمانان و در نتیجه تاریخ و هویت سیاسی- مذهبی آنان را نیز تهدید می‌کرد.^۴

راشد الغنوشی یکی از رهبران جنبش اسلامی که از سوی حکومت تونس تبعید شده است می‌گوید «غربیان به ما می‌گویند برای اینکه به مدرنیزاپیون دست پیدا کنیم باید هویت خود را کنار بگذاریم، این همان کاری بود که «آتاتورک» و «بورقیبه» در تونس کردند، در نهایت آنها هویت

۱- سید عباس عراقچی، نهضت بازخیزی اسلامی در قرن بیستم: بنیادگرایی یا افراط‌گرایی، مجله سیاست خارجی ش. ۱، سال دهم، بهار ۷۵، ص ۷۱

۲- سوره‌ی آل عمران، آیات ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۴.

۳- رضا نظر آهاری، همان، ص ۴۸۲

۴- سید عباس عراقچی، همان، ص ۷۲



خود را ز دست دادند و به مدرن سازی هم دست نیافتند» بسیاری از صاحبنظران بر این اعتقادند که شکست سیاست‌های غربی مسلمانان را به سوی اسلام سوق داده است.^۱

علاوه بر عوامل یاد شده فوق عوامل دیگری نیز وجود دارد که مستقیماً تأثیری بر اهمیت یافتن اسلام در جهان معاصر نداشته ولی به هر حال می‌توان زمینه نفوذ و گسترش اسلام را در آنها جستجو کرد. که عبارتند از شکل گرفتن کشورهای مستقل مسلمان و حضور در مجتمع بین‌المللی، توسعه ارتباطات و وسائل ارتباط جمعی و تبادل افکار و عقاید مسلمانان با سایر جوامع، مطالعات و تحقیقات مستشرقین غربی در مورد اسلام و انتشار آنها در غرب، کشف منابع عظیم نفتی در کشورهای مسلمان و نیاز غرب برای دستیابی به نفت این کشورها و مهاجرت مسلمانان به کشورهای غربی به دلایل جنگ، مشکلات اقتصادی، تحصیل که تأثیر قابل ملاحظه‌ای در این جوامع بر جای گذاشته است.^۲

سطوح تأثیرات، گستره و عمق بازتاب‌های عملی انقلاب اسلامی

انقلاب اسلامی بیشترین تأثیر را در کشورهای اسلامی و حتی کشورهایی که رنگ مسیحیت در آنجا غلیظ بوده است گذاشت. و با وجود جریان‌هایی که در این کشورها مسیحیت را به خلوت انسان اختصاص می‌دهند و وارد عرصه عمومی انسان‌ها نمی‌شود، مسیحیت به عرصه‌های سیاسی و اجتماعی انسان‌ها نیز راه پیدا کرده است. این تأثیرات در سطوح سه‌گانه (فردي - منطقه‌اي و جهاني) بوده است که ما در دو بخش: بيداري مسلمانان و خييش‌های اسلامی در ميان کشورهای اسلامی (سطح منطقه‌اي) و گرايش به مذهب در سطح جهان (سطح جهاني)، آنرا پی می‌گيريم:

بيداري مسلمانان و خييش‌های اسلامی در ميان کشورهای اسلامی

انقلاب اسلامی ايران با تجدید حيات دوباره به اسلام و طرح مجدد دين در عرصه زندگی سیاسی و اجتماعی، اسلام و باورهای دینی را به عنوان عامل بالنده و تحرك آفرین در سرنوشت

۱- رضا نظر آهاری، همان، ص ۴۸۳.

۲- همان، ص ۴۸۳.



جوامع انسانی مطرح نمود.^۱ حضرت آیة الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی در این زمینه می‌گوید:

«آثار و برکات انقلاب اسلامی بر حرکت‌های رهایی بخش و نهضت‌های جهانی اسلام را می‌توان از موج اسلام خواهی و گسترش مبارزات انقلابی علیه نظام ظالمانه حاکم بر جهان از خاورمیانه تا شمال آفریقا و آسیای مرکزی تا قلب اروپا مشاهده نمود. احیای هویت اسلامی در میان مسلمانان، بیداری ملت‌ها و ایجاد نشاط و امید در نیروهای مبارز و انقلابی جهان از ثمرات مسلم و انکارناپذیر انقلاب اسلامی ایران است.»^۲

انقلاب اسلامی ایران نخستین تجربه موفق و پیروزمندانه نهضت دینی بود که توانست برای نخستین بار اهداف و آرمان‌های خیزش‌های اسلامی راجامه عمل پوشانده و با در اختیار گذاشتن مجموعه تجربیات گرانسنتگ سیاسی و دینی فراروی نهضت‌های اسلامی امید به پیروزی و توفیق نیل به آرمان والاً این نهضت‌هارا در میان آنها به وجود آورد.^۳

تحت تأثیر این تحولات جنبش‌های اسلامی افزایش چشمگیری یافت. و از خاور دور تا کرانه‌ها و اقیانوس اطلس را در بر گرفت. در این خصوص جنبش‌های رهایی بخش در کشمیر، افغانستان، تونس، الجزایر، آسیای میانه و کشورهای حوزه خلیج فارس را می‌توان نام برد. در ن بعد کیفی حرکت‌های مارکسیستی و التقادی رنگ باخته و تحرکات اسلامی نضج گرفت. افغانستان نمونه جایگزینی قیام اسلامی به جای حرکات مارکسیستی است و لبنان و فلسطین نمود جانشینی اسلام انقلابی به جای حرکات قومی و التقادی است.^۴

در خصوص قضیه فلسطین برعی بر این اعتقادند که در جریان مبارزه فلسطینی‌ها با اسرائیل هنگامی که مردم دریافتند رهبرانشان از حل بحران عاجزند به اسلام روی آوردن. از آن پس ماهیت مبارزه از ملی گرایی عربی به اسلامی تبدیل شد و جنبش‌هایی که ویژگی اسلامی آنها

۱- سید عبدالقیوم سجادی، امام خمینی و جنبش‌های اسلامی معاصر، فصلنامه علوم سیاسی، سال دوم، شماره پنجم، تابستان ۷۸، ص ۳۶۰.

۲- روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۷۱/۱۱/۱۹.

۳- سید عبدالقیوم سجادی، همان، ص ۳۶۱.

۴- جعفر حق پناه، تأثیر تفکر و حرکت امام خمینی در جهان اسلام، کیهان، ۱۳۷۰/۳/۹.



قومی بود (حماس و جهاد اسلامی) محبوبیت یافتند.^۱

نظری به شمال آفریقا و تحولات سیاسی آن در دهه گذشته تصویر مشابهی از فعال شدن اسلام را به دست می‌دهد. در الجزایر پیروزی جبهه نجات اسلامی که ۵۵ درصد آرای انتخاباتی را به دست آورد این جبهه را به بزرگترین حزب اسلامی در جهان عرب تبدیل کرد.^۲

در مورد گرایش اسلامی در مصر باید گفت هر چند الازهر نهاد مذهبی بود اما نقشی در جنبش اسلامی جدید ایفا نکرد. گرچه «اصول گرایی اسلامی» در مصر بخصوص از زمان سید قطب نهضتی اصیل در کنار دیگر حرکت‌های اسلامی به شمار رفته است. آنچه نظر جهانیان را به عنوان سرآغاز بنیادگرایی اسلامی بخود جلب کرد. ترور «أنور سادات» به وسیله «خالد اسلامبولی» بود.^۳

در کشورهای آسیای شرقی نظیر اندونزی، مالزی و برونئی اسلام هر چند رشد قابل ملاحظه‌ای پیدا کرد. اما این رشد بیشتر در سطح نظام آموزشی، مجلس نمایندگان، جمع‌آوری زکات و کمک‌های خیریه برای مسلمانان محروم بر جهان و رعایت ظواهر اسلامی و نظایر آن و نه در سطح مبارزات سیاسی برای دخالت در قدرت یا بدبست گرفتن آن بوده است. این رشد همزمان با گسترش اسلام‌گرایی در خاورمیانه و دیگر نقاط جهان به وقوع پیوست.^۴

امروزه بنیادگرایی اسلامی حتی در کشورهایی که از نظر قانون اساسی کشوری اسلامی و مجری احکام اسلامی به شمار می‌روند به صورت مشکلی سیاسی بروز پیدا کرده است. عربستان پس از سال‌ها استقرار حاکمیت مذهبی مشکلاتی در زمینه اسلام دارد. نظام حکومتی و امتیازاتی که وابستگان به پادشاه و خاندان سلطنتی در کلیه امور مملکتی از آن برخوردارند مورد انتقاد برخی اقشار تحصیل کرده و عمدها مسلمانان متعدد برای قبول اصول مردم سalarی و آزادی‌های سیاسی تحت فشار هستند.^۵

در روسیه، مسلمانان چهل در ۱۹۹۲ از امضای قرارداد فدراسیون روسیه سرباز زده و وقتی

۱- رضا، نظر آهاری، همان، ص ۴۸۹.

۲- همان، ص ۴۸۹.

۳- همان، ص ۴۹۰.

۴- همان، ص ۴۹۱.

۵- همان، ص ۴۹۱.



تحت فشار قرار گرفتند از تاتارستان، باشقیرستان، آذربایجان و ترکمنستان خواستند تا برای ابراز وحدت مذهبی و نژادی خود متحد شوند و اقدامی جمعی علیه روس‌ها انجام دهند. در جریان درگیری‌های اخیر و حمله روسیه به چچن مسلمانان از نهادهای اسلامی استفاده کردند. تاتارستان نیز که ۲۶٪ ذخایر نفت روسیه را دارد. مانند چچن در ۱۹۹۲ از امضای قرارداد فدراسیون سرباز زد. قومیت مسلمان ترک آن نیز هم اکنون با استفاده از باورهای مذهبی و احساسات ملی خویش برای ایجاد جمهوری تاتار سیبری تلاش می‌کند.^۱

گرایشات و نفوذگسترش اسلام در جهان

بشر در هیچ یک از عصرها به این همه‌رفاه و پیشرفت دست نیافته است. اما هیچگاه تا این حد آشفته خاطر و پریشان نبوده است. نابسامانی‌های اجتماعی، بلای خانمان سوز مواد مخدر، بحران آلودگی محیط زیست، تروریسم، فقر و... از جمله مشکلاتی است که فراروی بشریت قرار دارند.^۲ اما به جرأت می‌توان گفت بزرگترین مشکل بشر امروز کمبود معنی (بحران معنویت) است. و هیچکدام از دستاوردهای بشری نتوانسته است دغدغه‌ها و نیاز فطری او را به دین و آرامش بر طرف سازد. بهر حال پیروزی انقلاب اسلامی در عصر حاکمیت سکولاریسم (جدائی دین از سیاست) و در نتیجه جنبش اسلامی معاصر علاوه بر تأثیراتی که بر سیاست داخلی و خارجی کشورهای مسلمان بر جای گذاشت کشورهای غیر مسلمان را نیز متوجه نیروی جدید کرد. در کشورهای اروپایی غربی علاوه بر مسلمانان مهاجر گروهی از اهالی بومی این کشورهای نیز به اسلام گرویده‌اند. این گروه بیشتر از طبقات تحصیل کرده اروپائی‌اند و کشش آنها به اسلام بیشتر از راه تصوف و عرفان اسلامی است. روی هم رفته جاذبه اسلام در میان غربی‌ها در چند دهه اخیر بیشتر بین افراد تحصیل کرده و صاحب معرفت بوده تا گروههای کمتر مکتب دیده و دارای جهان بینی محدودتر. در سالیان اخیر گرویدن گروهی معنی به از نویسندها و متفکران و هنرمندان اروپایی به اسلام همچنان ادامه دارد. توجه به آثار هنری نیز باب مهمی را برای آشنایی با معارف اسلامی و دین اسلام گشوده است. توجه به شعر فارسی در میان این کشورها به گونه‌ای است که

۱- همان، ص ۴۹۲.

۲- سید علی قزوینی، مبانی نظری تفahem اسلام و غرب، مجله سیاست خارجی، سال دهم، شماره ۱، بهار ۷۵، ص ۶۶



هم اکنون آثار منظوم مولانا بیش از هر شاعر دیگری حتی شکسپیر در آمریکا به فروش رفته است.^۱
در حال حاضر یک میلیارد مسلمان در سراسر جهان زندگی می‌کنند که از آن میان بیش از ۱۰ میلیون نفر در کشورهای غربی از جمله انگلستان (۱ میلیون نفر) اقامت دارند تنها در انگلستان بیش از ۵۰۰ مسجد وجود دارد.^۲

در آمریکا نیز اسلام بیشترین رشد را در بین مذاهب دارد. رشد سریع جمعیت مسلمانان آمریکا در دهه ۱۹۸۰ آغاز شد. طبق آمار شورای اسلامی آمریکا و سایر گروههای اسلامی جمعیت مسلمانان در حال حاضر از سریع ترین رشد (در مقایسه با جمعیت سایر ادیان) برخوردار است. طبق برآورد کارشناسان جمعیت کنونی مسلمانان در آمریکا بین ۴ تا ۶ میلیون نفر است و در مناطق کوچک و بزرگ این کشور ۱۱۰۰ باب مسجد وجود دارد. سیاستمداران این کشور اکنون ضرورت جلب حمایت مسلمانان را در سطح کشور درک نموده‌اند چنانکه بوش رئیس جمهور سابق آمریکا در سال ۱۹۹۱ برای نخستین بار عید فطر را به مسلمانان به طور رسمی تبریک گفت.^۳ حتی در استرالیا در حال حاضر مسلمانان به عنوان جمعیتی قابل توجه مطرح اند. هر چند ممکن است برداشت از اسلام در نقاط مختلف جهان با یکدیگر متفاوت باشد. آنچنانکه در آمریکا بیشتر در شکلی از ایدئولوژی سیاهان در برابر سفیدها مطرح است. و در انگلستان ویژگی‌های مسلمانان با ویژگی مسلمانان پاکستان، بنگلادش و هندوستان همسان است. اما جنبش‌های احیای اسلامی کما بیش احساس تعلق مشترکی را نسبت به اسلام در میان مسلمانان برانگیخت که نمونه‌های آن را می‌توان در اعتراضاتی که به کتاب «آیات شیطانی» صورت گرفت مشاهده کرد.^۴

گسترش فرهنگ و معارف شیعی

ار دیگر تحلیل و نمودهای عینی انقلاب اسلامی در حوزه نفوذ و گسترش اسلام توجه و اقبال

۱- دکتر سید حسن نصر، اسلام در غرب، روزنامه اطلاعات، خرداد ۸۰.

۲- رضا نظر آهاری، همان، ص ۴۹۱.

۳- رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (کراچی)، آینده اسلام در آمریکا، بولتن فرهنگی، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، سال سوم، شهریور ۷۸، ش ۲۱، صص ۳۸-۳۶.

۴- رضا نظر آهاری، همان، ص ۴۹۱.



عمومی به سمت فراگیری معارف شیعی و اهل بیت علیهم السلام است. از آنجاکه خاستگاه انقلاب اسلامی معارف پویای شیعی و اهل بیت علیهم السلام است در چند دههٔ اخیر گرایش‌های قابل توجهی نسبت به فراگیری معارف شیعی در میان جوانان از سراسر جهان مشاهده می‌گردد. که خود سرفصل جدیدی در گرایش به مذهب تشیع محسوب می‌گردد. در بسیاری از کشورها با دونسل از شیعیان مواجه هستیم، شیعیان قبل از انقلاب و شیعیان بعد از انقلاب.^۱ امروز بالغ بر ده‌های ملیت از سراسر جهان در حوزه علمیه قم مشغول فراگیری معارف اهل بیت علیهم السلام هستند و این نشان دهنده رسالت و مسئولیت خطیری است که حوزه‌های شیعی به عنوان پیشگامان نهضت انبیاء در برابر مسلمانان و شیفتگان معارف اصیل اسلامی و در موقعیت خطیر کنونی بر دوش آنها سنگینی می‌کند.

۱- خسرو زال پور، مسلمانان سریلانکا، از سلسله جزووهای اسلام در جهان، انتشارات مرکز جهانی علوم اسلامی.